Marfat.com

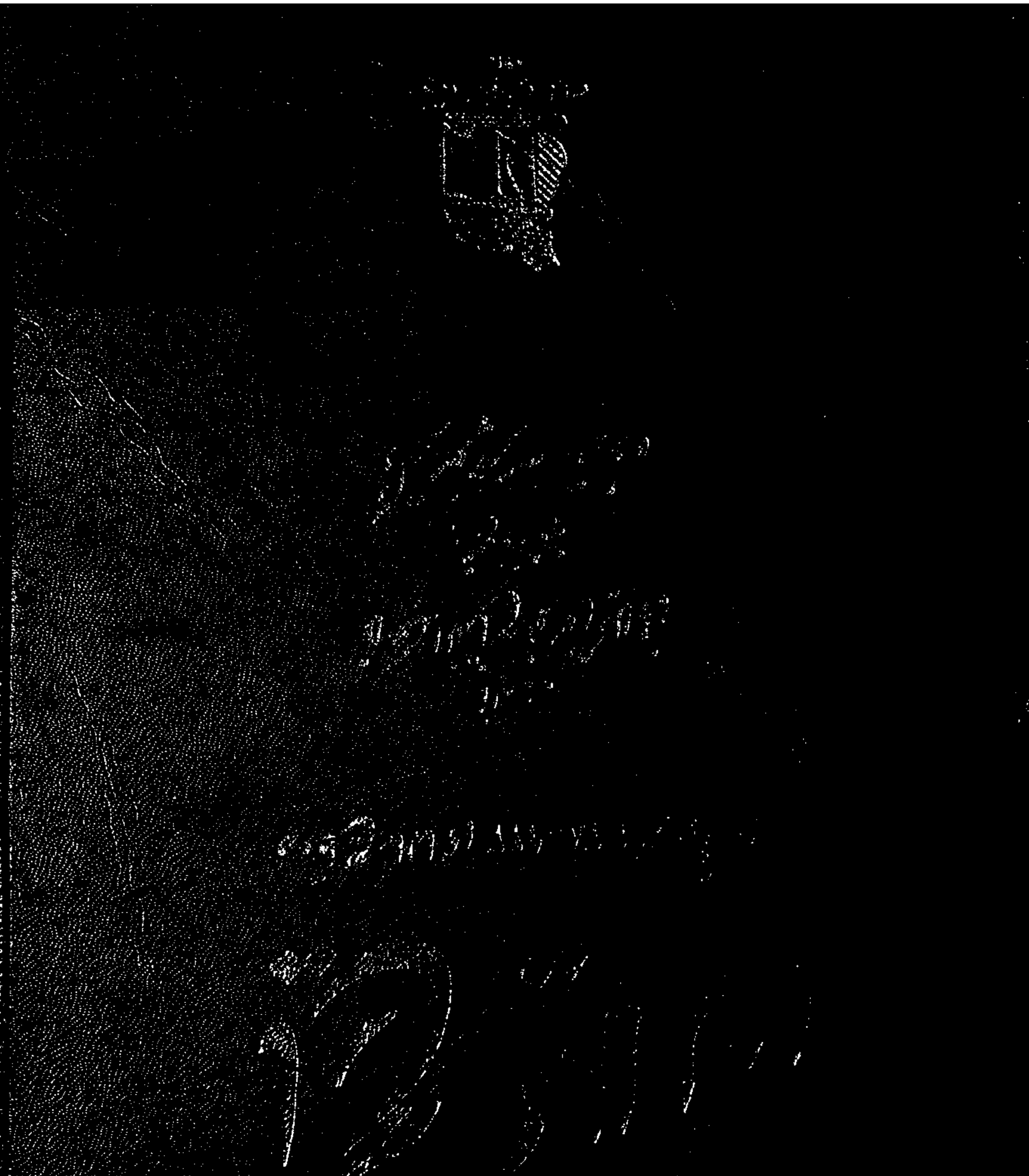

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

Marfat.com

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری
علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست
والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

Marfat.com

Marfat.com

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام گیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقت شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می خواهد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانهای دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز ناتل خانلری
دبیر شورای بنیاد فرهنگ ایران

Marfat.com

Marfat.com

منابع تاریخ وجغرافیای ایران «۳۱»

تاریخ گیلان

در وقایع سالهای ۹۲۳-۱۰۳۸ هجری قمری

تألیف

ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی

بتصحیح وتحشیه

دکتر منوچهر ستوده

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۰۹۲۰

Marfat.com

132984

از این کتاب
۱۵۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۴۹ در چاپخانهٔ زر
چاپ شد

Marfat.com

فهرست مطالب

مقدمه	نه-بیست و یك
مقدمهٔ مصحح	نه
ارزش کتاب تاریخ گیلان	یازده
نسخه‌هایی که از تاریخ گیلان دردست است	هفده
سرگذشت ملاعبدالفتاح فومنی	بیست و یك
متن کتاب	۳-۲۸۷
مقدمهٔ مؤلف	۳
فصل اول	۹-۱۲۶
گفتار دربیان عروسی امیره‌دوباج	۱۳
گفتار دربیان عزیمت امیره دوباج به‌درگاه‌شاه‌اسماعیل	۱۵
گفتار دربیان شکست کارمظفر سلطان	۱۹
گفتار دربیان تسلط امیره حاتم درمملکت بیه‌پس	۲۲
گفتار دربیان عزیمت مظفرسلطان به‌جانب شیروان	۲۴
گفتار دربیان احوال امیره‌سلطان محمدکهدم وپسرش	۲۸
گفتار دربیان عزیمت امیره شاهرخ به‌سلطنت گیلان بیه‌پس	۳۱
گفتار دربیان مجملی ازوقایع وسوانح حالات سلطان محمودخان	۳۳
گفتار دربیان ولادت شاه جمشیدخان	۳۹
گفتار دربیان گرفتاری خان‌احمدخان	۴۱
گفتار دربیان آمدن خان‌احمد به‌جانب فومن	۴۳
گفتار دربیان نهضت معصوم بیك	۴۵
گفتار دربیان فرستادن خان احمد خان به‌قلعهٔ قهقهه	۵۰
گفتار دربیان جلوس جمشیدخان به‌سلطنت گیلان	۵۳

Marfat.com

شش	تاریخ گیلان
گفتار در بیان عروسی کردن به‌گیلان وگیلانیان به‌جهت جمشیدخان	۵۴
گفتار در بیان خروج امیره دوباج‌ثانی درولایت لشته‌نشا	۵۸
گفتار در بیان انحراف‌مزاج‌شاه جمشید خان بااحمد سلطان	۶۲
گفتار در بیان استخلاص خان‌احمدخان اززندان اصطخر فارس	۶۴
گفتار در بیان وکالت کامران میرزا وشهادت یافتن جمشید خان	۶۹
گفتار در بیان‌خروج شیرزاد ماکلوانی	۷۹
گفتار در بیان آمدن سلیمان خان بیگلربیگی شیروان به‌جانب گیلان	۸۱
گفتار در بیان‌ارادت‌نمودن کامران میرزا به‌تسخیرولایت‌لاهجان وبه‌قتل رسیدن‌او	۸۶
گفتار در بیان سلطنت محمد امین‌خان ابن‌شاه جمشیدخان	۹۱
گفتار در بیان قتل آقامحمد سلطان	۹۴
گفتار در بیان یاغی شدن سپهسالار رستم وبه‌قتل رسیدن او	۹۵
گفتار در بیان نبش‌قبرشاه جمشیدخان	۹۷
گفتار در بیان آمدن‌علی بیك سلطان‌به‌اتفاق‌لشکر امیره‌گسکر وبه‌هزیمت‌رفتن‌ایشان	۹۹
گفتاردر بیان‌عزیمت‌امیره‌سیاوش‌خان کرت‌دیگر باعلی بیك‌سلطان‌به‌جانب‌پسیخان	۱۰۱
گفتار در بیان آمدن ابراهیم‌خان ازعراق به‌صوب لاهجان	۱۰۳
گفتاردر بیان‌لشکر آوردن‌شیرزادسلطان‌ازلاهجان‌وجنگ‌نمودن باعلی بیك‌سلطان	۱۰۷
گفتار در بیان عزیمت ملك عنایت به‌ماسوله	۱۱۱
گفتار در بیان مخالفت‌که شیرزاد سلطان ازخان احمدخان‌والی لاهجان دیده	۱۱۴
گفتار در بیان توسل نمودن شیرزاد سلطان به‌امیره حمزه‌خان حاکم‌آستارا	۱۱۷
گفتار در بیان‌بدعهدی وپیمان‌شکنی امیرحمزه‌خان‌وبه‌قتل رسیدن شیرزادسلطان	۱۲۱
گفتار در بیان آمدن محمد امین‌خان ازلاهجان به‌قصبهٔ خشك‌بجارکوچسفهان	۱۲۵
فصل‌دوم ۲۸۷-۱۲۷	
گفتار در بیان سانحات و واقعات فترات گیلانات	۱۲۹
گفتار در بیان فرستادن شاه‌عباس به‌خواستگاری صبیهٔ خان احمدخان به‌دیلمان	۱۳۱
گفتاردر بیان‌توجه‌فرهادخان‌به‌تسخیرولایت‌بیه‌پیش‌وبه‌هزیمت‌رفتن‌خان‌احمدخان	۱۳۲
گفتار در بیان مخالفت امیره حمزه خان حاکم آستارا	۱۴۰
گفتار در بیان به‌قتل رسیدن شاه‌ملك سلطان	۱۴۲
گفتار در بیان آمدن فرهادخان‌به‌مملکت بیه‌پس وگرفتار شدن‌علی‌خان	۱۴۷
گفتار در بیان یاغی‌گری علی‌خان	۱۵۰
گفتار در بیان عزیمت فرهادخان واسیر شدن فرهاد خان	۱۵۲
گفتار در بیان آمدن ذولفقارخان وگرفتارشدن پسران امیره‌گسکر	۱۵۵
گفتار در بیان فرستادن خواندگارروم‌به‌ولایت شیروان به‌طلب خان‌احمدخان	۱۶۱
گفتار در بیان یاغی شدن طالش‌کوهی‌وبه‌قتل رسیدن میرعباس سلطان چپك	۱۶۳

Marfat.com

گفتار دربیان مخالفت وعصیان اهالی لشته‌نشا ۱۶۹
گفتار دربیان شمه‌ای ازحالات گیلانات ۱۷۳
گفتار دربیان آمدن بهزاد بیك به‌وزارت قصبهٔ فومن ۱۷۹
گفتار دربیان عزیمت میرزای عالمیان به‌وزارت ملك خراسان ۱۸۲
گفتار دربیان وزارت مرحوم بهزاد بیك ۱۹۰
گفتار دربیان طلبیدن سیصد نفرلئام گیلانات ازشاه عباس دربیلاق سلطانیه ۱۹۳
گفتار دربیان سبب جلای وطن چپك واژدر ازلشته‌نشا ۱۹۵
گفتار دربیان رفتن بهزادبیك به‌قراباغ ۱۹۹
گفتار در ذکرنهضت شاه‌عباس ومعذورشدن بهزادبیك ۲۰۲
گفتار دربیان نهضت شاه‌عباس ازمازندران به‌فرضهٔ رودسر ۲۰۵
گفتاردربیان مناظرهٔ بهزادبیك وخواجه فصیح ۲۱۰
گفتار دربیان وزارت اصلان‌بیك ۲۱۴
گفتار دربیان کشته شدن شاه ملك کلانترکوچسفهان ۲۱۹
گفتار دربیان وزارت میرزا اسماعیل وکشته‌شدن ملامحمد خشك‌بجاری ۲۲۲
گفتار دربیان احوال کامران تولمی ۲۲۵
گفتار دربیان حال‌خواجه مسیح بی‌وفا ۲۳۴
مقالهٔ اول دربیان حال‌امیره حمزه‌خان طالش وفرزندانش ۲۳۷
مقالهٔ دوم دربیان یاغی‌شدن ملك‌جهانگیر ولدملك سلطان محمد رستمداری ۲۴۱
مقالهٔ سیم دربیان ابتلای بوسعید میرفومنی ۲۴۵
مقالهٔ چهارم دربیان یاغی‌شدن‌میرحاتم سپه‌سالار شفت ۲۵۲
گفتار دربیان ظهوروخروج کالنجارسلطان ۲۶۱
گفتاردربیان عزیمت عادلشاه وسلطان ابوسعید چپك به‌جانب فومن ۲۶۶
گفتار دربیان عزیمت ساروخان وگرگین‌سلطان ۲۶۸
گفتار دربیان نهضت عادلشاه به‌جانب‌لاهجان وبه‌قتل رسیدن ملاعلی کامی ۲۷۰
گفتار دربیان نهضت عادلشاه به‌طرف تنکابن ۲۷۳
گفتار دربیان سپه‌سالار ساختن شادصفی ساروخان‌طالش‌را ۲۷۵
گفتار دربیان عزیمت خوانین به‌طرف کوچسفهان ۲۷۷
فهرست‌ها و تعلیقات ۲۸۴ـ۳۸۹
موارد اختلاف متن حاضر بانسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك ۲۹۱
تعلیقات تصحیحات ـ استدراکات ۳۲۱
فهرست اعلام (اشخاص ـ اماکن) ۳۴۵

Marfat.com

Marfat.com

مقدمه

خداوندا در توفیق بگشای

سرزمین گیلان ، همچون خاك مازندران ، از نظرداشتن کتب تاریخی غنی و خوشبخت است . سوانح واتفاقاتی که دراین قسمت ازکشورما روی داده است ، ازسال ۸۸۰ قمری تـا امروز ضبط وثبت نسبتهً منظمی دارد . بازار ابریشم گیلان که تا جنگ جهانـی دوم رونقی بسزا داشت ، تجار ابریشم را از دورترین نقطهٔ جهان بدین‌جا کشانیده است .

آباد شدن فرح‌آباد ساری و اشرف‌البلاد (= بهشهر) که تقریباً در طـول دوران سلطنت صفویان شاه نشین بود وبعضی‌ازاین‌سلاطین، ازاول بهارتا اوایل پائیزدرخاك‌مازندران می‌ماندند، سبب شدکه بسیاری ازسیاحان وایلچیان اروپائی،از راه شیروان وگیلان بـه خاك مازندران قـدم گذارند و درهمین آمد ورفتها بودکه یادداشتهای فراوانـی دربارهٔ مردم ووضع معیشت ایشان و محصولات گیلان وراههای ارتباط‌این‌سرزمین وسایرموضوعات نوشته شد. تعدادکتب ورسائلی که اینان نوشتند بیش ازدویست مجلد است. کمترموضوعی است که دراین سفرنامه‌ها و گزارش های سیاسی نیامده باشد واهل تتبع وتحقیق ، در هررشته‌ای که بخواهند ، می‌توانند مطالب پـر ارزشی از این کتب ورسائل‌بدست آورند . شایدگل سرسبد این کتب ، کتاب گیلان رابینو باشد . گمان ندارم دربارهٔ هیچیك از نـواحی‌خاك ایران کتابی به‌این دقت نوشته شده باشد .

ازکتب قدیمی که به زبان فارسی نوشته‌اند، کتاب تاریخ گیلان ودیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی است[1]. این کتاب درسال ۸۸۱ به رشتهٔ تحریردرآمد ویکی ازبهترین کتب تاریخی محلی

۱ــ این‌کتاب را رابینو درسال ۱۳۳۰ قمری درمطبعهٔ عروةالوثقی در شهررشت چاپ کرد و نگارنده در سال ۱۳۴۷ شمسی آن را تجدید چاپ‌نمود.

Marfat.com

است . اگرفصول گم‌شدهٔ آن بـه ما می‌رسید، اززبان وآداب ورسوم قـوم گیلك بیشتر بـاخبر می‌شدیـم .

ازکتاب‌تاریخ‌گیلان سید ظهیرالدین که‌بگذریم، نوبت به‌تاریخ‌گیلان عبدالفتاح می‌رسد[1]. این مرد نیزبه نوبهٔ خود وقایع سالهای ۹۲۳ـ ۱۰۳۸ را با قلمی ساده نوشته وبسیاری را که دیگران توجهی به آن نکرده‌اند درکتاب خود آورده است .

دیگر تاریخ خانی علی‌بن شمس‌الدین‌بن حاجی حسین‌لاهجانی است[2] . که وقایع ایامی را نوشته که پرحادثه‌ترین زمانهای‌گیلان بوده است .

جزوات‌ورسایل زیادی در دوران قاجاری‌دربارهٔ استحکامات ، نهرها، آبیاری وسرشماری و سایرمطالب دربارهٔ گیلان تنظیم شده است‌که شرح آنها دراین مقدمه نمی‌گنجد .

چون بیش ازصد سال از تاریخ چاپ‌کتاب گیلان عبدالفتاح گذشته است ونسخ چاپـی آن‌همچون‌نسخهٔ خطی‌کمیاب شده بود ، نگارنده برآن شدکه‌آن‌را تجدید چاپ‌کند. با دردست داشتن متن چاپی ونسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و دونسخهٔ خطـی‌کتابخانهٔ ملی ملك ، متن را تنقیح وتصحیح‌کرد وپس از پنج سفربه صفحات فـومن وگیلان بیه‌پس ، آن را برای چاپ آماده ساخت . با اجازهٔ جناب آقای دکتر پرویز خانلری رئیس محترم بنیادفرهنگ ایران ، قرارشد این‌کتاب جزء انتشارات بنیاد به‌چـاپ برسد. از الطاف ومراحم ایشان و سایر کارکنان بنیاد فرهنگ ایران قدردانی وسپاسگزاری می‌نماید . ازیکایك خوانندگان تقاضا دارد از لغزشها واشتباهاتی‌که درمتن چاپ شدهٔ کنونی است ، نگارنده را مطلع سازند و بـرای همیشه مرا مرهون‌احسان خودگردانند .

منوچهرستوده

تهران ــ بیست وپنجم شهریورماه هزاروسیصدوچهل‌ونه

۱ـ این‌کتاب را برنهارد دارن ازروی نسخهٔ لیکلاخالیکوف درسال ۱۲۷۴ قمری چاپ کرد. کتاب حاضرتجدید چـاپی ازاین کتاب است . ۲ـ این‌کتاب نیزدرسال ۱۲۷۴ دربطرزبورگ چاپ شده است .

Marfat.com

ارزش کتاب

تاریخ گیلان ملاعبدالفتاح فومنی

نویسندهٔ تاریخ گیلان با اینکه با حکم شاه عباس صفوی مأمور تنقیح محاسبات چهارده سالهٔ گیلان بیه‌پس شده ودراین زمینه دقت وامعان نظرداشته است ، اهـل قلم ونویسندهٔ خـوبی نیست . عبارات کتاب سلاست وروانی ندارد وگاهی معنی صحیح واصلی جمله‌ها ، زیـرعبارات پیچیده ونارسا پوشیده وپنهان می‌ماند . عبدالفتاح مردی‌گوشه نشین بود و پاره‌ای ازسوانـح و اتفاقات عجیب‌گیلان ، اورا وادار به‌نوشتن این‌کتاب‌کرد. ازمردی گوشه‌نشین‌که بعداًگرفتاری‌های اداری و دیوانی نیز پیداکرده است ، بیش از این توقع داشتن ، از انصاف دوراست .

درمقدمهٔ‌کتاب خود چنین نوشته است : « دراین پنجاه سال‌که مملکت معمورهٔ دارالمرز به تصرف سلاطین اسحاقیه درآمده، فترات وانقلابات وهجوم و ازدحام عوام مثل فتورغریب‌شاه مشاهده نشده بود . این فقیر بی‌بضاعت راکه به‌گوشهٔ دهقانی به عزلت وانقطاع به سرمی‌برد ، به خاطرفاترخطور نمودکه قضیهٔ مذکوره‌را به نوعی که سانح شده بود ، تألیف نماید. » بعد متوجه می‌شودکه سایروقایع گیلان نیزضبط وثبتی ندارد . شمه‌ای ازحـالات مـلوك وسلاطین مـازنـدران وگسکر وآستارا و لنگرکنان را در عصر تسلط‌صفویه نیز بر کتاب‌می‌افزایدو کتاب حاضررا گردآوری می‌کند. اگرکسی بتواند نثر ناهموار و سست‌کتاب را تحمل‌کند ، مطالب تاریخی کتاب خواندنی است و نـکات تازه‌ای در آن پیدا می‌شود .

Marfat.com

تاریخ گیلان فرهنگی از اصطلاحات حسابداری است

صدهااصطلاح حسابداری دوران صفویان، دراین کتاب آمده است که امروز ازنظر آشنائی با تشکیلات حسابداری آن زمان ونحوهٔ وصول وخرج کردن مالیات وعواید دولتی به کار اهل تتبع خواهدآمد. چون خود عبدالفتاح نویسنده وبازرس حساب بوده، هریك ازاین اصطلاحات را بسیار بجا و دقیق به کاربرده است . پاره‌ای از آنها را دراین‌جا به ترتیب حروف الفبا یاد می کنیم :

ابوابجمع (ص۲۰۱) اجاره (ص۲۱۹) اخذواستطلاب وجوهات‌دیوانی (ص۲۰۵) اخذ وقبض وجوهات دیوانی (ص۱۹۸ و۱۹۹) اخراجات (ص۱۶۱و۱۸۷) ارباب حوالات (ص۱۸۶) ازمحاسبات قطع نظرکردن (ص۲۰۰) استطلاب (ص۱۸۶ و ۲۵۳) اسناد (ص۱۹۹) استیفا (ص۱۸۰) اطلاقات ناموجه بی وجه (ص ۲۶۱) اقطاع (ص۴۲ و۷۰) الکای خاصه (ص۲۳۲) امضاء (ص۴) املاك دیوانی (ص ۱۹۵) انعام (ص۷۰) بارخانه‌ای ازنقد وجنس (ص۱۹۴) بازیافت نمودن (ص ۲۱۵) برآوردکردن (ص۱۸۷) برات مسلمی (ص۲۲۰)بروجوهات دیوانی افزودن (ص۱۹۷)بقایای عمل وتحویلداری (ص۲۰۸) به تحصیل‌کسی نوشتن (ص۲۳۸) به خرج‌کسی‌اعتبارکردن(ص۱۹۷) به‌خرج‌کسی مجری داشتن (ص۲۳۲) به سرکارخاصه ابتیاع‌کردن (ص۲۶۵) به محاسبات رسیدن (ص۱۸۷) پیروی حساب (ص۱۹۹) پیروی مطالبات و وجوهات (ص۲۸۷) تحقیق معاملات (ص۱۹۹) تحصیلدار (ص۱۸۴) تحکمات تابینان وملازمان (ص۲۷۳) تحکمات ملازمان و منصوبان (ص۲۶۱) تحمیلات ناموجه (ص۲۶۱) تحویلداران (ص۲۰۴ و ۲۶۱) تحویلداری (ص۱۸۱) ترجمان (ص۱۷۷) تصدی (ص۱۷۷ و ۱۸۰) تصدی مطالبات (ص۱۹۰) تصدی مهمات (ص۱۹۰) تصدی مهمات ومطالبات (ص۱۷۳) تغلب وتصرف درمالیات (ص۲۸۲) ازروی تغلب تصرف نمودن (ص۱۹۹) تفاوت تسعیر (ص۱۸۳ و۱۸۴) تقریر (ص۱۷۶ و۱۹۵ و۲۰۷) تقریروابواب (ص۱۸۵ و۲۰۰ و۲۱۱ و۲۲۰ و۲۲۱) درابواب و تقریرواداشتن (ص۱۸۵)تقصیروتصرف مال دیوان (ص۲۳۶) تنخواه (ص۱۸۶) تنقیح محاسبات (ص۱۹۹ و۲۰۶ و۲۰۷ و۲۲۳) توضیح محاسبات (ص۱۹۹) توفیر وجوهات دیوانی (ص۱۸۳) تیول (ص۱۷۳) تیول ابدی (ص ۱۶۷ و ۲۳۱) تیولدار (ص۱۸۴) تیول داران

Marfat.com

(ص۱۷۲ و۱۷۳) تیولداری (ص۱۷۲ و۲۳۲) ازتیول‌وضع کردن = خاصه‌کردن (ص۱۸۱) جمع وخرج (ص۱۸۳) داخل جمع کردن (ص۱۸۴) حساب نویسان (ص۲۱۵) حصول (ص۱۸۶) حواله‌کردن (ص۱۸۶) خاصه (ص۱۸۴) خاصه شدن گیلانات سال ۱۰۰۶ قمری (ص۱۷۲) خاصه‌کردن (ص۱۷۳) خاصه خزینهٔ شاهی (ص۲۳۲) خرج (ص۳۵) در دفاترثبت کردن (ص۲۰۱) دفترخانه (ص۴) داروغگی ونظارت حساب (ص۲۰۴) داروغهٔ حساب (ص۲۱۵) درعهده‌داشتن (ص ۱۸۹) دروجه‌کسی رسانیدن (ص۱۸۹) رسم‌الوکاله (ص۷۰) رسومات عساکر (ص۱۸۳) رقبات‌دیوانی (ص۱۹۵) رقم (ص۱۹۷ و۱۹۹ و۲۲۳ و۲۲۹ و۲۵۸و ۲۶۰) رقم کردن (ص۲۳۲) رقم صادر شدن (ص۱۸۱) حسب‌الرقم (ص۲۲۹) روزنامچه (ص۴ و۶۹ و۷۱) سرکار (ص۶۹) سرکارخاصه (۳۵ و ۲۰۸) سلامی (ص۱۰۰) سند سپردن (ص۲۰۸) سندگرفتن (ص۲۰۱)سیورغال (ص۲۷ و۱۸۳) شلتاق (ص۲۱۸) ضبط‌کردن (ص۷۰) ضبط و ربط و اخذ واستطلاب وجوهات دیوانی (ص۲۰۵) ضبط وربط وقبض وبسط وجوهات (ص۲۰۴) علف و علوفه (ص۱۰۰) عین‌المال خاصه (ص۶۵) فصول (ص۲۱۱ و ۲۱۳) فصول خواندن (ص۲۱۲) غیرذلك (ص۱۸۷) قبض (ص۳۵) قلمی کردن (ص۱۸۷ و۲۳۵) قیمت واقعی (ص۱۹۷) کرایه اولاغ (ص۲۳۰) کل مایعرف (ص۱۹۹) مال دیوانی (ص۱۷۵ و۱۷۶ و۱۹۷) مال‌وجهات (ص۷۰) مالیات(۲۵۹) مایعرف (ص۲۵۹) مؤاخذه (ص۱۷۷) مؤاخذه ومصادره (ص۱۸۰ و۲۰۰) مؤدیان (ص۱۸۵ و۲۱۵) مؤدی حساب (ص۱۹۹) مبلغ معین (ص۲۳۸) مجری (ص۳۵) مجری نمودن (ص ۶۵) محاسبات دفتری (ص۱۸۷) محاسبات سنوات (ص۲۰۴ و۲۰۶) محاسبان دیوان (ص۲۰۰) محسوب (ص۳۵) محضرکردن (ص۱۵۳ و۱۸۰) محضرنوشتن (ص۷۲) مخارج (ص۱۸۲) مداخل (ص۱۸۲و۲۳۱) مددخرج (ص۲۳۰) مراتب (ص۱۱۳) مرسوم (ص۷۰ و۱۱۳) مستأجران (ص۲۶۱) مستوفی (ص۲۳۲) مستوفیان خاصه (ص۱۹۷) مصادره (ص۱۷۷) مطالبات دیوانی (ص۲۱۵)مطالبات ومحاسبات سنوات (ص۲۲۲) معافیات اهالی (ص۱۹۵) معاملات (ص۷۰) مفرده (ص۱۸۷ و۱۸۸) مقابله ومناظرهٔ حساب (ص۲۰۰) مقاطعه (ص۲۱۹) مقرران (ص ۱۸۵ و۲۱۵) مقررکردن (ص۷۰) من ذلك (ص۱۸۷ و۱۸۸) منشی (ص۲۲۳) مواجب (ص۷۰ و۱۱۳ و۱۳۴ و۱۸۳ و۲۳۲) مواجب خواران (ص۱۵۸) به مهر

Marfat.com

رساندن (ص۶۹) مهمات (ص۷۰) مهمات وداد وستد (ص۱۸۱) مهمات و معاملات (ص۲۰۲) ناظرحساب (ص۲۱۵) نـزول (ص۱۰۰) نسق (ص۱۵۷) نسق مهمات کردن (ص۲۱۵) نویسندهٔ حساب (ص۲۱۵) نویسندهٔ کتاب و دفـاتـر (ص۱۹۹) واصل ساختن (ص۸۳) وجهی را به وصول رسانیدن (ص۲۳۸) وجـه مؤونت راه (ص۶۵) وجوهات (ص۷۰ و۲۳۲) وجوهات سرکار خاصه (ص۱۷۶) وصول (ص ۱۸۶) وصول مال دیوان (ص۲۲۲) وصول مالیات دیوان (ص۲۰۴) وضع نمودن =وضع کردن (ص۱۷۳ و۲۱۹) وظایف (ص۱۸۳) .

مصطلحات اداری و دیوانی دراین کتاب فراوان‌است

مصطلحات دیوانی تاریخ گیلان به اندازهٔ لغات‌حسابداری نیست. برای گردآوری این‌نوع مصطلحات ازاین کتاب می‌توان استفاده کرد. بعضی ازآنها به‌ترتیب حروف الفبا دراین‌فهرست گنجانده شده است :

اسب توپچاق (ص۱۰۹) اصول واعیان (ص۲۱۹) ایشك آقاسی (ص۱۰۴و۱۰۷) ایشك آقاسی باشی (ص۹۱) به دیوان نشستن (ص۱۷۹ و۱۸۵ و۲۱۲) تیب‌بستن (ص۹۹) جلدو(ص۱۶۷)به‌نوا ایستادن (ص۲۶۴) جارزدن (ص۲۰۶) جارفرمودن (ص۲۰۴) جراح سرکارخاصه (ص۲۳۰) حکم (ص۱۹۷) حکـومت (ص۱۸۱) خواجهٔ خاص دارالحرم (ص۲۰۱) داروغـه (ص۲۲۰) داروغهٔ یك حصهٔ بیه‌پس (ص۲۱۸)داروغگی (ص۱۸۱و۲۱۸ و۲۱۹) دولت خانهٔ شاهی (ص۲۱۳) دیوان (ص۲۱۹)دیوان‌خانه(ص۱۹۵)سپه‌سالاران(ص۱۵۸)شیلات(ص۱۵۷) عرض(ص ۶۹) عرض دیدن (ص۷۲) عرضه داشت (ص۹۲ و۲۰۳) عاملان (ص۲۰۲ و۲۰۶ و۲۰۷) عاملان دیوان (ص۲۰۴) عمال جزء (ص۲۱۵) عمله (جمع عـامل) (ص ۲۰۷) فرضات (ص۱۵۷، و۲۲۵ و۲۸۰) قراول (ص۱۰۹) قـورچیان (ص۱۴۴) کتاب (ص۲۲۳)کدخدایان (ص۲۶۱)کلانتران (ص۲۱۹) ملکان‌وکدخدایان طالش (ص۱۴۹ و۲۸۵) منصب (ص۱۱۳) منصب داران (ص۱۵۸) منصب وکالت (ص ۱۵۸) منصوبان (ص۲۰۲) واقعه‌نویس (ص۲۰۳) وزرای‌درخانه (ص۶۹) وزارت (ص۱۸۰ و۲۲۳) یساول خـاصه (ص۱۵۶) یساول صحبت (ص۱۵۵ و ۲۰۳ و ۲۲۶) .

Marfat.com

در تاریخ گیلان اصطلاحات محلی زیادی به‌کار رفته است

مقصود از اصطلاحات محلی لغاتی است که‌برای مفاهیم معینی در محل محدودی بـه‌کار می‌رود . پاره‌ای ازاین اصطلاحات به زبان محلی گیلان وپاره‌ای ازآنها اصطلاحات زمان محدود ومعینی است . از این دسته‌لغات ، مصطلحات زیررا دراین کتاب می‌توان یافت :

بنه برکردن[1] (بفتح هردوباء ص۹۹ و۱۰۰ و۱۳۳ و۱۵۱) پیشدار (ص۱۶۹) خانه خواه[2] (ص۲۱۵) خلابرورستر[3] (ص۹۹ و۲۲۸ و۲۲۹) بدمددی (ص۱۸۵) رستر (ص۱۱۲) صدارت = معرفی (ص۲۱۵) صدارت نمودن = معرفی کردن (ص ۲۰۸) کومه وگله‌گاه که بیشتربا خیمه وخرگاه آمده است (ص۴۳ و۱۰۰ و ۱۵۲) لئام (ص۲۰ و۶۹ و۷۱ و۷۳ و۷۶ و۸۲ و۸۳ و ۸۷ و۲۲۸) لئام زاده (ص۲۱۳) لئام وسپاهی یا سپاه ولئام (ص۱۱۴ و۱۲۶ و۱۴۴ و۱۵۰) مصنف (تصنیف‌گـو و تصنیف خوان ص۲۲۹) منبربودن (برروی هم‌انباشته بودن ص۲۶۵)

نویسندهٔ تاریخ گیلان بعضی ازآداب ورسوم را در کتاب خود آورده است

سرقورچی یاایلچی‌را شکستن علامت یاغی بودن و اطاعت نکردن امرودستورکسی است که این نمایندگان را فرستاده است :

« وقورچی مزبور مذکور ساخت که بندگان اشرف امرنموده بودکـه من سه روزمهمان توباشم وبعد ازآن ترا برداشته ، به درگاه معلی حاضرسازم . من خلاف امرمرشد نمی‌توام‌کرد. یا می‌آیی یا سرمرا می‌شکنی.» (ص۱۴۴)

« وهنگام غروب با چند نفرملازمان برسربهرام میرزا رفته ، درمنزل محمد مؤمن او را گرفته وسروی را شکسته و دست اورا بسته ، به خانه خواجه فتحی لاهجی برد.» (ص۲۱۷)

یکی از مواردی که نقاره می‌زدند ، برای اظهارشادی وخوشی ورسیدن به‌نعمت غیرمترقبه بود : « ومیدان سبزوکنار اسطل‌را چراغان‌کرده ، چند شبانروز نقارهٔ شادکامی وسعادت فرجامی می‌زدند .» (ص۱۸۹)

« وبعد از ورود رقم ، آقا الوند ، خواجهٔ مذکوررا ازقید بیرون آورده ، چند شبانه روز به‌درخانهٔ خواجه فصیح نقارهٔ شادکامی می‌زدند.» (ص۲۰۰)

دیگرازمواردی که نقاره زده می‌شد برای بیان یاغی‌گری وسرکشی وسرفرود نیاوردن به

۱ــ این ترکیب درتاریخ گیلان و دیلمستان سیدظهیرالدین ص۲۹۱ و۲۷۳ نیز آمده است. ۲ــ صاحب خانه‌ای که آشنای ماست و دردهکده‌ای دورافتاده یا برسرراه قرارداشته است وما به جای مهمانخانه به خانهٔ اووارد می‌شویم . ۳ــ این دولفت درتاریخ گیلان ودیلمستان سیدظهیرالدین ص۲۱۰ و ۲۱۳ نیز آمده است .

Marfat.com

امرسلطان وحاکم بود . « خواجه محمدـ کلانتر لشته‌نشاـ و دونفراز اعیان آنجا را به قتل‌آورده و خروج کرده ، نقاره به نام خود زده ، جمری و اوباش بر سر ایشان جمعیت نمودند . » (ص۱۶۹)

از آداب ورسوم عروسی سلاطین‌وبزرگان قوم شرحی دراین‌کتاب آمده است‌که نقل آن دراین صفحات بی‌مورد نیست . دراین عروسی خیرالنسا بیگم دخترشاه اسماعیل صفوی را بـه عقد امیره‌دوباج‌اسحقی درآورده‌اند واورا از عراق به‌گیلان می‌آورند. شرح استقبال و واردکردن عروس به‌گیلان ازاین قراراست :

« وامیره دوباج مقرر فرمودندکه وزرا و امراو سپه سالاران و متعینان و ارباب و متولیان الکای فومن وشفت وتولم وماسوله وکوچسفهان ، فرقه فرقه وجوق‌جوق، ازکنارقزل‌اوزن‌که ابتدای الکای پشتکوه است‌تا قصبهٔ ماسوله‌وباغ امیره حسام‌الدین، ارادهٔ استقبال شاهزاده نمایند . واکابرواشراف واعیان و امرا و وزرا وسپه‌سالاران رشت وکوچسفهان ، ازروی مسارعت تا موضع تول‌سره ماکلوان ، به‌استقبال مبادرت نموده ایثارها هرکسی فراخور مراتب ومناصب‌کردند وپیش‌کشها کشیدند و هرروز آسایش کنان ، سه‌فرسخ راه طی‌می‌نمودند و درهرمنزلی یکصدوپنجاه سرگاووگوسفندقربانی می‌نمودند وحسب‌الفرمان‌چندین هزارکس ازگیلان بیه‌پس ، به استقبال شاهزاده روانه شدند . چون‌به‌موضع‌شنبه‌بازارلولمان‌رسیدند، یك روزوشب،درآنجا توقف‌نمودند. روز دیگرچندین هزار مرد وزن پیاده درجلوپادشاه زادهٔ ایران ، رقص کنان می‌آمدند وبه دارالامارهٔ فومن نزول اجلال منعطف‌گرانیدند.» (ص۱۴)

نظیراین‌آداب ورسوم درمورد ازدواج‌شاه جمشیدخان با خدیجه بیگم دخترشاه طهماسب نیزعیناً اجرا شده است . (ص۵۵ و۵۶) وآداب خواستگاری نیزدرص۵۴ همین‌کتاب شرح‌داده شده است .

درمجالس تفریحی رجال‌وبزرگان محلی باده وساده وآلات طرب دیده می‌شد.خان‌احمد خان چهارصد تومان به استاد زیتون طنبورنواز داد وازولایت عراق وخراسان ، شب‌باز وشمشیر باز وقوچ‌باز وشیرباز وکشتی‌گیرواقسام بازی‌گران دیگرخواست . (ص۴۱)

برای‌تشویق وبزرگداشت وترفیع یااظهار تشکروامتنان به‌خدمتگزاران آداب زیرمراعات می‌شد. مژده لق (ص۸۹) یا مشتلق (ص۸۹ و ۱۳۸) می‌دادند، پیش‌کش می‌بردند (ص۲۶۰)

Marfat.com

اسپ وباز(ص۲۰۸) وخلعت فاخره (ص۱۱۳ و۲۲۹) وانگشترودوت وقلم مرصع (ص۱۸۶ یا دوات وقلم مرصع وزین اسب وافسار زرنگار (ص۱۸۰) یا علم ونقاره وچارقب طلا وخلعت فاخره می‌فرستادند. گیرندگان این‌هدایا و تحف یااحکام ،گاهی نثارزر برخلعت ورقم‌بی کردند. (ص۱۸۹) ازلغات زیربه تنبیهات وتحذیروگوشمالی این ایام می‌توان پی‌برد :

دوتساق = دوساق (ص۹۲ و۱۳۵ و۱۳۷ و۱۵۵ و۲۱۲) تخته کلاه (ص۲۶ و۱۵۶ ۲۳۶ و۲۴۶ و۲۴۹) دوشاخه کردن (ص۱۶۶ و۲۴۶) زنجیرو دوشاخـه (ص۱۵۷) کنده و دوشاخه (ص۱۹۷) قبای باروطی (ص۱۵۸)

نسخه‌هایی که از تاریخ گیلان عبدالفتاح دردست است

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۴۰۶۱ در ۱۵۹ صفحه به طول ۲۱/۵ وعرض ۱۷سانتیمتر. درهرصفحه ۲۲ سطربه طول ۱۲/۵ سانتیمتروطول نوشتهٔ متن۱۶ سانتیمتر به خط نستعلیق متوسط واختتام آن بدین ترتیب است :

بعون‌الله‌الملك‌الوهاب عبدالمذنب‌العاصی حقیر فقیرسراپا تقصیرمیرزا رضی تفرشی‌الاصل گیلان‌المسکن‌سمت اتمام پذیرفت تحریراً فی‌یوم جمعه ۱۹ شهررمضان‌المبارك ئیلان‌ئیل خیرت تحویل ۱۳۱۰

نسخهٔ زیاد پرارزشی نیست وبه‌کار مقابله نمی‌آمد با اینهمه نگارنده سراسرمتن را با این نسخه مقابله‌کرد . بانشان نسخهٔ «د» درحواشی کتاب یادشده‌است .

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك به شمارهٔ ۳۷۷۷ که ازاول وآخرآن افتادگی دارد.به‌طول ۱۹/۵ وعرض ۱۳ سانتیمتردر۱۲۹ برك چهارده سطری باخطی میان نستعلیق وشکسته.اول‌نسخه: درملك توشاهان جهان خاك نشین . فصل آخرنسخه: گفتار دربیان عزیمت ساروخان بـه طرف لاهجان ومنکوب شدن بهرام قلی‌سلطان صوفی حاکم دیلمان . سطرآخری‌که از این فصل باقی مانده است : قورچی ازدیوان آمد وهرچه داشت ازقرارشکنجه‌وتعذیراز او اخذنمود. هیچ‌دونه تاریخ اتمام‌ندارد. دوسه تاریخ برپشت ورق آخراست‌که صاحب نسخه تولد فرزندان خودرا یادداشت‌کرده است .

اقدم آنها چنین است : تاریخ تولد فرزندی نورچشمی نرگس خاتون شب سه‌شنبه ... الحرام توشقان ئیل‌سنهٔ ۱۲۳۴.

Marfat.com

۳ــ نسخهٔ متعلق به‌آقای نعمت‌الله فروزش که درسال ۱۳۱۴ شمسی ناظم دبیرستان شاهپوررشت بوده‌اند ونسخهٔ خودرا دراختیارانجمن سالنامه وتألیفات این دبیرستان گذاشته‌اند و کارکنان این انجمن درسال تحصیلی ۱۳۱۴ــ۱۳۱۵، ازروی این نسخه تاریخ گیلان را در چاپخانه معیشت ملی رشت به‌چاپ رسانیده‌اند ودرجشن‌گشایش ساختمان دبیرستان نامبرده به جناب آقای حکمت وزیرفرهنگ وقت اهدا کرده‌اند . درمقدمهٔ کتاب شرح مختصری ازتاریخ و جغرافیای گیلان است ولی‌دربارهٔ این نسخه وتاریخ تحریر واستنساخ آن هیچگونه اطلاعی در مقدمه نیست مطالب کتاب در۲۱۲ صفحه به‌قطع وزیری با حروف سربی به‌چاپ رسیده است و درآخر کتاب در۵ صفحه، تاریخچهٔ ساختمان دبیرستان شاهپوررا نوشته‌اند. پس ازاین‌تاریخچه، ۱۶۸ غلط کتاب‌را درچهارصفحه باشمارهٔ صفحات وسطور آورده‌اند . نسخهٔاصل به‌دست‌اینجانب نرسید . ظاهراً نسخهٔ خوبی است . درمقابلهٔ فصول و گفتارهای این‌کتاب با متن تصحیح شدهٔ اینجانب ، نکات زیربه نظررسید :

۱/۶۱ : کلمهٔ«کفته» که درحاشیه حدس زدیم«گفشه» یکی‌ازدیهای لشته‌نشا باشد، درمتن چاپی ص۶/۴۰ نیامده است .

۲/۹۷: عنوان این فصل با مطالب آن ارتباط ندارد. درمتن چاپی اینجانب چنین است : دربیان نبش قبرشاه جمشیدخان علیه‌الرحمة والغفران وآوردن به‌رشت ودفن نمودن،درنسخهٔ چاپی‌دبیرستان شاهپور ص۶۶ چنین آمده است:گفتار دربیان حرکت شیرزاد سلطان به جانب ماسوله وفرار علی‌بیك سلطان به‌جانب‌گسکر . گویا مؤلف قصد داشته شرحی دربارهٔ نبش قبرشاه جمشیدخان بنویسداما بعداً منصرف شده و ذیل همان عنوان مطالب دیگری افزوده . این اشکال باقی است‌که عنوان این فصل در نسخهٔ چاپی دبیرستان شاهپور ازکجاآمده است . آیا این فصل از هردو نسخه افتاده است ؟ به هرحال عنوان فصل نسخهٔ چاپی دبیرستان شاهپور صحیح است .

۲/۱۶۹و۳: چپك واژدر به‌جای جنگ اثر.

۲/۱۷۳: معاشرت به‌جای معاشرات .

۷/۲۴۷: شاه عباس وبوسعیدمیر جمعیت‌کرده ، خرس راکشتند. درنسخهٔ چاپی دبیرستان شاهپور: مردم جمعیت‌کرده ، خرس را کشتند .

۴ــ فتوحات دارالمرز تحریردیگری ازکتاب تاریخ گیلان ملاعبدالفتاح فومنی است

Marfat.com

مؤلف ساده وگوشه نشین که معلوم است ازناچاری به‌گوشه نشینی پرداخته بود ، پس از اینکه دردستگاه دیوانی راه یافت ورقمی ازحکومت مرکزی به‌نام اوصادر شد و باخواجه حسین کلانتررشت وملاخواجه علی رشتی به‌محاسبات چهارده سالهٔ گیلان بیه‌پس، به‌رسیدگی پرداختند ومسلماً دردوران اشتغال مرسوم ومواجبی از مالیات دیوانی بـه ملاعبدالفتاح پرداخت می‌شد ، نگاهی به‌تاریخ گیلان خود انداخت. متوجه شدکه سبك نگارش این کتاب برای دوران برکناری وگوشه‌نشینی‌شایسته ومناسب است . اکنون اومردی است دیوانی وبایدکم وبیش دستی درکتاب ساده‌وبی‌پیرایهٔ خود ببرد وآن را مورد پسند روزکند . ازتعارفات وتعریفات و جانبداریهائی که‌از سلاطین محلی گیلان خصوصاً حکمرانان سلسلهٔ اسحاقی می کـرد ، کاست و برالقاب و عناوین وقدرت نمائیهای سلاطین صفوی افزود .

پیشرویها و دفاعها وایستادگیهای سلاطین محلی را در مقابل حکومت مرکزی کـه سابقاً می‌ستود ، دراین تحریراز تمجید وتحسین اعمال آنان‌کم‌کرد وپیشروی ودفاع ایشان را تجاوز وطغیان نام‌داد شکایت ازعمال وکارکنان حکومت مرکزی در این‌کتاب دیده نمی‌شود و گناهها متوجه حکمرانان محلی وگاهی مردم گیلان شد .

خلاصه درترازوی سنجش حکمرانان‌گیلان وسلاطین صفویه ، وزنهٔ کپهٔ آنان را برداشت ودرکپهٔ اینان گذاشت . مطالب تازه تری‌که سابقاً از قلم انداخته بود وشرح وبسطی دربارهٔ آنها نداده بود ، درفتوحات دارالمرزبسط بیشتری پیداکرد . اشعاری برای تحذیر و انذار، در میان عبارات وگاهی آخرفصول نوشت .

پاره‌ای از اعلام جغرافیائی با اضافه شدن به‌نام ناحیه،محل وجایشان روشنترشد. مختصر تاریخ‌گیلان ساده وبی‌آلایش ، فتوحات دارالمرز شاه عباس شد .

نگارنده صلاح ندانست‌که اختلافات فتوحات دارالمرز با تاریخ گیلان در متن چاپـی گنجانده شود ، زیرا حواشی وملحقات متن زیادمی‌شد وممکن بود مطالب زیر نویس خواننده را خسته وآزرده‌کند. این اختلافات پس ازمتن اصلی‌کتاب چاپ شد تا اهل تحقیق و تتبع را به کار آید .

نسخهٔ فتوحات دارالمرز فعلا درکتابخانهٔ ملی ملك به شمارهٔ ۴۱۶۷ در ۱۷۰ برگ‌دوازده سطری است . طول‌کتاب ۳۲/۵ وعـرض آن ۲۱ سانتیمتراست و درسال ۱۲۹۸ قمری نمرهٔ چهارم‌کتب تاریخ کتابخانهٔ صنیع‌الدوله محمد حسن خان بوده است. این نسخه به خط نستعلیق متوسط نوشته شده وسطور آخرآن چنین است :

Marfat.com

اللهاعلم بالصواب تمت بعوناللهالملكالوهاب سوده علی‌ید العبدالضعیف النحیف معصوم ابن ملاآقای مازندرانی اللهم اغفرله و لوالدیه ولجمیع‌المسلمین وصلی‌الله علی محمد سیدالانبیاء. امیدکه دروقت خواندن کاتب را از دعا فراموش نکنند تمام شد درروز پنجشنبهٔ هشتم ماه‌رمضان سنهٔ ۱۲۳۷ .

Marfat.com

سرگذشت

ملاعبدالفتاح فومنی‌مؤلف تاریخ گیلان

عبدالفتاح ظاهراً درگیلان متولد شد و همانجا چشم ازجهان فروبست . از دوران جوانی ومدرسه ومعلمان وکسب مقدمات علمی اواطلاعی بـه دست نیامد. درگوشه‌ای از فـومن به‌کار کشاورزی اشتغال داشت وخمول وگمنامی را به جای شهرت پسندیده بود . اتفاقات و سوانح عجیب‌گیلان اورا برآن داشت‌که قلم‌برکاغذگذارد وشرحی دربارهٔاین‌جریانات غیرعادی‌بنویسد. خود او درمقدمهٔ تاریخ‌گیلان چنین نوشته است :

« دراین پنجاه سال که مملکت معمورهٔ دارالمرز ، به تصرف سلاطین اسحاقیه درآمـده ، فترات وانقلابات وهجوم و ازدحام عـوام مثل فتور غریب‌شاه مشاهده نشده بود . این فقیر بی بضاعت عبدالفتاح فومنی راکه به‌گوشهٔ دهقانی ، به‌عزلت وانقطاع به سر می‌برد ، به خاطر فاتر خطورنمودکه قضیهٔ مذکوره را به‌نوعی‌که سانح شده بود تألیف نماید. چون واقعات‌مذکوره، حسب‌الواقع به تحریرواقع نشده بود ، بـه فکرآن افتادکـه شمه‌ای ازحالات ملوك و سلاطین مازندران‌وگسکروآستارا ولنگرکنان که درعصروزمان تسلط و استیلای سلاطین صفویه به‌وقوع رسیده ، بیان سازد .»[1]

شاید آشنائی اوبا دیوانیان سبب شدکه اوازگوشهٔ اعتزال بیرون آیدوبه‌کارهای دیوانی تن در دهد . یك‌بار اورا با بهزادبیك ـ وزیرگیلانات ـ معاشر و همنشین می‌بینیم . این دوستی ظاهراً درسال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ قمری است.زیرا درهمین تـاریخ‌است کـه‌خواجه محمدرضای

۱ــ تاریخ گیلان ص ۵.

Marfat.com

ساروخواجـه ـ وزیرآذربـایجان ـ عاملان وضابطان بهزادبیك را درآستارا وگسکرزنـدانی کرد ونمایندگان خودرا درآنجا گماشت .

بهزادبیك با شنیدن این خبر، اسلحه به رعیت داد ولشکری تهیه‌کرد و به سوی‌گسکر و آستارا برسرخواجه محمدرضا رفت . مرتضی قلی‌خان ـ حاکم‌گسکر ـ اورا منع‌کرد ویادآور شدکه اسلحه به‌رعیت دادن کار درستی نیست ونباید رعیت را مسلح‌کرد، بالاخره جریان امررابه عرض شاه عباس رسانیدند . شاه عباس دستورداد تا صورتی از نامهای سران رعیت‌که در این جنگ شرکت داشته‌اند ، تهیه شود . داودشهریار مأمور این‌کارشد ونام سیصدتن ازسران‌رعیت را نوشت وبه شاه عباس رسانیدند . «حکم برطبق آن به‌نام بهزادبیك‌صادرگشته بودکـه همین سیصد نفررا همراه خود به چمن سلطانیه حاضرسازدکه پادشاه خود مشاهدهٔ اوضاع‌واطوار ایشان کرده ، بدانچه صلاح بوده‌باشد عمل نماید. هنگام ورود حکم ،بهزادبیك‌درقصبهٔ لشته‌نشا،به‌خانه های خواجه‌کمال‌الدین تشریف داشتند ومؤلف این مولف همراه بود[1]. درهمین ایام ، شاه عباس بهزاد بیك‌را ازکار برکنارکرد . اشتغال عبدالفتاح به‌کارهای دیوانی پس ازبرکناری بهزادبیك ـوزیرگیلانات‌ـدرسال ۱۰۲۱ قمری‌است. شاه عباس دراین تاریخ تقریباً تمام‌عاملان‌وضابطان وتحویلداران ومحاسبان وداروغگان حساب راکه‌بهزادبیك تعیین‌کرده بود ، از کاربرکنارکرد و افراد دیگری به‌جای ایشان گماشت وروانهٔ فرح‌آبادشد. ازفرح‌آباد سه‌تن را برای تنقیح‌حساب چهارده سالهٔ بیه‌پس برگزید ورقم به‌نام ایشان نوشت وبه‌گیلان فرستاد . شرح ماوقع را خـود عبدالفتاح چنین نوشته است :

« و ازفرح آباد جنت بنیاد ، رقم صدوریافته بودکه تنقیح محاسبات چهارده سالهٔ بیه‌پس را به‌عهدهٔ خواجه حسین‌کلانتررشت وملاخواجه علی رشتی وملاعبدالفتاح فومنی‌کرده‌ایم وارقام را ازمازندران جهت لطیف خان‌بیك فرستاده، مومی‌الیه رقم‌راکه به اسم مؤلف این مولف‌گذشته بود ، به‌آدم خودداده وبه فومن جهت فقیزفرستاده،حسب‌الفرمان بنده‌را به لاهجان طلبیدند .» [2]

ازنتیجهٔ این انتصاب وگزارشهائی‌که در مورد تنقیح محاسبات چهارده ساله تهیه شده وبه عرض رسیده است، هیچگونه‌اطلاعی‌دردست‌نیست .

درایام قیام عادلشاه (= غریب شاه) کـه درسال ۱۰۲۲ قمری بود وعادلشاه وسلطان بوسعید چپك وعنایت خان ، ازرشت متوجه فومن شدند ، عبدالفتاح‌کـه دراین ایـام مشهور و سرشناس بود ، به طرف عراق حرکت‌کرد . شرح این جریان را چنین نوشته‌است :

۱ـ تاریخ گیلان ص۱۹۴ ۲ـ تاریخ گیلان ص ۲۰۴

Marfat.com

« روزسه شنبه سلخ (شعبان سال۱۰۲۲) عادلشاه با توابع گمراه که ده هزارنفرمی‌شدند ، به قصد تسخیروتصرف ، ازرشت متوجه فومن شده ، عصرروز مذکور ، داخل قصبهٔ مزبور گردیدند. وچون محمدبیك ــ کلانترفومن ــ وبرادران وملاحامد شیخ‌الاسلام وملاعبدالله ومحمد مسعود ــ پسرسپه سالاربوسعیدمیر ــ ومؤلف این تاریخ ــ عبدالفتاح ــ اهل وعیال ومتعلقان را برداشته ، به‌طرف عراق متوجه شده بودند ، جمعی ازسادات و قضات وارباب عمائم و صلحا ، بنا برصلاح وقت ومصلحت ملك، به‌کنارگازورودبار، به‌استقبال موکب واردوی عادلشاه مبادرت نمودند.»[1]

نمی‌دانیم عبدالفتاح این سفررا به‌آخررسانید یا از میانهٔ راه مراجعت کرد. دیگر از احوالات اوهیچگونه اطلاعی دردست نیست .

عبدالفتاح نثررا خوب نمی نوشت ونظم را خوب نمی‌گفت . بسیاری از ابیات متن را خود سروده است . درصفحات ۸۰ و۱۰۸ و۱۱۸ و۱۳۴ و۱۵۷ مؤلف یادآورشده که اشعار از خود اوست . تخلص اوظاهراً «گیلانی» است ودر ص۱۳۴/۲۱ این نام دیده می‌شود .

۱ــ تاریخ گیلان ص ۲۶۶

Marfat.com

Marfat.com

تاریخ گیلان

Marfat.com

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

ای نام تو مطلع کلام همه‌کس
در نظم کلام تونظام همه کس
بر صفحهٔ هستی قلم تقدیرت
تحریر کند نشان و نام همه کس

حمد بیحد وثنای بیعدد[1] مالك‌الملك وپادشاهی‌راکه در دیوان تَوْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ از روی فضل وکمال هرکه را خواست، به‌لباس پراساس إِنَّا جَعَلْنَاكَ فِی‌الْأَرْضِ خَلِیفَةً بیاراست. و دردارالملك فَاحْكُمْ بَیْنَ‌النَّاسِ بِالْحَقِّ تاج موفورالابتهاج عزتش‌رابه‌زیورالسُّلْطَانُ الْعَادِلِ ظِلُّ‌اللهِ فِی‌الْأَرْضَیْنِ مزین ساخت. و جهت سروری، به شرف سلطنت گستری، چتر عظمت و لوای ابهتش را به علم عنایت إِنِّی جَاعِلٌ فِی‌الْأَرْضِ خَلِیفَةً در جهان، به جهانداری برافراخت. نظم:

ای ملك تو ملك دل ارباب یقین
در ملك تو شاهان جهان خاك نشین

۱- بیعد سجع بهتری است.

Marfat.com

بر خاك اگر نسیم لطف تـو وزد
خیزد ز پی سلطنت روی زمین

قادری که بـه مصدوق وَ تَنْزَعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ خلعت خـلافت را از دوش پادشاهان بیدادگر بی‌هوش به اثر سوزسینهٔ مظلومـان ، بـا جوش و خـروش برکشیده ، روزنامچهٔ دولت ایشان را در دفتر خانهٔ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ به امضا رسانید. نظم :

چه گویم به مدح چنین پادشاه
که دانش به کنهش نبردست راه
فـرازندهٔ چـرخ فیـروزه رنگ
در آرندهٔ لعل رخشان ز سنگ
بـه قـدرت فروزندهٔ نور و نار
رسانندهٔ روزی مـور و مـار

و درود نامحدود و صلوات نامعدود برآن صاحب علو و عـزت و مقام رفعت قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْأَدْنَىٰ که غرض لمز بود و مقصود از نمود عالم وآدم، جلوهٔ وجود مفیض‌الجود وظهور نوربیقصور او بود. نظم :

محمد که ازل تا ابد هـر چه هست
به آرایش نام او نقش بست

صلوات‌الله علیه وآله و سلم . و بر امام‌المتقین و امیرالمؤمنین و یعسوب الدین، ابی‌الحسنین، غالب کل‌غالب. بیت:

خلایق گرشدندی متفق در دوستی با او
نگشتی ظاهر ازجبار قاهر دوزخ لاهب[1]

۱ـ این بیت معنی این حدیث است: لواجتمعت‌الناس علی‌حب‌علی‌بن‌ابی‌طالب لماخلقت النار .

Marfat.com

الهادی فی‌سبیل‌الله ، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام. وبراولاد گرامش سلام‌الله علیهم‌اجمعین‌الطاهرین .

امابعد برضمیراکسیر تأثیر ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده نماناد که دراین‌پنجاه‌سال که مملکت معمورهٔ دارالمرز ، به تصرف سلاطین اسحاقیه درآمده، فترات وانقلابات وهجوم و ازدحام عوام‌کَالْأَنْعامِ بَلْهُم أَضَلُّ سَبِیلاً مثل فتور غریب شاه مشاهده نشده بود . این فقیر بی‌بضاعت عبدالفتاح فومنی راکه به‌گوشهٔ دهقانی[1] ، به عزلت وانقطاع به سرمی‌برد، به خاطرفاتر خطور نمود که قضیهٔ مذکوره را به نوعی که سانح شده بود ، تألیف نماید . چون واقعات مذکوره ، حسب‌الواقع به تحریر واقع نشده بود، به فکرآن افتادکه شمه‌ای ازحالات ملوك وسلاطین مازندران وگسکر وآستارا ولنگرکنان که در عصر و زمان تسلط و استیلای سلاطین صفویه ، به وقوع رسیده ، بیان سازد، تامعلوم شودکه چگونه انقراض دولت ایشان شده، از بیوفائی وحرام نمکی مردم‌گیلان مثل‌بیوفائی وبدطینتی مردم‌کوفه و شام نسبت به خاندان حضرت خیرالانام و به سزا و جزا و پاداش عمل نافرجام خود رسیدن ، در هرعصروزمان ، تاانقراض دوران عالم و عالمیان الی‌آخرالزمان.

الحق‌اگرکسی ازخداوندان ذوی‌الابصار واهل ذهن وکیاست‌وفطانت روزگار ، بعداز ملاحظه و مطالعهٔ این‌کتاب، به نظر تأمل و تجربه‌که مدام در اوضاع اهالی گیلان، ازظلم و بدعت وهوان مشاهده می‌نمایند ، مطالعه فرماید، یقین داندکه کفران نعمت وحرام نمکی با ولی‌النعم قدیمی، آخرش اثرچنین خواهد بخشید . بیت :

۱ــ دراصل : دهقان .

Marfat.com

مکن کفران نعمت ز انکه کفران
چو[1] نیکو بنگری باشد دو کفر آن
درست است این سخن نزد خردمند
نیایند اهل کفران بوی غفران

بناءً علی‌هذا به قلم شکسته رقم ، درهم بسته آمد. نظم :

گرچه مرا قدرت این کار نیست
خامه بدین کار سزاوار نیست
هست امیدم که به فضل خـدای
کلك چو بر عاج شود مشکسای

لاجرم استعانت و استیفاق خداوند علی‌الاطلاق طلبیده ، شروع در حالات ومقالات ومقدمات ایشان وفترات وآشوب گیلان ومازندران وغیره که انقلاب وانقطاع دولت اینان روی‌داده بود ، می‌نماید[2].

چون این تألیف در[3] تاریخ حالات و حکایات گیلان بود ، به «تاریخ گیلان» موسوم ساخت و مرتب بر دو فصل و چهار مقاله گردانید و مِنَ‌اللهِ‌الْعَوْنُ وَالْتَّأْیِیدُ.

فصل اول ـ درحالات ادبار وانکسار دولت مظفر سلطان مرحوم والی گیلان بیه پس رشت و انقراض دولت سلاطین اسحاقیه علیهم‌الرحمة که از آن زمان الی‌الآن مدت ممتد یکصد وچهل و دوسال مصروف‌شده .

فصل دوم ـ دراحوال جلای مغفوری خان احمدخان حاکم و والی ولایت بیه‌پیش‌لاهجان وابتلای پسران‌شاه جمشیدخان علیه‌الرحمة والرضوان وبه قتل رسیدن امیره سیاوش‌خان حاکم گسکر وعصیان امیرحمزه‌خان‌طالش

۱ـ دراصل : چه. ۲ـ دراصل : می‌نمود. ۳ـ دراصل: بر.

Marfat.com

ـحاکم آستارا ـ و به قتل آمدن اودرولایت شیروان‌واستیصال ملوك مازندران و تصرف نمودن سلاطین صفویه در ممالك گیلان و مازندران و غیر آن ، به تقدیر ایزد سبحان وقادر مستعان به‌مدلول آیهٔ کریمهٔ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَآءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیم

Marfat.com

Marfat.com

اقلام مصوران الواح‌اخبار، بدین‌گونه صورت‌نگاراست[1] که‌چون‌شاه اسمعیل‌الصفوی ، ممالك عراق و آذربایجان و فارس وبعضی از ولایات کردستان و عربستان و غیرآن را ، به تصرف در آورده ، درچمن سلطانیه نزول اجلال فرموده،به عیش ونشاط و سرور و انبساط اشتغال می‌نمودند ، ارکان دولت او در باب تسخیر و تصرف گیلانات ، حکایات به عـرض می‌رسانیدند . چون حکام و والی ولایت لاهجان ، بنابرحسن رعایت سابقهٔ دوستی ، وداد آل صفویه نموده بودند وامیره دوباج والی‌گیلان بیه پس ، زیاده برحکام اسحاقیه ، دم استعداد[2] واستقلال می‌زد ولوازم اطاعت وانقیاد به عمل نمی‌آورد ، نواب شاه‌اسمعیل، عزیمت‌آن نمودند که بعضی‌جنودرا به سرداری حسین‌بیك لله ذوالقدر که منصب خلیفةالخلفائی داشت ، روانهٔ گیلان بیه‌پس نمایندکه امیره‌دوباج- حاکم‌بیه‌پس‌ـرا به‌دایرهٔ اطاعت‌دائمی درآورده ، باج و خراج به گردن گذارند .

و در خلال این حال امیره دوباج- حاکم بیه‌پس- از عزیمت نواب گیتی‌ستان آگاهی یافته ، صلاح‌دراطاعت دیده وصلاح حال‌خود رادانسته، مولانا عبدالله تولمی و خلیفه سعیدعلی‌فومنی راکه احوال ایشان در خاتمهٔ

۱ـ دراصل : صورت نگارآراست. ۲ـ ظاهراً: استبداد .

Marfat.com

روضة‌الصفا از تألیف محمدبن خاوندشاه بلخی ، به بسطی لایق مذکوراست که در فصاحت وحسن دانی و بلاغت وشیرین زبانی ، سرآمد اکفا واقران خود بودند، باتحف وتبرکات بی‌پایان وتنسوقات شایستهٔ گیلان، فرستاده و نیازمندانه اظهار اطاعت وفرمان برداری نموده، استدعا والتماس مصاهرت بنماید[1] رسولان مذکور ، باپیشکش وارمغان موفور و هدایای نامحصور ، به دارالسلطنهٔ قزوین ، به شرف بساط بوسی، استسعاد یافته ، بعد از ادای رسالت و تبلیغ استدعا و تحف و تبرکات فوق‌الحد و الاحصاء،منظور نظر الطاف واعطاف شاهی گشته ، عرض مطالب ومستدعیات می کنند . ونواب شاه‌اسمعیل ازطیب خاطر، سررضا جنبانیده ، صبیه محترمهٔ عالیهٔ خیرالنساء بیگم‌رادر سلك ازدواج امیره دوباج ـ والی بیه‌پس ـ انتظام داده ، ایلچیان مذکوره‌رادوستکام ومقضی‌الوطروالمرام،به‌گیلان‌از راه‌کامرانی وکامروائی فرستادند[2].

۱ـ دراصل: می‌نماید. ۲ـ در تاریخ حبیب‌السیر امیره دباج درهمدان به خدمت شاه‌اسمعیل رسیده و خود شاه‌اسمعیل یکی از دخترانش‌را نامزد او می‌کند (حبیب‌السیر ج ۳ ص ۳۷۶)

Marfat.com

گفتار

در بیان عروسی امیره‌دوباج وآوردن شاهزاده‌خیرالنساء بیگم
را به گیلان

امیره دوباج بعداز ورود و وصول رسولان خویش و استماع اخبار و انواع احسان و اصطناع از اندازه بیش نواب اعلی [1] ، به تمهید و ترتیب طوی پادشاهانه قیام نموده، سادات عظام ومشایخ کرام واکابر و اشراف ذوی‌الاحترام گیلان راباپیشکش‌باهره، به درگاه معلی روانه نموده، ثانی‌الحال عرضه داشت دولتخواهانه که مشعربرنهایت اطاعت و فرمان برداری بود ، درقلم‌آورده، ارسال نمود .

و ارباب حرمت وصلاح واصحاب عزت وفلاح ، ازگیلان بیه‌پس ، به درگاه شاه اسمعیل رفته ، تبلیغ رسالت و اظهار اعلام دعای دولت ابد پیوند می‌نمودند . نواب قدسی‌القاب جهانبانی ، رسولان امیره دوباج را منظور نظرالتفات بی‌پایان پادشاهی وملحوظ اعتبار اولی‌الابصار نامتناهی گردانیده، شاهزاده را به عقد دوام امیره دوباج ـ والی گیلان ـ درآورده ، به آداب وقانون پادشاهانه وآئین ملوکانه، به‌گیلان فرستادند .

۱ـ دراصل: اعلا .

Marfat.com

وامیره دوباج مقرر فرمودند که وزرا وامرا و سپه سالاران و متعینان وارباب ومتولیان الکای فومن و شفت و تولم وماسوله وکوچسفهان ، فرقه فرقه و جوق جوق ، از کنار قزل اوزن که ابتدای الکای پشتکوه است تـا قصبهٔ ماسوله وباغ امیره حسام الدین ، ارادهٔ استقبال شاهزاده نمایند واکابر واشراف واعیان و امرا ووزرا وسپه سالاران رشت وکوچسفهان ، از روی مسارعت، تا موضع تول‌سرهٔ[1] ماکلوان ، به‌استقبال مبادرت نموده، ایثارها [2] هرکسی فراخور مراتب ومناصب کردند و پیش‌کشیها[3] کشیدندو هرروز ، آسایش‌کنان ، سه فرسخ راه طی می‌نمودند و درهرمنزلی یکصد و پنجاه سرگاو وگوسفند قربان می‌نمودند وحسب‌الفرمان چندین هزارکس ازگیلان بیه‌پس، به استقبال شاهزاده روانه شدند. چون به‌موضع شنبه بازار لولمان رسیدند،یك روزوشب،درآنجاتوقف‌نمودند. روز دیگرچندین هزارمردوزن پیاده در جلو پادشاهزادهٔ ایران ، رقص‌کنان می‌آمدند و بدارالامارهٔ فومن نزول اجلال منعطف‌گردانیدند .

وامیره دوباج درروز پنجشنبهٔ هفدهم شهرشعبان‌المعظم من شهور سنهٔ ثلاث وعشرین وتسعمائه، به‌آئین عظمت وجلال وشوکت و اقبال ، باکمال نشاط وخرمی، ازرشت متوجه فومن‌گشته ، به‌فومن آمده ، سعادت زفاف وکامرانی و دولت ازدواج و گورکانی دریافته ، چندشبانه روز درفومن ، داد عیش و نشاط داده ، روانهٔ رشت شدند و به دارالامارهٔ خویش نزول و حلول فرمودند و هرکسی از امرا و ملازمان ومعتبران به منازل ومقام خود رفتند .

۱- نسخهٔ د: نول‌سره. ۲- دراصل: انتشارها. شاید: نثارها. ۳- نسخهٔ د: پیشکشها

Marfat.com

گفتار

در بیان‌عزیمت امیره‌دوباج والی‌بیه‌پس به‌درگاه شاه اسمعیل
وموسوم شدن به لقب مظفرسلطان و بازآمدن به‌گیلان

بعد از انقضای مدت یك سال که رایات جاه و جلال ، داخل ییلاق سلطانیه شدند، امیره دوباج ، احرام زیارت درگاه جهانبانی بسته ، به اتفاق اجلهٔ مقربان ومخصوصان، روانهٔ درگاه‌گردیده، به‌شرف بساط بوسی مشرف گشته ، پادشاه لوازم اعزاز و اکرام وشرایط تبجیل واحترام ، دربارهٔ امیره دوباج، به‌عمل آورده، نظربه خدمت خاندان اسحاقیه علیهم‌الرحمة، نهایت مهربانی ومراسم میزبانی به‌تقدیم رسانیده، درمجلس اعلی[1]، در ضلع ایمن پادشاه ، بالاتر ازطبقهٔ سلاطین وامرا ، جای نشستن دادند. وبه لقب مظفر ـ سلطانی وشرف لفظ‌گورکانی، مخصوص و ممتازگردانیده، خیمه و خرگاه منقش وچتر و سایبان مذهب عنایت فرمودند . و مدت سه‌ماه مظفر سلطان همیشه درمجلس اعلی[1]، ازروی‌کمال عزت وتمکین ،به درجهٔ قرب منزلت راه اختصاص یافته‌بود. ازپادشاه ایران ، رخصت انصراف حاصل نموده ، به انعام فراوان نوازش یافته، باکمال مرتبهٔ استقلال به‌گیلان آمده، رؤوس

۱ـ دراصل : اعـلا .

Marfat.com

منابرو وجوه دنانیررا به نام شاه اسمعیل زیب وزینت داده، شکرگو ومدح گزارنده[1]، درمقام اطاعت وفرمان برداری، اوقات مصروف می‌داشت.

اما این مصاهرت وخویشی وپیوند به فال بدبرآمده، مبارك نیفتاد و به شآمت آن، انقراض دولت امیره دوباج مظلوم شد. بلکه نتیجهٔ نامبارکی آن به‌ولد واولاد او وبه تمامت حکام گیلان وساکنان آن رسید. چنانچه ان‌شاء الله تعالی ، سمت ظهور یافته ، مذکور می‌گردد . تا آنکه شاه اسمعیل ، به تاریخ شهر محرم‌الحرام سنهٔ ثلاثین وتسعمائه درآهار[2]و مشکین، رحلت فرموده، چنانکـه میرحیدرمعمائی درتاریخ گفته. بیت :

[شـاه گـردون پناه اسماعیـل آنکه چون مهر درنقاب شده]
ازجهان‌رفت‌و«ظل»[3]شدش‌تاریخ سایـه تـاریخ آفتـاب شده

نواب شاه طهماسپ ، به تخت سلطنت جلوس فرمود و به سببی از اسباب که ذکرآن دراین عصر وزمان، دراین کتاب مناسب نیست، وحشت و مغایرت به‌هم رسیده، در آمد و شد ازجانبین مسدودگشت.

بالجمله مظفرسلطان، مدتی در میان خوف‌ورجا بوده، ازآثار قهر و غضب پادشاه اندیشمند گشته ، اوقات می‌گذرانید . و در خلال این احوال شاهزاده خیرالنساءبیگم ـ زوجهٔ امیرهٔ دوباج ـ در فصل تابستان، به تاریخ پنجم شهرشعبان سنهٔ‌ثمان‌وثلاثین وتسعمائه، درییلاق ماسوله، به‌جواررحمت ومغفرت ملك منان وخداوند رحمن پیوسته، مظفرسلطان، به قانون شریعت مطهرهٔ پیغمبرآخرالزمان علیه‌صلوات‌الله‌الرحمن وآئین سلاطین‌نافذالفرمان، نعش محفوف به رحمت ربانی، بلقیس‌الزمانی رابه مقبرهٔ صفویه در اردبیل فرستاده، مدفون گردانیدند. وقریهٔ واقعهٔ دشت من‌اعمال[4]فومن‌راکه هرساله

۱ـ چاپ دون : گزار شده . ۲ـ امروز : اهرگویند . ۳ـ ظل به حساب جمل ۹۳۰ می‌شود. ۴ـ نسخهٔ د : من محال .

Marfat.com

مبلغ یك هزار تنگهٔنومقرری قریهٔ مذکوره بود، وقف مزار مرحمت آثار آن صفیهٔ روزگار نموده ، وقفنامه رابه مهر ونشان سادات وقضات و اصول واعیان گیلان رسانیده وبه آستانهٔ متبرکه فرستاده، قریهٔ مذکوره را به‌تصرف متولیان آستانه واگذاشت . و چون وفات شاهزادهٔ مغفرت نهاد ، باعث تفرقهٔ خاطر و تشویش‌باطن و ظاهر مظفر سلطان شده بـود [و] خبرنهضت سلطان سلیمان قیصر روم ، به جانب آذربایجان شایع گشته ، مظفرسلطان ـ والی گیلان ـ از عالم غفلت ونادانی و از سرخوف وحیرت و سرگردانی ، بلکه ازجهت ادبار وانکسارکه به طالع اوراه یافته‌بود، با هشت هزارکس ازلئام بیه‌پس، به استقبال قیصرروم شتافته، درخوی وسلماس، داخل اردوی سلطان سلیمان شده وباقیصرملاقات نموده، ازشاه طهماسب اظهار شکایت می‌نماید وعرض تظلم می کند وهمه راه [را] درملازمت قیصرقطع نموده، به‌چمن سلطانیه می‌رسند .

وچون صحرای سلطانیه مخیم عساکررومیهٔ شومیهٔ ناصیهٔ غیرمرضیه[1] می‌شود ، روزی سلطان سلیمان از مظفرسلطان می‌پرسدکه ازاینجا تامملکت شما چه مقدار[2] مسافت است ؟ جواب می‌دهد که پادشاهم ! از اینجا تا گیلان یـك شب در میان می‌توان رفـت . قیصر به او می‌گوید کـه اگـر خواسته باشی که به الکای خود بروی ، شما را رخصت می کنم . و اگر به لشکر و عسکر احتیاج داشته بـاشی ، ده بیست هزار کس [3] همراه شما می کنم .

سلطان از بابت رفاهیت ونخوت جواب می‌دهدکه سلطان عالم بـه

۱ـ شاید: ناصبی غیرمرضیه ؟ . ۲ـ نسخهٔ د: «چه‌قدر» به‌جای «چه‌مقدار».

۳ـ نسخهٔ د : بیست هزار.

Marfat.com

سلامت باشد . مرا در ملك خود منازعی نیست و اهل الکای من سگ و بندهٔ منند ومعاندمن همین‌پادشاه ایران‌است. وبه‌همه تقدیر، ازقیصررخصت انصراف حاصل نموده، ازره منجیل وخرزویل[1] روانهٔ گیلان می‌شود.

۱ـ نسخهٔ د : حرزویل باحای حطی مهمله .

Marfat.com

گفتار

در بیان شکست کار وصدور آثار محنت وادبار مظفر سلطان به جهت حق ناشناسی ومخالفت امیره حاتم روی نمودن

چون مظفرسلطان بالشکر وحشم ومتابعان از قیصرروم مرخص شده، روانهٔ گیلان می‌شود . به موضع باغ شمس می‌رسند ودر آنجا شب فرود می‌آیند. امیرحاتم ـ حاکم کهدم ـ که ربیب نعمت و رهین منت مظفرسلطان بود و سالها در خدمت و ملازمت او بوده ، اوقات به دولت و فـراغت می‌گذرانیده ، دراین وقت، به انکار وخلاف بیرون آمده ، به اتفاق کثیری از اجامره واوباش که [در]فترات وانقلاب،برسرراد جمعیت کرده بودند ، برسر مظفر سلطان تاخته ، پردهٔ آزرم و نقاب شرم ، یکباره از پیش چشم برداشته، در ازای حقوق‌واحسان، طریق‌عقوق و کفران پیش‌گرفته ، جمعی کثیر از خواص ومقربان و ملازمان مظفر سلطان رابه قتل رسانیده ، خزینه و اموال و اخیال مظفرسلطان را غارت و تالان کرده ، جمله را به اراذل و اوباش قسمت فرموده ، قوی حال‌گشت . وشکست عظیم براحوال مظفر ـ سلطان راه یافته ، باخاطرمشوش ولشکر پریشان، از راه منجیل وخرزویل، به بلدهٔ رشت آمده، بادل ناشاد،به دارالامارهٔ خویش نزول می‌کند وبعد از

Marfat.com

آن‌یك‌هفته، ازرشت‌روانهٔ کوچسفهان می‌شود. مطلب ازعزیمت به کوچسفهان اینکه،چون‌لئام وسپاهی کوچسفهان برتمامی سپاه ولئام‌الکای بیه‌پس‌برحسب شوکت واستطاعت، تفوق درجهان دارند ،شایدکه لشکرکوچسفهان را به ایثار درم و دینار امیدوار ساخته، به اتفاق لشکرکوچسفهان،به رشت آمده، وبه احضار لشکر فومن وشفت وتولم وغیرآن فرمان داده ، بعداز جمعیت لشکربیه‌پس ، عازم‌کهدم شده ، امیره حاتم راگوشمال به سزاداده، جزای نمك‌به‌حرامی وسزای‌بدسرانجامی، ذرکنارش می‌نهد[1]. چون زمان دولتش، ازاقتضای قضا وقدر، سپری‌شده‌بود، چندروز درکوچسفهان توقف نموده، هرچند به‌تألیف قلوب سپاه ولئام آنجاکوشید ، به جائی نرسید .مردم‌آنجا، حقوق نعم ولی‌النعم را منظور نداشته، شیوهٔ بیوفائی وشیمهٔ بیحیائی، پیش کرده، هرکسی را امروز به‌داد و دهش راضی می‌کرد، روز دیگر خبر می رسیدکه همان‌کس، ازآب سفیدرودگذشته ، به‌کیااحمدسلطان- والی‌گیلان بیه‌پیش- متوسل‌گشت. لاجرم‌آن شهریارشکسته بال پریشان حال،ازبیوفائی مردم‌کوچسفهان، آثار ادبار وعلامت انکسار دولت خودفهم نموده ، عود می‌نماید وبه سیاه رودبار رشت رسیده ، داخل‌شهر و دارالامارهٔ خود نمی‌شود . و از سیاه رودبار ، روانهٔ سیاه رودکنار [2] پیره بازار شده ، به خانهٔ میر عمر نزول می‌کند . و در منزل مذکور داعیهٔ رفتن شیروان نموده، به تهیهٔ اسباب‌کشتی وکرجیها پرداخته ، درعرض یك هفته‌احمال‌و اثقال خود را، به‌کشتی درآورده ، عزم آن می‌کندکه اشتعال غضب پادشاه ایران را به‌آب دریای قلزم منطفی ساخته ، خود را به ساحل نجات وامان رساند . بالضرورة ، روز پنجشنبهٔ بیست و دوم شهرشعبان‌المعظم سنهٔ‌اثنتین

۱- طبق‌قواعد دستور زبان‌فارسی «بنهد» صحیح‌است. ۲- دراصل: رودکان.

Marfat.com

و اربعین و تسعمائه ، ملك و دولت چندین ساله را از روی اضطرار وداع نموده ، به رفاقت والدهٔ خود و معدودی از موالیان و نفریان ، سراسیمه و حیران ، بادل حـزین و خاطر پریشان ، به‌کشتی درآمده ، متوجه شیروان گردید .

Marfat.com

گفتار

در بیان تسلط و استیلای امیره حاتم در مملکت بیه‌پس و گرفتار شدن او

چون امیره حاتم میشوم کهدم ، بامظفر سلطان‌ولی‌النعم ، به روشی که مرقوم قلم سوانح رقم‌گشت ، جرأت و جسارت نموده بود ، بدان مقدار بیحرمتی اکتفانکرده ، بعداز روانه شدن مظفر سلطان به جانب شیروان ، با جنود نکبت ورودشیطان ، به دعوی سلطنت وسرداری مملکت گیلان ، به رشت آمده و به شاه حاتم ملقب وموسوم‌گشته ، به رُوش‌سلاطین نافذ فرمان، سکه و خطبه به نام خود کرده و در احکام وارقام طغرا نوشته و در عنوان احکام مهر بزرك می کرده و نقش نگینش این بیت بوده. بیت :

جهان که وسعت او صدهزار فرسنگ است
به پیش چشم جهان بین همتم تنگ است

والکای بیه‌پس راتصرف نموده ودوزن مظفرسلطان راکه «حسن آرا» و «جهان‌آرا» نام داشتی، تکفیر فرموده و درحیات مظفرسلطان، به عقد و نکاح خود درآورده . چون فی‌الحقیقه نمك حرامی را نتیجه بدسرانجامی است ، چنانکه گفته‌اند . بیت :

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز برنخیزد

132984

Marfat.com

درعرض اندك مدت ، سپه سالار رستم‌فومنی که به قورچی باشی‌رستم موسوم بود ، از امرای معتبر مظفر سلطان، سپاه تولم و فومن و توابع را برسرخودجمع‌نموده و به عداوت‌وانکار شاه حاتم، کمر خصومت وعداوت استوار کرده، درصحرای سنگ فوزیه، تیب بسته وبااو جنگ کرده، بسیاری از اراذل الناس و جمری و اوباش که درظل رایت وی جمع شده بودند ، درمیدان‌حرب ومعرکهٔ طعن وضرب قتیل‌شدند وشاه حاتم مذکور، درنهایت ذلت و هوان، اسیر سرپنجهٔ تقدیرگشته ، مکافات کردار خویش رامعاینه‌دید ومشاهده کرد .

وچون دراین وقت ، قیصرروم ، به طریقی که شیمهٔ ذمیمهٔ ایشان است، از حرکت‌خویش نادم‌گشته ، بی‌نیل مقصود، ازولایت آذربایجان مراجعت نموده ، عازم مملکت روم شده‌بود وشاه طهماسپ ، لشکر رومیه شومیه را تعاقب‌نموده، عازم‌به دارالسلطنهٔ تبریزنزول‌اقدس فرموده بودند که سپه‌سالار رستم فومنی، شاه‌حاتم مذکور را بازنجیر ودوشاخه ، مصحوب مردم‌معتبر کاردان چرب زبان ، روانهٔ تبریز می‌نماید . واحوال عزیمت مظفر سلطان، به جانب شیروان و جسارت شاه حاتم کهدم ، در مملکت گیلان و حرکات بی‌نسبت و اداهای ناپسند او را مشروحاً عرضه داشت نمود .

بعداز آنکه فرستادگان سپه‌سالار رستم ، شاه‌حاتم ملعون را به حسن بیك ذوالقدرکه حاکم مراغه بود ، سپردند ، جواب عریضهٔ سپه‌سالاررستم فومنی را موافق مصلحت وقت در قلم آوردند و خلعت فاخره به جهت سپه‌سالار مذکور عنایت و التفات فرمودند ومدت متمادی درگیلان بیه‌پس فتنه و فتورملوك طوائف بود .

Marfat.com

گفتار

دربیان عزیمت مظفر سلطان به جانب شیروان و داخل شدن به قلعهٔ دربند وعاقبت کار او موافق تقدیر ربانی

سابقاً مرقوم قلم خجسته شیم شده بود که مظفر سلطان ـ والی‌ولایت بیه‌پس ـ از بیوفائی و بی‌اعتباری ساکنان محال کوچسفهان ، حالت عجز و انکسار خودملاحظه نموده ، از بیوفائی وناسازگاری فلك‌بی‌سامان ، ملك ودولت قدیمی خود را وداع‌نموده، ازخانهٔ میرعمرپیره بازاری ، به دریای قلزم به کشتی نشسته ، متوجه شیروانات شده بود ، چون به شهر شماخی می‌رسد ، از احوال سلطان مظفر ـ حاکم دربند شیروان ـ که صبیهٔ کریمهٔ شاه‌اسمعیل را در حبالهٔ نکاح آورده بود و بامظفر سلطان ـ والی گیلان ـ باجناق بود، استفسارمی کند . ظاهرمی‌شود که سلطان مظفر ـ حاکم دربند ـ وفات یافته‌است وشاهزادهٔ بیوه ، درخانهٔ او نشسته . مرکوزخاطر اومی‌شود که ازشیروان به‌دربند رفته، شاهزادهٔ مشارالیهارا به‌عقد دوام خود درآورده، قلعهٔ دربند را قائم‌کرده ، از این جهت درآن مملکت قائم تواند شدواذیت پادشاه ایران را از خود رفع تواندکرد . بیت :

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

Marfat.com

لاجرم از قصبهٔ شماخی‌عازم دربند شده ،به دربند رسیده ، به منازل سلطان مظفر متوفی فرود می‌آید واظهار احوال خود می‌نماید . و ملازمان ومنسوبان‌حاکم دربند، به قدم اعزاز و احترام ، پیش‌آمده، به تقدیم‌مراسم ضیافت وارسال اقامت ولوازم خدمت وملازمت ونهایت مهربانی[1] وشرایط میزبانی قیام واقدام نموده، طریق مهمان نوازی به عمل می‌آورند. واز کمال مهربانی واطاعت ساکنان دربند ، مظفرسلطان راطمع دامادی مجدد خسرو ایران ازباطن غفلت مواطن سربرزده ، والدهٔ خودرا به نزدشاهزادهٔ عالمیان می‌فرستند که چون من ازوطن مألوف خودفرارنموده ، بدین صوب آمده‌ام وشوهرشماوفات یافته ، اگرمرابه شوهری‌قبول کند، می‌تواندبود. شاهزادهٔ مشارالیها ، از جرأت او اندیشمند گشته ، جواب می‌دهد که مرا در این کار امتناعی نیست . امابی‌اجازت و استرضای‌برادرم ـ شاه‌طهماسپ ـ صورت پذیر نمی‌شود . و مظفر سلطان به‌این نوع سخنان راضی نشده ، به تکرار وتقاضا افزوده ، به‌جائی می‌رساند که شاهزاده ازاضطراب او به‌تنگ آمده ، جواب مقرون به رضا پیغام فرستاده ، روزی چند مهلت می‌طلبد . و درخلال این احوال ، صبیهٔ شاه‌اسمعیل ،درخفیه احوال آمدن مظفرسلطان ـ والی‌گیلان ـ را به‌قلعهٔ دربند وارادهٔ باطل وآرزوهای بیحاصل او راعرضه داشت نموده ، مصحوب شخصی امین ، به درگاه جهان پناه ارسال‌می‌دارد.

و شاه طهماسب درتبریز نزول و حلول اجلال ارزانی داشته بودند چنانچه که گذشت، از مضمون عریضهٔ همشیرهٔ عالیه اطلاع یافته ، برزبان مذکور می‌سازد که بیت[2]: یار درخانه وماگرد جهان می‌گردیم. فورا بایزید

۱ـ ظاهراً: اسباب اقامت ولوازم خدمت وملازمت درنهایت مهربانی...

۲ـ مصراع صحیح است و درنسخهٔ د: به جای بیت نظم نوشته شده‌است .

Marfat.com

سلطان شاملورا که حاکم مغان وارسبار[1] بود ، طلبید و زنجیری به او داده، فرمان داد که بایکصدنفر جوان، دواسپه ایلغار کرده ، خود را به قلعهٔ در بند رسانیده ، مظفرسلطان ـ والی بیه‌پس ـ را زنجیر کرده ، به درگاه جهان پناه آورد .

حسب‌الفرمان واجب‌الاذعان ، بایزید سلطان ، به اتفاق غازیان عظام از روی مسارعت تمام ، بـه در بند رسیده، بی‌گمان در آن مکان که مظفر سلطان نزول کرده بـود ، درو دیوار آن خانه رامرکزوار فروگرفته وبایزید سلطان ، باچندنفر به اندرون آن مکان رفته ، زنجیرگران پیش رو ، اظهار حکم و فرمان لازم‌الاذعان نموده ، علی‌الفور مظفرسلطان دردمند را زنجیر می‌کند و روز دیگربه اتفاق رفقا ، روانهٔ درگاه عالم پناه می‌شود وبعد از قطع مسافت،به یك فرسخی تبریزرسیده [به موقف سلطنت] عرض‌می‌کند. از موقف سلطنت ، بنابر کدورات ظاهری و باطنی‌که دربارهٔ مظفرسلطان ذخیره داشت ، حکم می‌کندکه عامهٔ شهرتبریز ، به استقبال سلطان بیرون رفته ، تختهٔ کلاه‌بند برسرش نهاده، به روش تشهیر به شهر درآوردند وشاه حاتم‌کهدمی را که وشاق حسن بیك ذوالقدر بود ، به خرالاغ سوار کرده ، با زنجیر و دوشاخه ، همراه شهری و اردو با زاری ، به استقبال مظفرسلطان فرستادند . در میان معرکه ، نظر مظفر سلطان به شاه حاتم مذکور ، افتاده می‌گوید که‌ای‌سگ نمك بحرام ، دیدی که‌نمك من باتوچه‌کرد؟ او درجواب می‌گوید که راست می‌گوئی ، نمك شمابامن این‌کرد. امانمك شاه‌عالم‌پناه نیزباشما آن‌کرد که می‌بینی .

مناظره و مکالمهٔ ایشان ، به تقریر حسن بیك ذوالقدر، به‌نواب اعلی

۱ــ نسخهٔ د : مغان وارسیا.

Marfat.com

رسیده،سخنان شاه حاتم‌ملعون موافق‌مزاج افتاده، اورا ازبندوقیداستخلاص داده ومبلغ یکصد تومان تبریزی، به‌سیورغال براو مقرر فرموده، درولایت گوسیر[1] کرمان فرستادند. درآن صوب وفات‌یافته، روانهٔ سعیرشد. و مظفر ـ سلطان مستمند را درهفتم‌ربیع‌الاخرسنهٔ‌ثلاث‌واربعین وتسعمائه، قبای‌باروطی پوشانیده وبه قفص تنگ نشانده، به‌منجنیق برسرگلدستهٔ رشیدیه بالاکشیده، تفنگ باران کردند. يَفْعَلُ ٱللّٰهُ مَا يَشَآءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ . بیت :

زمانه‌چو باد است وباد از نخست نقاب از رخ گل بـه عزت کشد
پس از هفته‌ای در میـــان چـمن تنش را بـه خـاك مذلت کشد

نظم[2]

ای همنفسان عجب سرائی است جهان
باشید از این ســرای بد مهــر جهان
ایــن است درین دیــر محن کار جهان
چــون کار مهان چنین بود وای مهان

۱ـ ظاهراً: گواشیر. ۲ـ درنسخهٔ د: شعر به جای نظم .

Marfat.com

گفتار

در بیان احـوال امیره سلطان محمدکهدم وپسرش امیره شهنشاه‌که به هوس سلطنت بیه‌پس به خاك هلاك افتادند

چون مرقوم رقم‌کلك بیان‌گردیدکـه مظفرسلطان ـ والی گیلان ـ به دارالسلطنهٔ تبریز، مقهورقهرمان شاهی‌گردید، مدت مدید درولایت بیه‌پس، هرج [و] مرج ملوك طوائف بود کـه امیر سلطان محمدکهدم ، به دعوی خویشی مظفرسلطان وبه‌داعیهٔ وراثت ملك گیلان ،بااکابر واشراف واعیان وسرداران وسپاه ولئام بیه‌پس،سازگارآمده وداخل بلدهٔ رشت شده ، شروع دراصلاح خللهای پیشین وتأمین خاطر و تأنیس باطن وظاهر ساکنان گیلان بیه پس نموده بود .

دراثنای این حالت حکم شاهْ طهماسپ به خان احمد رسیدکه الکای بیه‌پس را متصرف شده، باج و خراج‌که مظفـر سلطان هر ساله می‌داده ، روانه نماید .

خان احمد خان ـ والی‌بیه‌پیش‌گیلان ـ درباب تسخیروتصرف‌مملکت بیه‌پس درحرکت‌آمده، به‌تاریخ هفدهم جمادی‌الاول سنهٔ خمس واربعین و تسعمائه، سرافراز سلطان‌چپك را سردارلشکر بیه‌پیش نموده، بابیست هزار

Marfat.com

کس پیاده وسواره، به‌قصد جنگ وجدال ، برسرامیره سلطان‌محمد وپسرش بـه بیه‌پس‌فرستاده، درسیاه رودباررشت، تقارب فریقین دست داده، جنگ عظیم‌اتفاق افتاد.

ازمردم بیه‌پس، پنج‌شش هزارنفس، ازصحرای سیاه رودبار تاکنار سمام بجار[1] به قتل رسیدند و شکست عظیم برلشکر بیه‌پس افتاده . سلطان محمد وپسرش- امیره شهنشاه-که درغایت حسن و مقبولیت درحال شباب و محبوبیت بوده، پدرش ازجهت خط‌آوردن اواین بیت گفته بود که، بیت :

برگرد رخت دائره بسته خط مـوزون
تا پـا ننهد حسن تـو از دائره بیرون

لاجرم سلطان محمد وپسروی امیره شهنشاه،درمعرکهٔ جنگ ومیدان نام وننگ، به ضرب تفنگ به قتل رسیدند . نظم :

عجب نیست از خاك اگر گل شکفت
که بسیار گلچهره در خـاك خفت

* * *

گفتم که چرا مهر توای ماه بگـردید
گفتا که فلك با من بدمهر به‌کین بود
گفتم‌که نه وقت سفرت بود بدین زود
گفتا که مگرمصلحت وقت دراین بود

وباقی لشکربیه‌پیش ، به فرمودهٔ خان احمد، بلدهٔ رشت و توابع را بنابر نافرمانی ازبلوکات نزدیك غارت وتالان کرده وعمارات اعیان ومردم را سوزانیده، ازخرابی خسران مآب دقیقه‌ای فوت وفروگذاشت نگردید . والکای کوچسفهان راکه از زمان امیره اسحاق مرحوم تـاکنون آرزوی

۱ـ نسخهٔ د: سمام بیجار .

Marfat.com

تصرف داشتند، ازروی تغلب[۱] تصرف نموده، به‌لاهجان مراجعت فرمودند. وهرج‌ومرج وفتنه وفتور یوماً فیوماًدرولایت بیه‌پس ازدیاد همی پذیرفت. تاآنکه اشراف واعیان مملکت بیه‌پس ، ازتظلمات وتحکمات خان احمدو غارت و تالان لشکر بیه‌پیش به‌تنگ‌آمده ، شروع درمصلحت بینی کردند و چند نفرازمردم معتبرکاردان را به خلخال فرستاده ، امیره شاهرخ راکه به سلسلهٔ اسحاقیه نسبت دوری داشت ، به پسری امیره حسام‌الدین برداشته به گیلان آوردند .

۱ـ نسخهٔ د: ازروی تقلب .

Marfat.com

گفتار

دربیان عزیمت امیره‌شاهرخ به‌سلطنت‌گیلان بیه‌پس وخاتمت
احوال حکومت او به جهت میلان نفس

چون امیره شاهرخ مذکور، به استصواب ارباب واعیان و اشراف واصحاب‌گیلان، درروزپنجشنبهٔ منتصف شهرشوال بااقبال درسنهٔ خمسین و تسعمائه، به‌گیلان‌آمده، مدت هفت سال، درکمال استقلال ، بـه امرسلطنت گیلان بیه‌پس مشغولی نموده، به‌روش سلاطین سابق‌گیلان ، دراحکام وارقام طغرا نوشته، درعنوان احکام مهرونشان مـی‌کرده، سکه وخطبه به نام نامی نواب‌همایون‌کرده، اوقات به‌دولت واقبـال می‌گذرانیدکه خان‌احمد خان ـ والی لاهجان ـ مکرراً عرضه داشت درباب غیبت و بدگوئی امیره شاهرخ واستیصال خاندان اسحاقیه، به شاه طهماسپ نوشته بود.

شاه طهماسپ امیره‌را به‌توجهات ونوازشات پادشاهی مستمال‌ساخته وبه وعده ووعید مصاهرت ومعاونت، به درگاه طلب داشته. نواب شاهرخ سلطان، سپه‌سالار آقای فومن راکه مرتبهٔ جلیل‌القدر وکالت داشت ، نایب خودکرده و بابعضی ازوزرا وسپه سالاران ، درگیلان نگاه داشته. به اتفاق چند نفر از مخصوصان ومقربان ویکصدوپنجاه نفرازملازمان، روانهٔ درگاه عرش اشتباه‌گشته، به‌دارالسلطنهٔ تبریز به شرف بساط بوسی رسید . وچون

Marfat.com

سعایت ومعاندت خان احمدخان کارخودکرده بود، جزای خوددید.

چنانکه بعداز هفت‌ماه که دراردو، ملازمت و مصاحبت ارکان دولت نموده بود، مزاج شاهی را باخود منحرف دید وازترددات اردو وتوقعات مقربان وامرا ازترك وتاجیك وهندو، به‌تنگ‌آمده و از پادشاه سوء المزاج معلوم‌نموده‌بود. بی‌اجازت، به‌اتفاق‌ملازمان ومقربان‌خودروانهٔ‌گیلان‌می‌شود. و ارباب تجسس و انتباه حقیقت غیبت امیره شاهـرخ را به شاه طهماسپ عرض می‌نمایند . فی‌الفور جلال سلطان استاجلو را با دویست سوار عظام متعاقب او می‌فرستد. سلطان حسب‌الفرمان یك‌شبانه‌روز ایلغار کرده،درمیانهٔ تبریز واردبیل، به شاهرخ سلطان وملازمان اورسیده ،برمی‌گرداند. و بـه دارالسلطنهٔ‌تبریزرسانیده،عرض‌می‌نمایند که‌حکم به‌قتل آن‌بیچاره‌ومخصوصان اوصادرشده، شاهرخ سلطان را با متابعان و مقربان‌به قتل رسانیدند .

Marfat.com

گفتار

دربیان مجملی ازوقایع و سوانح حالات سلطان محمود خان
ولد مظفرسلطان وآمدن اوبه‌گیلان وانقلاب دولت‌او به‌سبب
خدیعت احمد سلطان

چون مظفرسلطان، بعد ازوفات خیرالنسابیگم، دختر شمخال خان ـ حاکم چرکس ـ را به حبالهٔ زوجیت خود درآورده بود و درایـام فترات گیلانات که روانهٔ شیروانات شد، پسری از آن عورت به وجودآمده بود ، آن مولود را به‌سلطان محمود موسوم‌گردانیده، به‌اتفاق والدهٔ او وچند نفر ازجواری به‌خلخال به منزل داشدار بیك صفوی که همشیرهٔ مظفرسلطان در حبالهٔ‌نکاح‌اوبود، فرستاده به محافظت وی به سرمی‌بردند. تابعد ازانقضای مدت دوسال، شاه‌طهماسپ برسرمرحمت وشفقت آمده، ازاستیصال خاندان سلاطین اسحاقیه اجتناب نموده، سلطنت‌گیلان بیه‌پس را به دستور سابق ، به‌سلطان محمودخان ـ ولد مظفرسلطان ـ عنایت واحسان‌نموده، منصب‌وکالت رفیع مراتب رابه‌کارگیا احمد سلطان فومنی شفقت نموده ، اتالیقی او را به داشدار بیك مشارالیه تفویض فرموده ، با علم ونقاره روانهٔ دیلان بیه‌پس نمودند .

چون اززمان غیبت مظفر سلطان الی‌الآن فترات و انقلابات گیلان ،

Marfat.com

به جائی رسیده وبه‌حدی انجامیده بود که هیچکس درالکای بیه‌پس‌صاحب خانمان وزن و فرزند نبود و اطفال مسلمانان را به طریق اسارای گرجستان خرید و فروخت می‌کردند ، سلطان محمود خـان ـ پسر مظفر سلطان ـ به اتفاق احمد سلطان وداشداربیك شیخـاوند روانهٔ گیلان‌گردید ودر دوازدهم شهرربیع‌الاول سنهٔ خمس وستین وتسعمائه موافق‌یونت ئیل، سلطان محمود خان با نشاط و سرور بی‌پایان داخل بلدهٔ رشت و دارالامارهٔ خویش‌گردید ومدت پنج سال به امرحکومت وتألیف قلوب سپاهی ورعیت قیام و انجام می‌نمود که‌احمدسلطان به‌سببی ازاسباب ازسلطان‌محمودخان اندیشناك‌گشته، ازروی ناسپاسی وحق ناشناسی عرضه‌داشتی به شاه طهماسپ نوشته، درآن عرضه[داشت] مرقوم‌ساخت که سلطان‌محمودخان‌لیاقت امرسلطنت وریاست ندارد وآدابهای او خارج‌آداب سلطنت است. ارادهٔ احمد سلطان آنکه ، هرگاه شاه طهماسپ به‌مضمون عریضهٔ اواطلاع یابد، سلطان محمود خان‌را از امر سلطنت معاف داشته ، حکومت گیلان بیه‌پس را بـه اقطاع او مقرر خواهد فرمود که باج وخراج معهود را به‌دیوان واصل سازد.

احمد سلطان ازعالم حق ناشناسی وناسپاسی به‌فکرانهدام و اندراس اساس سلطان محمود خان افتاده، ازانتقام روزگـار غدارآگاه نبوده لاجرم شاه طهماسپ درجواب عرضه داشت احمد سلطان حکم فرمود که علی‌خان سلطان قاجار با معدودی ازغازیان به‌گیلان رفته ، سلطان محمود خان را به اتفاق احمدسلطان به درگاه اعلی‌آورد .

احمد سلطان بعد ازورود و وصول فرمان، خاك ندامت و حسرت و خارکفران نعمت برسر خودمی‌ریخت وهرچندتفکرات وترددات می‌نمود، فایده‌ای نکرده، باچندین‌گونه شآمت وملالت ازگیلان بیرون رفته ، دشمن‌ـ کام گردید ودوست ودشمن براحوال او خندیدند. لاعلاج درخدمت‌سلطان

Marfat.com

محمود خان ودرصحبت علی خان سلطان روانهٔ درگاه شاه‌طهماسپ شدند.

وچون به‌دارالسلطنهٔ قزوین رسیدند،شاه‌طهماسپ،سلطان محمود خان را جهت تهذیب‌اخلاق نفسانی، به دارالارشاد شیراز[۱] فرستاده،مقررنمودند که عمال فارس هرساله مبلغ دویست تومان از عین‌المال سرکارخاصهٔ شریفه دروجه مرزوق[۲] سلطان محمودخان برسانند و ازقرار قبض مشارالیه به خرج[۳] محسوب و مجری دانند و میرغیاث‌الدین‌محمد پسر غیاث‌الدین منصور شیرازی رابه‌معلمی سلطان محمود خان تعیین نموده ، دراین ابواب احکام صادرگشته ،روانهٔ فارس‌گردانیدند. .

و احمد سلطان مدت فراوان سرگردان وبیسامان، بـه شآمت کفران نعمت ولی نعمت دراردوی معلی به سر برده ، آخرالامر در نهایت خواری وخذلان از ترددات‌اردوی شاه طهماسپ به‌تنگ آمده، ازترس سلطان احمد خان ـ والی لاهجان ـ به پایندرخان ـ حاکم آستارا ـ توسل جسته وبه قریهٔ تودسر که اقصای الکای آستارا است توطن نموده ، مدت هشت سال در آن حدود به‌زراعت ودهقنت وریاضت ومشقت اوقات مـی‌گـذرانید .نظم:

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت ازکفت بیرون کند

چون سلطان محمود خان بـه سبب خدیعت و کفـران نعمت احمد سلطان، ترك سلطنت وحکومت مملکت موروث خود نموده، حسب‌الفرمان به شیرازرفت، اوقات بدون خاطرخواه می‌گذرانید ومولانا محمد ولدغیاث الدین منصور شیرازی که به تعلیم اومعین شده بود،اکثر اوقات در ملازمت سلطان‌زادهٔ گرامی به‌سر می‌برد تاآنکه خان احمد ـ والی لاهجان ـ بنابر

۱ـ دارالعلم لقب شهرشیراز ودارالارشاد لقب شهر اردبیل است. ۲ـ نسخهٔ د: مرزدج. چاپ دون: مرزوح. ۳ـ دراصل: مخرج .

Marfat.com

عداوت قدیمی وخصومت صمیمی‌که به خاندان سلاطین اسحاقی داشت و همواره درمقام استیصال وانهدام آن خاندان بود.نظم:

مگر دشمن خاندان خودی — که بر[1] خاندانها پسندی بدی
عداوت به جائی‌رساند سخن — که ویران کند خاندان کهن

ملاشکر نام راکه ازمعتمدان ومحرمان خان‌احمد بود، در خفیه پیش مولانا فرستاده ، او را به ایثار درم و دینارکه صیاد قلوب تنگ نظر و جان تنك‌حوصله است، فریب داده، قرارمی‌دهدکه سلطان محمودخان رابه‌روشی که داند وتواند مسموم‌گردانیده ، روانهٔ لاهجان شود .

مولانای بی‌ایمان ، حسب‌الفرمودهٔ خـان احمدخان وبه طمع جیفهٔ[2] دنیوی ، در هوای‌گرم تابستان ، سلطان محمودخان رابه حمام برده ، زهری جانگزای در هندوانه داخل نموده ، به سلطان زادهٔ ساده‌لوح می‌دهد و بعد ازآنکه زهرکارگرمی‌شود، شاهزادهٔ مظلوم مهموم درآن غریبی، در عنفوان شباب و جوانی به عز شهادت فائز شده، از این سرای پررنج و عنا به‌دار سرور و غنا می‌خرامد . یکی از شعراگوید[3]:

دریغا که سلطان گیلان نماند — دریغا که محمود سلطان نماند
دریغا که احوال گیلان تباه — شود چون شهنشاه گیلان نماند
زظلم وجنایات‌تاجیك وگیل — ز اسحاقیه شه به گیلان نماند

***

چه مستی است ندانم که روبه ما آورد
که بود ساقی و این باده از کجا آورد

۱ــ دراصل : که در . ۲ــ درنسخهٔ د:حطام به‌جای جیفه . ۳ــ شاعری بس بی‌ذوق و از ساده‌ترین قواعد شعری بی‌اطلاع بوده است .

Marfat.com

وبعد از آن ملای بی‌ایمان، احمال واثقال خود را گذاشته و به استر بادرفتاررهوار که جهت آن روز مهیا و آماده داشت، سوارشده، جریده روانهٔ لاهجان شد. بعدازقطع منازل وطی‌مراحل، به‌کوله رودبار[1] لاهجان رسیده، به خان احمدخان پیغام می‌فرستد[2]. و خان‌احمد اکثر علما و فضلا واکابر و اشراف را تابازیگاگوراب[3]، به استقبال مولانا فرستاده وبه اعزاز و اکرام و تبجیل واحترام ، به‌شهرلاهجان آورده ، به مکن لایق وجای موافق فرود آوردند .

وچون احوال سلطان محمودخان به نهج‌المسطورگذشته بود ، اهالی حرم‌ومتعلقان سلطان محمودخان مغفرت نشان، درنهایت یأس وسوگواری، به درگاه جهان‌پناه آمده ، تظلم وبیدادی اظهارنمودند واز ایذای خان‌احمد وظلم و بیدادی او فریادی می‌شوند .

شاه‌طهماسپ اول رنجی و نخستین رنجشی‌که با خـان احمدخان ـ حاکم‌گیلان لاهجان ـ به‌هم رسانید ، سراین قضیه بود ومکرراً ایلچیان‌عظام حسب‌الفرمان ، به طلب مولانا به لاهجان آمدند و خان احمد سلطان ، به نوعی‌که بامولاناوعده‌کرده بود، درمقام معاونت ومحافظت او در آمده، ایلچیان راجواب داده، ایلچیان‌برخلاف مطلب‌ومدعا،مراجعت نموده. عدم متابعت واطاعت‌خان‌احمد به نحوی‌که مذکور خواهدشد، به وجوه متعدد، معروض‌گردانیدند. ونوائر غضب شاه‌طهماسپ اشتعال پذیرفته،فرمان صادر شدکه مردم‌گیلان‌بیه‌پس‌وگسکروآستارا ولنگرکنان،به سرداری معصوم‌بیك اعتمادالدوله وکیل ، به قصدتنبیه وتذلیل‌خان احمدسلطان‌ـ والی بیه‌پیش‌ـ

۱ـ شاید قابل تطبیق با گل رودبار به‌کسر گاف باشدکه امروز دهکده‌ای جزء دهستان بازکیاگوراب است (فرهنگ جغرافیائی) ۲ـ در اصل: می‌فرستاد .
۳ ـ نسخهٔ د : بازیگوراب ، امروز بازکیا گوراب گـویند .

Marfat.com

متوجه شوندوگرفتاری خان احمدخان و نگـونساری سپهالاران و سرداران او مرقـوم خواهد شد . انشاءالله تعالی ومن‌الله‌العون والتوفیق .

Marfat.com

گفتار

در بیان ولادت شاه‌جمشیدخان و تربیت و ترقی یافتن به درجهٔ [سلطنت] بیمن توجه شاه طهماسپ‌والی ایران

چون‌مذکورشدکه سلطان محمودخان مسموم‌گشته،فوت شدوپردگیان حرم محترم سلطان محمودخان، ازشیراز به دارالسلطنهٔ قزوین آمده، عرض احوال خود و تظلم اظهار نمودند ، شاه طهماسپ اهالی و متعلقان مرحوم مذکور را دل‌آسائی مشفقانه نموده ، به مکان لایق و مناسب فرود آورده ، پرتو التفات براحوال‌ایشان تافته،به وضوح‌پیوست که[یکی]ازپردگیان حرم محترم مرحوم مذکور ـ دختر ملك اسکندر چرکس ـ که در حبالهٔ سلطان محمود خان منتظم بود ، حامله است . بعد از انقضای مدت حمل ، پسری در وجود آمده ، مولود مذکور را قابلهٔ او به دارالحرم شاهی ، به نظر شاه طهماسپ رسانید. وازاتفاقات حسنه ، کتاب جمشیدنامه ، درمجلس دردست شاه‌طهماسپ بود واونظربدان مولودعاقبت‌محمود انداخته ، به اسم‌جمشید ملقب و موسوم گردانید و جمیع مایحتاج ایشان‌را مرتب و مهیا نموده ، بعد از انقطاع مدت رضاع ، داشدار بیك صفوی را که احـوال او در بیان حالات سلطان محمودخان مذکور شد ، ازخلخال طلبیده ، شاه جمشیدخان

Marfat.com

را باوالده و جواری ومتعلقان به وی سپردند و مدت هفت سال در موضع خلخال ، به تربیت و مراقبت داشداربیك مکرم‌الیه[1] به سرمی‌بردند.

۱ــ مکرم‌الیه ترکیبی صحیح به نظر نمی‌رسد.

Marfat.com

گفتار

در بیان گرفتاری خان احمدخان وانقلاب دولت او به تقدیر ایزد سبحان

چون به تبذیر و اسراف خان احمد خان ـ والی لادجان ـ در بساب چهارصد تومان استاد زیتون طنبور نواز و طلبیدن شب باز و شمشیرباز و قوچ‌باز وشیرباز و کشتی‌گیران واقسام بازی‌گران، ازولایت‌عراق وخراسان ومسموم گردانیدن سلطان محمودخان وتقویت وتمشیت ملای بی‌ایمان وبه قتل رسانیدن یولقلی سلطان ـ ایلچی شاه طهماسپ ـ که به جهت استحکام امور سرحد و سامان‌گیلان بیه‌پس و بیه‌پیش و توابع آمده و چندین گونه بی‌اعتدالی و عصیان خان احمدخان ـ والی لادجان ـ خاطرشاه طهماسپ منحرف گشت. فرمان به اخذ وقتل وذل‌وهوان خان احمدخان صادر گشته، مقرر نمود که معصوم بیك صفوی اعتمادالدوله لشکرهای اردبیل و مغان و ارسبارود[1] وقزل‌آغاج ولنگرکنان وخلخال و طارمین را برداشته، به اتفاق پایندرخان طالش آستارا وامیر ساسان ـ حاکم‌گسکر ـ و احمد سلطان ـ وکیل جمشیدخان ـ وکامران خلیفه ـ حاکم کهدم ـ روانهٔ الکای بیه‌پیش

---

۱ ـ نسخهٔ د : ارسیارود .

Marfat.com

شده،خان احمدخان والی ولایت مذکور را دستگیرنموده ، به درگاه عالم پناه آورند .

حسب‌الفرمان واجب الاذعان ، چندین هزار عسکر از راه آستارا و گسکر به گیلان آمدند ولشکر عراق و قزوین وطارمین ، از راه منجیل و خرزویل[1] به جانب گیلان حرکت نمود .

چون‌ابتداء شاه‌طهماسپ به خان‌احمدنوشته‌بود [و]به مصحوب‌یولقلی سلطان شاملو ارسال داشت که تا حال ما گیلان بیه پس وگسکر و کهدم را به اقطاع شما مقرر کرده بودیم و الحال همت والا نهمت پادشاهانه اقتضای آن نموده که مملکت بیه پس را به فرزندی شاه جمشیدخان ـ نوادهٔ مظفر سلطان ـ وگسکر را به امیره ساسان وکهدم را به کامران خلیفه واگذاریم ، می‌باید که آن سیادت وسلطنت پناه ، دست تصرف از الکای مذکور باز داشته، به وکلای ایشان‌گذارند واز شکایت ایشان، احترازو اجتناب‌نمایند.

چون یونقلی سلطان ، بواسطهٔ اتمام امور مصالحه و اجرای فرمان به رشت بود ، احوال و اموال مذکور ، به موجب مسطور ، مسموع خان احمد خان ـ والی لاهجان ـ گردیده ، از باب[2] مخالفت و سرکشی و زیانی که در طالع داشت ؛ لشکر کشی کرده ، سپه سالار شاه منصور را که دارائی و سالاری قصبهٔ فومن یك چند متعلق بدو بود و هزارنفر لشکر از پیش فرستاده ، خود با تمامی سپاه و عسکر بیه پیش روانهٔ الکای بیه‌پس شد .

۱ـ نسخهٔ د : حرزویل ۲ـ نسخهٔ د : در باب.

Marfat.com

گفتار

در بیان آمدن خان احمد والی لاهجان به جانب فومن و معاودت نمودن او با چندین گونه حسرت و محن

در روز چهارشنبهٔ بیست و دوم شهر ذی‌الحجةالحرام سنهٔ اربع وسبعین وتسعمائه سپه‌سالار شاه منصور مذکور که سردار لشکر بیه پیش بود ، به بازار کوچسفهان رسیده و آقامیر سپه‌سالار کوچسفهان را بقتل رسانیده ، بازار کوچسفهان را غارت و تالان نموده ، عازم رشت می‌شود و در صحرای سیاه رودبار ، امیره‌ساسان با لشکر گسکر و احمدسلطان با لشکر فومن و شفت و تولم و رشت و توابع ، خیمه و خرگاه و کومه و گله‌گاه کرده ، نشسته بودند که ناگاه سپه‌سالار شاه منصور ، با عسکررسیده ، شروع به جنگ وجدال و حرب وقتال نمودند . احمدسلطان و امیردساسان هزیمت نموده ، به طرف فومن رفتند و یولقلی سلطان چون ایلچی بود و با حکم و فرمان پادشاهی ، بواسطهٔ امر مصالحت آمده بود ، پی ثبات و وقار افشرده ، به مناصحت و مکالمت پیش می آید . لشکر عوام ملاحظهٔ احوال او ننموده ، به قتل مشارالیه و تبعهٔ او قیام نمودند و سر یولقلی سلطان را با حکم و فرمان که همراه آورده بود ، به نظر خان احمدخان

Marfat.com

رسانیدند و خان احمدخان با جمهورلشکر بیه پیش ، به رشت آمـده ، در سیاه رودبار لشکریان را سان داد. به داعیهٔ آنکه چون معصوم‌بیك با لشکر آذربایجان از راه‌گسکر می‌آید ، در ولایت فومن سر راه بر وی گرفته ، از باب مخالفت وعصیان جنگ کرده و رکن‌السلطنه را شکست داده، به‌لاهجان مراجعت می‌نماید[1]. به همین اراده به رودخانهٔ دهنده که سر راه گسکر و مرور لشکر فیروزی اثر بود ، فرود آمده ، ایام معدوده در آن حدود توقف و تراخی نموده بود که در این وقت از آثار اقبال بد ، خبر بیماری سلطان حسن خلف‌الصدق او که در یتیم سلسلهٔ او بود ، می‌آورند و مشارالیه از روی‌کمال اضطرار ، بلکه از باب مقدمه با روی انکسار ، ازکردار خویش نادم و خجلت‌زده ، لشکریان خود را کوچ فرموده ، جمعی از متعینان ملك فومن و توابع را با اهل و عیال برداشته ، بـه لاهجان مراجعت فرمودند . و در آن اثنا بیماری شاهزاده تضاعف پذیرفته، به عالم بقا و رحمت ،رحلت فرمود و خان‌معظم‌الیه از سوز فراق اوگفت تاریخ فوت وی بدین‌مضمون:

افسوس که سلطان حسن بن احمد برد آرزوی [قدیم] احمد به لحد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت الحمد بخوان و قُلْ هُوَاللهُ اَحَدْ

* * *

ازروی دلارای‌توای شمع دل‌افروز دل‌رقص‌کنان برسر آتش‌چو کباب‌است

۱ــ ظاهراً : نماید.

Marfat.com

گفتار

در بیان نهضت معصوم‌بیك وکیل شاه طهماسپ به جانب گیلان
و گرفتار شدن خان احمدخان والی لاهجان وسپه‌سالاران او
به تقدیر ایزد سبحان

درروز پنجشنبهٔ دوازدهم شهر محرم‌الحرام سنهٔ اربع وسبعین وتسعمائه معصوم‌بیك بالشکر فراوان ،از راه گسکر وکسما روانهٔ لاهجان شده ،چون لشکرفیروزی اثر به‌حوالی رشت‌رسیدند،سپه‌سالار کیا رستم که چندین سال سپه‌سالاری الکای رشت متعلق او بود ، به عزم رزم پیش آمده ، در موضع احمدگوراب تقارب فئتین دست داد . سپه‌سالار کیارستم بعد از حرب و جدال،زخم گردن از تیرسخت کمان ترکمان‌یافته،دستگیر می‌شود وچند نفر از سپه‌سالاران و معتبران‌خان احمدخان که به مدد کیا رستم مذکور آمده بودند ، اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و یکی از اهالی [1]، تاریخ گرفتاری اورا چنین به نظم آورده . تاریخ :

بپرسید از کیا رستم یکی گیل — که دیدی‌ترکمان و جنگ و مشتا [2]
بگو کاندر چه تاریخت گرفتند — کشید آهی و گفتا : جنگ رشتا

۱ـ در اصل: یکی ازاهالی‌نثلم ۲ـ نسخهٔ د: جنگ وشتاه.

Marfat.com

و نواب معصوم‌بیك اعتمادالدوله ، سپه‌سالاران و معتبران خان‌احمد خان را که در روز جنگ اسیر و دستگیر شده بودند ، مصحوب آدم اعتباری ، روانهٔ درگاه شاه طهماسپ گردانیده و با کمال عظمت و شوکت و اقتدار ، از رشت روانهٔ الکای لاهجان گشته ، به دارالامارهٔ خان‌احمد خان نزول وحلول‌فرمودند[1].

و چون نواب‌خان احمدخان از سورت غضب پادشاه ایران متوهم شده ، متحیر و مشوش خاطر ، در جنگلهای اشکور و سمام و سایر بلاد محروسه می‌گردید،ارباب واعیان و ملکان وکدخدایان وجمهورو سپاه ولئام ولایات و بلوکات بیه پیش ، به قدم اعزاز و احترام و استقبال پیش آمده، اطاعت و متابعت نواب‌معصوم‌بیك می‌نمودند و معصوم بیك تمامت ولایت بیه پیش ، از گیل و طالش را به سلاطین و امرا قسمت نموده ، به تخت لاهجان رحل اقامت انداخته ، مدت یك سال ، سلاطین و امرا با لشکر بلاانتها، جنگهای بیه پیش وکوهات [2] و مغارات آن حدود را احاطه کرده بودند و غارت و تالان و قتل مسلمانان و بی گناهان ، به سرحد افراط رسیده بود . تا آنکه شرف‌خان ـ حاکم تنکابن ـ که ضبط آن سرحد منوط به وی بود ، خان احمدخان را در منزل میرملك اشکوری که سپه سالار آن ولایت بود ، به دست آورده و در لاهجان نزد معصوم بیك وکیل آورده ، مقرر فرمودندکه تمامی سلاطین و امرا و ارکان و اشراف و اعیان اردو ، به اتفاق ملازمان و مخصوصان و مقربان ، به استقبال خان احمد خان سوار شوند و رکن‌السلطنه‌نیز خود سوار شده ، فرمودندکه سازنده‌ها

۱ــ دراصل : فرموده‌اند . ۲ــ این کلمه جمع صحیحی نیست . درگیلکی «کولهات» به معنی منطقهٔ دامنهٔ‌کوه، یعنی‌اراضی میان دشت وکوههای مرتفع‌است.

Marfat.com

از هر قسم کـه در اردو حاضر بودند ، سازها به نوازش در آوردند و به دستور و آئین عیش وسرور، ازلاهجان تـا کیاباغ ، به‌استقبال خان احمد خان مبادرت نمودند وبه‌آئین مذکور خان احمد خان رابه لاهجان‌آوردند. ویکی‌از شعرای زمان تاریخ‌گرفتاری خان احمد خان را چنین‌گفته. تاریخ:

چو بنهاد خان احمد لاهجان قدم بهر تسخیر الکای رشت
قضا بیخ دیوار ملکش بکند حروف «قضاکند» تاریخ گشت

لاجرم معصوم‌بیك لاهجان را به یکی از دولتخواهان سپرده ، ضبط و حکومت ولایات و بلوکات بیه پیش را به مردم معتبر کاردان تفویض فرمودند و بعد از دو روز ، خـان احمدخان را به مصحوب خویش همراه کرده ، به اتفاق لشکر و عسکر و خوانین و امرا روانهٔ قزوین شدند و به عز بساط بوسی شاه طهماسپ رسیدند و احمدسلطان و امیره‌ساسان وپایندرخان از نواب اعتمادالدوله ، خان‌احمد را بـه اتفاق وزرا و وکـلا و صدور و قضات ، به قزوین رسانیدند. بعد از آنکه خان‌احمدخان از اختلال خویش منفعل و سر در پیش به نظر شاه طهماسپ رفته بود و شاه طهماسپ مدت هشت ساعت نجومی ، او را در زیر شادروان نگاه داشته ، عرضهٔ عتاب و مورد خطاب گردانیده ، کـارهای بـی عاقبت و اداهـای خارج از حوصلهٔ قدرت ، به وی می‌شمردند. خان‌احمدخان از استماع انواع اهانت و عتاب. سر به زیر انداخته ، قدرت بر جواب یکی از این اعتراضات نداشت .

بعد ازآن مقرر فرمودندکه وکلای معصوم بیك، خان احمد خان را به حسن بیك‌اخته عمر[1] که داروغهٔ دارالسلطنهٔ قـزوین بود، بسپارندکه به منزل خود نگاه داشته، حراست ومحافظت به‌جای آورد.

۱ـ نسخهٔ د: آخته‌عمر.

Marfat.com

وشاه طهماسپ درباب گرفتاری‌خان احمدخان،ابواب سرور وانبساط مفتوح داشته ، مـدت هفده شبانه روز متوالی الایام واللیل در دارالسلطنهٔ قزوین، کوس شادمانی وشادکامی می‌زدند و وضیع و شریف و خواص و عوام درسور وسرور و عیش ونشاط و حضور ، اوقات به فـرح و انبساط می‌گذرانیدند وشاه طهماسپ درایام معهوده، هرروزه مجلس ترتیب داده ، مقررنموده بود که خوانین و سلاطین وارکان دولت ظفرقرین ، وقت نماز پیشین درمجلس حاضرمی‌شدند وبعد از آنکه مجلس منعقد می‌شد، در پیش هرکسی از امرا وسلاطین وخوانین وطبقهٔ مقربین ، سه کیسه زر به طبقهای زرین وسیمین می‌گذاشتند وایشان در حضور اقدس ، سرکیسه‌ها را گشاده [1] وزرها را از کیسه‌ها بیرون‌آورده ، درزیر شادروان، به صحرا می‌ریختند و ملازمان وقلقچیان وغیره ازقلیل و کثیر منتفع می‌شدند .

وبعد ازانجام این صحبت واتمام این حالت، چند نفراز امرای خان احمد خان مثل مولانا عبدالرزاق دانشمند و مولاناشکرشربت‌دار را حسب الفرمان شاه طهماسپ ، به زندان به قلعهٔ‌الموت فرستادند ، چنانچه اوقات حیات مولانا عبدالرزاق علامی و استاد زیتون چار تاری و ملاشکر شربت دار درآن زندان به‌پایان رسیده، دعوت حق را لبیك اجابت‌گفتند. بیت:

ازآن اندیشه‌کن کاین جان کم بخت
بـه زنـدان فراموشان کشد رخت
همی‌گوید کـه مسکین آدمی زاد
کسی کـز تو فـراوان آورد یاد

وکیا رستم‌مدت ده سال، درقلعهٔ مذکورمحبوس‌بود. درزمان جلوس

۱ــ نسخهٔ د: گشوده .

Marfat.com

سلطنت خدا بنده محمدشاه، به شفاعت بعضی از امرا ، از زندان‌الموت که مصحف‌الموت است، خلاص شده و به اتفاق خان احمد به‌گیلان آمده، به منصب سپه سالاری لاهجان ، سربلندگردیده بود.

چون قرابهادر ـ وکیل جمشیدخان ـ از روی نمك به‌حرامی و حق ناشناسی، به قتل ناحق شاه جمشیدخان، جرأت وجسارت نمود. خان احمد نیزازبیسامانی‌ملازمان‌جمشیدخان، متأمل گشته، به فکر آن‌افتاد که‌مبادا کیارستم نیزتبعیت‌نماید. میرعباس سلطان چپك را طلبیده، امرنمود که کیا رستم را در پای چنارلاهجان‌گرفتند وهمان شب ، میرعباس سلطان ، به‌جماعت لشته‌نشا که درملازمتش بودند، فرمود که حسب‌الامرخان احمدخان [او] را به لیل بردند ومدت سه‌ماه درآنجا محبوس می‌داشتند و بالاخره میرحاتم چپك را که پسرعم میرعباس سلطان بود ، به لیل فرستادند تا بر این صوب در سنهٔ نهصدوهشتادونه رفته، کیا رستم[1] را به‌قتل رسانیدند. وشآمت قرابهادر وحرام نمکی آن به‌تصحیف تا قیامت صره بـه کیارستم[2] و چندین هزار کس‌دیگر سرایت‌کرد و در سیاهکله رود، درآستانهٔ سیدحسین ناصر دفن کردند .

۱ـ نسخهٔ د: به‌این‌صورت درسنهٔ۹۸۹ کیارستم... ۲ـ این عبارت معنی درستی ندارد.

Marfat.com

گفتار

در بیان فرستادن خان احمدخان به قلعهٔ قهقهه و از آنجا به صوب قلعهٔ اصطخر فارس و زمان توقف او درقلعهٔ مذکوره مدت ممتد دوازده سال کشیدن

در روزیکشنبهٔ بیستم شهر ربیع الاول سنهٔ خمس وسبعین وتسعمائه ، میکائیل بیك یوزباشی شاملو، خان احمدخان راحسب الفرموده، از قزوین برداشته، روانهٔ قلعهٔ قهقهه شدند و به‌کوتوال آن قلعه سپرده ، عود نمود .

و آن قلعه را قلعهٔ ماران نیزمی‌گفتند. وجه تسمیه‌آنکه هرزندانی‌راکه بدان قلعه می‌فرستادند، ماری عظیم‌الجثه و قویم‌الخلقه، از دیوار آن حصار بیرون‌آمده، آن شخص رابه نیش‌زهرآلود، ازپای درآورده، شربت فوات چشانیدی . وظاهراً شاه طهماسپ راضی به هلاك‌خان احمد بود وخان‌احمد خان از ساکنان آن قلعه، استماع این قضیهٔ هائله نموده، لیل ونهار قرار و آرام برخود حرام ساخته، بیداروهشیار ومنتظر می‌بود . تاآن مار شبی به عادت معهوده، سراز رخنهٔ دیوار، بدر می‌کند. خان احمدخان، از حرکت آن مار مستشعر و خبردارگشته ، پارچهٔ نمدی به دست چپ خود پیچیده ،

Marfat.com

سر وگردن مار را به‌دست می‌گیرد و ماردندان زهرآلود خودرا به‌نمدفرو برده ، دردست‌خان‌احمد خان‌عاجز می‌شود وخان‌قلم‌تراش که همراه داشت، مکرر به‌بدن پلیدآن مارمی‌زند وبه‌دستیاری عنایت الهی ومددکاری روح‌پر فتوح حضرت رسالت پناهی و ائمهٔ اثناعشر علیهم‌صلوات الله‌الملك‌الاکبر و ازاخلاص باطن‌اعجاز مواطن خویش ، آن‌مار اجل‌کردار راکشته و از پای‌درآورده، ازآسیب اوخلاص می‌شود. سکان‌آن قلعه‌ازاین‌معنی فرحناك گشته، این‌امر راهمگنان برکرامات آن‌صاحب سعادت حمل‌نمودند وبیشتر ازپیشتر دراکرام واحترام مشارالیه اهتمام نمودند . و خان‌احمد ازسردرد و سوز ، عرضه داشت مشتمل برکمال ندامت وپشیمانی و نهایت اختلال و پریشانی ، به‌شاه طهماسپ قلمی‌نموده ، این‌رباعی راازنتایج طبع‌وقادخود درآن‌عریضه مندرج می‌کند . رباعی :

از گـردش چرخ واژگون می‌گریم
وزجور زمانه بین‌که چون می‌گریم
با قد خمیده چون صراحی شب وروز
در قهقهه‌ام و لیك خون مـی‌گریـم

شاه‌طهماسپ به‌منشیان فرمود که‌درجواب بنویسند ، رباعی‌جواب :

آن روز که کـار توهمه قهقهه بود
رای تو ز راه مملکت صـد مهه بود
امروز در این قهقهه بـا گـریه بساز
کان قهقهه را نتیجه ایـن قهقهـه بود

فاما بعدازمطالعهٔ عریضهٔ خان‌احمدخان، شاه‌طهماسپ ترحم فرموده، ایجاباًلمسئوله مقررفرمود که‌منتشا سلطان ـ داروغهٔ اصفهان ـ خان‌احمدخان را ازقلعهٔ قهقهه ، به‌درآورده وبه‌قلعهٔ اصطخرفارس رسانیده ، به‌کوتوال‌قلعهٔ

Marfat.com

مذکوره بسپارد وقبض بازیافت نماید. سلطان مشارالیه ، خـان احمدخان رابه‌قلعهٔ اصطخر برده ، مقید و محبوس گردانید. مصراع : ازدام‌چو آزاد شوم‌در قفس‌افتم . وخان‌مدت دوازده سال‌در آن‌زندان محبوس و ازسرمایهٔ کامرانی مأیوس بود ومکرراً عرضه‌داشتهای دلسوزنوشته ،وشفعاءانگیخته، عرض حال و اظهار به ملال خویش نموده ، از عالم بی‌التفاتی‌هـا ، آثار استخلاص به‌هیچوجه ظاهر نگردیده، محبوس ومأیوس اوقات می‌گذرانید.

Marfat.com

گفتار

در بیان جلوس جمشیدخان به‌سلطنت گیلان

چون احمدسلطان، بعداز گرفتاری خان‌احمدخان وانقلاب دولت‌او، از شاه‌طهماسپ خلعت و نوازش یافت ، به‌فومن آمده ، به اتفاق سادات عظام و ارباب و اعیان و سرداران و سپاه گیلان بیه‌پس ، عزیمت جانب خلخال نموده،به‌قریه زرج‌آباد خلخال، به‌شرف خدمت جمشیدخان رسیده، خدمت جمشیدخان راکه درسن ده‌سالگی بود ، باعیش و سرور بی‌پایان ، به‌گیلان متوجه شدند. چون‌به‌گفتهٔ شاه طهماسپ ،منصب وکالت جلیل ـ المراتب به‌احمدسلطان ومرتبهٔ اتالیقی باداشدار بیك‌صفوی و مهم‌صدارت ومعلمی ، به‌امیرمحسن مفوض ومرجوع بود ، درروز پنجشنبهٔ هفدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔخمس وسبعین وتسعمائه ، شاه‌جمشیدخان رابه‌آداب‌وآئین سلاطین رفیع‌الشان‌به‌گیلان‌آورده ،به‌دارالامارهٔفومن نزول اجلال فرمودند و احمدسلطان، اکابر واعیان‌راعلی قدرمراتبهم ، به‌مناصب و اعمال‌مستمال فرمودند و به‌اتفاق معتبران ومتعینان ، به‌تدارك و تلافی‌خسارت و خرابی گیلان شروع نمودند و مدت پنجسال جمشیدخان رادرفومن نگاه‌داشته و وبعد ازآن بلدهٔرشت راپایتخت ساخته ، به‌دولت و اقبال بیزوال ، اوقات به‌راحت ورفاهیت می‌گذرانید .ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

Marfat.com

گفتار

در بیان عروسی‌کردن به‌گیلان و گیلانیان به جهت جمشیدخان
به آوردن شاهزادهٔ بنت شاه طهماسپ[1]

چون احمد سلطان در مرتبهٔ وکالت استقلال به هم رسانیده، متمکن شد ، در آن اوان جمشید خان درصغر سن بود . اشراف واعیان ، درخدمت احمد سلطان قیام نموده، به‌اطاعت ومتابعت مشارالیه اقدام داشتند و ارباب منصب ومهم درمهمات رعیت پروری وتکثیر زراعت و معمـوری مملکت کماینبغی اشتغال فرموده ، اهتمام تمام دراین ابواب به جای می‌آوردند . احمد سلطان به اتفاق اکابر واعیان واستصواب مشایخ ومشهوران،کنگاش نموده، مصلحت درآن دیدندکـه از پادشاه ایـران ، به واسطهٔ جمشید خان دخترطلبیده، شاه جمشید خان را به شرف دامادی ومصاهرت شاه طهماسپ مشرف سازند. بعد از صدور مراتب مشورت و مصلحت ، رأی ارباب و اشراف وجمهور معتبران ومشهوران مطابق ارادهٔ احمد سلطان قرارگرفته ، درآن باب عرضه داشت از روی‌کمال مرتبهٔ خـاکساری و افتادگی درقلم آورده، پیرقاسم پیربازاری و پیرحسن خوناچائی و میرنظام رشتی و خلیفه خواجه علی‌کلدشتی وقاضی عبدالکریم فومنی وپیرشمس‌الدین شفتی را به رفاقت قرابهادرـ ابن عم‌احمدسلطانـبا پیشکش بی‌پایان وتحف‌وتنسوقات

---

۱ عبارت عنوان مغشوش و درهم است .

Marfat.com

گیلان ، روانهٔ اردوی شاه طهماسپ نموده ، در عریضه قید آن می کنند که پادشاه جمشیدخـان ـ نـوهٔ مظفرسلطان ـ را کـه ربیب نعمت و رهین منت آن آستان است ، به شرف بلند رتبهٔگورکانی اختصاص داده ،ساکنان گیلان را از مراحم بی پایان مأیوس و بی‌ناموس نسازند .

رسولان مذکور روانهٔ مقصد شدند . بعد از قطع مسافت ، بـه پایـهٔ سریراعلی رسیده و بعد از لـوازم ثنا و شرایـط کـورنش و تسلیم و تبلیغ رسالت و ایصال تحف و تبرکات ، فوق‌الحد منظور نـظر خسرو ایران گشته ، عرضه داشت احمدسلطان و شفاعت مشایخ و مشهوران گیلان ، به درجات قبول مقبول افتاد . نواب‌سپهر رکاب اعلی صبیهٔ عالیهٔ نواب‌قمر ـ احتجاب مهد علیا ، شاهزاده خدیجه‌بیگم را بـه عقد دوام شاه جمشیدخـان در آورده و رسولان و معتبران احمدسلطان را به نوازشات و تلطفات بی پایان ممتاز و سرافراز گردانیده ، به آداب و قانون پادشاهانه، روانهٔگیلان نمودند .

و احمدسلطان بعد از استماع اخبار مسرت آثار ، به اتفاق اکابر و اشراف و اخیار ، به ترتیب وتمهید طوی ملوکانه پرداخته و با کمال‌عیش و نشاط ، از فومن به عزم استقبال استعجال نموده ، به کنار آب‌قزل‌اوزن که ابتدای الکای پشت‌کوه است ، به پیشواز و پا انداز شاهزاده مبادرت نموده و موافق دستورالعمل مظفرسلطان که در باب‌آوردن و عروسی کردن شاهزاده خیرالنسابیگم ، قرارداده بود ، مقررداشته ، هرروز سه‌فرسخ راه طی‌می‌نمودند و درهرمنزل یك‌صد سرگوسفند و پنجاه‌سرگاوذبح می‌نمودند و درعرض دوازده روزاز پشتکوه حـرکت نموده ، به صحرای دلـگشای شنبه‌بازار که‌مخیم سرادقات عزت و جلال شده‌بود ، نزول و حلول‌عـالیه فرمودند و چون اوقات این‌سور وعروسی درفصل بهارکه خوشترین زمان

Marfat.com

روزگار است ، اتفاق‌افتاده بود ، وعروس چمن‌بهرهفت گل‌ولاله وریاحین غیرت‌افزای خلدبرین‌نموده[1] ، باسبزهٔ‌خط‌لاله‌عذاران دم‌مساوات زدی‌وقامت سروسهی بانهال قدصنوبر قامتان ، برابری کردی و نرگس‌شهلا درنظرسرخ چشمان، سرمهٔ‌همچشمی به‌دیده می‌کشیدی وغنچه‌را دهان‌ازغایت شکفتگی لبریزتبسم می‌گردید. فراش روزگار ازبرای معاشرت‌حریفان ، فرش زرکار زمردنگار برصحن چمن وبساط‌گلشن‌گسترده وهزار دستان برمنابراغصان ، به‌زبان‌بیان‌اظهار حقیقت وإِنْ‌مِنْ‌شَیْ‌ءٍ‌إِلاّ‌یُسَبِّحُ‌بِحَمْدِهِ نموده.

آسمان کرددر آفاق‌یکی‌سوروچه‌سور
که‌از آن سورشداطراف ممالك‌معمور
حبذا سور وسروری که‌اگردرنگری
خانهٔ زهره بود برجی از آن عالیه‌سور

بعدازیك هفته ازموضع شنبه‌بازار حرکت نموده، به‌دارالامارهٔ فومن نزول وحلول عالیه‌فرمودند و ایامی چنددرفومن ، راحت وآسایش نموده ، چندین هزارکس از مردم بیه‌پس ، شادمان و رقص‌کنان ، درعنان شاهزادهٔ ایران متوجه رشت‌شدند ودرعرض سه‌روز به‌دستور عیش وحضور وبانهایت سور و سرور ، متوجه شده ، به‌بلدهٔ رشت‌رسیدند و درروز یکشنبهٔ بیست‌و دوم شهر شعبان‌المعظم فیض‌بنیان سنهٔ سبع و سبعین وتسعمائه ، به‌دارالامارهٔ رشت نزول‌اقبال و حلول متعالیه فرمودند[2].

وچون ساحت‌باوسعت‌گیلان،به‌یمن توجهات‌بیدریغ شاه‌جمشیدخان وانقلاب واختلال احوال خان‌احمدخان‌ـوالی لاهجان‌ـ ازشروشور وفتنه و فتور و چندین گونه خلل و قصور ، ایمن و سالم‌شده بود ، ساکنان‌گیلان

۱ـظاهر افتادگی دارد. ۲ـ درنقل‌این وقایع‌میان‌نوشتهٔ عبدالفتاح وتواریخ روضة‌الصفاوحبیب‌السیر اختلاف است .

Marfat.com

بیه‌پس ، مدت هجده سال داد عیش وخرمی داده، اوقات به فرح و سرور و روزگار به عیش وحضور مصروف می‌داشتند[۱]. چنانچه درمدت مذکوره مملکت بیه‌پس ، از آراستگی و پیراستگی و امنیت و آسایش عروس دارالمرز بود .

۱ ـ دراصل : می‌داشت

Marfat.com

گفتار

دربیان خروج امیره دوباج ثانی‌درولایت لشته‌نشاولاهجان‌و مآل‌حال اوبه‌تقدیر قادریزدان

چون‌احمدسلطان درنهایت عزت واعتبار وتمکین و اقتدار، به‌منصب جلیل‌القدر و المراتب وکالت شاه جمشیدخان من حیث‌الانفراد والاستقلال اشتغال‌می‌نمود ، دوباج‌نام لشته‌نشائی که‌پسرقرا محمدچپك بودوهمشیرهٔاو مطلقهٔخـان‌احمدخان بـود و الحال هذه‌در حبالهٔ نکاح احمدسلطان منتظم گشته‌بود و دوباج مذکور ، درخدمت و ملازمت احمدسلطان قیام و اقدام می‌نمود ، بعداز گرفتاری خـان‌احمدخان ، ازمـلازمت احمدسلطان تخلف جسته وبه‌روش اختفاخود رابه‌لشته‌نشا رسـانیده ، اجامره و اوباش رابرسر خودجمع نموده، حاکم‌آنجا راکه‌از درگاه‌شاه‌طهماسپ به‌حکومت لشته‌ـ نشاوضبط‌وتصدی فرضات‌آنجامأموربود، به‌قتل‌آورده‌و لشکربسیارازارباب شقاوت و ادبار برسر خودحاضر ساخته و نقاره‌به‌نام‌خویش زده ، به‌امیره دوباج ملقب وموسوم گشت وسپاه به شهر لاهجان بـرده ، حاکم لاهجان تاب مقاومت او نیاورده، قلعهٔلاهجان رابه تصرف درآورد. تمامت لاهجان ولشته‌نشا و توابع را به تصرف درآورده وسرداران و سپه سالاران ولایت بیه‌پیش را تابع خود گردانیده ، مدت یکسال و نیم به حکومت لاهجان و

Marfat.com

لشته‌نشا قیام‌واقدام می‌نمود. تا آنکه جرأت‌وجسارت امیره دوباج وتصرف الکای بیه پیش و مسدود گردانیدن طرق و شوارع به دارالسلطنهٔ قزوین ، مسموع شاه‌طهماسپ شده، مقررنمود که امیره‌ساسان ـ حاکم گسکر ـ واحمد سلطان ـ وکیل فرزندی شاه جمشید خان ـ با لشکرفراوان ، برسرامیره‌دوباج رفته ، بلاتعلل واهمال او راگرفته، ارسال دارند .

حسب‌الفرمان ، اول مرتبه امیره ساسان به اتفاق عسکرگسکر ، از راه فرضهٔ انزلی روانهٔ لشته‌نشا شده وازآنجا به موضع فرضهٔ حسن‌کیاده، درکنار دریای قلزم تلاقی فریقین دست داده ، ازطرفین جمعی کثیر به قتل رسیده ، آخرالامر لشکر گسکر هزیمت وفراراختیار نمود و امیره ساسان تاب مقاومت ایشان نیاورده، چاره جـزفرار نیافت و امیره دوباج تاکنار فرضهٔ انزلی که دوفرسخ مسافت است، گریختگان را تعاقب نموده، خلقی کثیربه قتل رسیدند .

وبعداز این فتح که امیره دوباج را رو داده بـود، احمد سلطان به تهیهٔ لشکربیه‌پس پرداخته وبه احضار عساکر امرنموده، قریب ده هزار آدم در سیاه رودبار رشت جمعیت نمودند . وبعد ازآن احمد سلطان، به اتفاق سرداران وسپه سالاران ، لشکر بیه‌پس را درمحال مزبور سان داده ، آقـا میربیك ـ پسرخود ـ را سردار لشکرنموده ، به‌آهنگ جنگ امیره دوباج روانه نمود. وآقا میربیك بالشکر فراوان به‌کوچسفهان رفته، امیره دوباج نیزاز عزیمت وجمعیت لشکر بیه‌پس آگاهی یافته وتمهید قـواعد جنگ‌و استعداد مراتب جدال نموده ، به‌اتفاق سرداران و سپه سالاران بیه پیش و رؤسای چپك و اژدر[1] ، ازآب سفید رود عبـور نموده ، در روز پنجشنبهٔ

۱ـ دراصل: اشپر.

Marfat.com

دوازدهم شهرربیع‌الاول سنهٔسبع وسبعین وتسعمائه مطابق اودئیل ، هر دو لشکربه موضع کدوبن کوچسفهان که میقات مقابلات ومقاتلات طرفین‌بود، اتفاق‌جنگ‌وجدال‌افتاده‌جنگ‌عظیم‌درپیوستندوجمعی کثیرازجانبین‌طعمهٔ‌عقاب تیروآتش‌شمشیرآبدارگشته، به دارالقرارپیوستند.وامیره دوباج‌درمیان‌معرکهٔ نام‌وننگ واستعمال‌آلات حرب وجنگ ، بـه ضرب تفنگ‌کـه هنوز رمقی داشت[1]، ازمعرکه بیرون رفته، وازاسب فرودآمده،به‌سایهٔ درختی می‌نشیند واز ملازمان آقا میربیك ـ شیخ ابراهیم نام ماسوله‌ای ـ که بعد از این به «دوباج‌کش» موسوم ومشهورگشت[2]، به‌وی رسیده، به شمشیرخونریزقطع سررشتهٔ حیات و خلع نهال تعلقات او می‌کند . و از وقوع این حالات[3] ، لشکربیه‌پیش را پای ثبات وقرار ازجای رفته، فرار وهزیمت اختیارکردند وشعلهٔ شور و نایرهٔ فتنه وآشوب امیره دوباج به‌آب تیغ جوهردار صاعقه کردار اولیای دولت ابدی الغایة جمشید خان تسکین یافت واحمد سلطان سرامیره دوباج را مصحوب‌آقامیربیك ـ پسرخود ـ که وسیله وذریعهٔ این فتح شده بود، به‌درگاه شاه طهماسپ ارسال نموده ، شاه طهماسپ‌آقا میر بیك را در ازای این جانفشانی ملحوظ نظرگردانیده ، برزبان گذرانیدکه مصراع : فتنه‌گرملك سرافگنده به.بعد ازآن سپه سالاری‌کوچسفهان را بـه مشارالیه عنایت فرموده وبـه انعام علم‌ونقاره وچارقب طلا وخلعت فـاخره ممتاز وسرافرازگـردانیده، به‌گیلان‌کامیاب وکامران، روان گردانید.

وسپه سالارآقامیرمذکور، به‌گیلان‌آمده، چند سال‌من‌حیث الاستقلال والانفراد، به سپه‌سالاری‌کوچسفهان قیام و اقدام می‌نمود .

۱ـظاهراً افتادگی‌دارد.۲ـدراصل : گشته بـود. ۳ـ نسخهٔد : حالت.

Marfat.com

وشیخ محمود کفته[1] دراوراق خـود نوشته بود که درسنهٔ ثمانین و تسعمائه درلشته نشا ودر بعضی جاها [تگرگ]به مقدارگردکان پنج دانه از هوا آمد .

۱ـ شاید : کفشه‌که یکی ازدهکده‌های نزدیك لشته‌نشا است .

Marfat.com

گفتار

دربیان انحراف مزاج شاه جمشید خـان بـا احمد سلطان و منکوب شدن او به سعایت مفسدان ومعاندان به مقتضای گردش آسمان

چون شاه طهماسپ درسال خمس و ثمانین و تسعمائه مـن الهجرة النبویه علیه‌الف الصلوة و التحیه از دارالفنابه دارالبقا خرامیده بود ، مردم عراق از جماعت شاه طهماسپ ، ازگیلان مبارك بیرون رفتند و بـه روایتی [سنهٔ] اربع وثمانین وتسعمائه سلطان حمزةبن سلطان هاشم‌به‌تاریخ مذکور، در تنکابن تشریف داشت. مردمان بیه‌پس شبیخون [1] برده، وی راکشتند.

ارباب عناد واصحاب اضداد، شروع درغیبت وبدگوئی احمدسلطان نموده، درخلأ وملأ وسر وعلانیه ، به شاه جمشید خان می‌رسانیدندکه از یك طرف احمد سلطان و ازجانب دیگر آقا میرسلطان، اگرخواسته باشند ، به وجه آسان شما را از میان بر می‌دارند و احوال سلطان محمود خـان و مخالفت احمد سلطان را به روشی که سابقاً مرقوم شده ، گاه وبیگاه تقریر می‌نمودند . وکامران میرزای کهدمی و میرحسین بیك‌لاهجی و ملك مظفر منجیلی وچند نفردیگر نفس‌مفسد بالذات، کمین فرصت نموده، شاه جمشید

۱ــ دراصل :شبخون .

Marfat.com

خان را به ایذاء واضرار احمد سلطان ومعزول ساختن آقا میربیك مذکور را ازسپه سالاری کوچسفهان ترغیب وتحریض می‌نمودند وصورت احوال ایشان را به اقبح وجهی ، درنظر شاه جمشید خان جلوه می‌دادند وبالاخره کار بجائی رسانیدندکه احمد سلطان از نظر التفات شاه جمشید خان‌افتاده ، مهجور از ملازمت ودور از خدمت ومأیوس ازمرتبهٔ امارت ووکالت‌گردید وآقا میربیك رانیزازمرتبهٔ امارت [و] سپه‌سالاری کوچسفهان معاف داشته، به دیگری تفویض نمودند. ودرخلال این احوال، احمدسلطان محـزون و منکوب وفات یافته ، کامران میرزای کهدمی ، از راه موافقت و همدمی ، دخل درمزاج شاه جمشیدخان کرده ، استدعای منصب وکالت نمود .

Marfat.com

گفتار

در بیان استخلاص خان‌احمدخان اززندان اصطخر فارس و بیان احوال وشرح مآل به‌طریق اجمال به‌حسب تقدیر قادرذوالجلال ومهیمن متعال .

چون خان‌احمدخان ـ حاکم بیه‌پیش ـ مدت‌ده‌سال درزمان حیات شاه‌طهماسپ درقلعهٔ اصطخر فارس‌مقید و محبوس بود ، هرچند عرضه داشت با سوز و گداز نوشته ، شفعاء انگیخت ، فایده‌ای به‌روزگار محنت آثار اونکرد . یك‌سال‌ونیم نیزدرزمان ولی‌عهدی شاه‌اسمعیل ثانی ، محبوس و ازخلاص مأیوس بودو مکرراً عرضه داشت نوشته، عرض‌حال خودمی‌نمود. ونواب شاهی ازروی‌مرحمت، وعدهٔ خلاص می‌دادندودفع الوقت‌می‌نمودند. تا آنکه زمان‌دولت شاه‌اسمعیل ثانی، ازقضای آسمانی، به‌اندك زمانی‌سپری شده، درسنهٔ خمس وثمانین‌و تسعمائه ، دزآسمان ستاره‌ای پیداشد که‌شعاعی داشت‌دراز و سرشعـاعش درطرف مشرق‌بود و سنان‌به‌طرف مغرب و در این‌نزدیکی ، شاه‌اسمعیل بن‌شاه‌طهماسپ، به‌روایت بعضی به‌زهرو به‌روایت بعضی به تیـغ هلاك‌شد .

سلطان محمدخدابنده ، ازطرف هرات و خراسان ، به‌جانب عراق نهضت فرمودندو به‌دارالسلطنهٔ قزوین، به‌تخت‌سلطنت‌جلوس‌فرمودند. وخان

Marfat.com

احمدخان عرضه‌داشت دردمندانه‌ای قلمی نموده ، به دارالحرم علیه‌عالیه مهدعلیا که‌صبیهٔ معظمه میرعبدالله‌خان ـ حاکم‌مازندران ـ بود ، توسل‌جسته و استعانت نموده، نواب تقدس احتجاب، بلقیس الزمانی ، باعث خلاصی خان‌احمد شده ، حکم‌جهانمطاع درباب‌استخلاص خان‌احمد عزصدوریافت که‌کوتوال قلعهٔ‌اصطخر فارس ، خان‌احمدرا اززندان بیرون آورده ، روانهٔ درگـاه‌نماید و عامل‌شیراز مبلغ‌یکصد تومـان تبریزی دروجه مؤونت راه مشارالیه ، ازعین‌المال خاصه مجری‌نماید .

وخان‌احمد، ازقلعهٔ‌مزبوربیرون آمده ،روانهٔ‌اردوگردیدو به‌دارالسلطنهٔ قزوین به‌درگاه ملك‌باتمکین رسیده ، شرف‌بساط‌بوسی حاصل‌نمود و بعداز چند روز به‌استصواب نواب‌عالیه وبه‌صلاح [دید]ارکان دولت، نواب‌قمر احتجاب ، مهداعلی ، مریم‌بیگم راکه‌صبیهٔ مکرمهٔ شاه‌طهماسپ‌بود ، به‌عقد دوام‌خان احمدخان انتظام داده ، مشارالیه دراین‌صوب ارادهٔ‌عروسی کرده، مردم‌بیه‌پیش ازوضیع و شریف ، روانهٔ قزوین شدند و بعدازاتمام سور و سروروا‌ختتام عیش وحضور ،خان‌مشارالیه،ازنواب‌اعلی،رخصت‌رجعت‌به گیلان [1] حـاصل نموده ، به‌اتفاق آدم‌بسیار که‌به‌حسب ارادت و اختیاراز لاهجان استقبال نموده ، به‌قزوین نزدخـان‌احمد رفته بودند ، روانهٔ گیلان شدند و چون‌به‌دیلمان رسیدند، روزدیگر حرم‌علیه عالیه‌را مصحوب‌محرمان ومعتمدان ، بـه‌دارالامارهٔ لاهجان‌فرستاده ، خود به‌اتفاق عسکر و جمهور لشکر، ازراه‌دیلمان ، به‌موضع بازیگاگـوراب [2] لاهجان، رسیده‌بـه جانب بیه‌پس عنان ریز می‌شود. وچون‌ماه صیام‌بود ، عظما و مقربان‌به تصریح و کنایه، خاطرنشان خان‌می کنند که‌درماه مبارک‌رمضان خونریزی حرام‌است. مشارالیه قبول‌قول دولتخواهان نکرده ، باهجوم لشکر و عموم‌عسکر ، از

۱ـ نسخهٔ د : رخصت به‌گیلان . ۲ ـ امروز بازکیاگوراب گویند .

Marfat.com

آب‌سفیدرود گذشته ، به‌قصد جنگ و جدال ، روانهٔ کوچسفهان می‌شود .

و شاه جمشیدخان بعد ازاستماع این احوال، درتمام ولایت بیه‌پس ، به احضار لشکر و عسکر و سپه‌سالار و سپاهیان فرمان داده ، قرابها در نمك‌بحرام راکه ظهور نمك‌بحرامی او عنقریب انشاءالله‌تعالی سمت ذکر خواهد یافت ، سردار لشکر بیه‌پس نموده ، روانهٔ کوچسفهان گردانید و خود از عالم همت حرکت نکرده ، در رشت توقف فرمود .

قرابهادر سپه‌سالار، لشکر بیه‌پس را در سیاه رودبار، سان داده ، بیست‌هزار آدم از پیاده و سوار و تفنگچی و کماندار ، در ظل رایت او به شمار آمدند و مشارالیه با بیست هزار کس ، از لشکر بیه‌پس به کوچسفهان رسید و خان‌احمدخان نیز از آب سفیدرود در قریهٔ رودبارکی کوچسفهان نزول فرموده علم نمایان کرده بود ومیقات مقابلات لشکر به کدوبن اتفاق افتاده،در روزپنجشنبهٔ دوازدهم شهر رمضان‌المبارك سنهٔ سبع و ثمانین و تسعمائه ، در میان بجارکدوبن ، تلاقی فریقین دست داده وقتل به افراط واقع شده ، لاجرم به تقدیر آسمانی و تدبیر وکاردانی شیرزاد ماکلوانی و از ضربات جلادت و پهلوانی سپاه بیه‌پس ، خان‌احمدخان و لشکربیه‌پیش شکست خورده،به هزیمت رفتند ومردم‌بسیار ازسپاه بیه‌پیش، طعمهٔ شمشیر آبدار شده، و دلاوران‌بیه‌پس، لشکر بوالهوس خان‌احمدخان را تا کنار سفیدرود تعاقب نموده ، اکثر اسباب واجناس خان‌احمدخان رابه غارت و تالان‌آوردندومومی‌الیه باکمال ذلت و هوان ، به لاهجان رفته ، از حرکت بیموقع و ارادهٔ بی محل و تدبیر ناقص خویش منفعل و شرمنده گردید .

و حسب‌الفرموده، قرابهادر، به تعداد کشتگان روز جنگ قیام‌نموده، موازی سه‌هزار و هفتصد کس به قتل رسیدند و هزار و پانصد نفر اسیر و

Marfat.com

دستگیر شدند و سرهای مقتولان را با جمهور اساری [۱] ، در رشت به نظر شاه جمشیدخان رسانیدند وشاه جمشیدخان از نهایت بیرحمی و غایت‌خفت عقل و نادانی بلا تعلل و تأنی حکم به قتل تمامی اسیران نموده ، سرهای ایشان را در صحرای سیاه رودبار ، کله منار فرمودند و این مقدمه باعث خرابی دودمان جمشیدخان شده ، اساس دولت اوازاین وادی سپری گردید والعلم‌عندالله‌الملك‌الحمید .

و به روایت شیخ‌محمود کفته در روز آدینه بیستم ماه مذکور سنهٔ نهصد و هشتاد و شش در ماشك ، نزدیك پیله‌فقیه [۲] مسجد ، اول شکست واقع شد لشکرلشته‌نشا را و در این میان امیره‌خسرو و بوسعیدمیر و شهسواربیك از چپکان کشته شدند و بعد از آن لشکر خان‌احمدحسینی که ترکان بودند ، در رسیدند و بسیاری از مردم جمشیدخان کشته گشتند . و بعد از آن دو روزدیگر، درروزیکشنبه بازجنگ واقع شد در کوچسفهان درامارکام [۳] و شکست بر لشکر خان واقع شد و مردم بسیار کشته شدند از ترکٔوگیل ، مثلا میرفرخ و میرافلاطون وعمش جهانگیر و میراسکندر به‌کیسم رفتند . پسران‌کیسم [۴] ازکارگیا «؟» درآمده ، به قولی ملك‌اویس را کشتند و به قولی خان‌احمد ایشان را فرمود گرفتن و دو نفر را بفرمود کشتن و بوای مردم لشته نشا گریختن شد [۵] و مردم کوچسفهان آمده ، مردم لشته‌نشا را تالان کردند بیحد و نهایت و هـر چه توانستند کـردند و شیخ مذکور [۶] گوید که ما سرگردان شدیم . در روزدوشنبه سیزدهم شهر

۱ـ اسیر معمولا اسرا جمع بسته می‌شود . ۲ـ پیله فقیه به معنی فقیه بزرگ است. ۳ـ محل دهکدهٔ امارکام معلوم نشد. ۴ـ شاید : به سر آب‌کیسم . ۵ـ جمله‌ها مشوش‌و درهم ریخته و بی‌معنی است. ۶ـ منظور شیخ‌محمود است .

Marfat.com

ذی‌القعده سنهٔ نهصد و نود ، میان لشکر خان‌احمد و ملك‌رستمدار درگرد کردسر [۱] جنگ واقع شد و لشکر خان‌احمد شکست یافتند و مردم بسیار کشته شدند .

۱ــ نسخهٔ د : کرو کردس. سر راه چالوس به‌نوشهر (= حبیب آباد = ده نو) نزدیك دریا دهکده ای به‌نام «کورکوره سر» است .

Marfat.com

گفتار

در بیان وکالت [کامران‌میرزا] وشهادت یافتن جمشیدخان به
سبب‌مکروخدیعت و تسلط وتخلف قرابهادر وکامران‌بی‌ایمان

چون از دیوان قضا و قدر روزنامچهٔ دولت سلسله‌ای قریب آن‌شود که طی گردد ، تدبیرش مخالف تقدیر برآید . مصداق این مقال صورت احوال مرحوم شاه جمشیدخان است که از عالم غفلت و نادانـی و ساده لوحی، منصب وکالت خود رابه کامران‌میرزای کهدمی که از راه فریبندگی و چرب زبانی ، تسخیر قلب خان مذکور نموده بود ، رجوع کرده ، در حکم وکالت قید نموده بود که چون همواره میانهٔ مـا و کـامران‌میرزا الفت روحانی و مؤانست جسمانی بوده ، مصراع : چون از ازل است تـا ابد خواهد بود . بناً علی‌هذا منصب جلیل‌المراتب وکـالت را مـن حیث الانفراد والاستقلال ، به برادر جانی ومصاحب روحانی- میرزاکـامران - شفقت فرمودیم‌ومقررنمودیم که اختیار ملکی ومالی ولشام وسپاهی مملکت بیه‌پس‌دردست اوبوده، تا هزارتومان ازمال سرکاراین جانب را به مهرخود به هرکسی که خواهد واراده داشته باشد ، بدهد و زیاده از هزار تومان را به مهر این جانب که در پیش اوست ، برسانـد و قضایای خـون و تغییر مناصب سپه‌سالاران و وزرای درِ خانه را محتاج به عرض دانسته ، دیـگر

Marfat.com

معاملات و مهمات را خود بـه فیصل رساند و مال و جهات [و] وجوهات الکای تولم را علاوهٔ رسم‌الوکالة ، نموده ، بـه اقطاع و انعام همه سالهٔ او مقرر نمودیم که سرکار وکالت پناه معظم‌الیه [۱] ضبط نماید .

و کامران بی‌ایمان استحکام عهود و مواثیق را به قرآن مجید حمید که دستخط مبارك‌عنوان طرازصحیفهٔ ولایت ونسخهٔ دیباچهٔامامت، اسدالله الغالب ، امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی طالب‌علیه‌افضل‌الصلوات واکمل‌التحیات بود و در قریهٔ کیجای کهدم می‌باشد ، از روی تأکید ایمان و تسدید بنیان عهد و پیمان ، به آیهٔ‌کریمهٔ سَیَحْلِفُونَ بِاللهِ از برای شاه جمشیدخان قسم یاد نموده بود که مدت الحیات پست [۲] بـه شاه جمشیدخان مخالفت و بد اندیشی نکند و در این باب وثیقه‌ای نوشته ، بـه شاه جمشیدخـان سپرد و خان صافدل صادق‌دل ساده لوح، اعتماد به قول‌آن مخالف ناراست‌کرده و وثیقه را از اوگرفته ، حکم وکالت رابه‌او سپرد .

وهنوزیك‌سال بدین‌منوال‌نگذشته بود که‌آن حرامزادهٔ سنگدل پیمان گسل ، ازغایت شقاوت وعداوت و غباوت وقساوت قلب، با قرابهادر نمك به‌حرام‌از چنـان [۳] عهود و مـواثیق ، کمربـه‌کینه و خصومت و انهدام و خرابی‌خاندان جمشیدخان بسته ، بایکدیگردر وادی نفاق اتفاق نمودند، تا آنکه‌جمشیدخان‌بعدازوفات احمدسلطان، امارت بیه‌پس رابه قرابهادر شفقت نموده‌وهرساله‌مبلغ پانصدتومان به‌مواجب ومرسوم اومقرر کرده بودوبعداز جنگ کدوبن وشکست خان‌احمدخان ، اعتمادالدولة العلیةالعالیه قرابهادر را «سلطان فتحی» لقب‌داده بود .

باوجوداین همه‌اهتمام ، درباب قرب و منزلت ایشان ، این‌دو کـافر

۱ـ ظاهراً ترکیبی صحیح نیست . ۲ـ ظاهراً : که هست . ۳ ـ ظـاهراً : باچنان .

Marfat.com

نعمت‌بی‌ایمان ، روزنامچهٔ حقوق و احسان شاه‌جمشیدخان رابه‌گمان فاسد و اقتضای طبع‌حاسد برطاق نسیان گذاشته ، به‌عقوق وعصیان بدل‌کردند و داغ‌بیوفائی و بی‌حیائی درپیشانی خویش کشیده، درمقام استیصال خاندان واندراس دودمان او شدند و به تدبیر و تزویر قرابهادر روسیاه‌حرام نمك[1]، اکابرو رؤسا و لئام‌تیره‌سرانجام‌بیه‌پس راتابع خودگردانیده ، به‌اتفاق‌لشکر وسپاه ، به‌کوچسفهان رفته، تمهید مقدمهٔ قتل شاه جمشیدخان‌نموده ، چراغ سلطان ـ سپه‌سالار کوچسفهان ـ رابه‌خانهٔ‌خواجه‌شیخ کوچسفهانی که کامران وقرابهادرولدالزنای بی‌ایمان،درآن‌مکان نزول نموده،اکابرواعیان‌بیه‌پس را طلبیده، تمهیدات‌وتدبیرات خرابی‌خاندان شاه‌جمشیدخان بیچاره‌می‌نمودند، احضار کرده ، هرچندکه مبالغه‌کردند که‌تابع ایشان‌شود ، قبول‌نکرد . چون‌اوحلال زاده و منصف ودانا و آگاه‌بود ، به‌هیچ‌وجه ازجادهٔ قویم و شارع‌مستقیم‌حلال‌نمکی، انحراف نورزیده ، همداستان‌حرام‌نمکان بیه‌پس نشده ، درآن‌مجلس به‌فرمودهٔ کامران میشوم و قرابهادر سگ مذموم ، به درجهٔ شهادت رسید .

و میرحسین بیك‌ولدخواجه علی‌بیك ـ سپه‌سالار لاهجان ـ راکه‌قابل ودرآداب صحبت‌ومنادمت سرآمد روزگار خودبود،و بعدازگرفتاری‌خان احمدخان ، به‌ملازمت شاه‌جمشیدخان مبادرت می‌نمود ، اورانیزبه واسطهٔ عدم‌موافقت و متابعت به‌قتل رسانیدند .

ودرروزسه‌شنبهٔ‌دوم‌شهرذی‌القعدةالحرام سنهٔ‌ثمان‌و تسعین‌وتسعمائه،به اتفاق‌اکابرو اعیان و سرداران‌و لئام‌ازکوچسفهان، به‌قصدگرفتن شادجمشید خان حرکت نمودند و به‌بلدهٔ رشت‌رسیده ، به‌دارالامارهٔ شاه‌جمشیدخان فرودآمدند ولشکربیه‌پس‌ازدر خانهٔ شاه‌جمشیدخان‌تاکنارسیاه رودبار [و]

۱ـ نسخهٔ د : نمك‌حرام .

Marfat.com

صحرای لوندیه صف‌زده، ایستاده بودند. لاجرم حمزه‌بیك ـ پسرقرابهادر ـ درحرام‌نمکی باچندنفر ازکلاب بی‌آبرو، پردهٔ‌بی‌شرمی و نقاب‌بی‌آزرمی به‌روی‌خود کشیده، چشم ازحقوق واحسان پوشیده، بلاحجاب به‌دارالحرم شاه‌جمشیدخان درآمده ودرنهایت ذلت و هوان و غایت عقوق و عصیان، شاه‌جمشیدخان رامقید نموده ، به اتفاق والدهٔ او ، در نصف‌اللیل، خوار و ذلیل ، اسیروار، به‌گوراب کهدم فرستادند . نظامی:

به‌هرگامی زکامی دورمی‌ماند زمحنت آیتی مسطور می‌خواند
جهان‌خرمن‌بسی‌داندچنین‌سوخت مشعبد را نشاید بازی آموخت
کدامین سرو را داد او بلندی که‌بازش خم نکرد از زورمندی
تنوری‌سخت‌گرم‌است‌این‌علف‌زار توخواهی پرگلش‌کن خواه پرخار

ملازمان میرزا کامران ، مردان [1] شاه جمشیدخان مهموم مظلوم را با والدهٔ‌اودرآن‌شب‌به استری بادرفتار، سوارکرده وبه‌گوراب کهدم برده، شرایط محافظت به‌جای می‌آوردند .

و بعدازگرفتاری شاه‌جمشیدخان ، میرزاکامران و قرابهادر بی‌ایمان دوپسرشاه‌جمشید خان راکه‌درصغرسن بوده‌وهنوزاطلاعی از خیروشرونفع وضر نداشته، به دست‌گرفته ، فرمان فرمای الکای بیه‌پس شدند و به اتفاق ملازمان و معتبران شاه جمشید خان ، عرض اموال و اسباب شاه جمشید خان دیده ، زرنقد وطلا ونقره وعمارات طلا و مرصع[2] و اجناس خزاین و بیوتات و کتابخانه واسپهای تازی‌نژاد سواری و استر های باری و قطاری را قلمی نموده، متصرف شدند وتهمت و بهتان وافك وافترای بی‌پایان در حق شاه جمشیدخان فراهم آورده و محضر نوشته ، به تصدیق ملازمان و معتمدان شاه‌جمشید خان وعامهٔ بیوفایان وحرام نمکان‌گیلان بیه‌پس‌رسانیده،

۱ـ کلمهٔ «مردان» زائد به نظر می‌رسد. ۲ـ شاید آلات طلا ومرصع .

Marfat.com

مصحوب ملك‌مظفرشوم ظفر منجیلی که ابوموسی اشعری سلسلهٔ شاه‌جمشید خان بود، به درگاه سلطان‌محمدخدابنده، به دارالسلطنهٔ تبریز ارسال‌نمودند ومیرزاسلیمان وزیروارکان دولت‌رابه‌اموال واسباب‌مشارالیه‌تطمیع‌نمودند.

وبعد ازدوماه وهجده روز که جمشید خان مظلوم را درمحال کهدم مقید و محبوس می‌داشتند، روزیکشنبهٔ هشتم شهر محرم‌الحرام سنهٔ تسع و تسعین وتسعمائه[1] ،به تدبیر وتزویر قرابهادرنمك به‌حرام، سیصدنفر از لئام بیه‌پس راانتخاب نموده، همراه حمزه بیك[2]ـ پسرقرابهادرـ به‌گوراب کهدم فرستادند وجماعت مذکور، بـه‌گـوراب کهدم ، دریکی ازنکبت خانه‌های ملعون، به زه‌کمان ، شاه جمشید خان مظلوم خسته خاطر جگر سوخته را به درجهٔ شهادت رسانیدند . رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُاللهِ عَلى قاتِلِيهِمْ اجمعين .

ووالدهٔ شکستهٔ اورا ، در منزل نامبارك‌میرحسین لعین کیجائی ، پیش از قضیهٔ هائلهٔ پسرش ، به دستور مسطور ، به قتل آورده بودند . رباعی :

رخـی کز برگ‌گل آزار مـی یافت
تنی کز تار موئی بـار مـی یافت
بـه تدبیر ستم شد کشـته نـاگـاه
به‌خون وخاك شدآغشته ناگـاه [3]

ایضاً رباعی :

این‌کهنه رباط را که عالم نام است
آرامگـه ابلق صبح و شـام است
بزمی است‌که واماندهٔ صدجمشید است
گوری است‌که تکیه‌گاه صدبهرام است

۱ـ نسخهٔد: سنهٔ سبع وتسعین وتسعمائه . ۲ـ نسخهٔ د: حمزه خان .
۳ـ این‌دوبیت نه‌ازنظر وضع رباعی است‌و نه‌ازنظروزن .

Marfat.com

نظامی:

فعان زین چرخ کز نیرنگ سازی
گهـی شیشه کند گـه شیشـه بازی
مباش ایمن که این دریای خاموش
نکرده است آدمی خواری فراموش
بزن تیری براین چـرخ کمان‌پشت
که چندین نسل در نسل ترا کشت
جهان آن‌به کـه دانـا تلخ گیـرد
کـه شیرین زندگانـی تلخ میـرد

مضمون رقم سلطان محمد خدابنده

که به کامران میرزای کهد می‌نوشته بعداز واقعهٔ هائله

فرمان‌همایون شرف‌نفاذ یافت ، آنکه‌ایالت پناه ، حکومت‌دستگـاه، شفقت انتباه ، عمدة الامراوالحکام العظام ، جلال الایـالـة ، میرزاکـامران خلیفه ، به‌وفور عنایات و التفات بیکران شاهی و مزید عواطف و تلطفات بی‌پایان پادشاهی که‌دربارهٔ آن امارت وحشمت‌پناه، بیرون ازحدمتناهی‌است، مخصوص و ممتاز و مفتخر و سرافراز گشته‌بداند که‌چون غبار شقاوت و ادبار ، برچهرهٔ روزگار جمشیدخان که‌پروردهٔ نعمت‌این خاندان و تربیت یـافتهٔاولیای دولت این‌دودمـان بود ، نشسته ، درمقابل حقوق و احسان ، عقوق و عصیان و کفران پیش‌گرفته بود ، دست‌ولایت ، به‌دستیاری‌انتقـام احبای‌خلافت ابدی‌الغایت، مکافات عصیان او داده ، عرضه داشتی‌که آن عمدةالحکام درباب‌اومرفوع‌درگاه جهان‌پناه‌نموده بود،روزچهارشنبه نوزدهم شهرجمادی مصحوب ملازم آن‌ایالت پناه‌رسید وبرمضامین آن‌اطلاع حاصل شده‌آنچه ازآن خلیفةالخلفائی دراین‌ماده واقـع‌شده ، به‌مقتضای اراده وداد

Marfat.com

و نیکوبندگی و اخلاص واعتقاد ، محض مصلحت دولت‌قـاهره واقـع‌شده بسیارخوب رفته‌ومجدداً آثار کمال یکجهتی‌ودولت‌خواهی به‌ظهوررسانیده، این‌معنی باعث‌تزاید مراحم اشفاق‌و الطاف بلاغایات و تضاعف موادمکارم و اعطاف بلانهایات نواب‌همایون مـا در بارهٔ اوشده [۱] . درازای جـلادت مذکور، خاطراشرف متوجه اعلای [۲] شـأن وارتقای مکان آن زبدةالامراء الزمان‌گردیده ، به‌انواع نوازشهای خسروانه و نفقدات پادشـاهانه ، اورا معزز و گرامی خواهیم ساخت .

چون‌امرای عظام و اعیان سلطنت ابدی‌الانتظام ، جهت‌رفع شرارت مخالفان ، به‌شیروان رفته‌بودند وعرصهٔ‌آن دیاررا ازخبث وجودناپاك ایشان پاك‌ساخته ، امرای شیروان‌را درآنجا گذاشته، عازم‌تبریز خلافت‌مصیراند و دراین‌چندروز به‌عتبه‌بوسی استسعاد می‌یابند، ان‌شاءالله تعالی‌بعداز رسیدن ایشان، ملازمی‌راکه‌آن ایالت پناه‌خلافت دستگاه بابعضی‌اموال جمشیدخان، روانهٔ‌آستان آسمان‌نشان نموده ، احکام مطاعه‌در هرباب ، حسب المسئول آن حکومت دستگاه ، عز اصدارخواهد یافت . می‌باید که من کل الوجوه به‌توجهات خاطر فیاض مقاطروائق بوده ، شرایط ضبطو ربط وحراست به جای‌آورد ومترصد وصول فرمان لازم‌الاذعان‌بوده ،به‌هرچه حکم‌جهان‌مطاع فرمائیم‌روز بروز سوانح حالات را مشروحاً عرضه‌داشت نماید .

بیضای رقم دیگر

که در باب میرزا کامران به خان احمد خان رقمی [۳] فرموده بودند .

معامله شناسان‌دانستی‌که ثبت آن بی‌موقع نخواهد بود

فرمان همایون شرف‌انفاذ یافت‌آنکه سیادت و سلطنت‌پناه ، حشمت

۱ــ نسخهٔ د : اوست به‌جای اوشده . ۲ــ دراصل: اغلی بـه جای‌اعلای .

۳ــ دراصل : مقیمی . درنسخهٔ د نیزمقیمی است .

Marfat.com

ونصفت دستگاه، عالیجاهی اخوی ، زبدةالسادات والسلاطین‌العظام، نظاماً للسیادة و السلطنة والعزوالاجلال ، خان‌احمدخان ، به‌وفور عنایت و شفقت بی‌غایت‌وصنوف‌عاطفت‌ومکرمت‌بی‌نهایت شاهانه‌عزاختصاص وشرف‌امتیاز یافته‌بداند که‌بنابر آنکه‌جمشیدخان مراعات‌حقوق تربیت‌واحسان این‌خاندان رابه‌عقوق وعصیان وشقاق و کفران مبدل‌ساخته‌بود ، حق‌نمك دودمان‌شاهی اوراگرفته ، حال‌ادبار ، لاحق‌رخسار روزگاراوگشت . حالیاچنان به‌مسامع جلال‌رسید که آن‌سلطنت پناه ، به‌حدود بیه‌پس آمده ،می‌خواهدکه متعرض الکای اوشود . این‌معنی مرضی و مستحسن‌نیست و الکای مشارالیه نسبتی به اوندارد. می‌باید که پیرامون الکای مذکورهٔ مردم آنجا نگشته ، ازروی استقلال و استظهار تمام ووثوق و رجاء مالاکلام ، به حراست و دارائی مملکت متعلق به خود اشتغال داشته ، آن طرف آب سفید رود ، مترصد ورود حکم همایون باشدکه در هرباب بدانچه مقرر فرمائیم ، طریق اطاعت وانقیاد مسلوك دارد . همچنانچه به مقتضای اخلاص جبلی واختصاص ذاتی آن سیادت و سلطنت دستگاه نسبت به نواب‌همایون است ، در امتثال امر مطاع‌راسخ بوده، ازجادهٔ مذکورعدول وانحراف ننمایدکه هرآینه به‌وجهی غبار خاطرعاطر اشرف خواهد بود . و روزبروز سوانح حالات را عرضه داشت نموده، مطالبی‌که داشته باشد ، بازنمایدکه به انجاح مقرون فرمائیم وزیاده‌ابرام‌ننموده، ایام‌سلطنت واقبال‌ابدی‌الاتصال باد بالنون‌والصاد.انتهی.

حاصل‌آنکه میرزاکامران خلیفه، بعد از قتل شاه جمشید خان ، در امور سلطنت بیه‌پس استقلال به هم رسانیده، ارادهٔ‌آن نموده بودکه دوپسر شاه جمشید خان را نیز ازمیان بردارد‌که میر عباس سلطان و شیرزاد سلطان وچند نفراز اکابر وعظما ولئام بیه‌پس ازاو متنفرگشته ، به لاهجان رفتند . وخان احمد خان، سپه سالاری لاهجان‌را به میرعباس سلطان عنایت‌فرموده‌و

Marfat.com

شیرزادسلطان وسایر اعیان را دلخواه ایشان ، مراعات و موالات نموده ، هرآینه‌دربارهٔایشان انعام واحسان می‌فرمودند .

وچون‌میرزا کامران، درکفران نعمت ولی‌نعمت، به نوعی که مسطور و مذکورگشت ، جرأت وجسارت نموده ، قـدم از اندازهٔ خویش بیرون نهاده‌بود. بیت:

هر که بیرون نهد قدم ز گلیم افگند خویش را به ورطهٔ بیم
حق نان ونمك شناختنی است روی مکرو حیل‌به آختنی‌است
از طـریق خیانت و تـزویر در ره مکر و حیله از تقـدیر
نتـوان راه بـرد بر مقصود نتوان گشت عـاقبت محمود

صورت واقعه، بعد ازوقـوع واقعهٔ مذکوره، ازباب نصیحت ، خان احمد خان ـ والی بیه‌پیش ـ به میرزا کامران نوشته :

رقعهٔ خان‌احمدخان به کامران بی فرمان

امارت و ایـالت پناها میرزا کامرانا . زنهارکه به زور بازوی خود غره نشوی‌و ازگردش روزگار و تقدیرکردگار غافل نگردی‌که این گردنده را گرداننده‌ای می‌باشدکه امراز اوست . بیت :

بلی درطبع هر داننده‌ای هست که‌با گردنده گرداننده‌ای هست

بیت :

نه شیران به سر پنجه خوردند وزور نه سختی رسد از ضعیفی به مور

کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ‌اللهِ زنهار که دل‌در مملکت بیه‌پس نبندی و از اوامر شاهانه به خون ایتام جمشیدخان راضی نگردی‌که حقوق مرشد وولی‌النعم وآزار یتیم و قطع صلهٔ رحم ، چون جمع‌کردد ، کوه تاب نتیجهٔ آن ندارد . وقتی‌که بنده یتیم هم داشتم ، اجاره‌دار نواب

Marfat.com

اعلی بودم[1] ووالی وحارس شاه جنت مکان بود و بنده را درمیانه‌گناه نه. زنهار که نرنجند وتأمل نمایند که این نصیحت را دوستان به دوستان می ـ نویسند، نه دشمنان به دشمنان . اما چندان شراب غرور در سرداری که از مستی آن نتوانی که سربرداری . اَلْعاقِلُ یَکْفیهِ الْأِشارَةُ

۱ـ معنی این جمله روشن نیست .

Marfat.com

گفتار

دربیان خروج شیرزاد ماکلوانی [1] و به قتل رسیدن جمعی از قاتلان شاه جمشید خان مرحوم

سخن پرداز این کاشانهٔ روز چنین بیرون دهد از پردهٔ روز[2]

که چون کامران کهدمی وقرابهادر فومنی،مورد لعنت ابدی شده ، تا قیامت نام خود را به ننگ چنین عمل کثیرالخطأ والزلل آلوده ، قصد خون نا حق شاه جمشید خان کردند ، بعد از آن قضیه ، یك روز خوش ندیدند.اول‌قضیه‌ای که‌پیش‌آمد ، خروج‌شیرزاد ماکلوانی بود.تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه شیرزاد ماکلوانی ، درطالشستان فومن خروج کرده، پسری را از طالش فومن بهم رسانیده، سلطان‌محمودخان لقب داده ، به پسری جمشید خان برداشته. ازگیل و طالش فومن موازی ده هزار آدم یرقدار ، ازتفنگچی وکماندار، درظل رایت فتح آیت او ازروی ارادت وحمایت جمع شدند وبه‌اتفاق لئام و رؤسا وسران سپاه و متابعت و مرافقت پسران احمد سلطان، به عزم جنگ وپیکار قرابهادر و کامران‌روانهٔ رشت شدند. ویك شب درموضع پسیخان نزول نموده ، روز دیگر به بلدهٔ رشت رسیدند. ودرمبدأ حال‌قرابهادر وکامران ، بی‌استعمال سیف و سنان ،

۱ــ ماکلوان به‌سکون‌کاف وفتح لام . ۲ــ این بیت قافیه ندارد .

Marfat.com

ازصدمت وسطوت لشکر شیرزاد ماکلوانی به هزیمت رفتند و حمزه بیك ولد قرابهادر و خواجه شیخ علی پسرخلیل و چند نفـر دیگر از رؤسای نمك بحرامان، درهنگام‌گریز از معرکهٔ رستخیز، بی ستیز وآویز درنهایت ذلت وهـوان وغـایت خفت وخسران ، اسیـرسرپنجهٔ تقدیـرشده ، بـه خواری و شرمساری ، به قتل رسیدند . و میرحمزه بیك وخواجه خلیل را با رؤوس‌سایرنمك به‌حرامان، به دروازهٔ دارالامارهٔ جمشیدخان،به‌داراعتبار آویختند ، مصراع : زمانه خصم ترا برکشد ولی ازدار.

واجساد شوم‌نهادشآمت بنیادایشان رابه‌فرمودهٔ شیرزاد ماکلوانی در میان [صحرای] لوندیه ، به‌آتش قهر و غضب سوختند و شیرزادمدتی‌در رشت‌توقف نموده ، هرکس‌به ظاهروباطن ، شریك خون جمشیدخان شده بود ، به‌دست آورده ، به‌قتل‌رسانیدند . لمؤلفه :

گه‌دهرانتقام گل‌ازخار می کشد آزارهرکه‌می کندآزارمی کشد

Marfat.com

گفتار

در بیان آمدن سلیمان‌خان بیگلر بیگی شیروان به جانب گیـــلان
حسب‌الاستدعای قرابهادر و کامران

چون کامران میرزا و قرابهادر ازصلابت‌شیرزاد ماکلوانی، به‌هزیمت رفته‌بودندو به رودبار کهدم‌رسیده ،خبردارمی‌شوند که‌سلیمان‌خان بیگلربیگی شیروان ـ نوهٔ‌عبدالله‌خان ـ حسب الفرمان شاه‌خدابنده ، به‌اتفاق عســاکر شیروان، به‌قشلاق ولایت خراسان می‌رودو مشارالیهما ازغایت‌قلق‌و اضطرار ونهایت عجزو انکسار در موضع حرزه وبسار[1] طــارم‌نــزد اورفته ،عرض می‌کنند که شمادخترزادهٔ پــادشاه ایرانید و بیگلربیگی شیروانید ، بواسطهٔ دفع فتنه و محافظت ملك به خراسان می‌روید . گیلان هم الکای محروسهٔ پادشاه ایران است و پسران شاه جمشیدخان نیز دخترزادهٔ پادشاه ایران و خاله‌زادهٔ شما می‌باشند . دراین ولاشخصی ازملازمان ایشان خروج کرده. درمقام خسارت‌و خرابی گیلان است و مامبلغ یك‌هزارتومان به‌شما می‌دهیم که‌به‌گیلان آمده ، رفع و دفع‌مخالف کرده،عودنمائید .

سلیمـان‌خان بیگلربیگی، به طمـع‌جیفهٔ دنیـائی که‌سرمایهٔ خرابی و

۱ـ نسخهٔ د : حرزه‌ویسار .

Marfat.com

اختلال احوال‌است ، فریب‌این دوروی محتال خورده و به هوس زخارف بالقوهٔ ایشان، ازراه‌برگشته، به‌اتفاق لشکروعسکر وکامران میرزاوقرابهادر روانهٔ رشت‌شدند .

جنگ‌کردن شیرزاده ماکلوانی با سلیمان بیگلربیگی شیروان و کشته شدن او به تقدیر و قضای آسمان

چون‌شیرزاد ماکلوانی ، ازعزیمت سلیمـان‌خان و لشکر و خدیعت قرابهادر بی‌ایمان و کامران آگاهی و اطلاع‌یافت . به‌احضار لشکر و سپاه و لئام‌الکای بیه‌پس فرمان داده ، جمعی کثیردر ظل‌رایت اوجمع شدندودر روزشنبهٔ بیست‌ودوم‌جمادی‌الاول‌سنهٔ‌تسع‌وتسعین‌وتسعمائه مستعدجنگ‌وجدال وآمادهٔ نزاع و قتال‌گشته، درکلاش رودبار [1]، تقارب فئتین وتنازع‌فریقین دست‌داده ، جنگ عظیم‌اتفاق افتاده ، بسیاری ازرؤسای لشکرشیروان ، به ضرب‌تیرسخت کمان‌طالش قتیل‌شدند و شیرزادماکلوانی ، درمیدان نـام و ننگ‌و عرصهٔ‌حرب وجنگ، دادمردی و پهلوانی داده ، بعدازکارزارشیرانه وکوشش مردانه،به‌حسب تقدیرآسمانی [2] اسیر سرپنجهٔ‌قضا و قدرگردیده ، دستگیرشد وسلیمان‌خان‌وقرابهادروکامران، به‌اتفاق لشکر وعسکرداخل‌بلدهٔ رشت‌شدند وشیرزاد ماکلوانی، بعداز چندروز، به‌سعایت‌قرابهادروکامران، بالشکر وعسکربه‌قتل رسیدند. نظامی:

اگر بودی جهان را پایدارنی — به‌هرکس چون‌رسیدی شهریاری
فلك‌گر مملکت پاینده دادی — زکیخسرو به‌خسرو چون فتادی
کسی کودل دراین گلزاربندد — چوگل‌زان بیشتر گرید که‌خندد
اگر دنیا نماند باتو مخروش — چنان پندار کافتد بارت از دوش

۱ــ نسخهٔ د : کلاشه رودبار . ۲ــ پس‌از « تقدیر آسمانی » نام« شیرزاد ماکلوانی » ازنظرسجع آورده‌شده ولی‌تکرار آن‌مورد نداشت .

Marfat.com

بعدازاین قضیه‌هرچند قرابهادرو کامران به‌تألیف قلوب سپاه و لئـام بیه‌پس کوشیدند ، به جائی نرسیده، روزبروزوحشت مغایرت مردم ،سمت ازدیاد پذیرفته ، به‌جائی رسید که لشکریان بیگلربیگی ، بواسطهٔ تحصیـل آذوقه و علوفه ، به‌هرمحل که‌می‌رفتند ، مردم آن محل به‌قتل ایشان مبادرت می‌نمودند . این‌معنی باعث‌توهم و اضطرار سلیمان‌خان و توحش لشکریان گشته ، از آمدن خودبه گیلان نادم و پریشان [1] گردیـده ، به فکر معـاودت افتاده ، کامران و قرابهادر بی‌ایمـان را طلبیده ، تهدیدات نموده ، فرمود که‌فراشان و اودنجیان ، هیزم‌فراوان جمع کرده ، آتش بلندافروختند و امر نمود که سرهنگان شیروان ، دست و پای‌قرابهادر و کامران رابسته ، درمیان آتش‌اندازند . فی‌الواقع روزگـار می‌خواست که‌ایشان رابه‌آتش بیدادی که‌خود برافروخته بودند، بسوزاند. امابه‌مضمون اَلْاُمُوْرُ مَرْهُوْنَةٌ بِاَوْقَاتِهَا چند روزی مهلت شدن قتل ایشان را مصلحت دانسته . دفع‌الوقت نمود لاجرم جمعی ازفراشان آمده ، مبلغی راکه‌تقبل نموده بودند، ازایشان‌گرفته، واصل سرکار بیگلربیگی ساختندو پسرمهین شاه‌جمشید خانرا که محمدامین خان نام‌داشت ، به‌ایشان [سپردند] و پسرکهین را کـه ابـراهیم‌خـان نـام بود ، همراه برداشته ، از توهم دستبرد مخالف ، آهنگ عـراق نمودنـد . و چون‌شارع عام‌رالئام وعوام ننك وبجـارپس و مشاوندان و غیره‌مسدود گردانیده بودند ، ازآن‌راه که‌آمده بودند ، مرور و عبور مقدور و میسور نبود. به‌تدبیر وراهنمائی خلیفه خواجه‌علی کلاشمی، ازراه اربا‌جربجارپس و ورزل روانهٔ کهدم شدند .

ودراین‌ولا، لئام‌فیکو و لیشاوندان و ورزل و لاکان و پسیخان خبردار شده ، در جاها و مکانهای سخت و راههای صعب [2]، سرراه برعسـاکر

۱ـ شاید : پشیمان به‌جای پریشان . ۲ـ دراصل : راههای صعب‌المسالك .

Marfat.com

شیروان گرفتند و باران تیروتگرگ گلوله ، ازسهم‌الحوادث کمان و تفنگ برایشان باریدن گرفتند، چنانچه جمعی کثیرازشیروانیان به‌درجهٔقتل رسیدند و بقیهٔعسکر ازبیم‌شور و شر ، احمال و اثقال‌خود راگذاشته ، به‌صدکلفت و مشقت ، از آن مهلکه جـان بیرون بـرده ، به دررفتند وخـود را بـه رودبارکهدم رسانیدند واز راه منجیل و خرزویل، روانهٔ دارالسلطنهٔ قزوین شدند. وآنچه سلیمان‌خان ازاموال جمشیدخان به توسط قرابهادر وکامران طمع وتصرف‌کرده بودند،به اضعاف آن ازسرکار سلیمان خان ولشکریان شیروان ، به طریق نهب‌وتالان، به دست مردم گیلان افتاد و ربع لشکر او درمعرض تلف‌آمدند.

وچون مردم از قضیهٔ قتل جمشید خان وبیرحمی وبیدادی قرابهادر وکامران خبردار شدند ، خاك ندامت بر سرخود کرده ، دیگـر اطاعت و متابعت کامران و قرابهادر ننموده ، بکلی منکر و متنفرشدند و کامران به گوراب کهدم رفته ، قرابهادر نیز کوچ ومتعلقان خود را برداشته ، به قریهٔ کیجای‌کهدم ، به‌منزل میرحسن کیجائی اقامت‌نموده بود وشب وروزدست حسرت وندامت برسرپرشوروشر خود می‌زدند وازکردارناصواب خویش اظهار تأسف وشرمساری می‌نمودند. کامران میرزا ازملازمت و شآمت او متوهم‌گشته، به‌خاطررسانیدکه‌مبادافتنه‌ای‌دیگرازاوتولدکند، به فکردفع او افتاده ، مقتضای مَنْ أَعَانَ ظالِماً فَقَدْ سَلَّطَهُ‌اللهُ عَلَيْه به ظهور پیوست [1] و به مصداق مصراع، علاج واقعه قبل ازوقوع بایدکرد ، به‌حسب‌ضرورت علی بیك ـ پسر احمدسلطان ـ راکه درحداثت سن وعنفوان زمان شباب و کامرانی وریعان جوانی‌بوده ودرمحال زرمخ وتنیان فومن، به سیروشکار اشتغال می‌نمود، طلبیده، چون مشارالیه داخل مجلس کامران میرزا گردید،

۱ـ نسخهٔ د : به ظهور رسید .

Marfat.com

درخفیه اورا به قتل قرابهادر دلالت نموده ، رخصت قتل او می‌دهد .

روز دیگر علی‌بیك ، از کامران رخصت انفراق حاصل نموده ، به خانهٔ قرابهادر می‌رود و بعد ازدخول مجلس ، ساعتی با اوصحبت داشته ، هنگام وداع از راه فریب وخداع ، به‌شمشیر انقطاع دوش و گردن او را از بارگران سرپرشور وشرسبك ساخته وسراو را برداشته، در رشت از برای نواب مهدعلیا ـشاهزاده‌خدیجه بیگم ـ فرستاده ، خود به اتفاق معدودی از ملازمان‌که در خدمتش بودند ، به فومن مراجعت وبازگشت نمود .

ونواب علیه‌عالیه امرفرمود که‌کنیزان دارالحرم علیه، سرپلید نخوت پیوند اورابه ضربات ساطورسلاخی ریزه‌کردند وبعد ازآن برادران‌اوراکه درمحلات رشت پاسبان[1] صاحبان خویش و به چندین صفت، بروی شرف وامتیاز داشتند[2] ، طلبیده، به خورد ایشان دادند. نظم :

مکن با ولی نعمت خود ستیز کـه گردی سزاوار شمشیرتیز
مکن با ولی نعمت خود بدی حذر کـن ز بـاد افره ایزدی
مکن با خداوندخود سرکشی که آب حیاتش کنـد آتشی؟

۱ـ دراصل : پاسبانی . ۲ـ دراصل : دارند به جای داشتند .

Marfat.com

گفتار

در بیان ارادت نمودن کامران میرزا به تسخیر ولایت لاهجان
و به قتل رسیدن او در کوچسفهان به حسب تقدیر آسمان

چون اغلب مخالفان و اکثر قتلهٔ جمشیدخان درعرض یك سال با کمال کلفت و نکال به قتل رسیده و بقیة السیف که انتظار قتل خود می کشیدند ، به کامران میرزا توسل جسته ، ازغایت خجالت وشرمندگی مرگ را بدان زندگی ترجیح می‌دادند ، به اتفاق لشکر کهدم ، به قصد خرابی لشته‌نشا و لاهجان وداعیهٔ تفرق و تشتت کوچسفهان ، حرکت و نهضت فرمودند .

خان احمد خان ـ والی بیه‌پیش ـ ازعزیمت بداندیش آگاهی یافته، درفصل تابستان که خود به دیلمان اقامت داشت، کامران میرزا با عموم لشکر خود به کوچسفهان نزول نمود. شاه ملك‌ـسپه سالار رانکوه ـ وسایرسپاه و لئام بیه‌پیش را همراه او نموده، روانهٔ کوچسفهان و دفع فتنه و شین میرزا کامران ومخالفان نمود . ومیرعباس سلطان بااستعداد هرچه تمامتر وهجوم لشکرور جالهٔ حشر، باعددی بسیار وعدتی بی‌شمار، به آداب حرب وقتال اشتغال نموده واز آب سفید رودگذشته، به‌آهنك جنگ میرزا کامران ، به کوچسفهان آمدند و از ابتـدای بازارکوچسفهان تاکنار مزار پیرموسی[1]،

۱ـ دراصل میرموسی .

Marfat.com

این دولشکر به یکدیگر برخورده، شروع درجنگ وجدال وحـرب وقتال نمودند وجمع کثیر از طرفین به قتل رسیدند و دراثنای کر وفر وگیرودار میرعباس سلطان ـ سپه سالار لاهجان ـ هزیمت کرده، فرار برقرار اختیار نمودو کامران‌میرزا ومتابعان، به‌اعتقادخود غالب‌آمده ودربازارکوچسفهان پای ثبات وقرار فشرده، انتظار بلای ناگهان وقضای آسمان می‌کشیدندکه درخلال این حال شیرزاد سلطان وشاه ملك سلطان وچند نفردیگر از اعیان سپاه ولئام بیه‌پس که درفترات شاه جمشیدخان فرارنموده، به ملازمت خان احمدخان ـ والی‌بیه‌پیش ـ مبادرت می‌نمودند، به‌اتفاق یکصد وپنجاه نفراز سوارنیزه دارکه بعدازفرار میرعباس سلطان سردار، درکمین ایستاده‌بودند مانند شیرژیان وببردمان و هژبربیشه شکار، ازراه خرجگیران وکناربازار[1]، برسرکامران ایلغار نمودند وبه‌مشارالیه رسیده، به ضربات متواتر مکرر، اورا ازاسپ درانداختند وسراورابه تیغ آبدار از بدن جداکردند و اعضای اورا مثله فرمودند. وخواجه فتاح ـ وزیرشاه جمشیدخان ـ راکه‌ازرؤسای مخالفان و عظمای نمك بحرامان بود، در بازار کوچسفهان، به درجهٔ قتل رسانیدند و سرکامران رابا سرهای بدسگالان و بی‌وفایان برداشته، همعنان دوستکام وکامران[2]، روانهٔ لاهجان شدند. بیت:

دیدی که‌خون ناحق پروانه شمع‌را
چندان امان نداد که شب راسحرکند[3]

بالجمله کامران و قرابهادر بی‌ایمان، مکافـات کردار خویش رابا دنیانقداً درعرض یك‌سال وشش‌ماه‌یافته، جزای آخرت به مدلول آیهٔ کریمهٔ **أولئك أصحاب النّار هُمْ فیها خالدون جزاءً بما کانوا یعملون** باقی و بر قرار است. بیت:

---

۱ ـ محل‌این دوآبادی و راه آنهامعلوم نشد. ۲ ـ ظاهراً: دوستکامی و کامرانی. ۳ـ دراصل: به سربرد به جای سحر کند.

Marfat.com

چو بدکردی مباش ایمن زآفات کهواجب شد طبیعت رامکافات
سپهر آئینهٔ عدل است شاید که هر چه آن ببیند وانماید
منادی شدجهان کان‌کس که‌بدکرد نه باجان کسی باجان خود کرد
مگر نشنیدی ازفراش این راه که هرکو چاه کند افتاد در چاه

تاریخ کشته شدن کامران میرزا که‌یکی از شعرای آن زمان به نظم آورده ، التاریخ :

چو کامران خلیفه ز زشتی طالع
برون نهاد قدم از ولایت کهدم
به عزم آنکه‌نشیند به تخت کوچسفهان
به قصد آنکه کند پای آرزو محکم
قضا چو دیدکه اولایق حکومت نیست
نوشت ایالت او را قدر به ملك عدم
به خواب دیدم و تاریخ قتل او جستم
کشید آه جگر سوز از دل پر غم
بگفتم‌این‌همه‌آه وندامت ازپی چیست؟
به‌گریه گفت‌که ازمن به من رسیده ستم
که من به حاکم رشت وبه حاکم‌گیلان
خلاف عهد نمودم جزای آن دیدم
کنون فتاده تن من‌به‌خاك‌کوچسفهان
به‌پیش حاکم‌گیلان نهاده است سرم
«خلاف‌عهدوقسم[1]»گشته‌چون‌مراتاریخ
توهم نویس به دیوان «خلاف‌عهد وقسم»

۱ ــ خلاف‌عهد و قسم‌به‌حساب جمل‌سال ۹۸۶ قمری می‌شود.

Marfat.com

چون‌شیران میدان صولت ومردانگی ونهنگان‌لجهٔ‌بسالت وفرزانگی، کامران میرزا و سایر قتلهٔ‌شاه جمشیدخان را به قتل آورده ، دوستکـام و مقضی‌المرام روانهٔ‌لاهجان شدند، به‌بازیگاگوراب لاهجان رسیده، سرمیشوم کامران رامصحوب بوسعیدمیر ـ برادرشاهملك ـ و ملك‌عنـایت ـ برادر ملك‌حسن مالوسه‌ای‌ـ‌به‌دیلمان جهت‌خان احمدخان فرستادندو خودبه‌لاهجان رحل‌اقامت انداخته، بساط‌نشاط و کامرانی افگنده ، جامهای دوستگـانی[1] پیاپی‌در کشیدند و به‌زبان حال‌به‌این مقال مترنم می‌بودند که ، بیت :

یکی‌جام نوشین پس‌از بدسگال به‌از زندگـانی پنجـاه سال[2]

ومشارالیهماکه سرکامران رابه‌دیلمان ، به‌نظرهمایون‌خان احمدخان‌ـ والی‌لاهجان‌ـرسانیدند، خان‌احمد تمامی‌عمارات ومحلات دیلمان راچراغان فرموده ، نشاط‌جوانی و انبساط کامرانی رااز سرگرفته ، چند شبانه روزداد عشرت وشکفتگی دادند وبعداز آن سرکـامران میرزارا به‌بوسعید میروملك عنایت داده ، امرنمود که به‌جمیع قرایا[3] وقصبات لاهجان بیه‌پیش، به‌روش تشهیر بگردانیده ، زرهابه طریق‌مشتلق و مژده‌لق ازمردم بگیرند .

حسب‌الفرمان خان‌احمدخان ، بوسعید میروملك عنایت ، سرکامران رابـه نیزه‌کـرده، آورده و درتمامت ولایات بیه‌پیش گـردانیده ، زرهـا به‌مژدگـانی گرفتند . و خان‌احمدخان دراوان فصـل خزان به‌گیـلان آمده ، سرکامران رابه نیزه‌کرده ، ودرزیر تخت خودنصب نموده، مـدت سه‌مـاه سرکامران، حسب‌القضای آسمان ، به‌دار اعتبار منظورنظراولی الابصار بود. وبعداز آن شیرزاد سلطان ، کاسهٔ‌سرنـامبارك کامران بی‌ایمان رااز

۱ـ ظاهراً : دوستکامی . ۲ـ این‌بیت دراصل چنین‌است : دمی‌آب خوردن پس ازبدسگال ـ به ازعمر هفتادوهشتادسال . ۳ ـ قریه را به‌قراجمع‌می‌بندند .

Marfat.com

خان‌احمدخان ـ والی‌لاهجان ـ استدعا نموده، فرمود که استادبتراشدو به زرگرداد که‌پیالهٔشراب‌خواری از آن ترتیب‌دهدو کعب‌پیاله راازاستخوان کله نمایان‌بگذارد. واستاد زرگرحسب‌الفرمودهٔ شیرزاد سلطان، به‌دقت‌تمام‌به‌اتمام رسانیده ، مدت‌ده‌سال ، کاسهٔسرمیرزای کامران ، درمجلس شیرزاد سلطان سرگردان وبه‌دست‌رندان باده‌خوار ، گردان‌بود . نقل‌است‌که شیرزادسلطان این‌بیت رادرحاشیهٔ پیالهٔموصوفه نوشته‌بود . بیت :

کاسهٔسرشدقدح‌ازگردش‌دوران‌مرا
دارد این چرخ خراب‌آباد سرگردان مرا

آصفی

Marfat.com

گفتار

در بیان سلطنت محمدامین‌خان ابن شاه جمشیدخان و زمان وکالت آقامحمد سلطان و مآل حال ایشان

بعداز جنگ کوچسفهان و به‌قتل آمدن میرزای شوم و سایر قتلهٔ جمشیدخان، اکابر و اشراف و اعیان بیه‌پیش ، برسر محمد امین‌خان جمعیت نموده واز کوچسفهان به‌رشت وازرشت به‌فومن آمده، به‌اتفاق جمهور اعیان و معتبران وکالت جلیل القدر محمدامین‌خان را به آقامحمد فومنی که تربیت کردهٔ احمد سلطان و ایشك آقاسی باشی جمشیدخان بود ، تفویض نمودند . و آقامحمد مشارالیه، از حسن سلوك و نیك‌ذاتی با حکام اطراف ، سازگاری داده و بالئام وسپاهی ، به‌حسن خلق معاشرت نموده، دراستقرار مملکت و آرامش رعیت ، سعی موفور به تقدیم رسانید . وجمعی ازاعیان و لئام بیه‌پس که در لاهجان به‌خدمت خان احمدخان اشتغال می‌نمودند ، به‌توسط آقامحمد ،از خان احمدخان مرخص شده ، به‌خدمت محمدامین‌خان آمدند. وشیرزادبیك، به‌سپه‌سالاری رشت سربلند شده ، جماعت دیگرنیز به‌قدرحالت و مقدار ،به مناصب ومراتب اعتبار ، مخصوص گردیدند و مدت دو سال اهالی گیلان بیه‌پس درمهاد[1] امن وامان ، آسودگی یافته ، اوقات به‌راحت وفراغت

---

۱ ـ نسخهٔ د : مهدبه‌جای مهاد .

Marfat.com

می‌گذرانیدند .

وچون درفترات کامران میرزا ، محمدبیك ـ ولداحمدسلطان ،برادر بزرگترعلی‌بیك سلطان ـ حسب‌الفرمودهٔ کامران دردست ملك‌احمدسراوانی، به‌قتل‌رسیده بودو کامران به‌ماسوله رفته ، سلطان محمود خان نام‌پسری‌راکه شیرزاد ماکلوانی ،به‌پسری جمشیدخان برداشته ،خروج کرده بودودرطالش تتف‌رود به هم‌رسانیده ، در موضع شنبه‌بازار به‌قتل آورده بود [۱] علی‌بیك سلطان‌ازاو متوهم‌گشته ، ازراه‌طارم به‌قزوین رفته‌بود . و کامران میرزا هفات وذلات [۲] بسیاردرباب اونوشته و تهمت‌خروج و عصیان ، به مشارالیه نموده ، به‌میرزا سلیمان وزیرعریضه داشت [۳] کرده‌بود . میرزاسلیمان وزیر و ارکان دولت ، علی‌بیك سلطان رااز قزوین دوتساق [۴] نموده ، مصحوب اصلان بیك‌قورچی شاملو،به‌قلعهٔ اصطخر فارس فرستادند و مدت‌سه‌سال مشارالیه در قلعهٔ مذکوره محبوس وازآسایش مأیوس بود، تاآنکه‌دونفراز ملازمان وی‌احوال گرفتاری وبی‌گناهی اورا ، درروضهٔ مقدسهٔ مطهرهٔ‌متبرکهٔ رضویه جُفَّتْ بِاَذْوارِالسبحانیّه وَالآثارِالقُدْسیّه درهنگام طواف ، به‌نواب شاه‌خدابنده عرض‌نمودند . و خدابنده محمدشاه رابرعجز و انکسارملازمان مزبوررحم آمده ، ازدیوان قدرت نشان ، حکم‌خلاصی و فرمان‌آزادی علی بیك ـ پسراحمد سلطان ـ نفاذیافته ، مقررشدکه کوتوال قلعهٔ‌اصطخرفارس، علی‌بیك رامطلق‌العنان سازد و بعدازوصول فرمان ، علی‌بیك‌سلطان ، از زندان استخلاص یافته و به‌دارالسلطنهٔ قزوین به‌درگاه شاهی رسیده ، به‌ایثار درم‌ودینار،جذب‌خاطروجلب‌قلوب امراوارکان‌دولت نموده،منصب وکالت پسرشاه‌جمشیدخان به‌علاوهٔ مرتبهٔ‌امارت الکای بیه‌پس رابدستور والدخویش

---

۱ ـ معنی‌این عبارت روشن نیست . ۲ ـ ظاهراً: هفوات و زلات .

۳ـ ظاهراً: عرضه داشت. ۴ـ نسخهٔ د: دوستاق.

Marfat.com

گرفتند و حکم‌حاصل نموده و سفارش نـامهٔ‌خدابنده محمدشاه ، بنام امیره سیاوش خان‌حاکم گسکر تحصیل کرده بود که‌هرگاه خان‌احمدخان‌ـحاکم بیه‌پیش ـ لشکر به جانب الکای بیه‌پس فرستد ، امیرهٔ‌گسکر به معـاونت و مظاهرت مشارالیه قیام و اهتمام نماید و لشکر و عسکر ازاودریغ ندارد وعلی‌بیك سلطان؛ بعدازحصول مستدعیات خویش ازارکان دولت قاهره و امنای‌سلطنت باهره ، مرخص گشته‌ازراه پشت‌کوه به‌ماسوله می‌آید .

Marfat.com

گفتار

در بیان قتل آقامحمد سلطان

چون بوسعید ـ پسربرادر شاهملك ـ درایام سلطنت محمدامین‌خان و زمان‌وکالت آقامحمدسلطان ، به‌وسیله‌ای ازمشارالیه آزرده خاطر و افسرده دل‌شده‌بود ، مسموع اومی‌شود که‌منصب وکالت و اتالیقی پسرشاه جمشید خان‌را به علی‌بیك‌سلطان‌ـ ابن‌عم‌او ـ تفویض فرموده‌اند .هنوزمشارالیه‌به‌آمدن به‌جانب الکای‌گیلان مرخص‌نشده‌بود که بوسعیدمثیر ، به استخاره واستشارهٔ شیرزادبیك‌سلطان‌ـ سپه‌سالاررشت‌ـ تمهید قتل آقامحمدسلطان نموده، شب به اتفاق جمعی ازمردم زرمخ وتنیان، به‌دارالامارهٔ‌فومن، برسرمومی‌الیه‌ریخته، بی‌ثبوت گناه و صدور خطا به‌قتل اومبادرت نمودند. و درهمین شب‌شیرزاد سلطان باجمعی ازمتابعان و ملازمان ، ازرشت به‌فومن آمده و محمد امین خان‌را برداشته ، به‌وکالت اوشروع نمودند .

Marfat.com

گفتار

در بیان یاغی‌شدن سپه‌سالار رستم و به‌قتل رسیدن‌او ازمخالفت لشکرو حشم .

چون‌شیرزادسلطان، به‌قتل آقامحمد خان‌ازرشت‌حرکت‌نموده، به‌فومن آمده، بی‌استصواب‌وصلاح‌دیدلئام‌وسپاه ، آقامحمدخان‌را به‌درجهٔ قتل‌رسانیده و درامور وکالت وامارت مدخل نموده بود ،سپه‌سالار رستم که نسبت‌قومی به‌علی‌بیك‌داشت ، در موضع مشینك دشت ، سرراه‌برشیرزادسلطان ومتابعان اوگرفته ، قریب شش‌هفت هزار نفرآدم [1] ، ازعسکر فومن و شفت‌و تولم برسرخودجمع کرده ، مانع‌رفتن شیرزاد سلطان و بردن محمدامین خـان ، ازفومن‌به‌رشت گردیده ، ادعای وکالت و منصب سپه‌سالاری فومن نموده وبه‌نوعی راهها [را] مسدود ساخته‌بود که‌قحطی درمیان لشکرشیرزاد سلطان افتاد، چنانکه‌سه‌شب ازبرای چهارپایان جوبه‌هم نرسید. وشیرزاد ازحرکت ناپسندیدهٔ خود و قتل‌بناحق آقامحمد سلطان ، نادم و پشیمان گشته ، شروع درمصالحه نمودند. و درخـلال این احوال ، امیرخواند ـ سپه‌سالار لشکر شفت ـ را برداشته، به‌طریق‌فریب‌وخدیعت،ازاردوی سپه‌سالاررستم بیرون آمده ، ازراه سنگ‌بجار، به‌گوراب فومن رسیده ، شرف‌بساط بوسی‌محمد

۱ـ نسخهٔ د : شش‌هفت‌هزار آدم .

Marfat.com

امین‌خان‌دریافت. وازوقوع این‌حالات سپه‌سالار رستم‌مضطرب شده ،تزلزلی دراردوی اوافتاد و مجموع لشکریان سپه‌سالار رستم‌فرارنموده ، به‌خدمت محمدامین خان و شیرزادسلطان‌آمدند و سپه‌سالار رستم‌از بی‌وفائی لشکرو حشم، بی‌ثبات و قرارگشته ، به طرف وافیه و چومثقال فرارنموده .شیرزاد سلطان پیرزاهد وافیه‌را طلبیده ، به‌عهد و پیمان‌نزد اوفرستاد . و پیرمشارالیه به‌قریهٔ چومثقال ، به‌اورسیده ، به‌حسن تقریر و وعده و وعیددلپذیر ، سپه سالاررستم رامستمال و خوشحال ساخته ، اورابه‌خدمت محمدامین‌خان آورد. و شیرزاد سلطان ، مشارالیه را عارضهٔ عتاب و خطاب [ساخته] ازمجلس بیرون‌آورده ، به‌قتل‌او امرنمود و یکی‌از ملازمان شیرزاد سلطان ، سراوبه تیغ‌بیدریغ برداشته، بعدازاطفاء نائرهٔفتنه و فسادسپه‌سالار رستم، مرادبسته‌ـ دیمی‌راکه ازلئام‌معتبر آن‌دیار بود ، به‌سپه‌سالاری فومن‌اختصاص داده ، سفارش لئام و رعیت فومن‌به‌اوکرده ، درملازمت محمدامین‌خان و رفاقت اشراف و اعیان روانهٔ رشت‌شده ، به‌دارالامارهٔ مرحوم جمشیدخان نزول فرمودند .

Marfat.com

گفتار

دربیان نبش‌قبرشاه جمشیدخان علیه‌الرحمة والغفران وآوردن
به‌رشت ودفن‌نمودن

بعدازتفویض نمودن سپه‌سالاری قصبهٔ‌فومن بنابرصلاحیت وآدمیت ومردمی ، به‌سپه‌سالار مرادبسته دیمی ، به‌موعد انقضا و مرورشش ماه ، بوسعید میربه‌اتفاق مردم‌زرمخ و تنیان ، شب‌برسر اوریخته ، به‌قتل‌رسانیدند ودرخلال این‌حال ، خبرآمدن علی‌بیك سلطان به‌کوه رودبار ماسوله ، به تحقیق‌پیوست . شیرزاد سلطان ازاین‌خبر مستشعر شده ، ملازمان و متابعان دولت‌خود راجمعیت نموده ، عصرروز چهارشنبه بیست و دوم ربیع‌الاخر سنهٔ‌اثنتین وتسعین‌تسعمائه، سوارشده،دربازارلیشاوندان،چهارپایان‌رابرداشته جوداده ، به‌جانب فومن و ماسوله رودخان ایلغارکرده ، علی‌الصباح روز پنجشنبه به‌ماسوله رودخان‌می‌رسند. بوسعیدمیر ، ازحرکت‌و عزیمت‌شیرزاد سلطان آگاهی یافته ، باتفنگچی و کماندار بسیار،سررادبرلشکریان شیرزاد سلطان‌گرفته ، جنگ درمی‌گیرد . و بالاخره قدراندازن لشکرشیرزاد سلطان چندنفر ازملازمان بوسعیدمیرزا ، بتفنگ می‌زنند و شکست بجانب لشکر بوسعیدمیر افتاده ،شیرزاد سلطان‌و ملازمان ، درضمان سلامت‌و امان‌به‌ماسوله

Marfat.com

می‌روندو از آنجابه ییلاق کوه‌رود[بار] [۱]، برسرعلی‌بیك‌سلطان تاخت‌می‌برند وعلی‌بیك سلطان ، احمال و اثقـال‌خود راگذاشته ، ازراه‌ماسال ، بجـانب کسگرمتوجه می‌شوند و بنزدامیره سیاوش خان ـ حاکم‌گسکر ـ رفته‌حکم وفرمان که‌به اسم او آورده بود ، ظاهرنموده ، استمدادمی‌نماید .

وبعدازفرارعلی‌بیك سلطان ، شیرزاد بیك و ملازمان، ازییلاق ماسوله معاودت کرده، بقصبهٔماسوله می‌آید ومسموع می‌شود که‌بوسعیدمیر ، شارع ماسوله‌رودخان رامسدودگردانیده، درجاهای‌تنگ‌وگذرهای سنگ، تفنگچی و کماندارنگاه داشته‌است .

شیرزادسلطان ، درخدمت محمدامین‌خان و باتفاق ملك‌حسن بیك و برادران و سپهسالار امیرخواند طالش‌شفت واقوام ، ازماسوله براه‌ییلاقات توجه‌فرمودند و ازییلاق لوك و گیلوا ، روانهٔ ییلاق شفت‌شدندو به‌موضع سکن کـه خانه‌های امیرخوانـد و اقـوام او درآن موضع است ، نزول فرمودند . وازآنجا بعدازدوازده روز ، براه‌لالك‌و دیورود، حرکت نموده‌و بچوبررودخـان رسیده ، ارادهٔ آن داشتند که ازراه رودخانهٔ پسیخـان روانهٔ رشت‌شوند .

---

۱ ـ درچاپ دزن و نسخهٔ خطی‌د : کوه رود .

Marfat.com

گفتار

درآمدن علی‌بیك سلطان به‌اتفاق لشکر امیرهٔ گسکر و به‌هزیمت رفتن‌ایشان وظفریافتن شیرزاد سلطان و باقی‌احوالات ایشان بدین‌شرح :

چون علی‌بیك‌سلطان به‌گسکر رفته ، اظهاراحکام وارقام نموده‌بود، امیرهٔ گسکرموازی دویست نفرسوار چینی [1] و پانصدنفر پیادهٔ اسلحه دار گسکری‌رابه سرداری سپه‌سالار قاسم‌مهردار ، همراه‌علی‌بیك سلطان‌نموده. روانه‌ساخت . و علی‌بیك ازراه‌دهنده وکسما، به‌شنبه‌بازار رسیده ، بوسعید میربه‌اتفاق پانصدکس ازلشکرفومن بـه‌وی‌پیوسته، ازراه ازبر [2] به‌احمدسر گوراب شفت‌رفتند [3] وازآنجا به‌چوبر [4] ودخان روان‌شدند وشیخ‌میر [5] قلعه کولی‌راکه خلابر و رسترفومن بود ، به‌قراولی مقرر فرمودند و مشارالیه به‌رودخانهٔ چوبرجای تنگی یافته ، بنه‌برکرده بوده ولشکررا دریمین ویسار قرارداده ، و علی‌بیك‌سلطان به‌اتفاق بوسعیدمیر ، درکنار رودخانهٔ مذکور تیپ‌بسته ، درپای‌علم توقف نموده‌بود که شیرزادسلطان‌مانند بلای‌ناگهان و شیرژیان بدان‌مکان رسیده ، جنگ درپیوستند . و این دولشکر به‌یکدیگر

---

۱ - نسخهٔ د : چمنی ، ظاهـراً :چکینی. ۲ـ ازبر بفتح الف وباء . ۳ ـ در اصل : باچند سر گوراب شفت‌رفتند ۴ ـ چوبر بفتح باء . ۵ - نسخهٔ د: شیخ‌حمیر .

Marfat.com

به‌سان‌تگرگ گلولهٔ تفنگ باریدن گرفت . وشیرزاد سلطان درمیدان‌حرب‌و جنگ، دادمردانگی داده ، جمعی کثیراز لشکریان امیره سیاوش‌خان به‌قتل رسیدند . و شیخ‌میر [1] قلعه‌کولی که‌بانی وسردار عسکر فومن‌بود ، به‌دست سپه‌سالار بیدخشه کشته‌گشت و جوانان طالش شفت که اقوام امیره‌خواندو برادران ملك‌حسن بیك‌بودند ، بنه‌بررا به‌ضرب داس و تبرخراب کردند . و علی‌بیك سلطان و بوسعیدمیر و سپه‌سالار قاسم‌مهردار، بابقیةالسیف لشکر تاب‌مقاومت و طاقت مجادلهٔ شیرزاد سلطان نیاورده ، قراربرفرار دادند وتا گسکرهیچ جا و مقام نیاسودند .

وشیرزادسلطان و محمد امین‌خان ، همعنان فتح وظفر ، به‌اتفاق لشکر و عسکر ، به‌درون شفت نزول نمودند. و بعداز ورود ایشان درآن مکان ، تمامی‌مردم شفت ازسپاه و لئام و رعیت ، بانزول و علف و علوفه وسلامی، به‌خدمت محمد امین‌خان وشیرزادسلطان مبادرت نمودند واردوی ایشان سه روز درآن‌مقام‌توقف‌نموده، چهارپایان آسودند . وبعداز سه‌روز اردوحرکت کرده، به‌جانب رشت‌عزیمت نمودند وبه‌کنـار رودخانهٔ پسیخان‌که صحرای دلکش و جای خوش بود ، خیمه و خرگاه و کومه و گله‌گاه نصب‌کرده ، حلول و نزول فرمودند .

---

۱ ـ نسخهٔ د: شیخ‌حمیر.

Marfat.com

گفتار

در بیان عزیمت امیره‌سیاوش‌خان کرت دیگر با علی‌بیك‌سلطان
به‌جانب پسیخان و هزیمت نمودن شیرزادسلطان

چون شیرزاد سلطان ، علی‌بیك سلطان‌را شکست داده ، بسیاری از سپاه ولئام وچینی[1] و گسکری‌را درآن معرکه به‌قتل آورد[2] ، به اتفاق محمد امین‌خـان و سـایرملازمان ، ازراه رودخانهٔ پسیخان، روانهٔرشت شده و در صحرای پسیخان ، به‌خاطر جمع‌فرود آمده‌بود . و غـافل ازاین معنی که لشکرامیرهٔ گسکر ، ازراه لیشاوندان و عسکرفومن ازراه خواجـان فیکو نمودار می‌شوند. بیت:

بی‌خبرزان کـه‌نقش بندقضـا درپس پـرده نقشهـادارد

امیرهٔگسکر و علی بیك‌سلطان ، به‌اتفاق لشکر فراوان ، به‌رودخـانهٔ پسیخان ، بر سر محمد امین خان و شیرزاد سلطان آمدند . و لشکریان ازطرفین ، به‌زور آزمائی و جنگجویان هردوسپاه ، به‌شمشیر آبدارصاعقه کردار وسنان‌جان‌ستان آتشبار ، دماراز روزگار مخالفان ومعاندان‌بر آوردند. و درخلال این‌حال ، شیرزادسلطان لشکر مخالف‌را زورآور دیده ، تاب مقاومت نیاورده، محمدامین‌خان‌را به‌ضرورت وداع نموده، به‌اتفاق ملازمان

---

۱ ـ نسخهٔ د : چمنی ۲ ـ دراصل : می‌آورد .

Marfat.com

و مخصوصان خود ازراه فیالم ، به‌طرف سیاه‌رودکنار[1] پیربازار، هزیمت و عزیمت نمود . وامیرهٔ‌گسکر، محمدامین‌خان‌را به‌دست‌آورده، وبه‌علی‌بیك سلطان‌سپرده ، درمعاونت علی‌بیك سلطان و مظفرشدن و شکست‌دادن‌شیرزاد سلطان، استقلال عظیم‌به‌هم‌رسانیده، به‌همه‌جهت تابع‌خودگردانید ولشکریان خودرابرداشته، از راه‌کسما ، روانهٔ‌مملکت‌خویش‌گردید. و علی‌بیك‌سلطان، محمدامین‌خان رابا‌والدهٔ او ـ مهداعلی شاهزاده خدیجه بیگم ـ برداشته ، به‌فومن‌آمدند . ومشارالیه دروکالت وامارت مستقل گشته، اوقات به‌فراغت و اقبال‌می‌گذرانید .

۱ـ دراصل : سیاه رودکن .

Marfat.com

گفتار

در بیان آمدن ابراهیم‌خان ازعراق[1] بصوب لاهجان وزمان وکالت شیرزاد سلطان

چون شیرزاد سلطان ازتدبیرات ناقص خویش درجنگ پسیخان شکست خورده ومحمدامین خانرا ازدست داده، به‌هزیمت رفته‌بود ، از عالم‌خجالت وشرمندگی ، به‌نزد خان‌احمد نرفته ، به‌آستانهٔ حضرت سید جلال‌الدین اشرف علیه‌الف‌التحیة والثنامنزوی گشته بود . خان‌احمدخان اوراطلبیده‌و همه‌جهت‌مستمال ساخته، و سپه‌سالاری کوچسفهان رابه‌اوعنایت فرموده ، وعده می‌دهد که من ابراهیم‌خان ـ پسر کوچك شاه‌جمشیدخان ـ را که‌سلیمان‌خان بیگلربیگی شیروان، همراه‌خود به‌قزوین برده‌بود ، می‌آورم و وکالت اورابه شما رجوع کرده ، به‌ولایت بیه‌پس می‌فرستم.

شیرزاد سلطان، به‌کوچسفهان آمده وبه‌سپه‌سالاری آن‌صوب ، قیام واقدام‌نموده، مدت‌دوسال درمملکت کوچسفهان ، اوقات می‌گذرانید .

برضمیر معامله فهمان و کارآگاهان ، روشن و هویداست که باعث خرابی گیلان ازفتنه و آشوب ، این‌مملکت که نمونهٔ بهشت برین‌بود ، از زمان‌دولت امیره‌دوباج مرحوم وخان‌احمدخان والیان‌گیلانات، از آشنائی و

---

۱ ـ دراصل‌یعنی چاپ‌درن و نسخهٔ د : عاق .

Marfat.com

الفت کدام‌طبقه است . فَاِذابَلَغَ الْکَلامُ فَاَ مْسَکوا واسْکَتُوا اَنْفُسَهُمْ و چندین هزارخانه‌به‌سبب آن‌خراب‌شده،وجودایشان موجب اندراس و انهدام دودمان و خاندان سلاطین اسحاقیه و امیرکیائیه گیلان وگیلانیان گردید. بیت :

زآتش ظلم و جفا گردید ناگاهان خراب
ملك‌گیلانی که‌خاکش بودخوشبوترزمشك

بعدازآن خان احمدخان ـ والی ولایت بیه‌پیش ـ رقعه‌ای به‌درگاه سلطان محمد خدابنده نوشته ، محراب بیك‌ایشك آقاسی[و] نواب تقدس احتجاب مهدعلیا [خدیجه] بیگم را به‌درگاه فرستاده ، ابراهیم‌خان‌را طلب داشته ، به‌لاهجان آوردند. وخان‌احمدخان، شیرزاد سلطان را از کوچسفهان طلب‌داشته ، منصب وکالت ابراهیم‌خان‌را به مشارالیه تفویض فرموده، بدو سپردند ، واسباب سلطنت ابراهیم‌خان رادرست کرده ، وبعضی‌ازلشکریان بیه‌پیش راهمراه نموده ، روانهٔبیه‌پس گردانید .

شیرزاد سلطان به اتفاق‌میرعباس سلطان‌ـسپه‌سالارلاهجان ـ وکیافریدون و کیاجلال‌الدین محمد و بعضی ازسرداران مملکت بیه‌پیش ، ابراهیم خان را برداشته‌به‌عزم‌تسخیر بیه‌پس،ازآب سفیدرودگذشتندوداخل‌الکای کوچسفهان شدند . و روزدیگر شیرزاد سلطان ، درخدمت ابراهیم‌خان و درصحبت‌میر عباس‌سلطان چپك و سایر سرداران و سپه‌سالاران بیه‌پیش ولشکر ازحد و نهایت بیش ، روانهٔ رشت‌شدند و به‌بلدهٔ رشت‌درآمده ، شیرزاد سلطان و ابراهیم خان‌به‌خانه‌های ملاحان نزول‌نمودند و میرعباس سلطان چپك و اعیان سپاه ، به‌منازل ارباب و اشراف نزول‌فرمودند و سپاه‌ولئام و رعایای رشت وتوابع رامستمال ساخته تسخیر نمودند و بعداز چندروز به‌طرف فومن‌روانه شدند و یك روز[1] در موضع لیشاوندان توقف نموده ، روز دیگر عزیمت

۱ـ نسخهٔ د: دیگرروز به‌جای یك روز .

Marfat.com

فومن کـردند .

شیرزاد سلطان پیشتراز لشکریان سوار شده وعلی‌الصباح به‌گوراب فومن رسیده ، والدهٔ رضا قلی بیك[1] مسماة «تی‌تی» راکه دختر قرا محمد چپك و مطلقهٔ خان احمد خان بودکه درحبالهٔ نکاح احمـد سلطان درآمده بود، برخورده، بنفسه به‌قتل مسماة مذکوره مبادرت می‌نماید . و بعد از آن به راه شکال گوراب ایلغار کـرده ، طعام صبح را به خانهٔ پسران قـاضی عبدالکریم خورده،برمی‌گردد ودرگوراب‌فومن،ابراهیم‌خان رابه‌دارالاماره فرودآورده ، سپه سالاران و اعیان به اتفاق لشکر بیه‌پیش لاهجـان ، در میدان فومن‌نزول می کنند و ارباب واعیان‌ورعایا وکدخدایان الکای فومن به قدم اعزاز واحترام استقبال نموده، اطاعت ومتابعت نمودند .

و بعد از چند روز به شیرزاد سلطان خبر رسانیدندکـه امیرهٔ‌گسکر ترتیب عسکرنموده، به اتفاق علی‌بیك سلطان برسراو می آیند .

شیرزاد سلطان با امیرعباس سلطان ـ سپه سالار لاهجان ـ و امرای الکای بیه‌پیش کنکاش نموده، صلاح دیدکردند . رأی همگنان برآن قرار گرفت‌که میقات مقابلات هردولشکر ومقام استعمال تیغ وخنجر، صحرای وسیع شنبه بازارباشد. ولشکریان بیه‌پیش وسرداران‌وفاکیش، دل برحرب وقتال نهاده وازگوراب فومن‌کوچ‌کرده، روانهٔ شنبه بازارشدند . وعرصهٔ آن فضارا از وجوه مخالف خالی دیده، از راه رود خان بـه طرف کسما حرکت نمودند .

وچون امیرهٔ‌گسکر، به اتفاق لشکر وعسکر، به‌موضع کسما می آید، مسموع می‌شودکـه شیرزاد سلطان و لشکرلاهجان ، از گوراب فـومن به طرف رشت رجعت نموده‌اند. به داعیهٔ‌آنکه درکلاشم ، سرراه برلشکریان

۱ـ نسخهٔ د: رضا قلی‌خان .

Marfat.com

گرفته، حرب نمایند، ازکسما به راه پسیخان متوجه شده ، روان شدند ، و شیرزاد سلطان و متابعان بـه سر راه‌کسما رسیده و چنـد نفرازلشکریان امیرهٔ گسکـر را دیده ، استفسار احوال نمودند و به تحقیق پیوست کـه امیرهٔ گسکر و مخالفان ، از راه پسیخان به پیش رودبار رفته اند . ایشان نیز از عقب امیرهٔ گسکر روان شدند . و چند نفر از دنبال لشکـر امیره رسیدند و قتل نمودند ، لاجرم امیرهٔ گسکـر ، بـه صحرای پیش رودبـار کلاشم رسید و تحقیق نمود که شیرزاد سلطان ولشکریان از این راه مرور نکرده‌اند. بلاتوقف وتأخیر از راه رودخانه به جانب گوراب فومن متوجه گردید. وشیرزاد سلطان وابراهیم خان به اتفاق میرعباس سلطان و سرداران وسپه سالاران ولایت بیه‌پیش به موضع پیش رود بار کلاشم رسیده ، معلوم می‌شود که لشکر مخالف به طرف فومن حرکت نموده‌اند. به خاطر جمع ودل‌آسوده، به‌جانب بلدهٔ رشت روانه شدند. امیرهٔگسکر به اتفاق علی‌بیك سلطان ولشکریان، به‌گوراب فومن رسیده، توقف نمودند و شیرزاد سلطان وابراهیم خان، به‌اتفاق سرداران ولشکریان رُوانهٔ بیه‌پیش شدند وبه‌لاهجان رسیده، هرکس ازاعیان لشکریان به اوطان ومنازل خود مراجعت نمودند .

Marfat.com

گفتار

دربیان لشکر آوردن شیرزاد سلطان مرتبهٔ ثانی ازلاهجان و
رسیدن علی‌بیك سلطان وشیرزاد سلطان به هم دیگر درکنار
رودخانهٔ پسیخان و جنك نمودن به مقتضای‌گردش آسمان

بعدازچندگاه شیرزاد سلطان، محراب بیك ـ ایشك‌آقاسی دارالحرم علیه‌ـ را به‌التماس نزدخان احمد خان فرستاده، استمداد لشکر نمود وخان احمد التماس‌اورا مبذول داشته، امرنمودکه میرعباس سلطان ـ سپه سالارـ وکیا فریدون وکیا جلال‌الدین به‌اتفاق طالش‌کولی ـ سپه سالار دیلمان ـ موازی پنج هزارآدم اسلحه دار ازپیاده وسوار وتفنگچی وکماندارفراهم آورده، همراه شیرزاد سلطان وملازمت ابراهیم خان روانهٔ بیه‌پس شوند.

حسب‌الفرمان، سپه سالاران وسرداران به‌اتفاق ابراهیم خان وشیرزاد سلطان ، به عزم تسخیر وتصرف بیه‌پس متوجه شدنـد و ازآب سفید رود عبور نموده، داخل‌کوچسفهان شدند وازآنجا نیزحرکت‌کرده، داخل‌بلدهٔ رشت‌گردیدند. وچند روزدررشت توقف نموده، سپاه ولشام ورعایا بالطوع والرغبه اطاعت ومتابعت نمودند .

ودر خلال این حال خبر رسانیدندکه علی بیك‌سلطان جمعیت لشکر وعسکر نموده ، ارادهٔ جنگ وجدال دارد. شیرزاد سلطان به اتفاق ابراهیم

Marfat.com

خان وسرداران بیه پیش ولشکر ازحدبیش ، روانهٔ قصبهٔ فـومن شدند و به صحرای پسیخان رسیده، نزول وحلول فرمودند . وعلی بیك سلطان نیز از آمدن لشکریان وعزیمت شیرزاد سلطان وحلول‌نمودن درردخانهٔپسیخان، آگاهی یافته، ازگوراب فومن ، به اتفاق لشکر وعسکر ، روانهٔ لیشاوندان شد وشب درآنجا نزول کرده ، روزدیگر به‌عزم جنگ وجدال ، به جانب پسیخان روان شدند. وشیرزاد سلطان ومیرعباس سلطان، به اتفاق سرداران وسپه سالاران بیه‌پیش آمادهٔ قتال وجدال ومهیای نهب وضرب‌گشته ، هردو لشکر درمقابل یکدیگر، به حرب وضرب مشغول شده، طرفین دادمردانگی وفرزانگی دادند. لمؤلفه :

دلیران و مردان هر دو سپاه کشیدند صف گـرد آورد گاه
به قصد جدل با هم‌آویختند بسی خون درآن رزمگه ریختند

میرعزیز ـ سپه‌سالار فیکو ـ وپیرمحمد علی ـ سپه سالار تولم ـ در میدان نام وننگ، آماج تیروتفنگ شده ، مقتول گردیدند. ونیز جمعی کثیر ازلشکر فومن ، به چندین‌گـونه ذلت و محن ، به دست ملازمان شیرزاد [سلطان] کشته شدند وبسیاری به قید اسیری درآمدند . و الآخر علی بیك سلطان ازصولت و صدمت شیرزاد سلطان هزیمت و فرار اختیار نموده ، از راه خواجان [و] فیکو بیرون رفت . و شیرزاد سلطان بـه فتح و فیروزی مخصوص‌گشته ، امرنمود که سرهای قتیلان معرکهٔ پسیخان را برداشته ، به اتفاق جماعت اساری[1] به رشت‌آورند، وروز دیگر کوس رحیل زدند.

ابراهیم خان وشیرزاد سلطان، به اتفاق اکابر واصاغر لاهجان روانهٔ رشت‌شده وهمعنان فتح‌وظفر، به‌بلدهٔ رشت‌رسیده،نزول‌فرمودند. وروزدیگر شیرزاد سلطان ، درسبزمیدان پای چناله[2] نشسته، جارفرمود که هرکس اسیر

۱ـ اسیر را معمولا اسرا جمع می‌بندند . ۲ـ ظاهراً : پای چنار .

Marfat.com

داشته باشد حاضر سازد . بعد از آنکه احضار نمود ، حکم به قتل جمهور اسیران فرمود . و سیصد سر از کشتگان جنگ پسیخان و سبز میدان را حمل چهارپایان نموده، به لاهجان به نظر[خان]احمدخان رسانید . و لشکریان به منازل ومقام خویش مراجعت نمودند.وشیرزاد سلطان به‌وکالت‌ابراهیم‌خان وامارت رشت و توابع مشتغل‌گردید . میرعباس سلطان وسایر سپه‌سالاران ازرشت به‌لاهجان معاودت فرمودندوابراهیم‌خان‌به‌اتفاق‌شیرزادسلطان‌دربلدهٔ رشت توقف نموده، به تألیف قلوب سپاه ولئام ورعایا پرداخت وعلی‌بیك سلطان،محمدامین‌خان‌را برداشته وترك توقف‌گوراب فومن‌نموده‌وبه‌ندامان رزمخ [1] که مکان قدیمی احمدسلطان بود،رفته اقامت و انتعاش می‌نمودند .

بعد از چندگاه شیرزادسلطان قصدجان و خرابی عمارات داعیان او کرده ، به اتفاق یك‌صد وپنجاه نفر سوار نیزه‌دار ایلغار کرده ، از رشت متوجه رزمخ شده ، عصر روز یکشنبهٔ بیست و دوم شهر جمادی‌الاخر سنهٔ ثلاث وتسعین و تسعمائه سوارشده، اول‌شب به موضع لیشاوندان می‌رسند، و در آنجا فرود آمده ، چهار پایان را جـو داده ، نصف شب سوار شده ، در هنگام طلوع [2] به بازار کسما می‌رسند . وچون در سرراه کسما تفنگچیان پاس نگاه می‌داشتند که هرگاه لشکر بیگانه از دور نمودار شود ، پـاس داران صدای تفنگ کرده ، خود را بکنار بکشند ، ناگاه شیرزادسلطان در پاسگاه رسیده و دوسه نفر را که بدان‌کار مأمور بودند، دستگیر کرده ، به قتل رسانید . و خلیفه نام شخصی کـه نوکر علی‌بیك سلطـان بود ، از آن پاسگاه به اسب توپچاق سوار شده، از قراول لشکر شیرزادسلطان گذشته ، خبر به علی‌بیك‌سلطان می‌رسانـد و او را از کیفیت واقعه مطلع می‌سازد .

۱ــ ندامان بفتح‌نـون و زرمخ بفتح زاء و میم تلفظ‌می‌شود .

۲ــ نسخهٔ د : طلوع صبح.

Marfat.com

علی‌بیك‌مشارالیه جریده بیرون رفته بود. و شیرزاد سلطان بر سرخانهٔعلی‌ـ بیك‌سلطان ریخته ، از طلا ونقره واسپ و استر وفروش و ظروف واوانی واثاث البیت سلطنت و سلطانی او را به غارت و تالان برده وتمامی‌عمارات داعیان او را آتش زده و چهار زن نکاحی مشارالیه را همراه آورده ، به گوراب فومن آمده ، نزول نمود . و بعد از یك هفته از گشت رودخان و روی‌کوره، شاه بقال نام را کـه ملازم معتبر علی‌بیك‌سلطـان و مالك روی کوره و گشت رودخان بود ، گرفته آوردند. فی‌الحال به قتل اوامر نمود. ولؤمان شکال‌گوراب به فرمودهٔ شیرزاد سلطان ، شاه بقال مزبور را به‌قتل رسانیدند . و روز دیگر شیرزاد سلطان با لشکر و عسکر از گوراب فومن کوچ کرده ، روانهٔ رشت شدند . و علی‌بیك‌سلطان به نزد امیرهٔ گسکر رفته و استغاثه نموده، مددخواست. و امیرهٔ‌گسکرلشکرگسکر وفومن‌را[1] احضار فرموده ، با لشکر بسیار و ازدحام بیشمار روانهٔ رشت شدند . و چـون بـه موضع لیشاوندان رسیدند ، شیرزادسلطان از آمدن لشکر مخالف خبردار گشته ، تاب وتوان مقاومت به سبب قلت سپاه در خود ندیده ، ابراهیم‌خان را برداشته ، به اتفاق قلیلی از سپاه که همراه داشت ، روانهٔ لاهجان‌گردید. و امیرهٔ‌گسکر و علی‌بیك سلطان ، از رجعت ابراهیم خان و شیرزاد سلطان آگاهی یافته، تا بلدهٔ رشت تاخت‌کردند وبلدهٔرشت و بلوکات نزدیك را غارت وتالان‌کرده ، مبادرت فرمودند. وعلی‌بیك‌سلطان‌زوجات‌اربعهٔخودرا بدست‌آورده درمکـان اختفا به حلق‌کشید. و امیرهٔ‌گسکر ازحرکت خویش نادم وپشیمان‌گشته، به‌گسکرمراجعت‌فرمود. وعلی‌بیك‌سلطان درفصل‌تابستان محمدامین‌خان وشاهزاده‌خدیجه بیگم‌را برداشته، به‌ماسوله رفتند ودرقصبهٔ ماسوله توقف نموده ، گاهی به سیر و شکار به ییلاق حرکت می‌نمودند .

۱ـ ظاهراً : معاودت فرمودند .

Marfat.com

گفتار

در بیان عزیمت ملك عنایت به ماسوله به فرمودهٔ خان احمد خان والی لاهجان به آوردن محمدامین خان ازقصبهٔ ماسوله به ییلاق دیلمان پوشیده و پنهان

چون چندی از آن اوقات سپری گردید ومدتی از آن واقعات به سر رسید، نوبت دیگر شیرزاد سلطان را داعیهٔ تسخیر الکای بیه‌پس درسر افتاده ، از خان احمدخان استمداد لشکر و سپاه نمود . و خان احمد خان ملتمس او را مبذول داشته ، به عادات مستمرهٔ معهوده ، به احضار لشکر رانکوولشته‌نشا وگوکه وکیسم وپاشیجافرمان داده، مقرر نمود که میرعباس سلطان ـ سپه‌سالار لاهجان ـ لشکریان محال مذکوره را برداشته ، به‌اتفاق ابراهیم‌خان و شیرزاد سلطان روانهٔ گیلان بیه‌پس شوند . بموجب فرموده، میرعباس سلطان سپه‌سالار ، به‌سرداری لشکربیه‌پیش اختصاص یافته ، عازم بیه‌پس شدند واز آب سفیدرود عبور ومرور نموده، داخل قصبهٔ کوچسفهان گردیدند . و از آنجا در حرکت آمده و روانهٔ بلدهٔ رشت شده ، در بلدهٔ مذکوره نزول فرمودند . ملك عنایت ـ ولدملاخلیل ـ که دو برادر او را که ملك حسن و ملك اسد نام داشتند و یکی امیرالامرا و دیگری سپه‌سالار فومن بود ، در یك روز هر دو را علی‌بیك سلطان ، به اتفاق شاپور ـ ملازم

Marfat.com

جمشیدخان ـ در خرجگیر ماسوله رودخان به قتل رسانیده بود و زوجهٔملك حسن بیك را که دختر میرزای سرای ورستر بود [۱]،به عقد محمد امین خان درآورده ، سه برادر دیگر ملك عنایت مذکور که داروغهٔ ماسوله بـود و جمشید بیك و شاهمیربیك فرار نموده ، از راه طارم به لاهجان رفته ، بـه ملازمت‌خان احمدخان اشتغال و ارتکاب می‌نمودند .

ملك‌عنایت مذکور ، بعدازروانه شدن‌شیرزاد سلطان به‌دیلمان ، پیش خان‌احمدخان‌رفته ، عرض‌می‌کند که‌اگرخان بنده‌رامرخص سازد ، می‌روم ومحمدامین خان‌ـ پسربزرگترشاه‌جمشیدخان‌ـرا که‌علی‌بیك‌سلطان‌در ماسوله نگاه‌داشته و خودبرسیر و شکارفومن اشتغال‌دارد ، به‌نزدخان می‌آورم .

خان‌احمدخان ، ملك‌عنایت مذکوررا که‌در شجاعت‌ومردانگی سرـ آمدالکای‌و اقران خودبود ، به‌نوید التفات وعنایت بی‌پایان‌مستوثق وامیدوار ساخته ، به‌قصدآوردن‌محمدامین‌خان ، به‌جانب‌قصبهٔ ماسوله‌روان‌گردانید . و ملك‌مشارالیه بامعدودی که‌درملازمت اوبودند ، ازدیلمان متوجه قصبهٔماسوله گشته، ازراه‌ییلاق قطع‌مسالك دشوار وطی‌مسافت ناهموار نموده ادرنصف شب‌تار، خودرا به‌قصبهٔ ماسوله رسانیده و برسرخانه‌ای که‌محمد امین خـان و والده‌اش ـ شاهزاده خدیجه‌بیگم ـ درآنجـا می‌بودند ، رفته ، جمعی از حارسان و پاسبانان ازصدای شفت [۲]و تیرباران ملك‌عنایت و ملازمان اوفرار اختیارنموده ،ازبأس [۳] مشارالیه قدرت پاس‌نداشته ، ازراه‌یأس هزیمت کردند. و ملك عنایت و ملازمان درِ آن‌خانه راشکسته ، به‌اندرون می‌روند ، و محمد امین‌خان رابه‌دوش گرفته ، بیرون آوردند و ازموضع ماسوله بیرون آمده، سوار می کنند · وازراه کلیله‌بر ، به‌ییلاق‌لوك و کیلور رسانیده، ودرزی‌اختفا

۱ـ معنی این جمله معلوم نشد . ۲ ـ شاید : صدای تفنگ . ۳ ـ درچاپ درن‌ونسخهٔ د : پاس .

Marfat.com

به علی آباد کهدم رسانیده ، همه‌جا ازراه ییلاقات که‌آمده بودند، رفته ، خودرا به‌کنار سفیدرود رسانیدند . و ازآنجانیزعبور نموده، روانهٔ الکـای دیلما نشدند . وبعداز طی‌مراحل وقطع‌منازل ، به‌یك‌فرسخی دیلمان رسیده به‌خانهٔ ملك‌مراد بیگ‌فرود می آیند. ویك‌دوروزازرنج راه‌آسودگی‌وآسایش یافته ، ملك‌عنایت یکی از ملازمان خودرا به‌دیلمان ، نزدخان احمدخان ـ والی لاهجان ـ فرستاده ، خان را از آمدن خود و آوردن محمد امین خان اعـلام می کند .

خان‌احمدخان ازاستماع این‌خبر به‌غایت مشعوف و مستظهر گشته ، امراو ورزا و مقربان و معتبران و ملازمان خود را به‌استقبال محمدامین‌خان ـ پسر شاه‌جمشید خان ـ روان فرموده ، به اعزازواکرام واحترام تمام‌داخل دیلمان شدند وبه مکان لایق شایسته فرود آورده، نهایت مرحمت و مهربانی به‌عمل آوردند . و دربارهٔ ملك عنایت پاداش‌آنچنان کاری که کرده بود، خلعت فاخره و مرسوم و مواجب ومنصب‌ومراتب عنایت نموده، چندنفراز ملازمان اورا که دراین امرخطیر مردانگی‌نموده‌بودند ، نوازشات‌فرمودند.

Marfat.com

گفتار

در بیان مخالفت که شیرزاد سلطان از خان احمد خان والی لاهجان دیده و گردن از طوق متابعت او به ضرورت کشیده

قبل از این مسطور و مذکور شده بود که شیرزاد سلطان به اتفاق ابراهیم خان درمرتبهٔ ثالثه ازخان احمد خان ـ والی لاهجان ـ لشکرطلبیده بود و به رفاقت میرعباس سلطان و بعضی از سرداران سپاه و لئام عازم تسخیر و تصرف الکای بیه پس شده بود و به بلدهٔ رشت آمده، درکار آن بود که تألیف و تأمین قلوب سپاه و لئام و رعایا نموده ، مبلغی که به آوردن ابراهیم خان به امرای خدابنده شاه قبول نموده بودند ، به رعایا و کدخدایان رشت و بلوکات حواله نمایند که به تاریخ شانزدهم شهر ربیع الاول سنهٔ ثلاث و تسعین و تسعمائه ، موافق توشقان ئیل ، عصرروز پنجشنبه ، شیرزاد سلطان به عزم سیرسوار شده ، به جانب سیاه رود بارمی رود . و ازاقتضای قضا ، نظرش به شاطر خان احمد خان افتاده ، شاطر راپیش خویش طلبیده، تحقیق احوال از روی استعلام می کند . شاطر مذکور کتابت خان احمد خان راکه در باب سفارش لشکر و عسکر و استمالت سپاهی و رعیت به او نوشته بود ، داده . شیرزاد سلطان به تفتیش و تفحص افتاده می گوید که کتابت دیگر داری؟ شاطر ازغایت اضطراب و وحشت زدگی کتابت خان

Marfat.com

احمدخان را که درباب حرکت ملك عنایت و آوردن محمدامین‌خان به دیلمان ، به‌میرعباس سلطان نوشته و سربه مهر کرده بود ، به شیرزاد سلطان می‌دهد . و مشارالیه ازبرهمزدگی شاطر به تشویش افتاده، ازسیربه سرعت برگشته ، شاطر را درزی اختفا ، همراه ملازمان خود ، به‌خدمت ابراهیم خان می‌فرستد و کتابات را به‌جناب ملاعبدالقادر بسته دیمی که معلم خان مشارالیه بود ، می‌دهد . و ملا در خلوت کتابات رابه نزد ابراهیم خان و شیرزاد سلطان خوانده ، ازمضمون کتابت میرعباس سلطان ، احوالات آوردن محمد امین‌خان ظاهر و معلوم می‌شود . و درکتابت قیدآن نیزشده که‌پیش ازظهور این‌حالات ، میانهٔ شیرزاد سلطان وملك عنایت پهلوان ، به سببی از اسباب وحشت و مغایرت به‌هم رسیده بود . بعداز استماع این واقعه اگر شیرزاد سلطان ارادهٔ مخالفت و عصیان اندازد [۱] و مخالفت و طغیان‌داشته باشد ، قبل‌از وقوع آن واقعه‌و صدور آن‌مقدمه ، شیرزادسلطان رااسیر ودستگیر نموده ، مجال تمرد و عصیان ندهند. چنانکه حکما گفته‌اند، مصراع ؛ علاج واقعه پیش از وقوع بایدکرد . و با ابراهیم خان در مقام ملازمت و مهربانی بوده ، آنچه دراین ابواب صادر و سانح خواهد شد، عرض نمایند . ازمضمون ملالت مشحون شیرزاد سلطان آگاهی یافته ، در نهایت کدورت خاطر ، مقربان و معتبران سلسلهٔ ابراهیم خان راطلب‌نموده، درحضورنواب علیه مذکوره معروض ساخت [که] خان احمدخان عداوت قدیمی وخصومت‌عظیم باسلسلهٔ اسحاقیه داردوسالها انتظاراین‌روزمی کشد. اگرهر دوپسر شاه‌جمشید خان بدستش افتند ، ممکن است که نظر به‌عداوت این‌خاندان غدری نماید که‌امکان تدارك آن‌نبوده باشد . ابراهیم خان و والدهٔ ماجده‌اش قبول قول شیرزاد سلطان و سایر دولت خواهان نموده ،

۱ ـ شاید : طرح مخالفت و عصیان اندازد .

Marfat.com

درنصف شب تار ، ازرشت کوچ کرده و ابراهیم‌خان و والدهٔ اورا برداشته، به اتفاق ملازمان و متابعان ، ازراه ورزل ، روانهٔ شفت شدند و یك‌شب در ورزل توقف نموده ، روز دیگر به‌قریهٔ مجده و چماچای شفت رسیدند و ابراهیم خان و والده‌اش به‌منزل میرحسین چماچائی نزول فرموده ، درآنجا به‌سربردند .و میرعباس سلطان لشکر لاهجان رابرداشته، روانهٔ لاهجان‌شد .

Marfat.com

گفتار

در بیان توسل نمودن شیرزاد سلطان به‌امیره حمزه خان‌حاکم آستارا و ایلچی فرستادن شیرزاد سلطان و معـاهده نمودن امیرحمزه خان و مآل حال‌ایشان

چون مغفرت نشان ، شاه‌جمشید خان ، در زمان حیات خود قاضی عبدالکریم فومنی ومیرنظام رشتی وخلیفه خواجه‌علی کـلاشمی و چند نفر دیگر ازارباب صلاح و اصحاب فلاح را پیش امیره حمزه خـان طالش ـ حاکم آستارا ـ فرستاده ، خواهان مصاهرت و طالب مظاهرت شده بود که امیرهٔ مذکور صبیهٔ خودرا به‌ابراهیم خان پسر کوچك جمشید خان‌داده، طریقهٔ خویشی و قومی درمیان آمده ، بدین وسیله مرغولهٔ عقود محبت و مودت استحکام پذیرد .

امیره،رسولان وفرستادگان جمشیدخان‌رابه‌قدم‌اعزاز واکرام پیش‌آمده، و صبیهٔ خودرا نامزد ابراهیم خان نموده ، تحف و تنسوقات و نفایس و تبرکاتی‌که خان فرستاده بود،مقبول افتاده ، فاتحه نیز خوانده شده‌بود و مراسم خویشی به‌عمل آمده ، و پیش از آنکه رسولان و قـاصدان مذکور مراجعت نموده ، داخل بلدهٔ رشت شوند ، به سبب کفران نعمت‌قرا بهـادر روسیاه‌وکامران بی‌ایمان ، روزگاردولت وزمان حیات شاه‌جمشیدخان سپری

Marfat.com

شده‌بود که‌در این‌وقت شیرزاد سلطان ازخان احمدخان ـ والی لاهجان ـ به‌طریقی که‌در پیش ذکریافت ، عاصی وشاکی گشته ، به‌چماچـای شفت آمده‌بود ، ازعالم اضطرار برسر آن کاررفته وبه‌تجدید ، حسن‌بیك ـ ابن‌عم خود ـ رابه اتفاق امیره ایشك آقاسی ، باپیشکشهای لایقه و تبرکات فائقه، به‌خدمت امیره حمزه‌خان فرستاده ، استدعای سرانجام وصلت و مصاهرت و التماس تمهید قواعد محبت و آشنائی نمود . و نیز آرزوی آن کرد که امیرهٔ معظم الیه [1] بنابر مراعات جانب خویشی و قومی باعث شده ، میانهٔ او وعای‌سلطان ، کدورت وجفا رابه‌صلح‌وصفا تبدیل داده ، رفع‌نزاع ودفع مناقشهٔ فیمابین‌نمایدوالکای‌بیه‌پس‌راقسمت کرده،رشت‌وتوابع‌رابه‌ابراهیم‌خان واگذاشته ، فومن و توابع ولواحق را مخصوص و متعلق محمد امین‌خان شناسد ، وبعداز سرانجام امور مصالحه وقطع سررشتهٔ مجادله ، محمدامین خان راکه ملك عنایت از ماسوله برداشته، به دیلمان جهت خان احمدخان برده‌بود و پهلوان لقب یافته ، ازخان طلب داشته و به‌بیه پس آورده ، به علی‌بیك سلطان بسپارند تابه‌میامن این‌گونه مصالحه ، شورش و انقلاب بر طرف‌شده ، ساکنان بیه‌پس ازخانه خرابی وقتل وخونریزی خلاص شوند. غافل‌ازاین‌معنی که‌زنگ هتك عرض و ناموس که‌نسبت به‌علی بیك سلطان ، ازشیرزاد سلطان به‌منصهٔ ظهور رسیده بود ، به‌صیقل کـاری و روشنگری صلح ظاهری زدوده نخواهد شد . وغبار چنان کدورت که ذخیرهٔ خـاطر گردیده ، به‌هیچوجه ازصحیفهٔ دل‌زائل نخواهدگردید . لمؤلفه :

کدورت چوردل شود جایگیر　　شود کی‌چو آئینه صیقل پذیر
زندگـر در صلح ایمن مبـاش　　به‌هرجایگه برق خرمن مباش

حاصل ، امیره حمزه خان بعد از اطلاع برمضمون مأمول و حقیقت

---

۱ ـ ترکیبی صحیح به‌نظر نمی‌رسد .

Marfat.com

مسئول ، شیرزاد سلطان ، متعهد تأسیس مبانی صلح از روی کمال اهتمام گردیده ، در بـارهٔ مصاهرت و خویشی به‌طریق مآل اندیشی ، به تجدید و تازگی نغمهٔ سمعنا و اطعنا را اوج بلند آوازگی داده و جهت تشیید امور مصالحت و تسدید بنای مؤالفت طرفین و اثبات دعوی اخلاص واختصاص و مراعات جانب مواصلت ، در حضور رسولان و فرستادگان‌شیرزاد سلطان، دست به‌کلام ملك علام گذاشته ، قسم یاد نمود که در محافظت و مراقبت شیرزاد سلطان و مصاهرت‌ومظاهرت ابراهیم خان، موافقت ومتابعت‌نموده، مخالفت ومخاصمت نورزد ومن بعد آنچه لوازم مهربانی و شرایط محبت جاودانی بوده باشد ، به‌عمل آورد و بعد ازصدور آثار عهدو پیمان مؤکد به‌ایمان، رسولان شیرزاد سلطان‌را به‌حصول مطالب و مستدعیات مستوثق و امیدوار ساخته ، روانه گردانید . و بعداز چندروز احضار لشکر نموده ، به اتفاق پسران ــ ایرج خان و قلیچ خان ــ و آقایان و سران سپاه آستارا و لنگرکنـان ، ازراه گسکر روانهٔ گیـلان شدند . و چون به‌گوراب گسکر رسیدند ، امیره سیاوش خان ــ حاکم گسکر ــ راکه همشیرهٔ امیره حمزه‌خان درحبالهٔ نکاح اوبود، همراه برداشته ،به‌اتفاق‌داخل کـما شدند و روز دیگر به‌گوراب فومن آمده، نزول فرمودند. و شیرزادسلطان وابراهیم‌خان ازورود و وصول خوانین عظام خبردار شده و ازچماچای شفت حرکت نموده ، در رودخانهٔ پیش‌رودباربه‌صحرای کوشه‌لوندان[1] تقارب‌فریقین، به‌تلاقی انجامید. علی‌بیك‌سلطان و شیرزادسلطان، یکدیگر رادرکنارگرفته ، ازروی مصلحت روبوسی کردند و بعداز آن خوانین عظـام و سـلاطین ذوی‌الاحترام ، به اتفاق لشکر و عسکر روانهٔ رشت شدند . ظاهر حـال آنکه به رشت رفته ، کتابتی به خان احمد خـان ــ والی لاهجان ــ نوشته و مرد معتبر سخندان

۱ ــ نسخهٔ د : کوشلوندان .

Marfat.com

رابه‌رسالت فرستاده ، محمد امین‌خان رااز اوطلب داشته وبه‌رشت آورده، درمیانهٔ پسران جمشید خان و وکلای عداوت نشان مملکت [را] به دوقسم منقسم سازند و بدین جهت رفع خصومت و دفع عداوت نمایند . لاجرم درآن روز،به موضع‌پسیخان رسیده ، نزول فرمودند و روز دیگر به‌هیأت اجتماع به‌رشت رفتند و امیره حمزه خان وپسران به‌دارالاماره نزول‌نموده، ابراهیم خان و شیرزاد سلطان ، به خانهٔ عبدالرحمن فرود آمدند و امیرهٔ گسکر و متابعان ، به منازل اکابر و اعیـان رشت حلول فرمودند . و علی بیك‌سلطان نیزبه اتفاق ملازمان و متابعان خویش به‌طرف سیاه‌رودبار رفته و درآنجا فرود آمده ، شروع در غائبانه بازی و تمهید مقدمهٔ قتل شیرزاد سلطان که‌قطع نظراز اعمال سابق نموده و به‌عهد و پیمان ظاهری ایشـان فریب خورده ، بربستر خواب غفلت آسوده بود ، نمودکه امیرهٔ گسکر به اغوای شیطانی و هوای نفسانی ، امیره حمزه‌خـان‌را ازراه برده و چشم‌از مقدمات صلح و صفا پوشیده و نیز علی‌بیك سلطان مبلغ چهارصد تومـان ازبابت حاصل‌یك‌ساله، شیلات تولم‌را به‌امیره حمزه و پسران اوسند داده و مبلغی خطیر نیزبه امیرهٔ گسکر و برادرش مظفرخـان قبول نموده بودکه شیرزاد سلطان‌را به‌قتل آورده ، ابراهیم‌خان را به‌او سپارند .

Marfat.com

گفتار

در بیان بدعهدی و پیمان شکنی امیره‌حمزه خان بی ایمان و به قتل رسیدن شیرزاد سلطان به‌سبب مخاصمت و معاندت امیره سیاوش‌خان وبآل حال ایشان به حسب تقدیر آسمان

چون شیرزادسلطان‌و ابراهیم خان به اتفاق امیره‌حمزه‌خان و امیره سیاوش خان به‌بلدهٔ رشت رفته ، نزول نمودند ، چنانکه گذشت هر روز انتظار آن می کشیدند که امیرهٔ معظم‌الیه [1] به‌عهد خود وفانموده، به‌موجب معهود درمقام صلح در آید . بیت :

بر آن‌سرم که‌ننوشم‌می‌وگنه‌نکنم اگر موافق تدبیر من‌بود تقدیر

و امیرهٔ مذکور به‌طمع جیفهٔ دنیائی و حطام تیره سرانجام ازراه رفته ، بدنامی ترك وفا و نقض عهد و خلف میثاق و شکست پیمان را که اخس شیوهٔ مردان و بدترین طریقهٔ انسان است ، به‌روزگار خویش گذاشته ، رخصت قتل شیرزاد سلطان و ملازمان می‌دهد . مصداق این‌سیاق و ماحصل این کلام آنکه روز یکشنبه نوزدهم ربیع‌الاخر سنهٔ‌اربع و تسعین وتسعمائه. امیرهٔ گسکر به‌لطائف الحیل وچرب زبانی که سر نامردی و نادانی‌است ، شیرزاد سلطان رابه‌خانهٔ خود به‌طریق ضیافت و مهمانی طلبیده ، مشارالیه معتبر ملازمان خودرا برداشته ، ازراه کمال غفلت به منزل امیرهٔ گسکر

۱ـ ظاهراً این ترکیب صحیح نیست

Marfat.com

می‌رودو به‌مجلس اوبرمسند بی‌خبری می‌نشیندوغافل‌ازاین معنی که مصراع:
صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود.

و ملازمان شیرزاد سلطان که‌بیست و یك‌نفر جوان نمایان ودرفنون سپاهی گری سرآمد الکـا و اقران بودند ، از وادی مکر وخدیعت امیرهٔ گسکر و تمهید و تدبیر امیره حمزه‌خان غافل شده ، درحیاط آن خانه‌جمع گردیده بودند . ناگاه مظفر خان ـ برادر امیرهٔ گسکر ـ شمشیر بی رحمی ازغلاف خلاف کشیده ، برفرق شیرزادسلطان‌می‌زند و شمشیر دیگرمتعاقب برگردن آن‌ساده دل غافل زده ، مشارالیه رابه قتل می‌رسـاند و عسـاکر و عشایر امیره تیغها کشیده ، تمامت ملازمان شیرزاد سلطان‌را درآن محوطه به‌قتل می‌رسانند. واقعهٔ مذکوره قرب یك‌ساعت به صدور پیوسته ، شیرزاد سلطان باملازمان که‌بیست و یك‌نفر جوان مردانهٔ فرزانه بودند ، به خوان احسان امیرهٔ گسکر ، زهر نـاگوار فوات و ممات ازجام سرشـار شمشیر آبدار نوشیدند .

اگر چنانچه ظاهربینان آینه خانهٔ عالم صورت ، اعتراض نمایند که شیرزادسلطان باآن همه شوکت وقدرت‌وتوانائی وقوت، بی‌استعمال سیف وسنان، به‌قتل رسیده ، حرکت المذبوحی از وی به منصه ظهور نرسید ؟ جواب آن است که، سعدی:

سعـادت به بخشـایش داور است
نه در دست و بازوی زور آور است

نه‌شیران به‌سر پنجه خوردند و زور
نه سختی رسد از ضعیفی به مور

نه رستم که پایـان روزی بخورد
شغـاد از نهـادش بـر آورد گرد

Marfat.com

ز پیران فزون بود هومان به زور
هنر عیب گردد چو برگشت هور

هرچند شیرزاد سلطان درتهور و جلادت و تجبر و بسالت قصب‌السبق ازامثال و اقران ربوده بود و درفنون سپاهیگری و مردانگی درکل گیلان و همگی ایران بین الاکابر و الاعیان معروف و مشهور بود و شرط آگاهی و طریق بینائی رادر جمیع مواد منظور می‌داشت ، غایتش هرگاه مدت‌به سر آید وپیمانه پرشود،سر آدمی مطلقاً ازمغزدانش‌تهی‌گشته، درامور جزئی‌ازراه حیرت و غفلت دست بردل وپای درگل می‌ماند والاچه‌گنجایش داشت که‌شیرزاد سلطان باآنهمه خفت و خواری و ذلت و بی‌اعتباری که ازباب تاراج مال و غارت اموال و هتك عرض و ناموس ، چنانکه بعضی ازآن کردار ، اندکی ازبسیار ، دراین تذکره مرقوم و مسطور شده ، در بارهٔ علی‌بیك سلطان به‌عمل آورده بود ، تکیه برعهد و پیمان غیر که متعهد تلافی و تلاقی گردیده باشد نموده ، به‌پای خود به خانهٔ دشمن رفته ، سر خودرا علف شمشیر عاجز تراز خودی سازد. بیت :

قضاچون زگردون فروهشت پر همه‌زیرکان کور گردند وکر

مجملا ، روزدیگر سرشیرزاد سلطان رامصحوب مردم اعتباری ،به لاهجان جهت خان احمدخان فرستادند و جسد اورا درمزار شاه جمشیدخان مدفون گردانیدند . و بعداز آن واقعه ابراهیم خان را باوالدهٔ اوبه‌علی بیك سلطان سپرده، عازم مملکت و مستقر سلطنت خودشدند . و علی بیك‌سلطان به‌اتفاق ابراهیم خان به‌فومن آمده ، مدت سه‌سال بلاتفرقهٔ حال و اختلال احوال ، اوقات می‌گذرانیدند . و گمان داشت که ملکش جاوید و دولتش پایدار خواهد ماند . قطعه :

Marfat.com

ز روزگار حذر کن زکردگار بترس
گرت ترا همه آفاق دسترس باشد
چو روزگار برآشفت و کردگار گرفت
زوال دولت تو در یکی نفس باشد
نه کردگار به فرمان خلق کار کند
نه روزگار به فرمان هیچ کس باشد

و امیره حمزه خان بدعهد بدنام ، به‌الکای آستارا رفته ، به‌کار خود مشغول‌شد . و علی بیك سلطان بعداز فراغ خاطرازجانب شیرزاد سلطان، شروع در عمارات به‌پشتهٔ دوران بره نموده ، بازار روز پنجشنبه راکه در از بر رودخان، به‌کنار رودخانه موضوع بود، به موضع[1] دوران بره مقرر و معین فرموده ، به علی آباد موسوم گردانید و مقرر نمود که جمهور ملازمان ومعتبران و مشهوران و منصب داران حوالی‌که خرابهٔ قدیم بود ، عمارات واعیان بسازند . حسب الفرمان درآن باب شروع نموده، عمارات فراوان ساختند و بنای حمام کرده و به‌دقت تمام به‌اتمام رسانیده ، درنهایت سور و سرور و عیش و حضور اوقات و روزگار می‌گذرانید .

---

۱ ـ دراصل : موضوع به‌جای موضع .

Marfat.com

گفتار

در بیان آمدن محمد امین خان ازلاهجان به قصبهٔ خشك بجار کوچسفهان و وکیل شدن شاهملك سلطان و شرح وقایع و سوانح زمان ایشان

سابقاً دراین تذکره گزارش و نگارش یافته بودکه ملك عنـایت ـ برادر ملك‌حسن‌بیك ـ محمدامین‌خان را بـرداشته ، بـه‌روش اختفا[1] ، از ماسوله برای خان احمدخان برده بود و روزگار دولت شیرزاد سلطان ، از روی حقیقت ، به‌سبب غفلت سپری گشته . خان‌احمدخان بعد از آن واقعه، شاه ملك‌فومنی را که از شاه جمشیدخان یاغی شده ، نزدخان احمدخان‌به لاهجان رفته بود و به‌منصب سپه‌سالاری رانکوه سرافرازشده، طلب نموده و وکالت محمدامین‌خان را به‌او رجوع نموده ، به‌اتفاق محمدامین‌خان و ملازمان روانهٔ بیه‌پس گردانیده شاه ملك مذکور ، در ملازمت محمد امین خان به‌قصبهٔ‌خشك بجار آمده ، منزل‌گزیدند و رودخانهٔ پسیخان را سرحدو سامان نموده ، رشت و توابع را خود از جانب محمد امین‌خـان تصرف نموده ، فومن و لواحق را به‌علی‌بیك سلطان و ابراهیم‌خان واگذاشته ودر وادی دلجوئی و استمالت رعیت و سپاهی کمرسعی و اجتهادبسته ، اشراف

۱ـ نسخهٔ د: درزی اختفا.

Marfat.com

[و]ملازمان و رؤسای‌سپاه ولشام را به‌مراتب ومناصب ارجمند مخصوص و محظوظ گردانیده ، مدت دوسال براین منوال ، اوقات به‌فـــرح و انبساط و بهجت و نشاط می‌گذرانیدند . تا آنکه در نـــوروز سنهٔ تسع و تسعین و تسعمائه ، علی‌بیك سلطان ، به‌روزگار دولت ایشان حسد برده‌و لشکرفومن و توابع را احضار فرموده ، به‌عزم جدال و قتال عازم رشت‌گـــردید و به کنار رودخانهٔ پسیخان رسیده ، فرود آمدند . و چهارپایان‌را جوداده، روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره ، در قصبه خشك بجـــار ، برسر محمدامین خان و ملازمان ایلغار نمودند و محمد امین‌خان از کیفیت واقعه خبردار شده ، چون تاب مقاومت درخود نمی‌دید ، باکوچ و متعلقان روانهٔلشته‌نشا شد. وعلی‌بیك‌سلطان برسرخانهٔ او ریخته، هرچه ازنقد وجنس موجود بود ، به‌غارت‌برد و بیدحشه را که از ملازمان معتبر محمدامین‌خان بود ، بایك دونفر دیگر بقتل رسانیده ، مراجعت نمود .

محمد امین‌خان ، به‌اتفاق ملازمان و مخصوصان به‌قریهٔ سالـوسیان لاهجان رفته ، اقامت نمود . تا آنکه در سنهٔ الف من‌الهجرة‌عباس‌میرزای مشهور به‌شاه‌عباس، فرهادخان قرامانلو را به‌تسخیروتصرف‌الکای‌دارالمرز گیلان‌روانه نمودوخان‌احمدخان‌بامحمدامین‌خان و ملازمان‌به کشتی‌درآمده، روانهٔ شیروانات شدند . به‌دستوری که در این تذکره در فصل دوم شرح آن مرقوم و مسطور خواهد شد .

Marfat.com

فصل دوم

Marfat.com

Marfat.com

گفتار

در بیان سانحات وواقعات فترات گیلانات و استیصال سلاطین سابقه و قدیمی آنجا به‌طریق اجمال مرقوم قلم وقایع رقم می‌گردد منه‌الاعانة والتوفیق والله یهدی الی سوآءالطریق

سبب تسخیر و تصرف گیلانات ، به‌موجب ظاهری و مقتضای تقدیر کاملهٔ ربانی و حکمت بالغهٔ حضرت سبحانی آنکه درشهر شوال سنهٔسبع و تسعین وتسعمائه من‌الهجرةالنبویه المصطفویه‌علیه‌الصلوة والتحیة، خواجه مسیح نمك بحرام‌ـوزیر خان‌احمدخان‌ـ به‌علت‌تقصیر و تصرف، ازوزارت مملکت بیه پیش معزول شده بود و خواجه حسام‌الدین لنگرودی که‌قارون روزگار ودرکفایت و کاردانی سرآمد عمال واعیان آن دیاربود، دروزارت خان‌احمدخان ، صاحب اختیارگشته ، خواجه‌مسیح‌ـوزیرسابق‌ـ ازاستقلال و استبداد وزیر حال به‌تنگ آمده ، از ییلاق دیلمان ، به‌اتفاق فـرزندان و برادران و اقوام ، از خان احمدخان ـ والی لاهجان ـ روی‌گردان شده و به‌دارالسلطنهٔ قزوین رفته ، به‌سجدهٔ پادشاه رسید و از عالم ناسپاسی و حق ناشناسی آغـاز وسوسه نموده و شاه عباس را بـه‌تسخیر و تصرف‌گیلانات ترغیب و تحریض نموده ، عرض می‌نمود که‌گیلانات مملکت عظیم است و خان‌احمدخان عقیم‌والکای بیه‌پس دو وارث دارد و وکلای ایشان فضول

Marfat.com

وهمیشه در ملك بیه‌پس فتنه وفتور و انقلاب و آشوب است . و اگرپادشاه یکی از بندگان دولتخواه را نامزد تسخیرگیلانات نمایـد ، به‌سهولت و آسانـی به‌دست می‌آید . و مدت سه سال خـواجه نمك بحـلال صاحب کمال ، عروس مملکت‌گیلانات را در نظر شاه عباس جلوه مـی‌داد. و شاه عباس از جهت سختی طرق و شعبات و عقبات گیلانات ، اندیشه و تأملی داشت و رتبهٔ مصاهرت و حقوق سابق آبای خان‌احمدخان و خدمت‌خاندان سلاطین بیه‌پس منظور نداشتن را بهانه‌ای می‌خواست. و چـون در ابتدا ، مادهٔ نزاع مفقود و مایهٔ انتزاع موجود نبود ، بندگان اعلی‌دراندیشه‌می‌بود تاآنکه به‌دلالت خواجه مسیح خائن، از خان احمدخان به‌جهت‌فرزندخود ـ محمدباقر میرزا ـ مشهور به‌صفی میرزا ـ دختر طلبیدند و خان احمدخان در مقام اعتذار درآمده ، عرضه داشتی به خط خـود قلمی نموده ، ارسال نمود .

Marfat.com

گفتار

در بیان فرستادن شاه‌عباس به‌خواستگاری‌صبیه خان احمدخان به‌دیلمان و ابا وامتناع نمودن خان‌احمدخان و عاقبت‌احوال او به‌عون عنایت قادر ذوالجلال .

بعد از ارسال رسل و رسائل ، شاه عباس جمعی از اجـلهٔ سادات و مشایخ وارکان دولت را با بعضی هدایا و تحف و تبرکات و تنسوقات ، به قصبهٔ دیلمان ، نزدخان احمدخان ـ والی لاهجان ـ فرستادند . وخان‌احمد خان مهمانداری آن‌جماعت را، به‌عهدهٔ امرای‌دولت خود کرده،به‌سیر و شکار شاجیك که‌موضعی‌است‌ازمواضع‌دیلمان‌روانه‌گشت.وچون‌صحبت‌فرستادگان ورسولان شاه عباس منعقد نگشته ، در نگـرفت، رسولان بی‌نیل مقصود و مرام مراجعت نموده وبه قزوین رسیده، شیوهٔ بیگانگی خان احمد خان را که محض جرأت وفرزانگی‌بود، حسب‌الواقع عرض نمودند. و شاه‌عباس شیوهٔ بیگانگی خان احمدخان را حجت وبهانه دانسته، برسرحرف نخستین خواجه مسیح بی‌دین آمد ومقرر نمودکه فرزندی فرهاد قرامانلو ، به‌اتفاق عساکر آذربایجان، روانهٔ لاهجان شده، خان احمدخان ـ حاکم بیه پیش ـ را مستأصل نمایند .

Marfat.com

گفتار

در بیان توجه فرهادخان به تسخیر ولایت بیه‌پیش و به‌هزیمت رفتن خان احمد خان والـی‌لاهجان به‌اتفاق محمد امین‌خان فرزند شاه جمشیدخان به صوب خطه شیروان به فرمان قادر مستعان

حسب‌الفرمان ، فرهاد خان لشکـر آذربایجان را بـرداشته و ازراه لنگرکنان و آستارا بـه‌کنار دریای‌گسکـر و کپورچال رسیده، به‌اتفاق امیره سیاوش خان نادان ـ حاکم‌گسکر ـ از راه فرضهٔ انزلی روانهٔ لشته‌نشا شدند. وچون ساقی مزار لشته‌نشا مخیم عساکر خصومت مآثرگردید ، امیرهٔ‌گسکر حسب‌الاشارهٔ فرهاد خان، کتابتی‌به علی بیك سلطان‌نوشته‌که وکیل ابراهیم خان بود واورا نویدها داده، استمداد نمود وعلی‌بیك سلطان، طایعاً اوکرهاً لشکر خودرا برداشته وروانهٔ لشته نشا شده، داخل اردوی فرهادخان‌گردید. وچون درآن وقت‌آب قزل اوزن طغیان‌کرده بود و عبورلشکر وعسکر از فقدان‌کشتی و معبر متعسر می‌نمود، بلدی به‌دست آورده، ازبالای‌گوراب‌ـ جورکوچسفهان، برابرکیشه‌کولهٔ کهـدم‌گذار پیداکـرده ، جمهور لشکر و عسکر، به‌آسانی عبورنمودند . ودرروز چهارشنبهٔ پنجم شهرشوال سنهٔ‌الف من‌الهجرة، با لشکرخان احمد خان که سردار ایشان میرعباس سلطان ـ

Marfat.com

سپه‌سالارلاهجان ـ وطالش کولی وکیاجلال‌الدین ـ سپه‌سالاردیلمان ـ بود، هنگامهٔ جدال ومعرکهٔ قتال[۱] گرم نمودند . وچون قزلباش ازآداب واطوار جنگ جنگلستان‌گیلان وگیلانیان اطلاع نداشتند وسپاه بیه‌پس ولشکرامیرهٔ گسکر ازعواقب امور خود بی‌خبر، زورآور شده ، بنه‌بـررا که سرداران لشکـر بیه‌پیش درسرراه کیش‌کولـه ساخته بودند ، درهـم شکسته و بنابـر مواضعه‌ای که میرعباس سلطان حـرام‌نمك با امیره سیاوش‌خان و فرهادخان داشت، علم‌دار او به فرمان او علم را انداخته وخود درجنگ پشت نموده، گذرگاه فرار ازروی اضطرار، به روی لشکرمیرعباس‌سلطان وسپه‌سالاران لاهجان وسرداران ولایت بیه‌پیش‌گیلان‌گشاد ، چنانکه همگی پشت نموده، روی به وادی هزیمت نهادند . نظامی :

جهـان نیرنگها دانـد نمودن به درد آزیدن و یاقوت سودن

درچاشتگاه روزمذکور بودکه خبر وحشت اثر انهزام لشکر و فرار سپه‌سالاران به خان احمد خان ـ والی‌لاهجـان ـ رسیده ، بـه اتفاق چند نفر از موالیان واقربا ازدارالسلطنهٔ لاهجان با خاطرخسته ودل شکستهٔ پریشان، تخت و مملکت قدیم را به ضرورت وداع و خیرباد نموده ، از راه ملات وکیاباغ روانهٔ فرضهٔ رودسرگردید. وچون درآن اوقات کیا فریدون ملعون ازسپه سالاری لاهجان معزول شده بود وبنابرآن کدورت ، درآن ایام[که] جنگ وجدال بود ، اصلاً ازمنـزل و مقام خود حـرکت نکـرده و پیرامن مقدمات جدال وقتال نگردیده، به مقتضای بدذاتی‌وحرام نمکی‌ارادهٔ آن نیز می‌کندکه خان احمدخان راکه ولی‌نعمت قدیمی ومربی صمیمی او بود ، اسیر و دستگیر نماید. میربهادر ـ برادر زادهٔ او ـ ازراه مخـالفت درآمده ،

---

۱ ـ درنسخهٔ د : قیام به‌جای قتال .

Marfat.com

می‌گوید که به این مرتبه نمك‌بحرامی را نتیجهٔ خوب واثرمرغوب نخواهد بود. بنابراین کیافریدون دون،عنان عزیمت ازوادی‌این ارادت کثیرالملالت بازداشته وبا چند نفراز ملازمان خود سوار شده، بـه قریهٔ دوشل، بـه حرم علیه خان‌احمدخان که متوجه فرضهٔ رودسر بودند وباخان احمدخان موعود بودند که به اتفاق به کشتی نشسته روانهٔ شیروان شونـد، می‌رسد . و نواب قمراحتجاب ـشاهزاده مریم‌بیگمـ راکه حرم محترم خان احمدخان مظلوم بود، باصبیه معظمه ازراه دریاکنار برگردانیده ، بـه طرف دیلمان می‌برد . از اتفاقات ، رسیدن کیا فریدون درخدمت پردگیان حرم خـان احمدخان ، ورودکوکبهٔ شاه عباس مقارن آن واقع شد وشاه عباس دربارهٔ کیا فریدون صاحب کمال نمك بحلال ، نوازشات بی‌اندازه و تلطفات بلند آوازه مبذول داشته، سپه‌سالاری لاهجـان را با سیصد تومـان مواجب به‌مشارالیه عنایت واحسان فرمودند و ملازمان خان احمدخان کـه همـراه حرم علیه‌اش بودند ، به رودسر رسیده ، از جـرأت و فضولی کیـا فریدون شقی و بردن [حرم خان] به دیلمان، از راه حرام نمکی به‌خان احمدخان را خبر دادند . خان از استماع این سخنان بی آرام وپریشان شده وبلاتوقف وتأنی، به کشتی درآمده به اتفاق محمد امین‌خان ـ پسرشاه جمشید خان ـ وسایر غمزدگان به طرف شیروان روان شدند . لمؤلفه :

والـی شیعیان خـان احمـد · سیـد پـاك طینت کـامـل
مکـر گیلانیـان زجایش کنـد حیف وصد حیف زان شه‌عادل
عدل زان ملك‌عزل‌گشت‌ونمود جـاودان ظلم انـدر او منـزل
بهر گیلانـی از قضا تـاریخ «ظلم جاوید باد»[1] شد نازل

۱ـ ظلم جاوید باد به حساب جمل سنه ۱۰۰۱ قمری می‌شود .

Marfat.com

بعد ازشکست لشکرخان احمدخان وهزیمتشان، فرهاد خان به اتفاق امیرهٔ گسکر وعلی‌بیك سلطان وجمهور لشکر وسپاه ، در روز چهارشنبهٔ پنجم شهر مذکور، داخل لاهجان شـده ، درآنجا انتظار ورود شـاه عباس می‌کشیدند که در روزجمعه هشتم[1] شهرمذکور ، رایات شاهی ازافق بلدهٔ مذکوره طالع شده، بعد از انقضای مدت هشت ساعت و هجده دقیقه از روز مسطور ، داخل و وارد بلدهٔ مذکـوره شده، به فراز[2] تخت دولت خان احمد نزول نمود. نظم:

چنین است رسم سرای غرور گهی ماتم است اندر او گاه‌سور
چنین است رسم سرای سپنج گهی‌راحت است اندراوگاه رنج
چنین است رسم سرای درشت گهی‌پشت‌برزین، گهی‌زین به‌پشت

مجملاً روزچهارشنبهٔ هشتم ماه مذکور، شاه‌عباس جهت تألیف قلوب مردم گیلان ، فرمان دادکه جارچیان در اردوی فرهاد خان جار بزنندکه هر کس ازسپاه وعسکرکه دوتساق و اسیر داشته بـاشد، مستخلص‌ومطلق‌العنان سازند . حسب‌الحکم، جمهور محبوسان واسیران ازقید وبندآزاد گشته وبه منازل ومقام خویش مراجعت نموده، زبان به‌دعا وثنای شاه‌گشودند . وشاه عباس‌فرمان دادکه بیلداران، باغ‌پیش قلعه‌راکه ازانواع والوان‌گل‌وریاحین، غیرت خلد برین واز وفور اشجار میوه‌دار، نمودار سپهر دوار بود، هموار سازند . بیلداران مذکور حسب‌الامر عمل نموده وتمامی آن زمین جنت تزیین را برهم زده ، اشجار و ازهار وخیابانها را با خاك یکسان نمودند و اثری از آن باقی نگذاشتند وقـریب دو هزار جریب زمین را که اکنون به «سبزه میدان» اشتهار دارد ، جهت چوگان بازی و قپق اندازی ترتیب دادند ودرخت قپق نصب کردند . شـاه عباس بنفسه متوجه شده، بـه اتفاق امراء

۱ـ نسخهٔ د : جمعهٔ هفتم . ۲ـ دراصل : قرار به جای فراز .

Marfat.com

ومخصوصان ومعتبران به لعب‌چوگان بازی وقپق‌اندازی‌مشغول شده، لوازم وشرایط امور مذکوره به عمل‌آوردند وکردند آنچه‌کردند .

وبعداز فراغ ازاین حال وآسودگی ازاین احوال، علی بیك سلطان ـ وکیل ابراهیم خان پسرشاه جمشیدخان ـ را طلبیده ، فرمودند که ابراهیم خان را که عمه زاده نواب همایون ماست ، چرا به خدمت ما نیاوردی . علی‌بیك سلطان جواب داد که پادشاهم ! ابراهیم خان بیمار است و آبله کرده ، اگر قابل حرکت می‌بود ، به‌پابوسی بندگان اقدس مشرف می‌شد. بعداز استماع این‌حرف ، شاه عباس ، علی‌بیك سلطان رابه‌خطاب «خانی» سربلند ساختند [1] و علی خان لقب دادند و امرنمودندکه چون داخل‌فومن گردی ، ابراهیم خان‌را درصحبت والدهٔ ماجدهٔ او ـ خدیجه بیگم ـ روانهٔ درگاه گردانیده ، خودبه جای اوحاکم باشد .

و بعداز انقضای یك‌هفته که اوقات به‌سیرو شکار و کامرانی مصروف داشتند ، ضبط و ربط دارائی‌الکای لاهجان را به‌یکی از دولتخواهان عنایت فرموده، به‌دارالسلطنهٔ قزوین مراجعت فرمودند . وکیافریدون ـ سپه‌سالار لاهجان ـ راکه به‌نوازشات اختصاص یافته بود ، به لاهجان نگاه داشته ، تمامی اکابر و اعیان گیلان راعموماً و میرعباس سلطان ـ سپه سالار سابق لاهجان ـ راخصوصاً ملازم رکاب ظفر انتساب گردانیده ، همراه اردو ، به‌دارلسلطنهٔ قزوین [مراجعت] فرمودند .

وچون علی‌بیك سلطان، به‌خطاب‌خانی‌وخلاع‌فاخرهٔ پادشاهی سر افراز شده ، به‌فومن آمد ، بلافاصله ابراهیم خان راکه ولی‌نعمت حقیقی اوبود ، اسیروار به درگاه شاه‌عباس فرستاده، حسب الحکم به‌کرمان روان‌نمودند.

---

۱ نسخه د : کردند ، جای ساختند .

Marfat.com

و علی‌خان شش ماه درعلی آباد، اوقـات به‌کـام دل می‌گذرانید که شاطر امیرهٔ گسکربا کتابت اورسید . مضمون آنکه دراین ولابندگان اشرف اعلی ، به سیر و شکار قزل آغاج تشریف آورده‌اند و بر مـا و شما لازم است که طریق همسایگی و استحکام عهود و عقود بندگی رابه خدمت‌بندگان اشرف رویم .

علی‌خان باجمعی از خواص و مقربان روانهٔ گسکر شده ، از آن‌جا به‌اتفاق امیرهٔ گسکر به‌صوب قزل‌آغاج، به‌شرف بساط بوسی رسیدند . و از اقتضای عالم ، بعد از دو روز گرفتار زنجیر قهر و غضب شاهی گشته ، دوتساق و اسیرقید شاهوردی‌بیك بابرلوومحراب خان قاجار شدند.

شاه‌عباس بعداز استیفای لذات دیدار و انتفاع سیرو شکار ، از آن‌جا روانهٔ اردبیل شده ، سپه‌سالاری الکای بیه پس‌را باعنان اختیار ملازمان‌علی خان ، به‌کار گیا شاه ملك ـ ابن عم علی خان ـ سپرده و مصطفی سلطان قاجار رابه داروغگی و حکومت‌تعیین نمود . شاه‌ملك سلطان به‌اتفاق‌مصطفی سلطان وملازمان علی‌خان به‌گیلان آمده ، شروع درنسق ونظام امورمملکت نمودند .

و درخلال این حال ملازمان علی خان ، آغاز مخالفت نموده ، به وسوسه ، شاه ملك سلطان رااز راه برده ، از دایرهٔ اطاعت و دولت خواهی وحوزهٔ متابعت و فرمان برداری بیرون بردند و ازعالم غفلت به‌قتل‌مصطفی سلطان مبادرت نموده ، لاجرم صورت عصیان و حقیقت طغیان شـاه ملك سلطان به‌عرض رسید.

ارکان دولت درباب تنظیم و تنسیق مملکت بیه‌پس‌کنگاش نمودند. رأی شاه‌عباس بر آن قرار گرفت که‌ابراهیم خان ـ پسر شاه جمشیدخان ـ

Marfat.com

را ازکرمان طلبیده ، دارائی و حکومت ملك بیه پس رابه دستور آبـاء و اجداد ، به‌او واگذارند .

حسب‌الفرمان حسن‌بیك قورچی را به‌طلب ابراهیم خـان ، به‌کرمان روان نمودند . قورچی مذکور طی مسافت بعیده نموده و به‌کرمان رسیده ومبلغی ازابراهیم خان مشتلق‌گرفته ، به‌اتفاق روانه شدند و به‌صوب‌کاشان رسیدند.و ازکاشان به‌خشك رود آمدند.

چون خبر قرب وصول ابراهیم‌خان‌ازکرمان به‌جانب اصفهان‌مسموع فرهاد خان قرامانلو گشت ، از روی غرض به‌عرض رسانیدکه پادشاه عالم مملکت گیلان را ازوارث خالی‌کرده ، سرها دراین راه به‌باد فنارفت .من ضامن علی خان می‌شوم ، اما ضامن ابراهیم خان ـ پسر جمشید خان ـ که می‌شوم فی‌الواقع خدمت خاندان مدد علت شده ، فرهاد خـان و بعضی ازمقربان برنقیض مطلب و مدعای ابراهیم خان دلایل به‌عرض رسـانیده ، سخنان ایشان درباب حرمان و خسران ابراهیم خـان دلنشین شده ، حکم‌شد که قورچی‌مزبوربهرجا رسیده‌باشد ،ابراهیم خان‌رابرگردانیده، موافق‌حکم اول عمل ننمایند . اتفاقاً ازخشك رودکه رودخشك دولت اوبود ،معاودت فرمودند . و چون خان محنت زدهٔ مصیبت کشیده ، به‌اتفاق والدهٔ شکستهٔ خود به‌اصفهان رسید ، درمحلهٔ هارون ولایت نزول فرمود و ازکثرت‌هموم و غموم بیمار شده ، به‌جوار رحمت ایزدی پیوست . نظم :

مزرع گیتی که‌سر سبز است و تخم غم دراو
جـای آن دارد که نبـود آدمی خـرم در او
هر چه می‌آید به کف جز مایهٔ اندوه نیست
غیر جام می‌که پیدا نیست نقش غم در او

Marfat.com

لاجرم فرهاد خان قرامانلو ، چنانکه گفته بود ، ضامن علی‌خان‌شده، علی‌خان رااز قید و حبس بیرون آورده و به‌خدمت برده و درباب اطاعت و بندگی عهد و میثاق نموده ، پیمان رابه‌ایمان مغلظ مؤکد ساختند .

و شاه عباس امر نمودکه چون به الکای بیه‌پس می‌روند ، شاه ملك رابدست آورده ، سراورا به‌درگاه فرستند و به‌جهت شومی کشتن شاه‌ملك، کوچسفهان راکه دراین وقت ازالکای بیه‌پس سوای کرده، به‌اقطـاع امیر شهرضا ـ خازن خان احمد خان ـداده بودند ، به‌علی خان عنایت‌فرمودند وهمراه حسین‌خان شاملو به‌بیه‌پس فرستادندومقرر نمودند که‌والدهٔ‌علی‌خان رابایك نفر پسر و دختر و یکی از معتبران حرم ، به‌نوا گرفته ، مطلق‌العنان سازند .

در روز شنبهٔ هفدهم محرم الحـرام سنهٔ احدی والف ، حسین خـان شاملو ، درصحبت علی‌خان به‌رشت‌آمده‌و بعدازدوروز ازرشت روانهٔ‌قومن شده ، به‌موضع شنبه بازار نزول فرمودند و متعلقان رابه‌ملازمان حسین‌خان و معتمدان علی‌خان سپرده ، به‌قزوین روانه نمودند و فرهاد خان به‌لاهجان آمده ، انتظار می‌کشید که علی خان ، شاه‌ملـك را زودتر به‌دست آورده و به‌قتل آورده ، سراو رابه‌درگاه معلی فرستد .

Marfat.com

گفتار

در بیان مخالفت امیره حمزه‌خان حاکم آستارا به‌سبب عداوت
فرهاد خان و رفتن حسین خان شاملو به‌صوب قلعهٔ شیندان و
و متوجه‌شدن امیرحمزه خان به‌جانب الکای شیروان

چون مدتی بود که امیره حمزه‌خان طالش ـ حاکم آستارا ـ دم از مخالفت و عصیان زده ، درقلعهٔ شیندان که‌نهایت حصانت و متانت داشت متحصن گشته‌بود ، حسب الحکم مقرر شد که ذوالفقارخان ـ حاکم‌اردبیل ـ به‌اتفاق عساکر ، قلعهٔ مذکوره راقبل نمایند . ذوالفقار خان قرامانلو بالشکر آذربایجان مدت نه ماه قلعهٔ شیندان راقبل نموده ، درتسخیر قلعهٔ مذکوره و تصرف ولایت آستارا و لنگرکنان ، سعی موفور و جهد نا محصور می‌نموده وجمعی کثیر و جمی غفیر ازغازیان عظام ودلیران خون‌آشام، به‌زخم تیرسخت کمان طالش ازپای درآمدند .والآخر طرفین ، از این‌گیر و دار به‌تنگ آمده ، امیر حمزه خان عرضه داشت نوشته و مصحوب آدم اعتباری ، به‌نزد شاه عباس فرستاده ، شفعاً برانگیخته ، عرض می کند که بنده سگ و بندهٔ آن آستان اقبال آشیانم و از بیم‌عداوت فرهاد خان‌وترس ازالهٔ ناموس و حفظ جان به‌این [امر] ناپسند قیام نموده‌ام .

نواب شاهی ، حسین خان شاملو راکه ازمختصان درگاه است ،

Marfat.com

روانهٔ این صوب نمایند، تا من به‌امن‌وامان[1] اواعتماد کرده و قلعه را به او سپرده ، به‌مأمنی که‌خواهم بروم .

بندگان شاهی ملتمس اورا به‌قبول مبذول گردانیده ، فرمان داد که حسین خان شاملو ، ازولایت بیه‌پس ، روانهٔ مملکت آستارا شده ، امیره حمزه خان طالش راباهل و عیال و متعلقان مرخص سازد که به‌هرجا که خواسته باشدبرود .

حسین‌خان‌درروزپنجشنبهٔ[؟] صفرسنهٔ مذکوره، ازعلی آباد، فومن‌را وداع نموده ،ازراه گسکر عازم آستارا گردید . و بعد ازوصول قلعهٔشیندان و حصول استیمان و رفع استیحاش، امیره حمزه خان‌را باهالی حرم و فرزندان ، ازقلعهٔ شیندان بیرون آورده و به‌فرضهٔ خشکه‌دهنده[2] ، کشتی ها حاضر آورده روانهٔ شیروان گردانید. و قلعهٔ شیندان ، باالکای آستارا و لنگر کنان تسخیر شده ، به‌ضبط و ربط ودارائی ذوالفقار خان مقررگشت. وحسین خان از آن راه معاودت نموده ، سالماً غانماً ، به‌درگاه رسید .نظم :

فرستاده باید که دانا بود	به‌گفتن دلیر و توانا بود
به نزد توانا توانا فرست	به‌دانا هم‌ازجنس دانافرست

---

۱ ـ دراصل ایمان به‌جای امان . ۲ـ ظاهراً : خشکه دهنه که همان بندر آستارای امروز است .

Marfat.com

گفتار

در بیان به قتل رسیدن شاه‌ملك سلطان و آغاز مخالفت‌و یاغی شدن علی‌خان به‌مقتضای گردش آسمان

چون‌سبب استخلاص علی‌خان‌ازبند و زندان جهت مخالفت‌ونادانی شاه ملك سلطان بود ، زیراکه شاه عباس ، علی خان راگرفته ، امارت بیه پس به شاه ملك سلطان رجوع نموده بود که مشارٌالیه به سببی ازاسباب نافرمانی نمود . شاه‌عباس به رغم شاه‌ملك سلطان، علی‌خان را لباس‌ایالت بیه‌پس پوشانیده ، به گیلان رخصت انصراف داد و مقرر کرده بود که در ازای‌مخالفت ونافرمانی ، سرشاه ملك رابریده ، بفرستد و خود درملك بیه‌پس‌حاکم و فرمان بردار باشد.

لاجرم علی‌خان بعد از انصراف حسین خان پیروی نموده[1] وسعید بیك فومنی رادر بلوك خمام، به‌طلب شاه ملك فرستاده ، مقرر کرده‌بود که اورا بدست آورده ، نزد او حاضر سازد و مشارالیه درقریهٔ شیجان‌خمام ، شاه‌ملك‌را یافته ، به‌عهد وپیمان پیش علی‌بیك[2] آورد وچون شاه‌ملك سلطان

---

۱ ــ معنی‌جمله روشن نیست . ۲ ــ درموارد پیش ازاین و بعداز این بنام علی خان خوانده شده است .

Marfat.com

مدتی‌بود که درزی اختفا ولباس‌فقر و فنا،اوقات می گذرانید و از کردهٔخود نادم‌و پشیمان و شرمنده بود ، ازوادی گمراهی و معامله‌نافهمی،فریب‌مفسدان خورده ، از آن جهت انفعال عظیم داشت . و آن نادان بلامضایقه ، اطاعت و انقیـاد راکمر بسته ، همراه سعید بیك مومی الیه متوجه رشت گردید و علی خان امر نمود که کامران و برادرش- سپه‌سالارعلی‌خان تولمی- اورا به‌قتل رسانند . اخوین مذکورین تولم به‌فرموده عمل نموده ، درماه‌محرم الحرام سنهٔ اثنی والف ، شاه ملك راسرشار باده شمشیر آبدار نمودند و پیمانهٔ وجودش راازراح روح خالی ساختند. بیت :

اونیز گذشت ازاین گذر گاه آن کیست که نگذرد از این‌راه

و سراورا مصحوب کامران بیك تولمی که ملازم علی خان و شـاه ملك‌سلطان رابه اتفاق‌برادرخود علی‌خان کشته بود، به‌لاهجان نزدفرهادخان فرستاد. و فرهاد خان نیزبه‌آدم اعتباری داده ، نزدشاه عباس ارسال‌داشت .

و علی خان بدستور خـانان صاحب شوکت و سـلاطین ذی حشمت در علی‌آبـاد فومن به‌سیر و شکار و چوگان بـازی و قپق اندازی اشتغـال می‌نمود وغافل ازاین که، نظم:

کسی کـود ل درایـن گلـزار بندد
چوگـل زان بیشتر گرید که خندد
جهان چون مار افعی پیچ پیچ است
ترا آن به که اندر دست هیچ است
درایـن سنگ و دراین گل مرد فرهنگ
نه گل بر گل نهد نی‌سنگ برسنگ

به‌تاریخ روزجمعهٔ هشتم شهر ربیع الاول سنه اثنی و الف هجریه ، علی‌خان ناقض پیمان ، سرمست شراب جهل و غرور ، درتالار دیوانخـانهٔ

Marfat.com

علی آباد که قیتول زمرد شاهی نمونه ای از آن بود ، نشسته به‌عیش وسرور اشتغال داشت و جمعی ازخواص و مقربان ، درپیش و پس ویمین ویسار، آرام و قرار داشتندکه ناگاه یك نفر از قورچیان عظام ، به در بارگاه‌مانند بلای ناگهانی و قضای آسمانی رسیده ،فرود آمد و هم‌چنان مکمل ومسلح بربالای قیتول بر آمده ، به‌علی خان گفت که‌حکم شاهی به‌احضارشما صادر شده ، اطاعت کنید و بلاتوقف وتعلل روانهٔ درگاه معلی شوید .

خلیلای زرگر رشتی که در این وقت از مقربان وندمای زمان بود، هیأت غریب وشکل عجیب و خبر مهیب رامشاهده و ملاحظه نموده،گفت، مصراع:غم‌راکه نشان‌داد و بلاراکه خبر کرد؟

الحاصل ، سه‌شبانه روز قورچی مذکور رامشغول به‌شراب ناب و استماع نوای چنگ ورباب ساخته ، نگاه داشتند . بعداز انقضای سه‌شبانه روز ، قورچی مذکور ازخواب غفلت و شراب غروربیدار و هشیار گردیده، به‌ملاحظهٔ غضب پادشاهی‌نزد علی خان آمده ،دربارهٔ آمدن به‌خدمت بندگان اشرف متقاضی گشت . و هرچندخان و متابعانْ و مقربان و حاضران در باب مهلت و امان، از راه اکرام واحسان ، سخنان‌مذکور ساختند ،به‌جائی نرسیده ، آتش ابرام و مبالغهٔ قورچی از تشفع و تملق ایشان شعله‌پذیر می‌شد. تا آنکه تشدد و تعدی به درشتی ولجاج و بی‌اندا می کشید. بیت:

بساکس که ازیك حدیث درشت به‌هم‌زدجهانی‌وخلقی بکشت

و قورچی مزبور ، مذکور ساخت که بندگان اشرف امر نموده بود که من‌سه‌روز مهمان توباشم وبعد از آن ترا برداشته ، به درگاه معلی‌حاضر سازم . من‌خلاف امرمرشد نمی‌توانم کرد. یا می آئی یاسر مرا می‌شکنی ؟ چون‌علی‌خان‌را به مدلول انّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغَیٰ أَنْ رَآهُ اَسْتَغْنَیٰ،غبار

Marfat.com

غـرور وپندار ، به‌کـاخ دماغ راه یافته ، خسران عظیم در طـالع بود ، و بالذات وبالطبع ازاطاعت وفرمان بری پادشاه عالم پناه، نیت برگشتگی‌و مخالفت داشت، قورچی راچوب زده ، بی‌نیل‌مرام وکام‌برگردانید. بیت :

تـاگل بشکست عهد گـلـزار بشکست زمـانه در دلش‌خـار

قورچی مذکور به‌نزد شاه عباس‌رسیده ، آنچه دیده و شنیده بود ، به‌عرض بندگان رسانید .ازاستماع این‌مقال درغضب شده وهمان لحظه‌فرهاد خان‌قرامانلو راطلبیده، فرمود که‌شما ضامن‌علی‌خان‌شده ،به‌گیلان‌فرستاده‌اید. حالا که‌علی‌خان یاغی شده وازدایرهٔ متابعت و مطاوعت بیرون رفته، حکم ماراجواب‌گفته است، می‌باید به‌جانب بیه‌پس‌رفته وعلی‌خان راگرفته‌آورد. یا خود نیز با او درمخالفت موافقت نمود. ازاستماع این خطاب عتاب ـ آمیز وحشت‌انگیز بیخود شده،چه جای‌این، مصراع: کزصدمت‌اوزهم فرو ریزد کوه، هماندم به اتفاق معدودی که درملازمتش بودند و به صـد نفر نمی‌رسیدند، از قزوین سوارشده، عازم گیلانات گردید، وچون به منجیل‌و خرزویل رسید، سپه‌سالار میرحاتم شفت‌که از علی‌خان یاغی شده بود ودر الکای‌کهدم، به حمایت و محافظت حسین خان ـ حـاکم کهـدم ـ اوقات گذرانیده، انتظار این روز می‌کشید، باجمعی از اقربا واقوام وامیرخواند طالش وبنی‌اعمام وچند نفر ازملازمان محمد امین خان‌ـ پسر شاه جمشید خان‌ـ که دراین حال ازشیروان آمده بودند وازعلی‌خان متواری‌می‌گشتند، داخل اردوی فرهاد خان شد،کمر به‌کین علی‌خان بسته و از راه‌کیشه‌کوله، ازآب قزل‌اوزن‌گذشته، ازراه گوکه وکیسم ، داخل بلدهٔ‌لاهجان شدند. و علی‌خان ازآمدن فرهاد خان آگاهی واطلاع یافته، با ده هزار کس ازپیاده وسوار وتفنگچی وکماندار ، به‌عزم جنگ فرهادخان، به‌کوچسفهان‌رفت.

Marfat.com

ودر آنجا خبر شنید که فرهادخان به‌طرف لاهجان حرکت نموده است. بلا توقف‌وتأنی از کوچسفهان معاودت نموده وبه‌کنار سیاه رودبار رسیده ، از سیاه رود بار رشت، ازراه غفلت ونادانی، به قصد شکار جنگل‌سیاه رودك[1] پیربازار روانه گردید. و چون کارکنان عالم بالا به سبب صدور عصیان و خطا که دربارهٔ ولی‌نعمت‌زادهٔ حقیقی خود به‌ظهور آورده بود، زمان‌دولتش را به سرآورده، زمام اختیار وعنان اعتبار، از قبضهٔ اقتدار او گرفته بود، درچنان وقتی که تدارك سپاه ولشکر ازخارج نیز براو لازم بود، بنا برعدم وقوف وکاردانی،عساکری که همراه داشت،ازاورمیده، به منازل ومقام‌خود رجعت کردند. و جمعی از لئام وسپاهی که به سببی از اسباب و به غرضی ازاغراض، ازعلی‌خان وحشت زده شده بودند، درچنان وقتی از آب سفیدـ رود عبور نموده، نزد فرهاد خان رفتند. و فرهاد خان از این معنی مستبشر و مسرور گشته و حضور جماعت مذکوره را سرآغاز فتوحـات آسمانی دانسته، سجدات شکر و سپاس الهی به جای آورده ودر تألیف وتأنیس آن جماعت اهتمام تمام به عمل آورده، راه پیمای طریق آگاهی می‌بود.

۱ـظاهراً: سیاه رودکنار.

Marfat.com

گفتار

دربیان آمدن فرهـاد خان به اتفاق اکابر و اعیـان لاهجان به‌مملکت بیه‌پس وگرفتار شدن علی‌خان از سوء تدبیر و عدم کاردانی ومتابعت هوای نفسانی.

فرهادخان قرامانلو به‌لاهجان توقف نموده، علی قلی بیك ـ ایشك آقاسی‌خود ـ را که مرد عاقل وسخندان بود، به طریق رسالت و سفارت پیش علی‌خان فرستاد وپیغام کرد که شما از جهت پادشاه به غـلاظ و شداد قسم خوردی که مدةالعمر از جادهٔ اطاعت وانقیاد انحراف نورزیده، دشت پیمای خلاف ونفاق نگردی ومن نیز اعتبار واعتماد به قول شما کرده،نزد شاه ضامن و متعهد شدم که صورت مخالفت درآینهٔ احوال شما عکس‌پذیر نخواهد شد و شمارادرنهایت عزت و احترام، دوستکام ، روانهٔ الکای‌گیلان ساختم. ایشان برخلاف معمول ومعقول، شکست عهد و پیمان راکه مؤکد به ایمان ساخته بودند و شیوهٔ غیرمرضیه نامردان وشیمـهٔ ذمیمهٔ تیره بختان است مرعی داشتید. زنهارکه ترك مخالفت نموده، از راه موافقت‌درآئی که نتیجهٔ طغیان خوب نخواهد بود وعاقبت به مقتضای‌نفس‌الامر به شآمت‌عمل خود گرفتار خواهی شد. مطلقاً بیم و هراس را از صفحهٔ خاطر محو نموده وگوش به سخنان جمعی نادان‌که جلیس و انیس‌اند وتمییز حسن و قبـح

Marfat.com

اشیاء نکرده، جنس خوشامد بی‌موقع را کار بسته‌اند[1] ، نکرده، بلاتأمل و تأنی متوجه حضور شده، نزداین جانب‌بیایند. و به همان‌عهد قسم مستوثق باش که این جانب شما را به خدمت بندگان اعلی برده ، عذر خواهی که موجب رفع غبار خاطر شود خواهم کرد و در براءت ساحت شما در هر باب سعی بلیغ خواهم نمود. و غرض، سخنان دلپذیربه‌علی‌قلی‌بیك حواله نموده ، کتابت نصایح آمیز مصلحت انگیز در قلم مواعظ رقم آورده ، مصحوب مشارالیه ارسال نمود . و رسول مذکور در بلدهٔ رشت نزد علی جان آمده‌وادای رسالت به طریق هدایت نموده ، به حسن تقریر ، کلمات مصادقت آیات مناصحت سمات مذکور ساخت.

چون احکام قضا به خرابی بنیان دولت وقطع سررشته و قلع اساس تعلقات او رفته بود، نصیحت وموعظت فایده نکرده ، همچنان در مخالفت و انکار اصرارنمود . و علی قلی بیك که چند روز مهمان او شده بود، به اتفاق محمد قاسم بیك کرکراق[2] که قبل از آن به خریداری اقمشه به رشت آمده بود، رخصت انصراف حاصل نمود . غلی خان مبلغ یك صد تومان نقد و جنس به علی قلی بیك مومی‌الیه تواضع کرده و جان نثار سلطان را با چند نفر از ملازمان همراه کرده، به‌کنار آب سفید رود رسانید. و علی قلی بیك به لاهجان به خدمت فرهاد خان رفته، صورت انکار واصرار بر مخالفت علی‌خان را عرض‌نمود.

فرهادخان بعداز استماع استکبار علی‌خان، به اتفاق میرعباس سلطان چپك وخواجه مسیح ـ وزیر لاهجان ـ وخواجه فصیح وکیا فریدون ـ سپه سالار لاهجان ـ وکیا جلال‌الدین و خواجه فضل‌الدین و جمعی از متعینان

۱ـ معنی جمله زیاد روشن نیست. ۲ـ نسخهٔ د: کرکیراق.

Marfat.com

بیه‌پس که‌ازعلی خان متوهم و متوحش گشته، به خدمت فرهاد خان‌آمده بودند ، به ساعت مسعود از لاهجان سوار شده، به‌گوکه فرود آمده، نزول کردند. وروز دیگر بادپایان ازآب‌مرور وعبورنموده و به‌بازارکوچسفهان آمده ، جلوس کردند .

علی‌خان چون این اخبار وحشت آثار را استماع نمود ، اهالی‌حرم و منسوبان ومتعلقان رابرداشته ، به‌اتفاق سایر ملازمانو مخصوصان ، روانهٔ قصبهٔ فومن شده ،به‌علی آباد فومن آمده،اسباب و اموال و احمال و اخیال و آنچه در حوزهٔ تصرف اوبود ، جملگی راقلمی فرموده و تفصیل آن را به‌یکی ازمعتبران و معتمدان حرم خود سپرده ، به‌ملکان و کدخدایان‌طالش فومن تحویل کرد و خود به اتفاق کامران تولمی و چند نفر ازمعتبران عازم جنگل گردی گشت .

Marfat.com

گفتار

دربیان یاغی‌گری ودرآمدن علی‌خان به جنگل زرمخ و تنیان
به‌حسب تقدیر آسمان

روز پنجشنبهٔ بیست و نهم تیرماه قدیم ، هشتم شهر جمادی الآخر سنهٔ اثنی و الف علی خان درمابین گشت رودخان که به شابقال کول موسوم است،به‌مقتضای، مصراع:جریده رو که گذرگاه عافیت‌تنگ است،لشکریان خود را وداع نموده به رفاقت کامران و چند نفر دیگر ازخاصان ومقربان از راه‌گشت رودخان به‌طرف کوهات تنیان‌و ماکلوان روانه گشت . وروز چهارشنبهٔ چهاردهم شهر مذکور ، فرهادخان از کوچسفهان داخل‌رشت‌شده، روز شنبهٔ هفدهم ، به اتفاق عساکر و اکابر لاهجان و جمعی از اعیان بیه‌پس که به‌جهت حفظ جان از علی‌خان متنفر و متوحش شده بودند ، از رشت روانهٔ فومن‌شدند و نماز عصر روز مذکور به‌علی آباد رسیدند . و میر حاتم ـ سپه سالارشفت ـ باجمعی ازسپاه ولئام، به‌راه قلعه رودخان ، روان شدند. وامیرخواندطالش‌نیزبا اقوام‌وبنی‌اعمام، به‌راه‌گشت رودخان، ایلغار نمودند . و فرهادخان ومتابعان، صحرای علی آباد وباغات وعمارات علی‌خان‌را به‌نظر اجمال‌سیر نموده، تماشای گلزاروباغ‌وبستان کردند.ودرمنازل

Marfat.com

علی خان نزول نکرده ، روانهٔ شابقال کول که‌علی خان به‌اعتقاد ناقص‌خود بنه‌بر کرده وراه‌رامسدود ساخته بودوسعید بیك‌فومنی رابا جمعی ازتفنگچی و کماندار ، درآن موضع نگاه داشته ، شدند . و هنگام غروب بدان صوب رسیده ، به‌خانهٔ شابقال نزول فرمودند . وصباح روز دوشنبه ، ازاین مقام حرکت نموده ، به‌اتفاق لشکر و عسکر روانهٔ شنبه بازار و لولمان شده ،به منازل سلطان محمد بیك میردیوان نزول نمودند و به‌اتفاق اکابر و اشراف گیلان شروع درتدابیر صائبه نمودند . نظم :

چه نیکو متاعی است‌کارآگهی[1] کزین نقد عالم مبادا تهی
به عالم کسی سر بر آرد بلند که در کار عالم بود هوشمند

بعداز کنگاش، مصلحت چنان دیده ، رایها برآن قرار گرفت که‌به تنیان باید رفت‌که کوهات فومن و ماسال و ماسوله رادر میان داشته باشیم که‌پسران امیرهٔ گسکر و برادرش مظفر خان نیزیاغی شده ، در جنگلهای گسکر و ماسال می‌کردند و به‌عون الٰهی جملهٔ مخالفان رابه دست آورده ، مراجعت نمائیم .

---

۱ ـ دراصل : چه نیکو متاعست زکار آگهی .

Marfat.com

گفتار

در بیان عزیمت فرهاد خان به‌موضع تنیان و اسیرشدن‌علی‌خان
وسایر مخالفان بی استعمال آلات حرب وچوب وسیف وسنان.

درروز شنبهٔ بیست و دوم شهر مذکور ، فرهاد خان ازمنازل سلطـان محمد بیك میردیوان سوارشده، همعنان فتح وظفر به‌تنیان رفته وبه‌خانه‌های ملاسالار تنیانی نزول نموده ، اکابر و اصاغر خیمه و خرگاه و کومه و گله‌گاه نصب کرده ، اقامت نمودند .

دراین وقت شاه‌عباس، الیان بیك ـ برادر امیره گونه خان سالارـ و اصلان را [که] با سه هزار تفنگچی اصفهانی ، به‌مدد فرهادخان فرستاده بود، به‌تنیان رسیدند.و حسین خان حاکم کهدم نیزحسب الحکم شاه‌عباس، به‌اتفاق لشکر و عسکر خود ، داخل اردوی فرهاد خان گردید . و ملازمان و منصب داران علی خان روز· بروز به قدم اخلاص ازجادهٔ اختصاص پیش می‌آمدند ونوازشها می‌دیدند. ولشکر فرهاد خان وتفنگچیان اصفهان وقدرـ اندازان رستمدار که همراه آقا حسین رستمداری آمده‌بودند، تمامی کوهها ومغاره‌ها و جنگلها وراهها رابه‌سان‌نگین‌انگشتری درمیان‌داشتند. واصلاً از علی خان و سایر مخالفان اثری‌ظاهر نمی‌شد . درخلال این‌حال شاه عباس ، به‌جهت اطفای نیران فتنه و فساد حکم نمودندکه سرامیرهٔ گسکر رابریده‌و

Marfat.com

به‌گوراب گسکر آورده ،به‌دار اعتبار آویختند .ارباب فتنه‌وفتور واصحاب شرو شور ،ا زاین حرکت کثیرالوحشت ، شکسته و جان خسته شده ،اسیر سلسلهٔ پیچ و تاب گردیدند . مع‌هذا فرهاد خان بالشکر فراوان ، مدت سه ماه درتنیان ، به‌خانه ملاسالار توقف نموده ، الیان بیـك ـ برادر امیر گونه خان ـ باسه هزار تفنگچی اصفهانی و لشکریان فرهاد خان و تفنگچیـان رستمداری و ملازمان حسین خان ، جنگلهای تنیان و ماکلوان و کوههـای تتق رود ماسوله و ماسال رادر میان داشتند و هرروز بـه‌اطراف ولایـات مذکوره تاخت می‌بردند . به‌هیچ وجهی ازعلی خـان و پسران امیرهٔ گسکر اثری ظاهرنمی‌شد. والآخر فرهاد خان ازعدم وصول برمطلب ، مضطـرب حال‌گشته، شروع درمشاورت و کنگاش نمودند و رأی معامله فهمان‌وپیش‌بینان و عاقبت اندیشان گیلان برآن قرار گرفت که‌بوسعید میر ـ برادرشاه ملك ـ راکه حسب الحکم اعلی‌به قلعهٔ قهقههٔ اردبیل محبوس‌است ،می‌باید آورد که‌در جنگلهای فومن ، هرجا جائی سختی و پس سنگی باشد ، او می‌داند .

فرهاد خـان بنابر مصلحت وقت و صلاح دولت ، این مضمون را محضر کرده و به‌مهراکابر واعیان گیلانات‌رسانیده، به‌درگاه عالم‌پناه‌عرضه‌داشت‌نمود.شاه‌عباس‌رأی‌فرهادخان‌ومصلحت دیدعظمای‌گیلان راپسندیده ، حکم جهان مطاع شرف انفاذ یافت که ذوالفقار خان ـ حاکم اردبیل ـ بوسعید میررا‌ازقلعه بیرون‌آورده وهمراه خود به‌فومن ، نزد فرزندی فرهاد خان برده ، علی خان وسایر مخالفان رابدست آورده ، موافق صلاح‌دولت عمل نمایند .

Marfat.com

بعداز ورود حکم ،ذوالفقار خان لشکر آذربایجان را احضارفرموده و بوسعید میر مذکور را ازقلعه بیرون آورده ، از راه آستارا و گسکر و کسما ، داخل تنیان و اردوی فرهاد خان گردیدند .

Marfat.com

گفتار

در بیان آمدن ذوالفقارخان به موضع تنیان وتوجه نمودن به‌جانب ماسال وگرفتار شدن پسران امیرهٔ گسکر.

سابقاً مرقوم قلم وقایع رقم شده بود که شاه عباس بعداز استماع مخالفت امیره‌یوسف وامیره محمد وامیره‌سالوك ـ پسران امیره سیاوش ـ و مظفرخان ـ برادرش ـ صلاح دولت و مملکت خوددر آن دیده بود که‌امیره سیاوش‌خان راکه درلاهجان دوتساق شاه‌وردی بیك ـ یساول صحبت ـ بود، به‌قتل رسانیده و سراورا به‌بازار گسکر برده ، به‌دار آویزند . و ارباب فتنه ازاین حالت لازم الملالت متنبه شده ، جمعی از ارباب ضلال ، پسران امیرهٔ گسکر وبرادران اورا ازگیلِ گسکر برداشته ، به‌جنگل ماسال‌بردند. و ذوالفقار خان ، کلب علی بیك ـ داروغهٔ اردبیل ـ رابه اتفاق سپه‌سالار میرزای طالش ، به‌کوهات ماسال فرستاده، خود به‌اتفاق لشکریان ،متعاقب ایشان روان گردیده و تمامی طوالش گسکر را احاطه نموده ، غارت و تالان و قتل واسیری وبی‌رحمی بی‌پایان به‌تقدیم رسید. وعاقبت الامرپسران امیرهٔ گسکر ، درجنگل ماسال ، بدست کلب علی بیك قرامانلو گرفتار شدند . و مظفر خان نیزبه‌دست یکی ازلشکریان اسیر و دستگیر گردیدند.

Marfat.com

و چند نفر ازخواص ایشان‌که برهم‌زن دولت این‌سلسله بودند ، به‌درجات فنا و فوات رسیدند .

ذوالفقارخان ، به‌اتفاق لشکریان خود به‌گوراب گسکر رفته ، و به منازل امیرهٔ گسکر فرود آمده ،حسب الفرمان ، حکومت گسکر به‌ذوالفقار خان مقرر گشت‌و سپه سالاری گسکر وتوابع‌حسب‌الحکم به‌میرزای‌طالش تفویض‌رفت .

و فرهادخان کمرسعی در جستجوی علی خان بسته ، در این باب ملازمان را تهدیدات وترهیبات می‌فرمود. تا آنکه به توفیق الٰهی‌علی‌خان و کامران‌که متحیر و سرگردان ، ازخانهٔ مستك نام زرمخی بیرون آمده ، به قریهٔ مرگی ، به‌باغ شخصی‌اندرون رفته بودند، حیدر بیك ـ یساول خاصه ـ و جمعی ازلشکریان ، ایشان راتعاقب نموده ، علی خان دستگیر سرپنجهٔ تقدیر می‌شود . و گرفتاری کامران و داستان محاربهٔ او علی حده گزارش صحیفهٔ بیان خواهد شد .

چون‌خبرگرفتاری‌علی‌خان،دراردوی فرهادخان اشتهاروانتشاریافت، سواران‌بسیار، به اسپان باد رفتار برق کردار سوار شده ، به طلب علی‌خان می‌شتافتند واغلب این‌جماعت‌بدان موضع‌رسیده‌وعلی خان‌راسوار کرده، به خدمت‌فرهادخان آوردند . و فرهادخان درحضوراکابر واعیان‌گیلانات وی را عارضهٔ عتاب وخطاب ساخته، فرمود که چون خلاف عهد ومیثاق نموده ، با مرشدکامل مخالفت کرده‌ای، علی ازشما بیزاراست، شمارا عمربیك‌لقب دادیم. وامر نمود که ساعتی‌تخته‌کلاه برسرش نهادند ، و بعد ازآن زنجیر کرده ، به علی‌قلی بیك ایشك آقاسی که فرهاد خان از لاهجان به رسالت

Marfat.com

پیش اوفرستاده بود ، سپردند .

وپسران امیرهٔ گسکر و مظفرخان وچند نفر ازمقربان‌ایشان را زنجیر و دوشاخه کرده ، به‌اتفاق حسین خان کهدمی‌و عظمای گیلانـات و جمهور لشکریان ، ازموضع تنیان کوچ کرده روانهٔ فومن شدند . بیت :

گیتی که نشیمن زوال است آسوده دلی در او محـال است
محنتکده ایست تیره و تنگ دروی ز وفا نه بوی و نی‌رنگ

لمؤلفه:

شـرط است ره فسون نـرفتن زاندازهٔ خـود برون نـرفتن
شرط است بکار خویش‌بودن بر قول و قرار خویش بودن
رسمی است زنو کهن جهان را دادن سر کوب سر کشان را
بشناس به بزم سروری جای ز اندازهٔ خود برون منه پای

دراواخر شهر رمضان المبارك فیض رسان جود بنیان سنهٔ مذکوره ، فرهاد خان ازموضع تنیان کوچ کرده . به‌فومن آمد .و یك‌شب به‌دارالامارهٔ آنجا نزول فرموده ، و روز دیگر داروغگی فومن رابه جهانگیر بیك قرامانلو تفویض فرموده،روانهٔ رشت شدند. و عید رمضان رادررشت به‌سر برده ، سپه‌سالاری فومن رابه بوسعید میر و سپه سالاری شفت رابه‌میر حاتم رجوع نموده ، سپه‌سالاری کوچسفهان رابه حاجی علی‌خان و تولم رابه‌سپه سالار علی خان ـ برادر کامران ـ تفویض فرموده ، وزیر و مستوفی و سایر ارباب مناصب به‌دستورسابق تعیین نمود . و در هر محل داروغه از قزلباش تعیین فرموده ،درعرض یك‌هفته نسق‌ملك بیه‌پس‌و شیلات و فرضات کرد .

و علی خان جمهور وشاقان و تمامی ارباب و اعیان دیلان ، سوای سپه‌سالاران و متصدیان اعمال [را] همراه خودنزد شاه‌عباس بردو به‌نوعی

Marfat.com

که‌خود مقررو تعهد کرده بود، رقم به‌جهت سپه‌سالاران و منصب داران مملکت بیه‌پس و مواجب خواران حاصل نموده ، مبلغ دویست تومان ، به‌امیر خواند ـ سپه‌سالار رشت ـ ویك صدتومان به‌بوسعید میر ـ سپه‌سالار فومن ـ و مقدار سی‌تومان به‌حاجی علی‌خان ـ سپه‌سالار کوچسفهان ـ و مبلغ بیست‌تومان به‌سپه‌سالار شفت‌میرحاتم وبیست تومان‌به‌سپه سالارتولم‌ـ علی خان برادر کامران ـ عنایت واحسان نموده، خلعت فاخره به‌جهت‌سپه‌ـ سالاران مملکت بیه‌پس ارسال کردند .

و علی خان و پسران امیرهٔ گسکر و مظفرخان را حکم شد که قبای باروطی پوشانیده ، درمیدان قزوین به‌سیاست رسانند.فرهاد خان قرامانلوکه منصب جلیل المرتبه عظیم‌القدر وکالت داشت ، زبان به‌شفاعت ارباب جرائم گشاده ، ازباب صلاح اندیشی دولت عرض نمود که پادشاها ، ظل‌الها ! بیت :

گر باهمه‌کس به‌هرخلافی که رود دیرکار شوی درازکاری دارد

پادشاه راارادهٔ جهانگیری و ملك ستانی است و همه اهل طغیان رابه جنگ وجدال نمی‌توان گرفت.بلکه اکثراین‌طبقه راکه در سرحدها یاغی و ازجادهٔ فرمان بری منحرف می‌شوند ، به‌انواع‌اصطناع و احسان امیدوار می‌باید ساخت ورایات جهانگیری رادر.میادین قلوب می‌باید افراخت . هر گاه [باد] صیت سیاست و بی رحمی پادشاه وزد[1] و ظهور دولت و آغاز طلوع صبح اقبال انتشار و اشتهار یابد ، جهانگیری و کشورستانی مشکل خواهد بود .

نواب [اعلی] ، کلمات شفاعت آیات فرهاد خان رابه‌سمع رضا

---

۱ ـ در اصل : وزید .

Marfat.com

اصغا نموده ، آتش سیاست ایشان رابه‌آب عفو و اغماض منطفی ساخت و از اجرای حکم سیاست تقاعد نموده ، امر نمود که‌شیخ احمد آقای میر- غضب ، جماعت منکوب ومغضوب علیهم الضالین‌را ازدارالسلطنهٔ قزوین، به قلعهٔ الموت رسانیده ، قبض الخاص بیك کوتوال باز یافت نماید .شیخ احمد آقای مذکور ، اسیران مسطور را به‌قلعهٔ مزبوره رسانیده ، عودنمود. الخاص بیك مذکور ،مجموع دوتساق راکه دوازده نفربودند ، به‌سیاه چاه قلعهٔ مزبور محبوس وازاوقات حیات‌مأیوس نمودند .تاآنکه بعداز انقضای مدت دوماه و هجده روز ، شب سه شنبهٔ بیستم شهر شعبان سنهٔ ثلث و الف هجری ، حسب الفرمان شاه عباس، حسین بیك شاملوی قورچی، به‌الموت شتافته و علی خان را از سیاه چاه بیرون‌آورده، برسر آن چاه به‌دار کشید .

فردوسی :

اگر بدکنش مرد بد روزگار به گردون گردان رود زهره وار
زمانه ز گردون فرودآردش به فعل بد خویش بسپار دش

شیخ سعدی علیه‌الرحمه :

ای نفس اگر به دیدهٔ تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر تو انگری
ای پادشاه عصر چو مرگت فرا رسد
تو نیز با گدای محلت برابری
گر پنج نوبتت به در قصرمی‌زنند
نوبت به دیگران بگذاری و بگذری
هاروت راکه‌خلق جهان‌سحر از اوبرند
درچه فکنده غمزهٔ خوبان به ساحری

Marfat.com

دنیا زنی‌است عشوه‌گر و دلستان[1] ولی
با کس به سرنمی برد او عقد شوهری
آبستنی که این همه فرزند زاد و کشت
دیگر که چشم دارد از او مهر مادری

۱ ــ در اصل : دوستان به‌جای « و دلستان » .

Marfat.com

گفتار

دربیان‌فرستادن خواندگار روم به ولایت شیروان به‌طلب‌خان احمدخان والی لاهجان ومحمد امین‌خان پسرشاه جمشید خان و روانه شدن ایشان درصحبت حسن‌پاشای بیگلر بیگی‌شیروان‌و مآل حال وخاتمت احوال ایشان .

چون خان‌احمدخان ـ والی لاهجان ـ به‌اتفاق محمد امین‌خان ـ پسرشاه جمشید خان ـ به‌دستوری که‌دراین‌تذکره مرقوم‌شده، به‌شیروان رفته‌وخواجه حسام‌الدین‌لنگرودی ـ وزیرخود ـ راباعرضه داشت وتحائف و تنسوقات، به‌درگاه ذیجاه قیصر روم فرستاده بود و استعانت نموده ، ازحالات‌خویش و پسرشاه جمشیدخان انهاء نمود . خواندگار روم باوجود تباین و تخالف مذهب موردشان را سرمایهٔ فخر و مباهات دانسته ، جهت تعظیم و تبجیل‌و عزت و حرمت ایشان ، به‌پاشای شیروانات و گنجه و ارزن الروم و دیار ـ بکر و غیره ، فرمان نوشته و جهت مهمان داری سفارشات کرده بود ، مقرر فرمود که حسن پاشای بیگلربیگی شیروانات ، خوانین عظام را با متعلقان و ملازمان برداشته ، به‌درگاه قیصر رساند وجمیع اخراجات و مایحتاج ایشان رابه قانون شاهانه‌مهیا نموده، ارسال داشته بود . حسب الفرمان ، حسن پاشا درملازمت خانان رفیع الشأن ، ازشیروان متوجه روم

Marfat.com

شدند . و چون به شهر گنجه رسیدند و به دارالامارهٔ پاشای گنجه نزول و حلول فرمودند . از اقتضای قضا و زبونی طالع واژگون ، محمد امین خان به‌مرض آبله و زلزله بیمار گشته و بعد ازمضی هفت روز ، داعـی حق‌را لبیك اجابت گفته ، از این سرای ملال ، به‌دار سرور و قرار ، ارتحال و انتقال نمود. نظـم:

عنقـای مغرب است در این دیر ، خرمی
خاص از برای محنت و رنج است آدمی
چندانـکه گـرد صورت عـالم بـرآمـدم
بـیچـاره آمد آدم و غم خواره آدمـی

وخان احمدخان جسد همایونش رابه‌آیین سنت حضرت سیدالمرسلین وقانون پسندیدهٔ حضرات‌طاهرات‌ائمة المعصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین درگنجه مدفون ساخت و این ابیات رادر مرثیهٔ او انشا فرمود . رباعی :

از گـــردش روزگـار و جـور افـلاك
مـاراسـت دل حـزیـن و جـان غمنـاك
خون ریز به جای اشك ای دیـده که مـا
گنج عجبـی بـه‌گنجه کردیـم به خـاك

و بعد ازفراغ ازماتم داری ، به‌صد گونه افغان و سوگواری وجهان جهان حسرت و ندامت و بی‌قراری ، به‌اتفاق حسن پاشا روانهٔ مملکت‌روم شدند . و ملازمان محمد امین خان ، بامحنت و اندوه فراوان ، ازپـاشـای شیروان رخصت انصراف حاصل نموده ، متوجه گیلان گردیدند .

Marfat.com

گفتار

دربیان یاغی شدن طالش کولی و سرداران و به‌قتل رسیدن میرعباس سلطان چپك حرام‌نمك به‌سبب مخالفت ایشان به‌حسب ادوار دوران

چون طالش کولی و کیاجلال‌الدین و سلطان ابوسعید چپك و غیر آن ، بعد از چندگاه از سستی خو و حرام نمکی بعضی درجنگ پشیمانی نموده ، در حیات خان احمد خان را بسته ، ارادهٔ یاغی‌گری نموده ، هر کدام به بهانه‌ای متمسك گشته ، از حضور اردوی شاه عباس غیبت‌جسته ، به لاهجان آمدند و به‌منزل و مقام خود رفته ، آغاز مخالفت و سر کشی و شروع درکندن بنیان حیات خود کردند . ازاین معنی غافل‌که ، بیت .

وقت هر کار نگه دار که نافع نبود
نوش داروکه پس از مرگ به سهراب دهند

به‌اتفاق بهرام بیك ـ ولد کیارستم ـ و میرفتحی و سلطان ابوسعید رانکوئی وغیر،جمعیت کرده، داروغهٔ لشته نشا ورانکودرا اخراج‌نمودند. و طالش کولی ، در کوههای دیلمان ، به‌اتفاق اقوام و بنی اعمام یاغی شده ، راهها را مسدودگردانید . سلطان ابوسعید چپك ، به‌اتفاق کرم‌اسوار و دونفر دیگر از رؤسای چپکیه انتهاز فرصت نموده ، در چاشتگاه روز

Marfat.com

پنجشنبهٔ بیست و دوم ربیع‌الثانی سنهٔ اثنی و الف در باغ کیافریدون نمك بحرام ـ سپه‌سالار لاهجان ـ برسر اوریخته، به‌لطائف‌الحیل به‌قتل اومبادرت نمود [زدو] به‌شمشیر بوسعید و ضربت کرم‌اسوار ، به دارالبوار پیوسته ، سزای حرام نمکی خود معاینه دید . بیت :

مپنـدارم ای در خـزان کشـته جـو
کـه گنـدم ستـانـی بـه وقـت درو

چنانچه ماده تاریخ قتل کیافریدون است . تاریخ :

تدبـیر کس نکرد چو تدبیر بـو سعـید
فریـاد بـر کشـید کـه شمشیر بـوسعید

و بعد از قتل اوبه راه جهود کلایه بیرون رفتند .

و باآن‌که درویش محمد خـان اروملو ، با پانصد نفر قزلباش ، درقلعهٔ لاهجان اقامت داشتند ، سالماً غانماً به‌دررفتند وهیچ کس ازعراقیان، ایشان راجرأت تعاقب ننمودند .

لاجرم مخالفت اکابر لاهجان و به‌قتل آمدن کیافریدون ، مسموع‌شاه عباس گشته ، وقوع این حادثات رااز تمهید میرعباس سلطان چپك‌دانست. چون مشارالیه همواره انیس مجلس‌خاص بود ولاهجان راگذاشته ،ملازمت اردو می‌نمودند ، بنابر وقوع مخالفت مردم لاهجان و هرج و مرج ولایت بیه‌پیش ، مزاج شاه عباس نسبت به‌مشارالیه ، بدگمـان و منحرف گشته ، شب چهارشنبهٔ دوم شهر محرم الحـرام سنهٔ ثلث و الـف ، موافق سیچقان‌ـ ئیل ، شاه عباس دردکان سعدی چلاوی نزول فرموده، باجوانان‌امردسمن‌ـ عذار لاله رخسار سیمین ساق و شیرین [گفتار] باده‌های رواق به‌جلوه در آورده بودند . حسب‌الاشارهٔ شاه‌عباس ملـك جهانگیر ـ ولد ملـك سلطان

Marfat.com

محمد رستمداری ـ درغلیان‌سکرومستی ، بدمستی وبیهوشی راوسیله‌ساخته، میرعباس سلطان رابا خواجه‌سلطان محمود ـ برادر خواجه حسام الدین وزیر خان احمد خان ـ به‌قتل رسانید . وصباح روز دیگر شاه عباس امر ـ نمود که قورچی باشی و قنبر سلطان کوزبنوکلو و شیخ احمد آقای میر غضب ، به اتفاق‌حسین خان ـ حاکم کهدم ـ واغورلـو سلطان چگینی و نعمت الله‌سلطان صوفی و شرف خان ـحاکم تنکابن ـ به‌طالشستان بیه‌پیش درآمده ، طالش کولی و جماعت یاغی رابه دست آورده ، بیاورند .

حسب الفرمان ، عساکر به‌جهت‌تنبیه و تعذیب مخالفان روانهٔمملکت بیه‌پیش شدند . وقورچی‌باشی به‌اتفاق سرداران سپاه، به‌لاهجان نزول‌نموده، ازدیلمان و خرگام تاکوهات سمام ، همه جابه امر اوسپاه قسمت نموده ، مقرر فرمودکه تمامی عسکر پیاده درجنگلها و جبلها ترددات کرده ، مادام که‌طالش کولی‌ومخالفان‌به‌دست درنیایند، آرام وخورد برخود حرام دانند و سعی موفور ، دربارهٔ تسخیر یاغیان به‌تقدیم رسانند .

حسب الفرمان ، عساکر تا یك ماه که تفحص وتجسس می‌نمودند ودر پیروی مخالفان ساعی بودند ، به‌هیچ نوع راه به‌منزل مقصودنبردند و اثری ظاهر نمی‌شد . تاآنکه قورچی‌از لاهجان به‌دیلمان رفته ، درمردادماه قدیم‌و شهر رجب المرجب سنهٔثلث والف ، شیخ احمد آقای میر غضب راطلبیده مقرر نمودکه قتل‌عام را شعار خود نماید . آن مظهر قهر الهی که در بیرحمی و سفاکی دلیر ومشهور بود ، درطالشستان خرگام و دیلمان و گرجیان[1] و گلیجان و سمام ، شمشیر خون آشام از نیام کشیده، و قتل به‌افراط‌نموده، برانات و ذکور آن به‌ظاهر بنیاد و به‌باطن ابقا نفرمود . و چندین مؤمن و مسلمان و عجزه و بیچارگان به فرمودهٔ آن مطرودان درگاه ایزدی ، شربت

۱ ـ دراصل: کریمان‌ودرنسخهٔد: کریمخان.

Marfat.com

شهادت چشیدند. والآخر طالش کولی در جنگل سمام‌پشت ، به‌دست سهراب بیك ـ ملازم حسین‌خان کهدم ـ گرفتار شده و کیاجلال‌الدین‌محمد دردیلمان، به‌ضرب[شمشیر] ملازمان نعمت الله صوفی به‌قتل رسید . و سلطان ابوسعید رانکوئی و میر اشرف ومیر فتحی دردست لشکریان قورچی باشی به‌درجهٔ هلاکت رسیدند . و به شآمت حرام نمکان گیلان ، خلقی کثیر از صغیر و کبیر ولایت مذکوره ، به‌درجات شهادت و فوات رسیدند. و تمامی اموال و اسباب ایشان به‌تاراج این حادثهٔ عجیبه رفت . و سلطان ابوسعید چپك و کرم‌اسوار، به‌اتفاق‌یك‌دونفرازرؤسای‌چپك ، کیافریدون ـ سپه‌سالارلاهجان ـ رابه‌قتل آورده، باطالش کولی‌وعظمای‌مخالفان می‌گردیدند.وازاین‌مهلکه‌فرار نموده، به ملك‌جهانگیر ـ ولد ملك‌سلطان‌محمدرستمداری ـ استعانت‌نمودند. چون ملك‌جهانگیر مذکور به موجبی که قبل از این مسطورشد ، میرعباس سلطان چپك را وخواجه سلطان محمود لنگرودی‌را حسب‌الامرشاه‌عباس ، در دکان سعدی چلاوی، از عالم بد مستی به قتل آورده بود و صباح روز دیگر اداهای شب شراب را به خاطر آورده و از خمار بـد مستی هشیار گشته ، باجمعی از ملازمان‌که در ملازمتش بودند ، از قزوین سوار شده و روانهٔ مازندران‌گردیده ، در قلعه‌نوربنه [برده]، متحصن شده بود .

سلطان ابوسعید چپك نزد ملك رفته ، بدو اعتماد می‌کند . ملك مشارالیه چون میرعباس سلطان راکشته بود ، به‌گمان آنکه ابوسعیدچپك از باب غدر و مکیدت به نزد او آمده است ، شیوهٔ نامردی ونامردمی‌شعار خود ساخته ، مشارالیه را دو شاخه کرده ، از قلعهٔ نور به قزوین فرستاد .

شاه عباس ، ملازم ملك را طلبیده ، پیغام داد . چون جوانی را که از راه اعتماد و اعتبار به تو پناه آورده بود، از روی‌کمال نا مردی و دم‌ـ

Marfat.com

سردی‌گرفته ، از برای ما فرستادی ، انشاءالله تعالی‌عن قریب تونیزگرفتار زنجیر ادبارگشته ، به جزای اعمال خود می‌رسی .

و شاه عباس حکم به قتل سلطان ابوسعید فرموده ، در میدان قزوین به سیاست رسانیدند .

و قورچی باشی ، خاطر از رهگذر مخالفان جمع نموده ، به اتفاق طالش کولی و چند نفر دیگر از اقربا و اقوام کـه دستگیر و اسیر شده بودند ،با رؤس کشتگان، به قزوین به‌نظرشاه عباس رسانید . وحسب‌الحکم، طالش کولی و اقوام او در میدان قزوین به قتل رسیدند . و شاه عباس از فتنه و فتورولایت بیه پیش خاطر جمع نموده ، محل ننك و بجارپس[1] را که از بلوکات عمدهٔ رشت است ، و مبلغ دویست و پنجاه تومان تبریزی مداخل هرسالهٔ آن می‌شد ، به جلدو وجائزهٔ‌گرفتن طالش‌کولی ، به تیول ابدی حسین خان کهدم ، اضافهٔ الکای مشارالیـه عنایت و احسان فرمود .

و در سال اربع و الف هجریه خیرالبریه ، دیلمان و خرگام را به تیول نعمت الله سلطان صوفی داده ، تنکابن را به‌تیول حیدرسلطان قوین‌حصارلو شفقت نمود . و سمام را باسپه سالاری آن حدود ، به میرفرخ اشکوری عنایت نمود . و ضبط و ربط ولایت بیه‌پیش رابه‌مردم معتبر کاردان حواله نمودند . و در سنهٔ مذکوره حکومت لاهجان‌رابه درویش محمدخان‌اروملو عنایت نموده و دارائـی مواضع لشته نشا را به آقاحسین رستمداری که درتسخیر ولایت رستمدار و تصرف قلعهٔ‌نور مساعی‌مشکوره به‌تقدیم‌رسانیده، اظهار دولت‌خواهی و جان‌سپاری نمود ، در ازای نیکوخدمتی بدو عنایت نموده بود. لاجرم دراواخر سال مذکور ، حاکم تنکابن بیمارشده ،درویش

---

۱ ــ نسخهٔ د : بیجارپس .

Marfat.com

محمد خان ارواملو ـ حاکم لاهجان ـ به عیادت او نهضت نموده ولاهجان را خالی گذاشته ، برخورداربیك تفنگچی باشی را بامعدودی از لشکریان ارواملو، بهواسطهٔ محافظت قلعهٔ لاهجان نگاه داشته بود .

Marfat.com

گفتار

دربیان مخالفت وعصیان اهالی لشته‌نشاومآل سرداران جنگ اثر ·

دراین وقت کارگیاعلی حمزه با رؤسای چپك و اژدرلشته نشـا و توابع آغاز مخالفت و اظهار معصیت نموده ، بـه‌مدلول آیهٔ کریمهٔ انّ‌الله لا یُغَیِّرُ مابِقَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّروامابِأَنْفُسِهِمْ انتهاز فرصت نموده ، خواجه محمد ـ کلانترلشته نشا ـ و دونفرازاعیان آنجا رابه قتل آورده و خروج کرده، نقاره به‌نام خود زده ، جمری و اوباش برسر ایشان جمعیت نمودند .

آقاحسین رستمداری ، عرصهٔ لشته نشا را ازانصار و اعوان خالی و ازمعاندومخالف پردیده‌وازهجوم‌وازدحام‌عوام کَالْأَنْعامِ بَلْهُمْ اضَلُّ سَبیلاً خائف و هراسان گشته ، به‌اتفـاق قلیل که ملازمش بودند ، فرار اختیـار نموده ، و به‌قلعهٔ لاهجان رفته ، حصاری و متواری می‌شود .

چپکیه به‌اتفاق رؤسای اژدر ، زورآور گشته ، بـاده هزار آدم که اسلحهٔ ایشان ، اکثر چوب شمشاد و تبر و پیشدار و داس و امثال آن‌بود ، به لاهجان رفته ، شروع در گرفتن حصار قلعهٔ لاهجـان نمود . و در قلعه را آتش زده و نردبانها ساخته ، در کار بودند که قلعه رااز تصرف اولیای

Marfat.com

شاه‌عباس بیرون آورند . و در اندرون حصار ، برخوردار بیك تفنگچی ، به‌ضرب تفنگ و استعمال اسباب حرب و جنگ ،قلعه‌را محافظت‌می‌نمود . و مخالفان درکار خود مساعی کثیره به‌عمل می‌آوردند . و درقلعه مصالح تفنگ کمی کرده ، برخوردار بیك تفنگچی باشی ، نقره‌آلات عورات و نسوان لشکریان اروملو راگرفته وگداخته ،گلوله‌ساخته، استعمال‌می‌فرمود، تاآنکه کارساکنان قلعه ، ازتنگی آذوقه‌و تغلب معاند ومخالف ، به‌اضطرار و انقلاب رسیده ، قریب به‌آن شده بودکه لشکر وحشر لشته نشا به‌بالای برج‌و باره وحصار و دیوار برآمده ، قلعه‌را به‌تصرف درآورندکه‌به‌مقتضای قضاو قدر ، ناگاه سپه‌سالاران و اعیان و اکابر گیلان بیه‌پس ، به‌اتفاق‌خسرو چهار یاری ـ حاکم رشت ـ و اغورلوسلطان چگینی[1] ـ حاکم فومن ـ و علی سلطان چپلو ـ حاکم کوچسفهان ـ با ده هزار سوار مسلح نیزه‌دار ، ازکنار اردو بازار لاهجان ، تکبیر گویان ، مانند بلای ناگهان ، ازعقب ایشان درآمده ، تیروتفنگ برمخالفان باریدند. سرداران چپك و رؤسای اژدر سراسیمه شده ، حرکت المذبوحی به‌ضرورت می‌نمودند .

لاجرم بسیاری ازآن سبك عقلان ، به‌زخمهای گران به‌قتل رسیدند و بقیة السیف فرار اختیار نمودند . و کارگیا علی حمزه ورامیدان تلاش نام، سنگ تفنگ خورده ، ودیعت حیات رابه‌قابض الارواح سپرده ، اندکی از آن‌فرقهٔ بسیارکه ازچنگال شاهین بلاجسته بودند ، مختفی و متواری‌شدند. و خواهر زادهٔ پیرشیخ علی پاشیجائی که‌بدون‌رضای شیخ مذکور داخل آن‌صحبت شده بود ، درآن روز به‌دست ملازمان نعمت الله‌صوفی حاکم دیلمان افتاده ، حسب الحکم درمیدان لاهجان پوست کنده شد .

---

۱ ـ دراصل : چینی درنسخهٔ د : چمنی .

Marfat.com

و بعداز فراغ ازاین گیرو دار ، درویش محمد خـان اروملو ، از تنکابن مراجعت نموده ، به‌لاهجـان آمد. و حکام و سپه‌سـالاران و دولت خواهان بیه‌پس ، خاطر ازرهگذر ولایت‌بیه‌پیش جمع نموده ، به‌اتفاق‌لشکر و عسکر روانهٔ بیه‌پس شدند .

چون مخالفت و عصیان اهالی لشته نشا ، به‌اقبح وجهی معروض‌شاه عباس گردید ، حکم بقتل عام سکـان لشته نشا صادر گشته ، فرمـان ورود یافت‌که درویش محمد خان اروملو و امرای بیه‌پس ، به‌اتفاق سپه‌سـالاران و اعیان ، به‌ولایت لشته‌نشا رفته ، قتل‌عام نمایند .

چون درویش محمد خان ـ حاکم لاهجان ـ مردخدا تـرس ومـآل اندیش بود ، مردم لشته نشا رااز آثار قهر و غضب آنها اعلام کرده [1] ، اخبار واشعار فرمودندکه سه‌روز شمارا مهلت‌دادم‌که خودرا به‌کنارکشید . ودر روزچهار شنبهٔ‌نوزدهم شهر ربیع الآخر ، سنهٔ ثلث و الف هجریه ، در اواخر اسفندیار ماه و اوائل نوروز مـاه‌به روایتی درشهر صفر سنهٔ ثلث و الف آدم بسیار ازصوفی و چینی [2] و اروملو و ملازمان امرای بیه‌پس ، به اتفاق سپه‌سالاران و اعیان داخل بلدهٔ لشته‌نشا و بلوکات شده ، جمعی کثیر ازمردم لشته‌نشا و توابع، عرضهٔ تیـغ یاساگشتند واسیر و بردهٔ بسیاربه‌دست لشکریان افتاده ، نهب وتاراج بی‌حدو حصر نمودند .

و بعد ازتسکین نوائر این فتنه و فتور ، نواب اعلی، دارائی‌لشته‌نشا و حکومت لاهجان رابه اغورلوسلطان چگینی [3] عنایت فرمودند .

و درسال ست و الف فرهاد خان قرامانلو ، دربلدهٔ هرات ، معروض تیـغ یاسا گشت و خواجه محمد شفیـع خراسانی‌که وزیر فرهاد خان بود ،

۱ـ ظاهراً: انهاء واعلام‌کرده. ۲ـ ظاهراً: چگینی. ۳ـدراصل ونسخهٔ د: چینی.

Marfat.com

به‌وزارت گیلانات سربلند وارجمند شده، حکم عزصدور یافت که تیول‌داران گیلانات ازمهمات تیول دارای معزول باشند . و حسب الحکم عالم قطاع اقتباس ارتفاع که زَالَ نافذاً فِی الأَصْقَاعْ از ابتدای سیچقان ئیل سنهٔ‌ست و الف گیلانات خاصه شده ، درعرض دوسال امرمزبور به میرزای مذکور مفوض و مرجوع بود .

و بعدازآن مدت چهارده سال وزارت گیلانات به بهزاد بیك ـ ملازم میرزای عالمیان ـ متعلق بودو بعداز عزل بهزاد بیك ووفات میرزای عالمیان که‌داستان وزارت ایشان و مآل حال و عاقبت کاراینان ، به توفیق و تأئید ملك منان ، در این مکان سمت گزارش[1] خواهد یافت ، مدت چهارده‌سال دیگر زمان وزارت اصلان بیك امتداد یافته ، سه‌سال پسرش ـ اسمعیل بیك ـ بعداز فوت پدر ، وزارت الکای بیه‌پس نمودو چهارسال و شش‌ماه ، میرزا تقی به‌امر وزارت‌اشتغال نمودند .

۱ ـ دراصل : گذارش باذال معجمه .

Marfat.com

گفتار

در بیان شمه‌ای از حالات گیلانات و معاشرات ایشان بارعایا و متوطنان وخاتمت‌کار ایشان

چون درسال ست و الف هجریه بندگان شاه‌عباس ، گیلانات رااز تیول‌حکام و تیول داران وضع نموده ، خاصه کرد ، وزارت و حکومت گیلان را من‌حیث‌الاستقلال‌والانفراد به‌میرزای عالمیان ـ میرزامحمدشفیع ـ قرارگرفته بود و میرزای مشارالیه نیز تصدی مهمات معاملات رشت و کوچسفهان و شفت و تولم و ماسوله و پشتکوه رابنابر صدور آثار رشد و کاردانی و حسن خلق و رعیت پروری و نیکو محضری ، به‌بهزاد بیك رجوع نموده ، تکفل شغل و عمل قصبهٔ‌فومن رابه عهدهٔ اهتمام اصلان‌بیك نمود . سلوك بهزاد بیك باساکنان الکای مذکوره ، مقرون به‌رضای خالق بیچون و خشنودی‌خلایق بود. ودر تکثیرعمارت وزراعت و آبادانی‌مملکت کوشیده ، بااهالی و اعیان ، به‌روش استحسان و بارعایا و زیردستان بر وجه برّ وامتنان سلوك می‌نمود. واصلان بیك درهمه ابواب، برعکس آداب و قانون بهزاد بیك ، با اعزه‌ازراه اختصار و خواری و باعجزه و مساکین ، به طریق ظلم و تعدی به سرمی برد . و ظلم و ستم مشارالیه با زیردستان بعد از آنکه به مدت پنج سال‌رسید. نظم :

Marfat.com

در ایام او این سخن عام بود که ایـام او شر ایام بود

لاجرم شآمت ظلم او اثر کرده، کارگیا فتحی نام فومنی که نسبت قومی به علی خان داشت و سالها ملازم شاه عباس بود ، دراین سال از ملازمت اردو و ترددات به تنگ آمده و به منزل و مقام خود آمده ، به دهقنت وزراعت قیام می نمود .

جمعی کثیر ازمردم زرمخ وتنیان ومرگی و ماکلوان فومن که ازاصلان بیك و ملازمان اوظلمها دیده و ستـم‌هـا کشیده بودند ، نزدکارگیـا فتحی مزبورفته، ازبیداد وظلم اصلان بیك تضرع وتظلم می نمایند . و چون این فرقه راکار به جای و کارد به استخوان رسیده بود و کارگیـافتحی نیزاز خفت و هوان وجور و عدوان اصلان بیك دل آزرده بود ، همگنان بر مخالفت ، موافقت هم کرده و دروادی یاغیگری بیعت نموده ، همداستان شدند . وبه اتفاق روبه نفاق و دل به مرگ نهاده ، ممات رااز غایت اضطرار بر حیات ترجیح دادند . و خبر ارادهٔ مخالفت ایشان به داعیهٔ کارگیا فتحی ، مکرراً به سمع اصلان بیك رسیده ، باوجود آگاهی برآن احوال ، ازعدم تیقظ وانتباه و مستی بادهٔ غفلت و غرور ، این قضیهٔ نامرضیه راوقعی ننهـاده و فومن را خالی گذاشته، به لاهجان به سلام نوروزی پسر میرزای عالمیان رفته بود . کارگیا فتحی و متابعان ، غیبت اصلان را فوزی عظیم دانسته ، ازراه ضلالت و نادانی ، درشب چهار شنبهٔ پنجم شهر[1] سنهٔ اثنی عشرة و الف ، مطابق توشقان ئیل که شاه عباس دراین سال ، ازاصفهان به عزم تسخیر قلعهٔ تبریز و تصرف ممالك آذربایجان نهضت فرموده بود ، به اعتقاد خود انتهازفرصت نموده و باجمعیت بسیار ازمردم آن دیار ، برسرخانهٔ اصـلان بیك آمده و

---

۱ ــ دراصل نامی ازشهر نیامده است .

Marfat.com

مبلغ سه‌هزار تومان ازمال دیوانی در خانهٔ مشارالیه مضبوط نموده ، بیرون آورد و کیسه به‌ملازمان خودداده[1] ، تمامی اسباب و اجناس خانهٔ مشارالیه را به غارت و تالان بردند . و از آنجا بیرون آمده ، به‌قصد قتل سپه سالار بوسعید میرمتوجه منزل اوشدند . چون مشارالیه مرد هشیار و بیدار بود و رعایت حزم و احتیاط مرعی می‌داشت ، درآن اوقات ازواقعهٔ مخالفت و مخاصمت کارگیا فتحی وارادهٔ او آگاهی یافته‌بود . خانهٔخودرا خالی کرده، متواری و مختفی گشته بود . کارگیا فتحی مذکور به‌هیأت مجموعی ، بر سرخانهٔ بوسعیدمیر رفته وازفرار بوسعید میرخبردار شده ، درفومن توقف ننموده، به‌جانب [شنبه] بازار معاودت فرمود . و روز شنبه از[شنبه] بازار نیزبه‌منزل خود رفته وکوچ ومتعلقان خودرا برداشته، روانهٔ جنگل‌نمود . و خود نیز به‌اتفاق پسر و برادر و سایر ارباب نفاق روانهٔ جنگل تتف‌رود ماکلـوان شدند . و جمعـی از مـردم آن حدود که همراه مشارالیه به‌فومن آمده و به‌این حرکات شنیع اقدام نموده بودند ،اهل وعیال واطفال خودرا واگذاشته ، متلاشی وسرگردان ونادم و پشیمان به‌جنگلها گریختند. و چون خبر وحشت اثرخروج کارگیافتحی و ظهور وجرأت او در ولایت بیه‌پس شایع گشت، سپه سالاران گیلان سبما امیر خواند ـ سپه‌سالار رشت ـ و حاجی علی خان ـ سپه‌سالار کوچسفهان ـ ومیرحاتم ـ سپه‌سالارشفت ـ واقوام ، وسپه‌سالار علی خان تولم و اقوام ، به‌اتفاق سلطان محمد بیك ـ قوم‌بهزادبیك ـ و اکابر و اعیان و ملازمان ، پیش ازظهر روز مذکور . با هجوم بسیار و ازدحام بی‌شمار ، به‌گوراب فومن حاضر شدند و از قرار صلاح دید سپه‌سالار بوسعید میر ، بلا توقف و تأخیر ، به‌موضع شنبه‌بازار

---

۱ ـ شاید : درکیسه به‌ملازمان خود داده؟ .

Marfat.com

رفته ، نزول نمودند .

و اصلان بیك بعد از استماع این خبر موحش ، ازلاهجان به‌اتفاق سعیدبیك سوار شده و باکمال سرعت و استعجال مراجعت نموده ، درشنبه بازار به‌اردوی سپه سالاران رسیدند . و در حال به‌احضار مردم ولایات و بلوکات فومن کسان فرستاده ، روز جمعهٔ پنجم شهرحال[1] جمعیت بسیار، زیاده ازپنج شش‌هزار آدم به‌صحرای شنبه بازار جمعیت نمودند و روز شنبهٔ غره شهر مذکور ، سپه‌سالاران و متعینان ، به هیأت اجتماعی به‌منازل کارگیافتحی رفته ، رحل اقامت انداختند .

و بعد از آن شروع در تدابیر گرفتن مخالفان و بازیافت مال دیوان نمودند . و در عرض بیست روز کارگیافتحی مذکور و پسر و برادر و متعلقان اورا به‌دست آورده ، وجوهات سرکار خاصهٔ شریفه که‌کارگیافتحی به‌مردم داده بود، به‌تقریر، از آن جماعت بازیافت نمودند . و جمعی‌ازمردم آن محال که‌کارگیا فتحی اغوا و با خود همداستان کرده ، درجنگلها و مکان های اختفا می‌گردیدند ، جملگی اسیر و دستگیر شدند . و هر کس فلسی ازمال دیوان‌یااز وجوهات اصلان بیك تصرف نموده بود ، به‌شکنجه و عذاب ،رنجه نموده ، مطالبه و مؤاخذه کردند ، و چند نفر ازرؤسای آن فتنه و فتور و شر و شور ، درمنزل کارگیافتحی، به‌فرمودهٔ سپه‌سالار به‌قتل رسیدند . و بعضی ازمردم آن حدود راکه گمان درم و دینار می‌رفت ، مقید و مغلول‌گردانیده ، ازمنزل کارگیافتحی کوچ کرده ، به‌فومن همراه آوردند .

چون اطفای نیران فتنه و فساد کارگیافتحی و سایر متابعان و مخالفان

---

۱ ـ ظاهراً به‌معنی شهر جاری است.

Marfat.com

دولت‌سرآمده، به منصهٔ ظهور رسید ، سپه‌سالاران و اعیان بیه‌پس به‌منازل و مقام خود مراجعت و بازگشت نمودند . و اصلان بیك ، کارگیافتحی‌و پسر و برادر و چند نفراز سرکرده‌های اجامره و اوباش رابا روش قتیلان ، ازجهت تشهیر به‌رشت بردند واز رشت به‌لاهجان برده ، برگردیدند . وبعد ازمعاودت ، درروز سه‌شنبهٔ بیست و دوم شهر ربیع‌الاول سنهٔمذکوره ، در بازار فومن ، کارگیا فتحی و پسر و برادر و هجده نفر دیگر از متابعان و موافقان اورا به‌دست مردم زرمخ و غیره به‌درجهٔ قتل رسانیدند . نظم :

جهان بروفق نام‌خود جهان است خرد وی راگزاف‌این‌نام‌ننهاد
خنك آن‌کس که درمیدان ارواح قدم در خطه اجسام ننهاد

حاصلا ، بعد ازآنکه‌اصلان‌بیك جبار، سرآن‌جور رسیدگان روزگار را پامال و مال دیوانی را باز یافت نمود ، ابواب مؤاخذه و مصادره بر روی سایر رعایا و کدخدایان گشوده ، خانه‌ها خراب کرد و مبلغهای کلی به‌طریق ترجمان از مردم گرفته ، تا انقضای مدت شش ماه بازار شکنجهٔ بی گناهان و معرکهٔ آزار بیچارگان گرم بود .

درخلال این‌حال و اثنای این‌احوال ، میرزای عالمیان ، از جانب قلعهٔایروان، ازخدمت وملازمت بندگان شاه‌عباس مراجعت نموده ، ازراه خلخال ، به قصبهٔ ماسوله آمد . و تمامی سپه‌سالاران و اکابر و اعیان به اتفاق داخل فومن شدند .

و حقیقت ظلم و خون ریزی اصلان بیك را ازمردم خوب فومن شنیده، تحقیق نمود که‌حادثه‌ای که رو داده ازشآمت ظلم و ستم اصلان‌بیك بود . و توقف و تسلط اودر فومن و ساکنان آنجا ، صلاح دولت نیست ، اورابه رشت طلب نمود و بعد ازتوبیخ و عتاب ، اورا از تصدی فومن

Marfat.com

معزول کرده ، رتق و فتق و قبض و بسط مهمـات فومن ، ضمیمهٔ وزارت الکای رشت و کوچسفهان وشفت وتولـم وغیره‌نموده، به بهزاد بیك رجوع نمود. بیت :

وزارت ندارد در ایـام یاد　　وزیـری به تدبیر بهزاد راد
قلم گشته تا بر دبیری علم　　به دستور او دیده دستور کم
چنان برد با پیر وبرنا بهسر　　که جائی پدر بود ، جائی پسر

و این صورت باعث‌تألیف قلوب مردم این‌دیار[۱۸۰].

Marfat.com

گفتار

در بیان آمدن بهزادبیك به‌وزارت قصبهٔ فومن‌و قصبهٔمذکوره
را به زیور عدالت آراستن .

درروز پنجشنبهٔ هجدهم شهرشعبان المعظم ، توشقانئیل ،بهزاد بیك مکرم الیه[1] ، به آئین عدالت و آدمیت ، به‌فومن آمده ، وضیع و شریف‌و خواص و عوام ، باکمال نشاط و خرمی ، به استقلال و استقبال بهزادبیك مبادرت نموده و میدان قصبهٔ فومن را چراغان کرده ، خوشحالی‌ها نمودند و چون بهزاد بیك به‌وزارت فومن تشریف آوردند ، کدورت ظلم‌اصلان بیك ،به‌صفای عدل بهزادبیك تبدیل یافته ،ساکنان فومن آسودگی‌و رفاهیت تمام‌یافتند . و بعداز دوروز ،بهزاد بیك به‌اتفاق سپه‌سالار بوسعید میروسعید بیك و قضات و اعیان ، به‌دیوان نشسته ، هفتاد نفر ازعجزه و مساکین را که‌به‌تهمت خیانت ، درزندان اصلان بیك‌مقید و مغلول بودند ، جمله را از حبس و قیدآزاد گردانید . بیت :

خللهای پیشین تدارك نمود شب ظلم‌را عدل اوصبح بود

این معنی موجب صید دلها و سبب تأمین و تأنیس خاطراحرار و ابرار گشته ، ازآن باز مردم بلاتفرقهٔ خیال و اختلال احوال ، به دعاگوئی

۱ ـ ظاهراً این‌ترکیب صحیح‌نیست .

Marfat.com

اشتغال دارند .

بعداز چندگاه ،بهزاد بیك تصدی فومن رابه‌خواجه عبدالوهاب‌رشتی که در سلك ملازمـان او منسلـك بود ، رجوع نموده ، به رشت مراجعت نمود .

چون میرزای عالمیان،وزارت‌لاهجان رابه میرزا مسعود واستیفا رابه محمدمؤمن نوسنده[1] رجوع نموده، خود به‌دارالسلطنهٔقزوین‌رفته، به وزارت آنجا اشتغال داشتند . بعداز مدتی ، مردم لاهجان ، ازوزیر و مستوفی ، بنا برظلم و تعدی و زیادتی ، آزرده گشته ، سادات و موالی و اهالی ومشایخ و مشهوران لاهجـان به‌رشت آمدند . و چون آوازهٔ عدالت و حسن سلوك ورعیت پروری بهزاد بیك ، درتمام گیلانات اشتهاریافته بود، اکابرلاهجان، به‌الحاح و التماس بسیار ، بهزاد بیك راازرشت سوارکرده ، به‌غوغای‌تمام و ازدحام مالاکلام و استقبال خواص و عوام ، به‌لاهجان برده ، به‌دارالاماره فرود آوردند . و قبـایح اعمـال وزیر و مستوفي رامحضرکرده ، خواهش مردم‌لاهجان به‌حرکت ایشان به‌جانب بیه‌پس‌و عزیمت بهزاد بیك‌به‌لاهجان رابه‌میرزای عالمیان عرض نمودند .

و میرزای عالمیان راعزیمت بهزاد بیك به‌لاهجان ، به حسب ظاهر مرضی و مستحسن افتاده ، حکمی به‌اسم بهزاد بیك درقلم آورد و وزارت مملکت بیه‌پیش‌رابه‌دستور ولایت‌بیه‌پس ،به‌مشارالیه شفقت فرموده ،کتابات صداقت آیات، به‌ارباب واعیان ومشایخ‌ومشاهیرلاهجان‌قلمی نمود. و وزیر و مستوفی سابق رابعلت بدسلوکی و اعمال و افعال ناصواب بازخواست بلیغ و مصادره و مؤاخذهٔ عظیم فرمود .

---

۱ ـ درنسخهٔ د : ریسنده . ظاهراً: نویسنده.

Marfat.com

وبعد از مرور دو سال ، بندگان اعلی ، ولایت گسکر وآستارا را از تیول ذوالفقار خان‌وضع نموده ، خاصه کرد . و وزارت الکای مذکور رابه قانون گیلانات ، به‌میرزای عالمیان عنایت نمود . و نواب میرزائی ، وزارت آن‌ولایت‌رانیز به‌نام‌بهزاد بیك رقم فرموده که به‌ولایت‌مذکوره رفته، سرانجام مهمات ومعاملات آنجا نماید.

بهزاد بیك حسب الفرمان ، از لاهجان به فومن آمده ، سپه‌سالار بوسعید میروسعیدبیك راباچند نفرازاعیان ملك بیه‌پس ، همرادخودبه‌گسکر وآستارا برد . و داروغگی و تحویلداری گسکر رابه‌سعید بیك‌فومنی‌رجوع نموده و حکومت آستارا و توابع‌را به‌جمشید بیك امیره تفویض فرموده ، عود نمود. و به‌فومن آمده، حکومت الکای فومن را به‌سلطان محمد بیك ـقوم‌خود ـ داده،تکفل‌مهمات و داد وستد رشت رابه‌عهدهٔ‌اهتمام عبدالوهاب رشتی حواله‌کرد . و اشغال و اعمال شفت و تولم و کوچسفهان را به‌مردم معتبر و کاردان رجوع فرموده ، خود به‌لاهجان معاودت و مراجعت نمود .

ودراین اوقات، ازشاه‌عباس، وزارت قزوین و کل‌خراسان‌ومازندران بهشت نشان‌رابه‌اسم میرزای عالمیان‌رقم صادرشده‌بود و دوات وقلم‌مرصع، با زین‌اسپ و افسار زرنگار و خلعت زرکار ، بدوعنایت و التفات فرموده بود . و نواب میرزائی ، وزارت قزوین رابه‌اصلان بیك رجوع نموده . و وزارت کل مازندران رابه‌میرابوالقاسم خراسانی تفویض فرمود و خاطراز مقدمات و مهمات ممالك دارالمرز جمع نموده ، به‌استقلال تمام و شوکت و عظمت مالاکلام، عازم خراسان، به‌قصد تمشیت امور وزارت آنجاگردید.

Marfat.com

گفتار

در بیان عزیمت میرزای عالمیان به وزارت ملك خراسان و خاتمت حال او به تقدیر قادر مستعان .

بررأی دقایق پیرای ارباب بصیرت که ناظمان مناظم ملك و ملت و دین و دولت اند مستور و محجوب نخواهد بود که پیشهٔ روزگار و اندیشهٔ لیل و نهار همیشه این بود که درمقام گزند پروردگان خود باشد. تجربه شاهد است که هرگاه نهال اقبال و شجرهٔ آمال صاحب دولتی راسایه گستر و بارور سازد ، درعین کمال ، خلل پذیر عین الکمال گرداند . بیت :

جهان آن به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد

شاهد این حال دراین مقال صورت احوال میرزای عالمیان است که در عین استقلال ، مقهور قهرمان پادشاه گردیده و تاب بی لطفی و بی عنایتی نیاورده ، عالم گذران رابدرود نمود .

کدامین عیش دنیارا غمی درپی نمی باشد
بلای هجو معزولی است دردنبال منصب را

شرح واقعهٔ مذکوره آنکه چون میرزای عالمیان ، حسب الفرمان قضا جریان ، به رتبهٔ ارجمند وزارت کل خراسان سرافراز گردید ، حکم شاه عباس صدور یافت که سان عساکر خراسان دیده و به حقیقت مداخل و مخارج

Marfat.com

امرای خراسان رسیده [۱]، از ابتدای خراسان تا کنار آب مرغاب ، جمیع سلاطین و خوانین وامرا به عزل او معزول و به نصب او منصوب باشند و اختیار ملکی ومالی رعیت و سپاهی‌را متعلق مشارالیه شناسند . و مشارالیه را بالانفراد والاستقلال در امور مذکورمدخل دانند.

میرزای‌عالمیان به قانون وآداب خواجه نظام‌الملك‌طوسی ـ وزیرسلطان ملکشاه سلجوقی ـ و خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان ـ وزیر ابقا خان چنگیزی ـ بلکه زیاده ازآن صاحب جاه و اختیارگردیده وگردن‌تکبر و تجبر، ازگریبان غفلت وغرور کشیده، اسباب تجمل از بابت نه سراسپ یراق مرصع و استرهای باری و شترهای قطاری دویست قطار و خیمه های منقش و پرده های اطلس زرنگار ملوکانه ترتیب داده، از قـزوین روانـهٔ خراسان گردید. ودر سرحد مشهد مقدس‌نزول فرموده،با خدام آستان ملایك آشیان، در باب مداخل ومخارج آستانهٔ رفیعهٔ منیعه ووظایف وسیورغالات پیچیده، گفتگوهایی نمود. وبا محراب‌خان ـ حاکم مشهد مقدس ـ دربارهٔ جمع و خرج الکاء و رسومات عساکر و مـواجب سپاه وقشون، ابـواب منازعات‌ومکابرات گشود.چنانچه‌ازسخت‌گیری مشارالیه عرصه بر ساکنان روضهٔ منورهٔ مقدسه تنگ شده، کار به دشواری و اضطرار رسیده بـود که در خلال این‌حال و اثنای این قیل‌وقال، سبب رشك و عداوتی که هرطبقه از اصناف مردم، علی‌الخصوص اهل مهم و ارباب منصب را با یکدیگـر می‌باشد، حاتم بیك اعتمادالدوله عرض می کندکه میرزای عـالمیان با آن همه لاف وگزاف وکاردانی و رشد و تلاش و اهتمام دربارهٔ توفیروجوهات دیوانی، مبلغ هجده هزار تومان از تفاوت تسعیر برنج لاهجان، از رعایـا

۱ـ دراصل : مخارج امرای خراسان به‌او رسیده.

Marfat.com

بازیافت نموده، داخل جمع خود نکرده است. این‌سخن درمزاج شاه‌عباس جایگیر شده ، بواسطهٔ تحقیق این مدعا ، بهزادبیك نایب وگماشتهٔ میرزای عالمیان را از لاهجان، به مازندران بهشت نشان روانه فرمود. و به‌تاریخ دوازدهم شهر جمادی‌الثانی، قوی‌ئیل، حسب‌الحکم، بهزاد بیك به اتفاق سپه سالاران و متعینان گیلانات، روانهٔ مازندران شدند و در خطهٔ فرح آباد رسیده، مبلغ پانصد تومان پیش‌کش نموده، پابوسی نمودند. سپه سالاران واعیان نیز پیش‌کشها کشیده، نوازشات حاصل نمودند.

وچون خبر طلبیدن بهزاد بیك و حکایت تفاوت تسعیر برنج‌لاهجان‌و سخنان‌ارباب غرض ومعاندان مسموع میرزای عالمیان‌گردید،ازعالم‌نخوت وغرور، بلاتأمل‌و اندیشهٔ عاقبت امور، ازمشهد مقدس‌سوارشده‌و در عرض شش‌روزخودرا به‌فرح آباد که در آن زمان به«طاحان» موسوم بود، رسانیده، بعدازادراك کورنش و تسلیم ، مخصوص گردید . و بعداز دریافت‌خدمت و تفقدات و توجهات پادشاهانه ، شاه‌عباس حقیقت هجده هزار تومان تفاوت‌تسعیر برنج‌لاهجان‌رااستفسارمی‌کند .میرزای مزبورازپ ریشانی‌رعایای لاهجان حرفها زده واز بازیافت آن‌انکار بلیغ نموده ، عرض می‌کند که ولایت بیه‌پیش راتیول داران و تحصیل داران خراب کرده بودند و حالا که‌شاه ولایت بیه‌پیش را خاصه کرده ، به‌بنده سپرده است ، می‌خواهم که به‌عون‌مکارم الهی و توجه نواب شاهی ، در بارهٔ آبادانی ولایت مذکوره کوشیده ، دعای خیرجهت پادشاه حاصل نمایم . و بعدازآن ، ازراه غفلت وغرور، مذکور می‌سازدکه پادشاه شنیده‌که اَلْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ شاه‌عباس ازاستماع‌این حدیث که دلالت به‌ظلم اومی‌کرد ، آزرده خاطرگشته، جواب می‌فرماید‌که میرزا! راه‌دور طی‌کرده‌ای،مخبط‌شده‌ای،

Marfat.com

برو آسایشی اختیار کن . و شاه عباس متوجه خلوت سرا شده، میرزای عالمیان ازمجلس بیرون آمد . و ازاستشمام رایحهٔ بی‌التفاتی شاه‌عباس ، به‌نحوی که امیر چوپان هنگام بغی و خروج ازنزد سلطان ابوسعید چنگیزی نادم وپشیمان و خجلت زده‌بود ، ازخطای خود آگاهی یافته و از مستی بادهٔ غرور و خواب غفلت وپندار، هشیار و بیدار گردیده ، دانست « که محرم‌به‌یك نقطه مجرم شود »و دیگر میرزای عالمیان به‌درگاه‌شاه بارنیافت. و مزاج شاه عباس بدو منحرف گشته ، سخنان اضداد و ارباب عناد [را] دربارهٔ اوقبول نمود .

حاتم بیك اعتماد الدوله و مقصود بیك‌ناظر ، انتهاز فرصت نموده، خواجه فصیح لاهجانی و خواجه ابن‌علی خراسانی‌را طلبیدندو مشارالیهما راکه سالها انتظار این‌روز می کشیدند ، دربارهٔ غیبت و بدگوئی و تقریر و ابواب میرزای عالمیان ترغیب و تحریض نمودند . و ایضا محمدباقر ـبرادر محمد قاسم‌بیك ـ راکه ربیب نعمت ورهین منت میرزای عالمیان بودو ازاسرار غامضه واقف و خبردار بود ، فریب داده ، اورانیز درابواب وتقریر واداشتند .و نواب ازحقدش به‌نفس خود به‌دیوان نشسته ، ازمقرران و مؤدیان سخنان می‌شنید و پیروی ها می کرد. و بدگویان درمقام‌بدگوئی‌و عیب جوئی درآمدند و بدمددی‌های امرای دولت و اعیان حضرت ، مدد نکبت و اضافهٔ علت شده ، میرزای عالمیان مخذول و معزول گردید . اما شاه‌عباس، ملاحظهٔ خدمات مستحسنهٔ اونمود و به‌حبس و قید او فرمان‌ندار. چون مشارالیه‌به‌شفقت پادشاهی مغرور و به‌ده‌روزه دولت دنیای دون‌مسرور بود، تاب بی‌توجهی و طاقت بی‌عنایتی نیاورده ، به‌اندك روزی بیمارشده، ازپادشاه رخصت انصراف به‌جانب قزوین خواست و انگشتر خودرا با

Marfat.com

دوات و قلم مرصع به‌خدمت فرستاده ، با یك جهان حسرت وندامت که‌از لوازم دل‌بستگان مناصب ومراتب پادر رکاب‌دنیااست، روانهٔ قزوین گردید.

بیت :

چهار چیز که اصل منافع است و منال
نیرزد آن به چهار دگر در آخر حال
بقابه تلخی‌مرگ وعمل به‌خجلت عزل
گنه بـه شرم ندامت عطا به ذل سؤال

شاه‌عباس ، بهزادبیك رابه‌خلعت شاهانه سرافراز گردانیده وحصول ووصول‌مبلغ‌هجده‌هزارتومان را ازتفاوت‌تسعیربرنج‌لاهجان، به‌عهدهٔ اهتمام اونموده،بنابرخساست جبلی، کرت دیگر به‌عجزه ومساکین‌ورعایای بیه‌پیش حوالـه کرد . و از سپه‌سـالاران ، بوسعیـد میر ـ سپه‌سـالار فومن ـ حاجی‌علی خان‌ـسپه‌سالار کوچسفهان ـ درآهل مازندران ، ازاین دارفنا ، به‌سرای بقاارتحال وانتقال نمودند. وسایر سپه‌سالاران و اعیان‌از شاه‌عباس، خلعت و نوازش یافته ، به‌مقام خود مراجعت نمودند .

وبهزاد بیك درنهایت‌عزت واجلال‌و کمال دولت و اقبال ، به‌لاهجان معاودت فرموده و درعرض سه سـال ، هجده هزار تومـان وجه مذکور را تنخواه اربـاب‌حوالات دیوان نموده، به‌طریق مدارا و تیسیر ، از رعـایای الکای بیه پیش استطلاب می‌نمودند .

وچون میرزای عالمیان به استرخاص پادشاه به‌قزوین رسید ، ازغایت حزن و اندوه ، رنج و بیماری اواستیلا و اشتداد یافته ، روزبروز کاربجائی رسید که ازمداوا و معالجات اطبـا در گذشت . و چون برفوت خود متیقن گردید ، چند نفراز مردم متدین متعین راازقزوین طلب فرموده ، و درحضور

Marfat.com

ایشان وصیت نموده ، فصل چنداز بی‌وفائی دنیا و بی‌اعتباری روزگار غدار واهل آن فروخوانده، گفت « هیهات‌هیهات! چندین‌سال‌وزارت کردم‌وچندین خانه‌راغارت نمودم و دلها به‌درد آوردم که‌یك دل‌را از خود راضی کنم ، آن [هم] مقدور و میسر نشد . » وآن جاهل مغرور ندانست که هر که خدای عزوجل را بیازارد تـا دل‌خلقی به دست آرد ، جبار منتقم همان مخلوق را برگمارد تادمار ازنهادش‌برآرد . بیت :

برای صید یك‌دل کردم ازخود رنجه دلها را
ولی حاصل نشدکامی که‌من می‌خواستم آن‌را

بعدازآن ملازمان خودرا طلبیده، ازصامت وناطق وفروش و ظروف واوانی و زرنقد و طلا ونقره ومفرده ومن‌ذلك وغیرذلك، همه‌را قلمی فرموده، مبلغ سیصدتومان‌ازبرای مؤونت فرزندان ومهرازواج‌اخراج‌نموده، سیصد تومان دیگربه‌جهت اخراجات تجهیز و تدفین خودکه نعش اورا نقل روضهٔ مقدسه و مشهد مزکی معلی نمایند ، به‌مرد معتمد امین سپرد . و باقی مایعرف خود رابرآورد فرموده، مبلغ‌هفت هزارتومان بود . ازکمال‌جهل وجنون‌جمله را به‌صیغهٔ نذر و پیشکش شاه عباس نقل اصفهان کرده و فصولی دراین ابواب به‌خدمت پادشاه نوشته ، درآن عریضه قیدآن کرده‌بود که‌مرا باهیچ عامل و گماشتهٔ خود حسابی و طلب و خواستی نیست ، الابهزاد بیك که محاسبـات دفتری بااو بسیار است . و دراین مدت به‌محاسبات اونرسیده‌ایم . اختیار با پادشاه است. ودرشب جمعهٔ بیست ودوم شهر رمضان فیض‌توأمان تخاقوی‌ـ ئیل ، داعی حق‌را لبیك اجابت گفته ، ازاین دار ملال و سرای اختلال ، به عالم‌جاوید ارتحال و انتقال نمود . بیت :

جهان چیست دار ملال و فتور ازاودامن خویش را دار دور

Marfat.com

عروسی است در بیوفائی سمر — که‌مهرش‌بودقهر ونفعش‌ضرر
زگیتی کـه کارش جدائی بود — جـدائی به‌از آشنـائی بود
میامیز بـا این عروس دو رنگ — که‌صلحش‌نباشدبه‌دنبال‌جنگ
از او بهره دل را جراحت بود — ز گیتی امید چه راحت بود
بود عزل پـایان هر منصبی — بود یأس انجام هر مطلبی
ترا دوری ازوی ضروری بود — که‌او باتو درقصد دوری‌بود

خواجه محمد یوسف ضیاء ، تاریخ وفات میرزای عالمیان را بدین نحوبه‌نظم در آورد . تاریخ :

میرزای جهان که بد جهـان را مالك

بر داشت دل از مفرده و من ذلك

روح القدس ازبرای تاریخش گفت

اَنْتَ اَلْبَاقِی کُلُّ شَیءٍ هالك

وچون میرزای‌عالمیان به‌نهجی که‌مرقوم قلم‌سوانح‌رقم‌گردید، مدت دوازده سال به‌امر وزارت گیلانات و مازندران و گسکر و آستارا و پنج سال به‌وزارت قزوین قیام نموده و یك سال بود که به‌شغل وزارت خراسان مشغولی‌داشت که به‌مقتضای گردش روزگار و ادوارلیل و نهار ، از نظرشاه افتاده ، باجان حزین و دل غمگین ، درقزوین به‌داربقا ارتحال نمود .

بعد از وقوع واقعهٔ مذکوره ، شاه‌عباس وزارت گیلانات و گسکر و آستارا به‌بهزادبیك عنایت فرموده ، حکم صدور یافت که وزارت ورفعت پناه بهزادبیك به الطاف بی‌دریغ شاهانه مخصوص و ممتاز گشته بداند که دراین ولا مرحوم خواجـه محمد شفیع خراسـانی به‌جوار رحمت ایزدی پیوسته ، سرهمایون مابه سلامت باشد .

Marfat.com

وزارت گیلانات‌و گسکر و آستارا رابه دستوری که‌به‌مرحوم مزبور رجوع نموده بودیم ، بدان وزارت پناه‌شفقت فرموده ، آن‌وزارت پناه را درسلك ملازمان خاصهٔ شریفه انتظام دادیم . می‌باید که‌با رعایـای الـکای مذکوره ، به‌طریق احسن سلوك نموده و درتکثیر عمـارت وزراعت سعی موفور به‌تقدیم رسانیده ، هرآینه مطالب و مستدعیات [1] خودرا به‌پای سریر عرش نظیر ملك مسیر عرض نمایندکه حسب‌المسئول به‌شرف اجابت‌اقتران یابدو به‌خلعت‌فاخره‌که مصحوب رفعت و معالی پناه سیدبیك قلیچی‌به‌جهت آن وزارت و رفعت پناه ارسال داشته‌ایم ، مشرف و سرافراز گشته ، مبلغ یك‌صدو پنجاه تومان تبریزی ، به‌مژدهٔ این‌موهبت عظمی‌در وجه رفعت و معالی پناه مشارالیه رسانیده ، درعهده دارند .

و بعداز وصول فرمان ، منصوبان و منتسبان بهزاد بیك ، به‌اتفاق‌سپه سالاران و اصول واعیان بیه‌پس و غیره به‌استقلال ، استقبال خلعت خورشید رفعت پادشاهی ورقم سعادت شیم را مهیا وآماده روانهٔ لاهجان شدند . ودر آنجا زرها نثار خلعت و رقم کردند .

و میدان سبز و کنار اسطل راچراغـان کرده ، چند شبـانروز نقـارهٔ شادکامی ، ازروی کامرانی و سعادت فرجـامی می‌زدند . و مردم خواص و عوام ، به‌عیش و نشاط و انبساط اشتغال می‌نمودند . و بهزاد بیك مشارالیه مدت دوسال،به‌استقلال، وزارت‌وحکومت الکای‌مذکوره‌نموده، بامردم‌ازراه رضاجوئی و رعیت پروری و نهایت عدالت ومروت‌سلوك‌نمود .

---

۱ ـ در اصل و نسخهٔ د : مدعیات .

Marfat.com

گفتار

در بیان وزارت مرحوم بهزادبیك وحادثات وسوانحی‌که در ایام وزارت اوروی نمود به فرمان حقّی ودود .

چون بهزاد بیك در زمان حیات میرزای عـالمیان تصدی مهمـات و مطالبات گسکر و آستارا رابه مردم معتبر رجوع کرده بود ، بعدازوفات میرزای‌مرحوم‌مزبور، خواجه‌محمد رضای ساروخواجه که‌وزیر آذربایجان بود ، به‌ادعای آنکه گسکر و آستارا که‌داخل حوزهٔ آذربـایجان است ، داخل‌آستارا شده ، اَخی‌آقای داروغه وخواجه شیخی خان ـ عامل‌آنجا ـ راگرفت . این‌خبر درلاهجان به‌بهزاد بیك رسید .

بهزاد بیك اعیان لاهجان رابرداشته ، به‌رشت آمد . و به‌اتفاق اکابر و اعیان بیه‌پس به‌فومن آمده ، به‌احضار لئام و رؤسا و سپه‌سالاران واصاغر بیه‌پس ، مسرعان فرستاده و جمعیت بسیار دست به‌هم داده ، ویراق‌واسلحهٔ بی‌شمار ، به‌طبقهٔ لئـام داده ، ازراه گسکر ، ازروی غفلت روانهٔ آستـارا گردیده وچون وارد الکای‌گسکر گردید ، بامرتضی قلی‌خان ـ حاکم‌آنجاـ ملاقات نموده ، خان ، بهزاد بیك‌را ازاین حرکت بی‌نسبت و ارادهٔ لغو ،

Marfat.com

بی‌ماحصل[1] لاطائل ، از باب نصیحت ، ممانعت و مناصحت نمود .مشارالیه از غایت نخوت و غرور ونهایت غفلت وغبور، حکایت مصلحت انگیز و مقالت محبت آمیز مرتضی قلی خان مذکور را به‌سمع‌رضا اصغانفرموده، بالشکر بسیار به‌صوب آستارا برسر خواجه محمد رضا ایلغار نمود .

چون خواجه محمد رضا ازتوجه و عزیمت بهزاد بیك و حرکت بی موقع و لشکرکشی اوآگاه گردید ، عاملان بهزاد بیك را مقید و مغلول ، مصحوب ملازمان‌گردانیده ، روانهٔ اردبیل‌گردید ، و درآنجا کتابتی‌مشتمل برخطاب‌و عتاب و مبنی برتنبیه و تأدیب بهزاد بیك نوشته، به‌دلایل واضحه خاطر نشان اومی کندکه مردم لئام‌گیلان رابه‌خلاف فرمان، اسلحه دادن و به‌آستارا برسرمن‌آمدن ، زیان خودکردن و خود راآماج تیراعتراض‌نمودن وباعث بدنامی مردم گیلان شدن‌بود . و این‌صورت پوشیده و پنهان‌نخواهد ماند و به‌عرض شاه‌خواهد رسید .

چون‌بهزاد بیك‌ازغایت‌نخوت وغرور، سخنان‌دلپذیر دولتخواهان‌را نشنیده ، به‌این حرکت بی‌نسبت قیام نموده ، بعداز تأمل و تفکر ، به‌قبح این عمل‌شنیع اطلاع یافته ، نادم و خجلت زده، ازولایت آستارا برگردید . بیت :

چوتیره شودمرد را روزگار همه‌آن‌کند کش نیایدبه‌کار

لاجرم خواجه محمد رضای سارو خواجه ، عاملان بهزاد بیك‌را بواسطهٔ شفاعت قاضی صفی وخطیب رشتی و مولانا خلیلای قاری‌لاهجان. مرخص‌نموده به‌کار خوداشتغال نمودند .

و این‌مقدمات رامرتضی قلی‌خان ـ حاکم گسکر ـ از باب عداوت

---

۱ ـ در نسخهٔ د : بی حاصل بجای بی ماحصل .

Marfat.com

بهزادبیك ، به‌اقبح وجهی به‌شاه عباس رسانیده بود . و چون ظاهر اوقـات موافق حکمت و مقتضی بازخواست در آن اوان نبود ، غایتش ذخیرهٔ‌خاطر شاهی شده‌بود .

Marfat.com

گفتار

در بیان طلبیدن سیصد نفر لئام گیلانات از شاه‌عباس در ییلاق سلطانیه و بردن بهزاد بیك ایشان را از سلطانیه به اردبیل

چون مرتضی‌قلی‌خان ـ حاکم گسکر ـ از راه عناد وتعصبی که بابهزاد بیك داشت ، در آن وقت فرصت یافته ،واقعهٔ طایفهٔ لئام گیلان و اسلحه‌دادن بهزاد بیك ایشان رابه‌عرض شاه عباس رسانیده بود . و او فرموده که‌اسامی ایشان رابامایر سپاهی گیلانـات ، ازتنکابن تاقصبهٔ فومن قلمی نموده ، به خدمت ارسال دارد . مشارالیه داود شهریار ـ پسر داود جمال الدین ـ را که‌بااکثراین جماعت آشنائی داشت ، فرمودکه درمحال و مواضع گیلانات تردد نموده ، از روی وقوف و دقت ، اسامی جماعت لئام رادرزی اختفا نوشته ، بیاورد .

شهریار مذکور حسب الفرمودهٔ مرتضی قلی‌خان ، درولایت گیلانات سیارشده ، اسامی سیصدکس رااز رؤسای لئام و اصول و اعیان نوشته ،به خدمت مرتضی قلی خان‌برده بود . و امیرهٔ مشارالیه همان نوشته رابـه نظر شاه‌عباس رسانیده .شاه‌عباس تفصیل اسامی‌لئام مذکور را به‌جنسه ازبرای بهزاد بیك فرستاده ، حکم برطبق آن به‌نام بهزاد بیك صادر گشته بود که

Marfat.com

همین سیصد نفر را همراه خود به چمن سلطانیه حاضرسازد که پادشاه خود مشاهدهٔ اوضاع و اطوارایشان کرده، بدانچه صلاح بوده باشد، عمل‌نماید .

هنگام ورود حکم ، بهزاد بیك در قصبهٔلشته‌نشا ، به خانه‌های خواجه کمال الدین تشریف داشتند ومؤلف این مؤلف همراه بود . بهزاد بیك از روی کمال وقوف و کاردانی و مقتضای حکمت عملی ، به‌احضار جماعت مفصله ، مسرعان روان فرمود و خود به‌رشت آمده و به‌ترتیب وتمهید پیش کش اقدام نموده و بارخانه‌ای ازنقد و جنس مهیاکرده ، به‌اتفاق اکابر و اعیان و سیصد نفر لئام ، روانهٔ چمن سلطانیه شد .

دراین وقت شاه و سپاه به‌جانب اردبیل نهضت فرموده بودند . و [ایشان] به‌سلطانیه رسیده،ازآنجا به‌اتفاق رفقا، روانهٔ اردبیل‌شدند. وبهزاد بیك پیش کش‌ها کشیده ، مبلغ پانصد تومان تبریزی ازقبل سیصد نفرلئام به‌طریق پیش کش به‌نظر درآورده ، دربراءت ساحت ایشان سخنان به‌عرض رسانیدند . و چون شاه‌عباس به‌اوضاع و احوال آن جماعت اطلاع یافت ، به‌رؤسای لئام و اصول واعیان گیلانات ، خلاع فاخره انعام و احسان‌نموده وبه‌نوازشات سرافرازی بخشیده ، رخصت انصراف ارزانی داشتند .

Marfat.com

گفتار

در بیان سبب جلای وطن چپك و اژدر از لشته نشا .

چون مکرراً اداهای خارج و حرکات بی‌نسبت چپك و اژدر لشته‌نشا. به‌سمع شاه‌عباس رسیده بود ودرمقدمهٔ[کار] کارگیاعلی حمزه وسلطان‌ابوسعید چپك ، به‌نوعی که سابقاً مرقوم قلم سوانح‌رقم گشته ، حکم برقتل‌عام صادر شده‌بود ، درزمانی که‌میرزای عالمیان بازدید املاك دیوانی و معافیات‌اهالی لشته‌نشا می‌فرمود ، رؤسای چپك و اژدر اراده می کنند که درسر بازدید رقبات دیوانی لشته‌نشا ،به‌دیوان‌خانهٔ لاهجان حاضر شده وبه‌هیأت اجتماعی برسرمیرزای عالمیان ریخته ، به‌ضربات کارد وخنجر وی‌راازمیان برداارند. و ازقضا این مقدمه رابه‌میرمرتضای لشته‌نشائی مشورت می کنند . و میر مرتضی ازروی اختفا ، به‌لاهجان آمده ، حقیقت این‌قضیه رابه‌تقریر قاضی عبدالواسع ـ قاضی‌لاهجان ـ به‌میرزای عالمیان پیغام داده بود . و میرزای مذکور پیش ازوقوع این‌حادثه ، به‌لطائف الحیل ، شش هفت نفرازعقلای چپك واژدر راکه صاحب داعیهٔ این‌اراده بودند ، به‌دیوان خانهٔ لاهجان طلب داشت و میر مراد و عم‌او ـ میرحسین کلانتر لشته‌نشا ـ رانیز به رفاقت و مصاحبت ایشان طلبیده . میر مراد و عم او ـ میرحسین کلانتر ـ به

Marfat.com

اتفاق هفت نفر مذکور که‌یکی کرم اسوار و دیگری برادر وی- کلی‌گیر- بودو پنج نفردیگر ، درپای چنار لاهجان می‌آمدند که‌کرم اسوار وبرادرش مستشعرشده، ازسرپل قلعه برمی‌گردند وپنج‌نفر [دیگر] داخل قلعه‌می‌شوند. بعداز دخول ایشان ، ابواب قلعه را مسدود ساخته ، میرزای عالمیان ملازمان راامر نمودکه پنج نفر مذکور را دست وگردن بسته ، به‌میر مراد و برادر او و میرحسین ـ عم‌مشارالیه ـ سپارند و مذکورون ، ایشان راازقلعه بیرون آورده ، درکنار خندق به‌قتل رسانیدند. چنانچه دونفر را میرمراد و سه‌نفررااقوام[او]کشتند . و کرم اسوار و برادرش ، ازاین مهلکه بیرون رفتند . و سالها درلباس قلندری به‌اطراف عالم می‌گردیدند ، تاآنکه برادر فوت شده ، کرم اسوار آرزوی سیر گیلانات نموده و ازراه غفلت ونادانی آمده ، درلنگرود لاهجان ، به‌خانهٔ شخصی اسمعیل نام ، درقریهٔ ارباستان نزول می کند .صاحب خانه‌اورا مست بادهٔ مهمان داری و خون‌گرمی‌ساخته و ازممر بی‌انصافی ، کس‌پیش میرزاتقی ـ وزیر لاهجان ـ فرستاده ، اورا ازورود و نزول کرم‌اسوار اعلام می‌نماید . وزیر لاهجان بعد از استماع این‌خبر ، به‌اتفاق ملازمان ، برسر خانهٔ آن‌شخص رفته و کرم اسوار را مست‌شراب[در]خواب مرگ یافته ، [به]تسخیر در آوردند و مقید ومغلول گردانیده ، به‌لاهجان آوردند . و حقیقت گرفتاری اورا درسنهٔ بارس‌ئیل ، موافق تاریخ احدی عشرین وٴالف، درگرجستان،عرض به‌شاه‌عباس‌گردانیدند اودر جواب عریضهٔ وزیر لاهجان حکم فرمود که‌کرم‌اسوار رادر میدان لاهجان پوست کنده و پوست اورا به‌کاه پرکرده ، درولایت بیه‌پیش و بیه پس‌بگردانند .

حسب الفرموده ، به دستور مذکور عمل نمودند. و درابتدا به‌روشی

Marfat.com

که‌مذکور شد ، بنابرحکمت عملی و مصلحت مملکت داری ، میرمراد و اقوام راباطبقهٔ چپك واژدر خونی کردند .

الحاصل،حکم به‌اسم بهزادبیك ـ وزیرگیلانات ـ صادرگشت که‌جماعت چپك و اژدر راباهل و عیال و اطفال و متعلقان جلافرموده ، قری‌به‌قری [۱] به‌سیل آخور [۲] بفرستند .و اراضی اعیان ایشان رابهزاد بیك وزیر خریداری نموده و قیمت واقعی ازمال دیوان دیونشان ، به‌ایشان داده و سند به‌خط و مهر شیخ الاسلام وقاضی لاهجان درست نموده ، به‌دیوان آورد که مستوفیان خاصه ، به‌خرج وزیر ، اعتبار نمایند .

وبهزادبیك ، به اتفاق ملازمان و منصوبان وبعضی از اعیان گیلان، به‌قصبهٔ لشته نشا رفته و به‌مضمون رقم و حکم عمل نموده ، شرف الدین بیك و اسفندیار بیك و چند نفردیگر از رؤسای چپك و اژدر را طلبیده ، اظهار نمود که می‌خواهم متصرفات‌و متملکات چپك و اژدر رابازدیدنموده ، جزوی بروجوهات دیوانی ایشان اضافه کنم . ایشان قبول قول بهزاد بیك نموده ، اسامی چپك و اژدر رانوشته ، به‌بهزاد بیك‌دادند . بهزاد بیك‌به احضار ایشان کسان فرستاده و تمامی این‌طبقه رابه لطائف الحیل ، اندرون حصار ساقی مزار دستگیر نموده و همه‌را کنده و دوشاخه کرده ، مضبوط نگاه داشتند .

و بعداز آن‌میرمراد و اقوام اورا طلبیده ، املاك و اراضی اعیان‌ایشان را در حضور شیخ‌الاسلام و قاضی و ارباب و اعیان به‌جهت دیوان ابتیاع نموده ، صغیر و کبیر و ذکور و اناث ایشان رامصحوب اخی آقسای ملازم بهزاد بیك ، ازلشته‌نشا که موطن سیصد ساله ایشان بود ، اخراج فرمودند.

---

۱ – یعنی قریه به‌قریه و ده‌به‌ده . ۲ـ معمولا سیلاخور می‌نویسند .

Marfat.com

واخی آقای مشارالیه و چندنفردیگر ازملازمان بهزادبیك ،ایشان رابه‌قزوین رسانیده، اسامی ایشان‌راازحاکم قزوین‌اخذوقبض‌نموده،عودنمودند.وحکم شاه‌عباس‌چون قری‌به‌قری[1] صادرشده بود ،به‌حکم هرمحل الکه به الکه و دست به‌دست، ایشان رابه‌سیل آخور فرستادند . و اکثراین طبقه ازناسازی هوای آنجافوت شدند . و بعضی که فرار نموده ، درزی اختفـا و لباس احتجاب، به‌لشته‌نشا و لاهجان می‌آمدند ، میرمراد مشارالیه به‌دست‌آورده، حسب‌الحکم‌شاه‌عباس‌به‌قتل می‌رسانید.لاجرم‌استیصال چپك واژدر، به‌دستور مذکور ونهج مزبور، سمت‌وقوع یافت. بیت :

فلـك به مردم نـادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

۱ - یعنی قریه به قریه و دهکده به دهکده .

گفتار

در بیان رفتن بهزاد بیك به قراباغ بواسطهٔ تنقیح محاسبات و آمدن مرادپاشا سردار روم به‌جانب آذربایجان و مراجعت نمودن بهزاد بیك به‌وزارت گیلانات .

چون مدت یك سال و نیم بهزاد بیك ، بعد از وفات میرزای عالمیان ، به امر وزارت گیلانات مشغولی نمود ، شاه عباس بواسطهٔ تنقیح محاسبات او را طلب فرمود . مشارالیه به اتفاق نویسنده‌ها و کتاب دفاتر ، اسناد را بر داشته ، روانهٔ اردو گردید و به قراباغ رسیده شروع در تحقیق معاملات و توضیح محاسبات مشارالیه نمودند .چون مؤدی حساب در میان نبود ، شاه عباس ، خواجه فصیح لاهجانی را که قبل از این به تهمت تزویر گرفته ، به آقا الوند مازندرانی سپرده بود ومشارالیه قریب دوهزار تومان از او اخذ و قبض نموده ، کل مایعرف خواجه [را] از روی تغلب ، تصرف نموده ، در لاهجان خواجه را به منزل او مقید می‌داشت ، بواسطهٔ پیروی حساب بهزادبیك طلب فرموده ، حکم صدور یافت که آقا الوند مازندرانی ، خواجه فصیح را مطلق العنان ساخته ، روانهٔ درگاه شاه‌عباس نماید . و بعداز ورود رقم ، آقا الوند ، خواجهٔ

مذکور رااز قید بیرون آورده ، چندشبانه روزبه‌درخانهٔ خواجه فصیح‌نقارهٔ شادکامی می‌زدند .

الحاصل خواجهٔ مشارالیه یك سال مقید بود و هر چه داشت مؤاخذه و مصادره شده بود . به هزار جهد و جهت ، تدارك سامان سفر و اسباب‌راه آذربایجان نموده ، روانهٔ اردو گردید و به‌اشارهٔ شاه عباس و استصواب ارکان دولت روز افزون ، درمقابله و مناظرهٔ حساب بهزاد بیك درآمده ، گفتگوها می کرد .

درخلال این‌حال مرادپاشا سردار ، بالشکر روم به‌آذربایجان آمده ، بنابر این‌عرصهٔ محاسبان دیوان ازمحاسبهٔ بهزاد بیک تنگ آمد . شاه عباس بنابر مصلحت وقت ، بهزاد بیك را رخصت انصراف بجانب‌گیلان داده ، قطع نظر ازمحاسبات اونمودند .

بهزاد بیک درمقام انتقام وانهدام خواجه‌فصیح درآمده ، به‌شاه‌عرض نمود که خواجه فصیح مفتن بدنفس است .مبلغ سه‌هزار تومان بنده به‌نواب [اعلی] می‌دهم بدین موجب : ارباب و اعیان و کدخدایان گیلانات هزار تومان و بنده از مال خود هزار تومان و از وجوهات خواجه فصیح هزار تومان. به‌دستور مذکور سه‌هزارتومان به‌سر کارشاه می‌دهم که‌شاه، خواجه فصیح راگرفته به‌من سپارد که من اورا مقید ومغلول به‌گیلان ببرم .

شاه عباس راچون امساك عظیم بـرطبیعت غالب بود ، حب زربر حمایت خواجه فصیح غالب‌آمده، خواجه را گرفته، به بهزاد بیك سپردند . وبهزاد بیك مشعوف بود که خواجه فصیح راکه به تقریر وابواب‌او[اورا]از گیلان‌طلبیده بودند ، به زر وسیم بسته ، به وی فروخته اند. و به روشی که خواجه‌مسیح‌رامیرزای عالمیان ازمیان برداشت ،خواجه‌فصیح‌رانیزاوضایع

خواهد ساخت .

بندگان بهزادبیک درانتقاش این‌مقدمه بود که‌نقاش فلک رنگ‌آمیزی [دیگری] کرده ، احوال خواجه فصیح ، به‌نوعی که‌گذشته بود ، در حرم به‌بلقیس‌الزمانی ـ زینب بیگم ـ می‌رسد . ونواب علیه درباب‌گرفتن خواجه فصیح و به‌دشمن سپردن ، به‌نواب اشرف مـلامت و سرزنش می‌کند . و شاه‌عباس پیکی ازخواص خواجه های معتبر دارالحرام ، به‌نـزد بهزاد بیک فرستاده ، پیغام می‌فرستند که ماخواجه رابه‌شمـا سپرده‌ایم، اگرقصد قتل او بکنید ، نسل تراازروی زمین‌بر می‌دارم .

بهزاد بیک ازارادهٔ خویش ندامت و ازدوستـان مـلامت کشیده و دیوانیان سه‌هزارتومان راازاو سندگرفته ودردفاترثبت فرموده ، ابوابجمع[1] او کردند . و بهزاد بیک ، خواجه فصیح راهمراه آورده ، ازراه ماسوله ، به‌گیلان آمدند . و شاه‌عباس بعدازمراجعت مرادپاشا ـ سردار روم ـ ارادهٔ سیرمملکت دارالمرز نمودند .

---

۱ ـدراصل :ابوالجمع و در نسخهٔ د نیز چنین است .

گفتار

درذکر نهضت شاه‌عباس به‌جانب گیلانات ومعزول شدن بهزاد بیك
ازمهمات و معاملات .

دراواخر سنهٔ تنگوزئیل ، شاه‌عباس ازیورش آذربـایجان و تسخیر قلاع گنجه و شیروان، فراغت یـافته ومراجعت نموده ، به‌سیر وشکار قزل‌ـ آغاج و لنگر کنان عزیمت فرمود . و از آنجا عازم سیرو شکار گیلانـات شده ، حکم نفاذ یافت که‌بهزاد بیك ـ وزیر گیلانات ـ ازابتدای آستارا تا سرحد وسامان مازندران درترتیب شوارع وتعمیر پلها ، دقیقه‌ای فروگذاشت ننماید و مهمان پذیرما باشد .

حسب الفرمان قضا جریان ، بهزاد بیك و سایر عاملان و منصوبان ، جمیع مایحتاج سرکار شاه و سپاه و مقربان و مخصوصان و امرا و ملازمـان درگاه را به زرنقد از رعایا خریداری نموده و در هر شهر و قصبه که‌ورود موکب واقع می‌شد، انبار فرموده، تمامی راههاو پلهاراازآستارا تااسپچین[1] مرتب و معمور کردند . و بهزاد بیك به اتفاق اصول و اعیان گیلانات ، به‌فرضهٔ لنگر کنان به‌استقبال‌استعجال‌نموده، به‌پابوسی رسید . و بهزاد بیك و عاملان ، به‌دستوری که مقرر شده بود ، ازآستارا تااسپچین[2] ، درهمه‌شهر

---

۱ و ۲ ـ دراصل رسچین و درنسخهٔ د : رسجین .

و مکان ، در ایصال [و] اقامت و ایفای خدمت و ملازمت و ادای دعای پادشاه وامرا وعساکر ، سعی موفور و مشکور به‌تقدیم می‌رسانیدند . و از آنجاکه درضمیر شاه عباس نقار وغبار ازراهگذر بهزاد بیك جای‌گیر شده بود ، خدمات پسندیدهٔ بهزاد بیك و منصوبان و منسوبان مطلقاً ملحوظ نظر نشده . چون داخل الکای بیه‌پس گردیدند ، فرمان شد که جارچیان جاربزنند که‌هر کس ازبهزاد بیك و گماشتگان و عمال مشارالیه شکوه و شکایت‌داشته باشد، حاضرگشته عرض نماید که‌احقاق وغور رسی حسب الواقع خواهد شد . به‌موجب فرمان ، جارچیان عمل‌نمودند ، غایتش ازمردم بیه‌پس‌اصلا احدی زبان به‌شکوه و دادخواهی نگشودند و شکایت نکردند .

وشاه بعداز فراغ سیر و شکار ولایت بیه‌پس ، متوجه الکای بیه‌پیش گردیده ، به‌دارالامارهٔ لاهجان نزول نمود . و بنابر وجهی که ذکر آن‌لایق سوق این کلام و جرأت گفتار و بیان نیست ، خاطر ازبهزاد بیك منحرف گشته بود و بدگوئی های خواجه محمد رضای ساروخواجه و مقصود بیك ناظر و آقاابوالفتح مستوفی خاصه ، مدد علت شده ، شاه عباس به دروازهٔ قلعهٔ لاهجان بیرون آمده ، بخصوص جارفرمودند که‌هر کس ازبهزاد بیك‌و عاملان اوشکایت و شکوه داشته باشد ، عرض نمایند . اتفاقاً ضعیفه‌ای که مادر زن‌خواجه فصیح بود ، عرضه داشت ازدست اوگرفته،به‌خدمت آورد[1] . شاه‌عباس عرضه [داشت] را به دست میر ابوالمعالی واقعه نویس می‌دهد که‌بخوان . و بعداز اطلاع برمضمون عریضه امرمی کند که‌شاه ویردی‌بیك بابرلو ـ یساول صحبت ـ خواجه فصیح راازقید بیرون آورد .

حسب الامر ، شاه ویردی بیك به‌خانهٔ خواجه رفته ، خواجه فصیح

---

۱ ـ ظاهراً افتادگی دارد .

رااز زنجیر بیرون آورده ، با آن ریش سفید و موی دراز به‌خدمت‌می آورد. خواجهٔ مشارالیه بعداز سجدهٔ شکر الهی ، سجدهٔ شاهی به جای آورده امر نمودند که‌شاه ویردی‌بیك،خواجه رابه‌حمام‌فرستاده وخلعت فاخره‌پوشانیده، به‌حضور آورد که‌به‌او رجوع است .

درخلال این‌حال ، جمعی ازرعایای لشته‌نشا و لاهجان که‌خاطر از بهزاد بیك و عاملان او آزرده داشتند ، به‌دیوان آمده ، سخنان به عرض رسانیدند . و شاه عباس خریداری متاع آن سخنان ، به نقد قبول نموده و متوجه دادخواهان شده ، جار فرمود که‌بهزاد بیك ازابتدای‌سیچقان ئیل ، دخل‌در مهمات وزارت گیلانات ننموده، خودرا معزول مطلق داند و خواجه فصیح ومیرزا مسعود ـ مستوفی لاهجان ـ راطلبیده ،مقررفرمود که‌محاسبات سنوات بیه‌پیش راایشان بنویسند و داروغگی و نظارت حساب بیه‌پیش را باوصول مال دیوان‌از تحویلداران و غیر آن ،به‌عهدهٔ اهتمام‌شاه‌ویردی‌بیك ـ یساول صحبت ـ نموده، دراین ابواب سفارشات نمودند . ولطیف خان‌بیک دوات دار را به‌داروغگی‌حساب سنوات بیه‌پس [1] و ضبط و ربط و قبض وبسط وجوهات دیوان معین و مقرر فرموده و آقاعزیز اصفهانی رانویسندهٔ حساب بیه‌پس [2] نموده ، روانهٔ مازندران بهشت نشان گردید .

و ازفرح آباد جنت بنیاد ، رقم.صدور یافته بود که تنقیح محاسبات چهارده سالهٔ بیه‌پس رابه‌عهدهٔ خواجه حسین کلانتر رشت و ملاخواجه علی رشتی و ملاعبدالفتاح فومنی کرده‌ایم و ارقام رااز مازندران به‌جهت‌لطیف خان بیک فرستاده . مومی الیه رقم‌را که‌به اسم مؤلف این‌مؤلف گذشته بود ، به‌آدم خود داده وبه فومن جهت فقیرفرستاده، حسب‌الفرمان بنده را به لاهجان‌طلبیدند .

---

۱ و۲ـ درنسخهٔ د : بیه پیش به‌جای بیه‌پس .

گفتار

دربیان نهضت شاه‌عباس ازمازندران به‌فرضهٔ رودسر و گرفتاری بهزاد بیك و عاملان او بواسطهٔ اقدام شوروشر

چون شاه‌ویردی بیک و لطیف خان‌بیک به‌ضبط و ربط و اخذ و استطلاب وجوهات دیوانی ولایات گیلانات مقرر شده بودند ، مشارالیهما به‌مدد اعزهٔ گیلان و به‌فرمودهٔ ایشان ، بعضی سخنان که‌ذکر آن منـاسب و جرأت سوق این کلام نیست ، درباب غیبت و بدگوئی بهزاد بیک به نواب اقدس عرضه داشت نمودند .

شاه درفصل تابستان سیر پنجک دریای فرضهٔرودسررا وسیله ساخته، به‌قصد حبس و قید بهزاد بیک و منصوبان [او] عزیمت فرمودند واحکام به ارباب واهـالی بیه‌پیش و بیه پس نوشته ، قیدآن کردکه تمـامی مردم گیلانات ازاعیان و ارباب و سادات و قضات و اهالی و موالی ، به‌دستوری که‌در زمان‌حکام سابق‌گیلان ، به‌سیر پنجک، کنار دریای رودسر می آمدند[1] ، به‌همان طریق وقانون حاضرشوند. که درخمسهٔ مسترقه[2] رایات شادی وارد آنجا خواهند شد .

---

۱ ـ دراصل : می‌آیند . ۲ ـ دراصل: ممسرقه.

و بعدازصدور حکم ، وضیع و شریف و خواص و عوام گیلانـات متوجه فرضهٔ رودسر شدند و درآن صحرا مقام و آرام گرفتند. و از امرای گیلانات مرتضی قلی‌خان ـ حاکم گسکر ـ و حسین خان ـ والی کهدم ـ و نعمت‌الله سلطان صوفی ـ حاکم دیلمان ـ و مرادخان چینی[1] ـ حـاکم لشته‌نشا ـ و اکابر و اعیان ، به‌اتفاق مردم ولایت ، داخل‌فرضهٔ رودسرشدند و درآن‌جا انتظار ورود شاه‌عباس می کشیدند که به‌تاریخ روز دوشنبهٔ بیستم شهر ربیع الاول، سیچقان ئیل، شاه‌عباس ازطرف مـازندران داخـل فرضهٔ مذکوره شده ، درکنار دریای قلزم نزول واقع‌شد و درروز استقبال، امرای گیلانات و اربـاب و اهالی و اعیان و مشـایخ و مشهوران گیلان به‌سجده رسیدند . و روز سیم چندنفر ازخواص ملک بیه‌پس راطـلب نموده ، از هر باب سخنان پرسیدند و درباب تنقیح مهمات محاسبات سنوات بهزاد بیك سفارشات فرموده ، درروز چهار شنبه به‌احضار بهزاد بیک فرمان دادند . و چون مشارالیه به‌درگاه رسید ، محاوره و مکالمه فرمودند . شاه‌عباس در هر باب با مشارالیه درمقام اعتراضات درآمده بهزاد بیك باوجودآن‌دل ازدست نداده ، حرفها می‌زد . و دراثنای مناظره و مکالمه دریای غضب پادشاهی‌به تموج درآمده ، فرمان داد که ملك علی‌سلطان جارچی باشی ، جاربزند که هرکس ازبهزاد بیك و منصوبان وی شکوه وشکایت داشته باشد ، حاضر شده ،به‌عرض رساند. چندین هزار کس ازمردم بیه‌پیش و بیه‌پس که‌حسب الحکم به‌سیر پنجك دریای رودسر آمده بودند ، همگنان حـاضر شدند و چندنفرازمردم‌لشته نشا ولاهجان، ازبهزادبیك و عاملان ، حسب الفرموده، اظهار شکایت نمـوده ، دادخواه شدند و شاه عباس بیست هزار کس

---

۱ ـ ظاهراً : چگینی .

را که درآن صحرا حاضر بودند ، همگی راشکوه چی و دادخـواه تصور کرده ، حکم‌به حبس و قید بهزاد بیك و عاملان اوبه صدور پیوست.

ازقضا ریسمان بازی درصحرای رودسر ریسمان بسته‌بود . شروع‌در بازی نکرده ، روزگار شعبده بـازی دیگر نموده ، حسب الحکم مطـابق تقریر بالا ، بهزاد بیك‌را ریسمان درپا کرده ،سرازیر ازآن ریسمان آویختند وسلطان محمدبیك ـ قوم بهزاد بیك ـ و یك‌یك ازعاملان اورا ، سرو پـا برهنه به‌درگاه می‌آوردند و حسب الفرمان ، حبس و قید می‌فرمودند . و شاه‌عباس ، بعداز فراغ از این گیر ودار ، بهزاد بیك و سلطان محمد بیك را زنجیردار، به‌شاه ویردی بیك ـ یساول صحبت ـ سپردند . بیت :

این بود عـادت سرای سپنج که بود گنج او قرین بـا رنج
نیست بـی انتقـال اقبالش زود تغییر یـابد احوالـش

وچند نفراز عملهٔ بیه‌پس راعموماً و خواجه عبدالوهـاب رشتی را خصوصاً به‌لطیف خان‌بیك دوات دار حواله نمودند .

وچون هوای گیلان درنهایت یبوست و حرارت بود ، به‌سیر وشکار ییلاق مازندران رغبت نموده ، به‌جانب کلاردشت روانه گشت .

وشاه ویردی بیك به‌اتفاق خواجه فصیح و میرزا مسعود وآقاعزیز، درعرض یکسال محاسبات بیه‌پیش راتنقیح می‌دادند کەدرخلال این‌حال‌شاه ویردی بیك مشارالیه ، درلاهجان بیمار شد واحوال خودرا عرض‌نموده، حسب‌الامر بهزاد بیك را با سلطان‌محمد بیك وچندنفر ازعملهٔ بیه‌پیش بر داشته ، روانهٔ اصفهان گردید .

و لطیف خان‌بیك دوات دار، درسیچقان ئیل و اودنیـل درگیـلان بیه‌پس‌به‌امرحکومت و داد وستد مطالبات سنوات بهزادبیك ارتکاب نموده،

بقایای ایام عمل‌و تحویل داری خواجه‌عبدالوهاب بیك‌را که‌مبلغ سه هزار تومان قبول نموده ، سندسپرده بود، بابقایای‌تحویل داران جزء، مبلغ‌بیست هزار تومان به‌وصول رسانیده و محاسبات چهارده سالهٔ مملکت بیه پس را به‌وقوف ناظران که‌مقرر شده‌بودند ، به‌انجام واتمام رسانیده ،به‌اتفاق‌ارباب و اهالی‌بیه‌پس و کلانتران متوجه اصفهان گردیده ، به دارالسلطنهٔ مذکوره به‌سجده رسیده بود . و اعیـان راکه همراه برده‌بود ، درحضور ، صدارت نموده و خوبیها گفته‌بود . وشاه عباس به‌ارباب و اصول و اعیان و کلانتران نوازشات فرموده ، خلعت فاخره و اسپ و باز ، ازسرکار خـاصه شریفه ، به‌ایشان عنایت و احسان نمودند . گیلانیان مقضی الوطر و المرام به‌گیلان آمدند . چون لطیف خان‌بیك درسفك دما رغبتی تمام داشت وچندنفر را دربیه‌پس به‌قتل رسانیده بود ، به‌شآمت خونهای نـاحق ، مستوجب عزل و مستحق خطاب گردید یَفْعَلُ‌اللهُ مَایَشَاءُ وَیَحْکُمُ مایُرِیدُ .

چون عداوت خواجه محمد رضای سـارو خواجه ، نسبت به بهزاد بیك ـ وزیر گیلانات ـ درمهمات آستارا و غیره ، قبل‌از این مسطور شده بود ، فقره‌ای از آدمیت مشارالیه نیز مذکور می‌شود . در آن روز که ازروی قهر و غضب ، بهزاد بیك راسرازیر آویخته بودند ، هنگام غروب خواجه محمدرضای مذکور به‌سجده رسیده ، فرمودند که‌خواجه چون گریختی ؟ خواجه ازعالم فراست وقوت ادراك ، درزبدیهه به‌غورمدعا رسیده ، جواب داد که پادشاهم ! اگرمن در آن زمان نمی‌گریختم ، ریسمان دوتابود ، یکی بگردن من‌می‌افتاد ویکی بگردن او ،من‌مردانگی کردم و گریختم وریسمان هردو بگردن اوافتاد .

چون خواجه در آن اوقات به‌مرتبهٔ کمال عروج کرده «فدوی‌دودمان»

لقب یافته بود و ازاخص مقربان و عمدهٔ مخصوصان مجلس بود ، از روی‌ضراعت ومسکنت پیش‌رفته‌عرض می کندکه پادشاهم! غم‌مال‌خودباید خورد .شاه‌عباس ملتمس خواجه‌را اجابت نموده، حکم شدکه بهزادبیك‌را ازریسمان واکرده وبه‌زنجیر گران مقید و مغلول گردانیده ، به‌شاه ویردی بیك ــ یساول صحبت ــ سپردند. و مدت دوسال درزنجیر بود که ازگیلان به‌مازندران و ازمازندران به‌عراق و اصفهان بردند تادرسنهٔ بارس‌ئیل که خبر مخالفت سلاطین گرجستان شایع شده بود ، شاه‌عباس بواسطهٔ تنبیه و تأدیب ملوك گرجستان ، ازاصفهان عزیمت می‌فرمودند و وزارت گیلان بیه‌پس‌را به‌اصلان بیك رجوع نموده و وزارت بیه‌پیش رابه‌میرزا تقی‌اصفهانی‌عنایت فرموده ، روانهٔ گیلانات فرمود . و درپنجم شهرربیع‌الاول سنهٔ مذکوره، اصلان بیك به‌وزارت الکای بیه‌پس آمده ، شروع درمهمات و معاملات نموده اماهمیشه این‌نوا به‌گوش ارباب هوش می‌رسد . بیت :

عامل ظالم چو یابد ازدم سلطان مدد
می کشد دامن‌به‌خون‌بی‌گنه‌چون‌محجمه
ازمراعی خاطر راعی چومی‌گردد نفور
مژده‌گرگان‌را که بیزاراست‌چوپان‌ازرمه

گفتار

دربیان مناظرهٔ بهزادبیك وخواجه فصیح‌درولایت گرجستان و ازنظر افتادن ایشان حسب‌الفرمان

دراوایل‌سنهٔ‌بارس‌ئیل که‌شاه‌عباس‌به‌عزم‌خرابی گرجستان‌واستیصال‌خاندان ملوك و سلاطین آنجا ، ازاصفهـان توجه نموده ، در حدود پشتکوه نهضت فرمودند. چند روز در حدود مذکورشکاربز کوهی ومرال‌نموده ،روانهٔ‌تسخیر گرجستان شده ، بهزادبیك‌را مقید ومغلول همراه اردو می‌بردند . چون شاه عباس رامظنه بسیار درباب ذخیره و دفینهٔ بهزادبیك بود ، هرچند مدت دو سال‌درزنجیر و آزارنگه‌داشتند، چیزی ازذخایر ودفاین اوبه وصول‌وحصول موصول‌نشد. وخواجه محمدرضای‌ساروخواجه، ازباب‌حکمت عملی‌به‌شاه عباس عرض می کند که‌تاجیکی راچه قدرت باشد که‌مدت دوسال درزنجیر باشد . اگرپادشاه عالم صلاح دولت دانسته بـاشد ، بهزادبیك [را] بـه ضامن بنده بدهد ، ازروی تسلی خاطر و استمالت و دلداری چیزی ازوی به‌وصول رسد .

شاه‌عباس ازروی اکراه حکم فرمودند که‌میرابوالمعـالی ، زنجیـر

بهزاد بیك‌را کنده ، به‌خواجه محمدرضای مذکور بسپارد . حسب‌الفرمان ، بهزادبیك‌را ازحبس برآورده، به‌خواجه محمدرضـا سپردند ومدت هشت ماه بهزادبیك درصحبت خواجه به‌سرمی‌برد. تاآنکه آوازهٔخلاصی مشارـ الیه به‌گیلان رسیده ، اصلان بیکك ومتابعان رادغدغهٔ بسیار به‌خاطر رسید، تصور می‌کندکه هرگاه شادعباس بهزادبیك را ازبند و زنجیر خلاص کرده باشد ، معطل نخواهدگذاشت وبار دیگر به‌وزارت گیلانات کامروا خواهد شد . وعاملان و هواخواهان او مثل سلطان محمدبیك وخواجه عبدالوهاب و غیره ، ازاتفاقات غیرحسنه ، بدون رضا و رخصت ، ازروی تنگ‌ظرفی و تنگ حوصلگی کارمی کردند . و اصلان بیکك درلباس اختفا ، به جهت انهدام بنیان وجود ایشان ، مجد و ساعی بود . و سابقاً مرقوم قلم سوانح رقم شده بودکه شاه‌عباس بهزادبیك‌را صاحب‌ارادهٔ گیلان وگیلانیان را هوا خواه مشارالیه فهمیده ، این‌معنی مرضی طبع اوظاهراً که‌نبود ، ثانی‌الحال اصلان بیکك به‌اتفاق خواجه حسینـ کلانتر رشت ـ وملاخواجه علی‌نظر، به‌آن مقدمات ، هفات وزلات [1] بسیار درباب بهزادبیکك فراهم آورده ، عرضه داشت نمودند . و چون خلاصی بهزادبیکك و ضامنی خواجه محمد رضا ازروی طیب خاطر شاه‌عباس نبود ، مقـارن وصول عریضهٔ اصـلان بیکك ، خواجه فصیح‌را طلبید و برسر حرف نخستین آمده ، دربارهٔ ابواب بهزادبیکك ترغیب و ترهیب نمود . و خواجهٔ مذکور فصولـی مشتمل بر دویست هزار تومان تقریر وابواب بهزاد بیکك نوشته ، عرض نمود . وشاه عباس‌خواجه فصیح وبهزادبیك‌را به‌حضور طلبیده، طالب خان اعتمادالدوله

---

۱ ـ ظاهراً : هفوات وزلات .

و خواجه محمد رضای فدوی و میرزا قواما مستوفی الممالک وغیرذلك را احضار فرموده ، به‌دیوان نشست. و فصول خواجه فصیح‌را می‌خواندند و فصل چندکه مدلل به‌تقصیر و تصرف بهزاد بیک مشار الیه بود ، شاه عباس تصدیقات نوشتجات خواجه می‌فرمود . و درخلال این‌حال میانهٔ‌بهزاد بیک و خواجه فصیح برسر مقدمه‌ای که‌ذکر آن‌مناسب این‌سیاق و زهره و جرأت گفتار نیست ، گفتگو بلند می‌شود . شاه‌عباس رااز استماع این سخن و ادای این‌مقال نوائر قهروغضب ملتهب شد . حکم سیاست ایشان همان زمان به‌صدور پیوسته ، نبی‌خان بیک میرغضب راطلب فرموده ، امر نمودکه چشم خواجه فصیح راازحدقه درآورده ، قطع لسان اونماید و بعد از آن جهان بین بهزادبیک‌را ازحلیهٔ بینائی و روشنائی باطل وعاطل سازند.

بیت :

مدارید چشم وفا از جهان که دارد نهان قصد پیر و جوان
همه‌کارعالم‌خطادرخطاست از او چشم‌امید بستن رواست

حسب الفرمان ، بل‌به مقتضای تقدیرات آسمان ، نبی‌خان بیک میر غضب، درروز پنجشنبهٔ دوازدهم شهرشوال سنهٔ‌احدی عشرین و الف‌موافق بارس ئیل ، به‌امر سیاست ایشان قیام نموده ، حسب الحکم ، خواجه را به خویشان اوسپرده ، روانهٔ گیلان فرمود و بهزادبیك رااز وکلای شاه ویردی بیك ـ یساول صحبت ـ گرفته ،به‌نبی خان‌بیك مذکوربه‌رسم دستاق‌سپردند.

و چون شاه‌عباس لوارصاب خان ـ والی گرجستان ـ را همراه خود ساخته ،مراجعت‌فرمودند و عزیمت سیروشکار دارالمرز نمودند ، بهزادبیك مشارالیه‌رابدان حال‌ازولایت‌گرجستان‌به‌گیلان وازگیلان‌به‌مازندران‌بردندواز مازندران‌به‌عراق واصفهان‌برده، مدت‌دوسال نیزدستاق نبی‌خان‌بیك‌میرغضب

بود . و الاخر ، طرفین به‌تنگ آمدند و بهزاد بیك ازبندگریخته و به‌دولت خانهٔشاهی ملتجی شده مدتی در آن مکان‌به‌سرمی‌برد واز آنجا نیز دلگیرشده، به‌آستان ملائك آشیان کروبیان پاسبان امام‌الهمام علی‌بن موسی‌الرضا علیه الف‌التحیة والثنا رفته ، متحصن شد و مدت چهارسال در آن روضهٔ مقدسه توقف‌کرد. در آخر انتهـاز فرصت نموده ، به‌رفـاقت دوراق بیك و بعضی آشنایان به‌عزم طواف بیت‌الله‌الحرام وروضهٔ مقدسهٔمنورهٔ حضرت‌سیدالانام علیه‌السلام الملك العلام ، متوجه سفر حجاز گردید . و بعد از ادای مناسك حج‌وطواف وتقدیم مراسم زیارت مشاهد متبرکه، درضمان سلامت وعافیت معاودت نموده ، به‌دارالسلطنهٔ قزوین رحل اقامت انداخت و بـاقی حیـات مستعار را به‌طاعت و عبادت پروردگار اقدام نمود . چون مشارالیه در ایام دولت ، دوکس ازلئام زاده‌های طالش فومن‌را چشم کنده بود ، به‌مکافـات عمل‌گرفتار گردیده ، جزای آن‌را به‌چشم خوددید . بیت :

به‌رشوت گر کند عامل زخوداصحاب سلطان را
مکافات عمل از هیچ کس رشوت نمی‌گیرد .

گفتار

در بیان وزارت اصلان‌بیك و وقوع حالات وسنوح واقعات که‌در زمان اوروی نمود.

سابقاً مرقوم کلك‌وقایع سلك شده‌بود که درابتدای بارس‌ئیل ،اصلان بیك ، به‌وزارت گیلان بیه‌پس سربلند گشته ، بعضی ازاعزهٔ گیلان شروع‌در تمهیدات و تدبیرات خرابی بنیان دولت بهزاد بیك نموده ، قبایح‌احوالات و اعمال اورا که هرآینه باعث قطع حیات و قلع و قمع تعلقات وی باشد، درخفیه عرض نمودند .

و چون خاطر شاه‌عباس به‌چند وجه‌از بهزاد بیك منحرف شده بود ، سعایت و معاندت اصلان بیك ، مدد علت شده ، به‌مقتضای « گل نم‌دیده را آبی کفایت » ، رسید برسر اوآنچه رسید . و بعداز آن‌که قطع علایق بهزاد بیك‌ازگیلان بلکه‌ازجان وجهان‌شد، اصلان‌بیك من‌حیث‌الاستقلال دروزارت بیه‌پس اشتغال نمود . میانهٔ مشارالیه و کلانتران سازگاری نشده ، خواجه حسین کلانتر رشت که‌به‌همه جهت سرآمد اکفا و اقران [و در فرزانگی] فردبود ،به‌اتفاق خواجه حسن رشتی و اکثر اعیان بیه‌پس ، به‌شکوهٔ اصلان بیك به فرح‌آباد مازندران رفته بودند .

ازاقتضای قدرت قضا ، خواجه حسین در آن سرزمین وفات یـافته، به چندین حسرت و نومیدی ، ازاین جهان فانی‌ارتحال نمود . و خواجه‌حسن رشتی ، به‌توسط علی قلی‌خان دیوان بیگی که خانه خواه[1]او بود ، استدعای کلانتری رشت نموده ، شاه عباس کلانتری رشت رابه خواجه حسن‌عنایت فرمود .

و درسنهٔ لوی ئیل که طهمورث خان ـ حاکم گرجستان ـ باعلی‌قلی خان جنگ کرده ، شکست به‌لشکر شاه عباس رسیده بود و رایات شاهی ، به‌عزم انتقام‌گرجیان وانهدام گرجستان ، ازفرح آباد مازندران ، ازراه‌گیلان نهضت فرمود ، میرزاتقی‌خان اصفهانی راکه وزیر بیه‌پیش‌بود، عزل‌نموده، اولیابیك کرد راداروغهٔ حساب نموده ، میرزا محمد حسن خان‌صابونی‌را نویسندهٔ حساب مقرر نموده ، اصـلان بیك رانیز از وزارت عزل کرده ، علی‌قلی‌بیك سلیمان‌خانی ومحمد مؤمن فراهانی‌را به‌داروغگی ونویسندگی حساب سنوات اصلان بیك و عمال جزء تعیین نموده ، ازاهل ملك بیه‌پس بهرام میرزا ـ برادر زادهٔ خواجه حسین کلانتر سابق رشت ـ راکه اصلان بیك بازیافت نموده ، به‌جهت مطالبات دیوانی در بند داشت ، به شفاعت خواجه محمد رضاسارو خواجه ، ازبند بیرون آورده ، خواجه محمدخشك بجاری نیزبه صدارت ومعرفی خواجه محمد رضای سارو خواجهٔ فدوی ، ناظر حساب و محاسبات بیه‌پس شده ، و شاه‌عباس نسق مهمات گیلانات نموده ، روانهٔ مملکت گرجستان گردیدند .

و مقرران و مؤدیان و حساب نویسان ، مدت دوسال درگیـلان بیه پس و بیه‌پیش مساعی موفور به‌تقدیم رسانیدند ، امابه جائی نرسیده .بهرام

---

۱ ـ در اصل : خانقاه .

میرزا ازاصلان بیك متوهم و مخوف گشته و بواسطهٔ حفظ نفس و صیانت ناموس ، به درگاه جهان پناه رفته ، مدت دوسال مـلازمت امرا ومقربـان درگاه می‌نمود که‌شاید به‌وسیلهٔ حمایت وهمراهی ایشـان ، از ضرروآزار اصلان بیك خلاص شود . بیت :

از قضا اسکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌نمود

و درشهر جمادی الاول ، لوی‌ئیل ، شاه‌عباس به‌اتفاق خان خانان که ایلچی بندگان نواب شاه‌سلیم ـ فرمانفرمای هندوستان ـ بود ، از قزوین عازم سیروشکار ممالك دارالمرز شده ، به‌تخت لاهجان نزول اجلال‌فرموده بود . هرروز درنصف روز به‌میدان کنار اسطل ، به اتفاق خان عالم واجلهٔ مقربان و جملهٔ مخصوصان ، به چوگان بـازی و قپق اندازی اشتغـال می‌فرمودند .

درخلال این‌حال حکم صدوریافت که امرا ووزرا واصول واعیان و کلانتران و سپه‌سالاران الکای گیلانات ، بـاهجوم عام ، به‌جای شکار جنگل رانکوه حاضر شوند .

حسب الحکم ،قریب سی‌هزار کس‌از بیه‌پس و بیه‌پیش ، درآن‌محل که زمستان شدید و برودت هوا و سرما به‌منزلهٔ سدسدید بود ، حاضرشدند. و شاه‌عباس به‌اتفاق خان‌خانان ، درجنگل رانکوه شـکار دلپسند کرده ، از جانوران مثل گـاو کوهی و حشیر رنگ و خوك و خرس و پلنگ و سـایر حیوانات وحشی آن‌مقدار صید شدکه محاسب وهم وقیاس ، ازتعداد آن به عجز و قصور معترف گردید .

و درآن‌شکارگاه عرض کردند که‌دوهزار و هفتصد نفرآدم ،ازمؤمنان و مسلمانان ، ازصدمت سرما و برودت هواهلاك شده‌اند . شـاه‌عباس آن‌را

وقعی ننهاد وبعداز استیفای حظوظ سیرو شکار ، درصحبت خان‌عالم ،عازم ولایت مازندران بهشت نشان گشته ، امرا و وزرای گیلانات وسایر رعایا و و عجزه و بیچارگان ، به‌اماکن و اوطان خود معاودت نمودند .

و بهرام میرزای مسطور که‌همراه اردو به‌لاهجان آمده بود ، به‌اتفاق علی قلی‌بیك ـ داروغهٔ حساب اصلان بیك ـ درمقام تجسس و پیروی بود که‌چگونه مومی‌الیه رابه‌دست آورد که‌دراین وقت آمدن اوبه لاهجـان و توقف اودرآن مکان رامعلوم نمود . و هنگام غروب باچند نفر ملازمان بر سربهرام میرزا رفته ، درمنزل محمد مؤمن اورا گرفته و سر وی‌را شکسته و دست اورا بسته ، به‌خانهٔ خواجه فتحی لاهجی برد . آن شب درخانهٔ او نگهداشته، علی‌الصباح ازلاهجان سوارشده، روانهٔ رشت‌گردید ومشارالیه‌را به‌رشت آورده ، مقید ومغلول‌گردانید. وبعداز مرور سه‌ماه، همراه خویش به‌فومن آورده ، به‌توسط محمد اسماعیل جوبنئی[1]، درجنگل کهنه‌گوراب، به‌درجهٔ شهادت رسانید .

مشـار الیه جوان به‌صورت ومعنی مقبول و درشیوهٔ آدمیت و کـم آزاری مفطور و مجبول بود . بیت :

سر سبز نگشت بوستـانی کاسیب نیـافت از خـزانی
سروی‌به‌چمن نخاست‌ازجای کآخر بنخورد تیشه برپای

بعداز آنکه مقدمهٔ بهرام میرزا به‌نهج‌المسطور گذشت ، میانهٔ‌اصلان بیك و خواجه محمد امین فومنی کلانتر ، درایام داروغگی شاه‌کرم بیك ، کلفت و کدورتی روداد . محمد امین کلانتر ،مدت دوسال به‌شکایت‌اصلان بیك و شاه‌کرم بیك ، دراردو ترددات بیهودهٔ بی‌فایده نموده ، سرگردانیهای

---

۱ ـ منسوب به‌دهکدهٔ « جوبنه » .

بسیار کشید . و آخرالامر شاه‌کرم بیك مذکور ، معزول ومنکوب گشت، و محمد امین از اردو مراجعت نمود .

شاه عباس داروغگی یـك‌حصهٔ بیه‌پس رشت و توابـع رابه خنجر بیك بیگدلی شاملو عنایت فرمود و داروغگی نصف دیگر راکه فومن و شفت و تولم است ، به‌شاهی بیك شاملو شفقت نمود . حسب الحکم ، به داروغگی بیه‌پس آمده ، شروع در شلتاقـات نمودند . و اصـلان بیك بنابر عداوت محمدامین کلانترفومنی، جمعی از رعایای شفت‌را به‌شکایت شاهی بیك ـ داروغهٔ فومن و توابع ـ به‌فرح‌آباد فرستاده و شاه‌عباس ، شاهی‌بیك را از داروغگی معزول نمود .

بعداز رفتن شاهی بیك ، اصلان بیك کمر به‌عداوت و اضرار محمد امین بسته ، بر آن اصرار نمود .و چندنفر ازملازمان خودرا درفومن‌به‌طلب محمد امین فرستاده و به‌خواری به‌رشت برده ، مقید ساخت . مدت شش‌ماه محبوس بود . وبعداز آن به‌سعایت و معاندت شاه‌کرم بیك ومحمد اسماعیل فومنی و از غایت قساوت قلب و بی‌رحمی ، قاصد خون اوگشتـه ، در زی اختفا، ملازم خود ـ آقاخانك نام ـ رافرمود که مشارالیه رابه‌نوعی که‌اظهار آن‌باعث خلل خاطر مستمعان می‌شود [به‌قتل] رسانید. بیت :

دوران بقاچو باد صحرا بگذشت تلخی وخوشی وزشت‌وزیبابگذشت
پنداشت ستمگر که‌ستم برما کرد درگردن او بماند و بر ما بگذشت

گفتار

در بیان کشته‌شدن شاه‌ملك کلانتر کوچسفهان دراوان‌داروغگی
گیو بیك گرجی که‌داماد اصلان بیك بود.

خواجه شاه ملك و ملامحمد خشك بجاری که ازمتمولان روزگار و قارون عهد و اعصار خود بودند ، به‌داعیهٔ آنکه کوچسفهان را از بیه پس وضع نموده ، ازدیوان اجاره و مقاطعه نمایند ، در زی اختفا فرار نموده . متوجه اصفهان شدند . و اصلان بیك وزیر ازفرار ایشـان خبردار گشته و ازارادهٔ ایشان آگاهی یافته ، بدارکان دولت کتابات نوشته . لاچین ـ غلام خود ـ رابه‌درگاه فرستاد . مشارالیهما مطالب خودرا عرض نموده ، جواب برخلاف مدعا شنیدند . بنابر این‌مدت‌یکسال دراصفهان سرگردانیها کشیده. همراه موکب والا ، به فرح آباد آمدند .

و اصلان بیك ـ وزیر بیه‌پس ـ بداتفاق کلانتران و اصول واعیان ، به فرح‌آباد مازندران ، به سجدهٔ پادشاه رفته ، خواجه شاه ملك ـ کلانتر کوچسفهان ـ وخواجه ملامحمد رابه وعده و وعید و عهد و پیمان کاذبه ، رام کرده، همراه خودبه‌گیلان آورد . وبعداز چندگاه درمقام انتقام در آمده. خواجه ملامحمد خشك بجاری و خواجه میر شریف گیلوائی کناز اقوام حاجی علی‌خان ـ سپه‌سالار کوچسفهان ـ بودند و باخواجه شاه‌ملك معادات

می‌ورزیدند و سایر مردم آن حدود رابه‌مجادلت و مخالفت خواجه شاه ملك برانگیخته وتحریض نموده ، مردم خشك بجار خیانات بسیار به‌خلاف حق ، درحق شاه‌ملك گفتند . و اصلان بیك اورا مقید فرمود . و بعدازچند روزدر منزل داروغه کرده ، ملامحمد مزبور راکه به‌تقریر و ابواب اصلان بیك‌بدنام بود ، برآن داشت که‌او شاه‌ملك رابه‌درجهٔ قتل‌رسانیده ، به‌جای اوکلانتر باشد . و اونیز ازغایت حماقت و نهایت نادانی و ابلهی فریب خورده ، دررنگ عمرسعد علیه اللعنة ، دل‌در کلانتری کوچسفهان بسته ، قاصد قتل به‌ناحق شاه‌ملك شد و ندانست که بادآفراه ایزدی عن‌قریب جزای این‌عمل رادر کنار اوخواهد نهاد .

الحاصل ملامحمد مذکور، به‌فرمودهٔ وزیر وداروغه، شاه‌ملك بیچاره رادر میان معرکه ، به‌ضربات کارد و خنجر ، به درجهٔ شهادت رسانیده و به فرمودهٔ وزیر ، جسد اورا کشان کشان ، ازمیان کوچه و بازار ، به‌کنار سیاه‌رود باربرده ، انداختند .

واولاد و اعقاب اورا مقید و اموال اوراکه بی‌قیاس بوده ، ضبط فرموده، چنانچه یك‌نفربنای قزوینی که بااو طریقهٔ آشنائی داشت ازمال‌خود به‌تدفین و تکفین مرحوم مذکور قیام نموده ، درمزار لاله‌شوی به‌خاك‌سپرد.

بیت :

هرکس به قدر خویش گرفتار محنت است
کس را نداده اند برات مسلمی

وچون درزمان وزارت اصلان بیك ، خانواده‌های قدیمی مستأصل و خراب شده ، مدت چهارده سال بانهایت قوت طامعه ، به‌امروزارت‌اقدام داشت. بیت:

چو برخلق دشوار گردید کار نهادند رو بر طریق فرار

لاجرم خلقی کثیر از رعیت ولایت بیه‌پس ، به شکوهٔ اصلان‌بیك ، به‌فرح آباد بهشت بنیاد، به‌سجده رسیده و مکرراً زبان به‌شکایت دراز کرده، عرض تظلم و بیدادی نمودند . ومبلغ پنجاه ویك‌هزار تومان تقریروابواب اورا نوشته ، به‌نواب درگاه سپردند . و مع‌هذا شکایت رعایا مفقود الاثر آمد ، به‌جائی نرسید. و اصلان‌بیك معزز ومحترم ، به‌گیلان آمده وباارباب و اهالی و رعایا و زیردستان من‌بعد بروجه احسن سلوك نموده ، به‌نحوی ابواب مرحمت و مهربانی مفتوح داشت که‌همگی متوطنین ، ازرعیت تا رعاة ، مرفه الحال و فارغ البال ، ازدیاد عمرو دولت اورا اردرگاه ایزدی مسئلت می‌نمودند. تا آنکه نوبت دیگر ، به‌قصد پابوس ، به‌فرح آباد رفته، بعد نوروز توشقان‌ئیل ، در اشرف مازندران ، به‌مرض مهلك موت گرفتار شده ، وفات یافت . شاه‌عباس نعش اورا به‌کربلای معلی فرستاد و در آن خاك‌پاك مدفون گردید .

گفتار

دربیان وزارت میرزااسماعیل ولد مرحوم اصلان‌بیك وکشته شدن ملامحمد خشك بجاری درنهایت ذلت وخواری.

بعداز وفات مرحوم اصلان بیك ، نواب اعلی ، به‌استصواب ارکان دولت قاهره و به‌گمان ذخائر بسیار که‌به مرحوم مذکور داشت و به جهت وصول دیوان و حصول مطالبات ومحاسبات معنوات ، وزارت الکای‌بیه‌پس را به‌میرزا اسمعیل عنایت فرموده ، ارزانی‌داشت . ومشارالیه مدت سه‌سال درامور وزارت بیه‌پس اشتغال داشت . اگر بخت نگونی و طالع زبونی نکرده، روزگار غدار فتنه‌انگیزی نمی کرد، و غریب شاه خروج نمی‌نمود، یمکن که میرزا اسماعیل ، درمدت حیات ، از وزارت گیلان معزول نشود . زیرا که‌اوملکی بود بصورت انسان وازغایت حسن صورت ولطف‌سریرت هرکس‌را نظربرجبین مبین وروی دلجوی اومی‌افتاد ، ماهذا بشراً برزبان می‌راند وهرکه درمکارم اخلاق او تأمل می کرد ، إنَّ هذا إلاّ مَلَكٌ كَرِيمٌ بر می‌خواند . بیت :

صورتی ار آب و گل نبود بدین پاکیزگی
طینتش گویا ز خاك پاك مخمر کرده‌اند

با وجود این‌حال ، مصاحبت بدطینتان و محافظت [1] ناکسان ، اورا به‌ارتکاب خون راغب ساخته ، به‌سعایت ارباب غرض ، تابع قتل‌ملامحمد خان خشك بجاری‌شده ، به‌ناحق به‌این امرشنیع فرمان‌داد . باوجود آنکه از مشارالیه نسبت به میرزا اسماعیل ، اصلا خیانتی واقع نشده بود. بنابر این دلهااز اورمیده و طبعها ازاو متنفر و متوهم ومتفرق گردیده ، عن‌قریب به‌مکافات آن‌عمل گرفتار شد .بیت :

به آزار مردم دلیری مکن که آزرده گردی ز چرخ کهن
جهان‌چیست؟ماتم‌سرائی‌دراو نشسته دو سه ماتمی روبه رو
جگرپاره‌ای چند برخوانشان جگر خواره‌ای چند مهمانشان

لاجرم‌ظهور غریب شاه عادلشاه و متابعان گمراه ، سبب انهدام‌بنیان وزارت اوشد . وقتل ملامحمد کلانتر ، مسموع باریافتگان مجلس [اعلی] گردید. ازدیوان ، نشان حکم معزولی میرزا اسماعیل مذکور صادرشد .

منشیان ، وزارت بیه‌پس‌را ضمیمهٔ وزارت مازندران نموده ، رقم‌بنام نامی نواب مستطاب میرزا تقی‌خان قلمی فرمودند. ومیرزا تقی درسنه‌یونت ئیل به وزارت گیلانات مأمور شده ، وارد الکای بیه‌پس گردید . و بعد از انجام مقدمهٔ ظهور عادلشاه که‌ان شاءالله تعالی به‌جای خودگزارش خواهد یافت ، مقرر فرمودندکه بعضی ازکتاب ، شروع درتنقیح محاسبات میرزا اسماعیل نمایند .

دراثنای این‌حالات ، میرزا اسماعیل تاب بی‌التفاتی دنیای دون‌پرور عداوت گستر نیاورده ، و به‌اندك زمانی به‌مرض اسهال مریض گردیده. به دارالقرار پیوست .

۱ـ ظاهراً: مخالطت .

سنین عمرش به‌بیست و چهار رسیده بود[1] که جهان گذران را وداع نمود . بیت :

کم خودنخواهی کم کس مگیر ممیران کسی‌را و هرگز ممیر

ازقتل ملامحمدخشك بجاری تاوفات میرزا اسماعیل یك‌سال‌وهجده روز تفاوت شد .

۱ ـ شاید اشتباهی درسنین عمر میرزا اسماعیل باشد .

گفتار

در بیان احوال کامران تولمی و نوازش یافتن مشارالیه ازشاه‌عباس

طائر خاص‌قصه پرداز ،درهوای‌بیان این‌حکایت چنین‌پرواز می‌نماید که چون ذوالفقارخان ـ بیگلربیگی آذربایجان ـ به‌اتفاق لشکر و عسکر ، داخل تنیان ووارد اردوی فرهادخان گردید ، مقرر فرمودند که‌تمامی لشکر و سپاه پیاده ، در جنگلها و کوهها و مغاره‌های تنیان و ماسال و ماکلوان ، ترددات نموده و قرار و آرام بر خود حرام دانسته ، علی‌خان را به دست آورند . و چون در مبدأ حال ، جمهور ملازمان علی‌خان و ارباب مناصب و مشهوران ، ازجنگلها بیرون آمده ، به‌ملازمت فرهادخان آمده بودند ، مگر کامران بیك که مردانه ترك‌سرخود کرده و ازقصور فرزندان و برادران گذشته ، ازروی کمال اخلاص کمر وفاداری و جان سپاری علی‌خان [را] برمیان‌جان بسته بود . درخلال این‌حال ، علی‌خان ازهجوم و ازدحام‌عساکر که‌پیروی اومی‌نمودند ، آگاه گشته ، به‌اتفاق کامران ، به‌محال گیل فومن درآمده ، در زی اختفا ، خانه به‌خانه می‌گردید . و ازاین حال نیز به‌تنگ آمده ، به‌دلالت کامران ، به‌تولم رفته ، اراده می‌کند که‌به‌هر لباس که تواند خودرا به‌یکی ازفرضات آنجا رسانیده وبه‌کشتی درآمده ، خودرابه

ساحل نجات و امان شیروان رساند . اززبونی بخت وناسازگاری روزگار دل سخت، به‌هرجاکه توجه می‌نمود، کشتی ومعبربه‌دست نمی‌آمد. لاعلاج ازآن حدود عودنموده و به‌قریهٔ زرمخ که موطن اوبود رفته ، به‌خانهٔمستك نام‌زرمخی که‌ازملازمان معتمد اوبود مخفی می‌شود .

فرهادخان از این معنی آگاه گشته ، مستك مذکور و چهار نفر پسر اورا حاضر فرمود .

هرچند به وعده و وعیـد تهدید کرد ، پی به سرمنزل مقصود نبرد . لاجرم به اقسام و انواع ، شکنجه فرمودند و مقر نگردیدند . و علی‌خان و کامران که در منزل ایشان توقف داشتند ، ندانسته بیرون رفتند و پنهان و پوشیده ، خود را به قریهٔ مرگی رسانیدند . و به خانهٔ یك نفر رعیت مفلوك درآمدند .

ازاقتضای آسمان ، دراین روزگار ، و کلای فرهادخان ، باجمعی ازغازیان ، به‌سرکردگی حیدر بیك- یساول خاصهٔ شریفه - به‌واسطهٔ تحصیل آذوقه و علوفه ، بدان حدود می‌فرستادند ،عو مرور لشکریان نزدیك منزل آن‌مفلوك واقع می‌شود .

و علی‌خان و کامران ، ازورود لشکریان آگاهی یافته ، می‌خواستند که‌به در روند. بعضی ازلشکریان ایشان‌رادیده، به‌سرای آن‌شخص‌می‌روند. و علی‌خان ازرسیدن غازیان مضطرب گشته ، به‌اندرون باغ می‌رود . و در خلال این‌حال ،کامران سرراه برغازیان عظام گرفته ، مستعد جنگ وجدال می‌شود . چون حیدر بیك ـ یساول خاصهٔ شریفه ـ جوان مردانه و جنگ جوی بود ، کامران راوقعی ننهاده ، متوجه اومی‌شود . کـامران تیری از ازشصت قضا و کمان‌خانهٔ تقدیر گشاد داده . به‌سینهٔ حیدربیك می‌زند که‌از

پشت گذر می‌کند ، و حیدر بیك مشار الیه ، به یك تیر از پا در آمده ، ودیعت حیات به‌قابض ارواح سپرد . جوان دیگر ازاقوام حیدر بیك پیش آمده ، اونیز به‌یك تیرجانبازی کرد. وجوان دیگر ازغازیان‌به[خانهٔ] کمان، درآمده تیری بربازوی کامران می‌زند . کامران ازضرب تیرآن جوان ، از حرکت افتاده ، جمعی ازغازیان برسر اومی‌روند که سرش‌را بردارند.چون حیات بسیار ودولت پایدار درسر داشت و خدا نمی‌خواست که‌در آن‌وقت نابود شود ، دراثنای این‌حالت یکی از مردم آن ولایت که به بلدی لشکر همراه بود ، فریاد می‌زند که اورا مکشید که علی‌خان دردست او است . لشکریان که‌نام علی‌خان شنیدند ، دست ازکشتن اوباز داشتند و اورامقید کرده ، به‌جستجوی علی‌خان مشغول شدند .

و درخلال این‌حال ، خبر گرفتاری کامران و پیداشدن علی‌خان ، دراردوی فرهاد خان اشتهار یافته ، حسب‌الفرمودهٔ فرهادخان سوار و پیادهٔ فراوان ، به آن صوب روان شدند . و همان غازیان که به اتفاق حیدربیك آمده‌بودند ، علی‌خان‌را در باغ آن‌شخص، بی‌استعمال سیف وسنان‌دستگیر نموده ، به‌رفاقت عساکر که متعاقب رسیده بودند ، سوار کرده ، به‌خدمت فرهادخان بردند .

فرهادخان درتالار مـلاّ برار تشریف داشت . و حسین‌خان ـ حاکم کهدم ـ و میرعباس سلطان چپك واکابر بیه‌پیش و معتبران بیه‌پس همه در خدمت و مـلازمت بودند که‌علی‌خان و کامران را در مجلس در آوردند . و فرهادخان ، علی‌خان راعارضهٔ عتاب و مورد خطاب ساخته ، و بعداز آن به‌دستوری که سابقـاً مرقوم شده ، زنجیر گران فرموده ، به‌علی قلی‌بیك ایشك آقاسی سپردند . و کامران را به‌پاداش وفـاداری که در ازای حقوق

ولی‌نعمت به‌جا آورده ، تیرکاری خورده بود ، جراح را هم درآن مجلس طلب کرده ،فرمودند که‌پیکان ازبدن اوبیرون آورده[و]مقرر نمودند که‌هر روز جراح برسر او رفته ، مرهم برزخم بگذارد . و روز سه‌شنبهٔ بیست و پنجم شهر رمضان المبارك ، فرهادخان ، به اتفاق عساکر ، از موضع تنیان کوچ کرده ، روانهٔ فومن گردید . و ذوالفقارخان به‌طرف گسکر روانه‌شد.

فرهادخان به‌دارالاماره نزول کرده بود که درهمین روز ، ملك احمد ورزل[1] که‌ازاکابر لئام آن‌حدود بود ومنصب خلابر ورستری رشت، ازجانب فرهادخان نامزد اوشده ، جانباز سلطان بجارپس را که ازملازمان معتبرعلی خان وسپه‌سالار کوچسفهان بود و درمدتی که‌الکای رشت ، به‌تصرف‌اولیای دولت قـاهره درآمده ، متواری بود و راهزنی و دزدی می کرد ، چنانچه مترددین ازجانب قزوین عبور و مرور نمی‌توانستند نمود ، و درسامان‌بجار پس [درمحلی] که به کیله پردسر [2] مشهور است ، باقزلباش جنگ کرده، جمعی کثیررا به قتل رسانیده[3] ودر بی‌باکی و سفاکی دلیرگشته بود ، ملك احمد مذکور دفع شراو کرد . اونیز ازاین واقعه آگاهی یافته ، در مقـام قتل ملك احمدبود . اتفاقاً شبی درراه بجارپس به‌یکدیگر برخورده ،مقابله می کنند . چون هردو درفنون سپاهیگری و کمانداری و تیراندازی شهرت و مهارت داشتند و قدر انداز بی‌قرینه بودند ، هردو به‌خانهٔ کمان درآمده، قاصد خون یکدیگر شدند . ازقضا تیر.جانباز رد شده ، تیرملك احمد به سینهٔ اوخورده ، ازپشت به‌در می‌رود . و جمعی که همراه ملك‌احمد بودند، ملازمان جانباز سلطان راتعاقب نموده، دوسه‌نفر به‌قتل می‌رسند . بقیةالسیف

۱ــ دراصل و درنسخهٔ د : ملك محمد احمد ورزل . ۲ــ نسخهٔ د : کـل پرده سر . ۳ــ دراصل : رسانیدند .

فرار می کنند . و ملك‌احمد ، سرجانباز سلطان رابرداشته ، همعنـان فتح و ظفر ، به‌فومن به‌نظر فرهادخان می‌رساند ، وفرهادخان اورا به‌خلعت فاخره و شمشیر مرصع و چهارقب طلا سرافراز فرموده ، آن‌حدود ازشر و شور ایمن گشت و رعایا مرفه الحال گشتند ، ملك احمد مذکور ، به مقتضـای بیت :

تـا نمیرد یکی به نـاکامی دیگری شـادکـام ننشیند

حسب‌الرقم ، سالها منصب و مواجب خلابرورستری رشت داشت‌واونیز بعداز چندسال دردست خسرو چهار یاربه‌قتل رسید .

حاصلا ، درآن ایام که فرهادخان به‌قریهٔ تنیـان نزول فرمود و لشکر به‌جستجوی علی‌خان وسایر مخالفان ساعی بودند ،ملازمان میرعباس‌سلطان چپك ، به‌عبدالغفور بیك ـ مصنف لاهجان ـ که درفترات خان‌احمدخان، درخدمت علی‌خـان می‌بود وفی‌الواقع جوانی بود به حلیهٔ صورت و معنی آراسته و درعلم موسیقی و مصنفی ماهر و مشهور بود و باتقارستم غازی[1] رستمداری که‌او نیزجوان وصبی مردانه بود، به‌جنگل سمارکوه[2] برخورده، بعد ازستیزوآویز ، برآن دوجوان غریب ابقانکرده، هردورا به‌قتل آورده، سرایشان رابه‌اردوی فرهادخان می‌آورد . فرهادخان ازقتل آن‌بیچاره متأثر شده ، به‌غایت آزرده خاطر گشت و روز دیگر ملازمان حسین خان کهدمی، درکوه قلعه رودخان باامیره شاهرح و کامیاب که پسران امیره سـالار وبنی اعمام حسین خان بودند و مدتی بود که از مشار الیهمـا [3] متوهـم گشته ، به‌خدمت علی‌خان ، محال ازبرو خسروآباد را به‌تیول ایشان داده ، مراعات

۱ ـ نسخهٔ د : نفارستم عازی . ۲ ـ نسخهٔ د : سماد کوه .
۳ ـ در اصل : مشار الیه .

می‌نمود ، دوچار شده ، ازقساوت قلب و بی‌رحمی ، آن‌دو جوان و دونهال نورس رابدون صدور خطا به قتل رسانید و سرهای ایشان رابه‌نظر فرهـاد خان رسانید. نواب فرهادخان ازاحوال مقتولان استفسارنموده ، ازقتل‌ایشان نیز متألم و متأثر شد .

لاجرم درآن فترات هرکس [۱] ازمشاهیرکه درآن ملك غریب‌بودند، به‌ناحق، زهر فوات نوشیدند و آن‌هم بدون رضای فرهادخان واقع‌شد.

و روز جمعهٔ بیست و هفتم شهرمذکور ، خـان ازفومن به‌رشت رفته ودرعرض یك‌هفته نسق مهمات بیه‌پس نموده و روانهٔ قزوین شده ، درآنجا به‌پابوس رسید . و چون به‌ییلاق دیلمان رسیدند ، حکم مصحوب ولی‌بیك قورچی شاملو ورود یافت که فرزندی فرهادخان،چون به‌مضمون حکم‌مطلع شود ، کامران بیك گیلك رادرصحبت قورچی مذکور روانهٔ درگاه نمایند . قورچی مذکور درسه‌روز مومی‌الیه‌را زخم‌دار به‌نظر درآورده . شاه عباس درازای حقوق وفاداری و جان‌سپاری که‌از اونسبت به‌علی خان ظاهر شده بود، اورا به‌عنایات شاهی مستمال وبه الطاف گوناگون خوشحال فرموده ، به جناب مقرب الخاقانی ، بسطام آقا سپرده ، جراح سرکار خاصهٔ شریفه راطلب فرموده ، امرنمودکه زخم اورا معالجه‌نموده ، غمخواری مشارالیه نماید .

بعداز چندروز فرهادخان و علی‌جـان و پسران امیرهٔ گسکر و سـایر اسیران رسیدند . شاه‌عباس متوجه استعلام هرکس شدو کامران بیك‌رانیزدر آن‌مجلس حاضر فرمودند . ودراثنای محاوره حکایت‌کامران‌درمیان‌می آید. علی‌خان می‌گوید که‌پادشاهم !کامران راازمیان چندین هزارکس برگزیده‌ام.

---

۱ ـ دراصل و در نسخهٔ د : هیچکس به جای‌هرکس .

مشارالیه در عالم حقیقت و وفاداری ممتاز است و شایستگی بندگی چون توپادشاهی دارد . نواب اعلی درجواب می‌فرماید که : کامران احتیاج به سفارش شما ندارد .

والحاصل کامران رادر همان روز به‌سلك غلامان خاصه انتظام داده ، مقرر فرمود که‌عامل الکای خود مبلغ بیست تومان دروجه مددخرج و کرایهٔ اولاغ متعلقان [او] بدهد که کوچ مشارالیه را به قزوین بیارند . و حسب الحکم کوچ و وابستگان کامران رابه قزوین بردند . و در آن سال که‌رایات شاه‌عباس متوجه یورش مروشاهجان و تسخیر ممالك خراسان می‌شد ،مبلغ یك‌صد تومان به‌کامران عنایت فرموده که در آن سفرهمراه باشد و از کشیك دائمی دور نشود .

و درسال ست والف [که]فرهاد خان قرامانلو ، درهرات مقهورگشته، به‌یاسا رسید ، شاه‌عباس پرتوالتفات بروجنات احوال کامران بیك‌انداخته‌و به‌وعده‌ای که در آن‌روزفرموده بودند ، وفانموده ، رقم بدین مضمون‌شفقت فرمودکه میرزا محمد شفیع ـ میرزای عالمیان ـ مداخل الکای تولـم رابه تیول ابدی کامران بیك تولمی مقرر داشته ، درهیچ باب مدخل نکند . و شاه‌عباس ، بعداز مراجعت ازمروشاهجان و تسخیر و تصرف خراسان ، به جانب عراق رجعت نمودند و کامران بیك‌را ازاسترآباد رخصت آمدن به گیلان دادند . و کامران‌بیك مقضی الاوطار والمرام آمده و چهل‌ویـك روز درتولم توقف نموده، بنابربعضی موانع، بودن درگیلان‌را مصلحت‌ندانسته، متوجه اردو گردید و به‌اصفهان به‌پابوس رسید .

وچون میرزای‌عالمیان، بنابرشفقت پادشاهی مغروربوده، نمی‌خواست

که دربیه‌پس کسی تیول داشته‌باشد ، عرض می کند که بیه‌پس خاصهٔ خزینهٔ شاهی است . درالکای خاصه ، تیولداری معنی ندارد . و هرساله مبلغ‌چهار صد تومان نقدبنده به‌کامران بیك‌می‌دهم ، اوبه قصبهٔ تولم دخل نکند . شاه عباس قبول قول اونموده و کامران بیك‌را به‌حضور طلب فرموده ، گفت که من‌به وکالت شما قبول چهارصدتومان نموده ، تولم‌را به‌میرزای عالمیان گذاشته‌ام ، شماچه می‌گوئید ؟ کامران بیك ، درازای این‌التفات شکر نعمت به‌جای آورده .شاه‌عباس دراین باب‌رقم فرمود که‌عمال گیلان بیه‌پس ، هر ساله مبلغ چهارصدتومان ازوجوهات الکای مذکوره ، در وجه مواجب هر سالهٔ کامران بیك‌گیلك رسانیده ،مستوفیان مبلغ مذکور رابه‌خرج عمال بیه‌پس مجری داشته ، هرساله حکم مجدد نطلبند . و مدت ممتد چهل‌سال کامران بیك مشارالیه ، در ملازمت پادشاه ایران بود و در سفر و در حضر خدمت به‌جای می آورد و درهیچ سفراز خدمت دور نشد . بیت :

چو دولت مرد را یاری نماید همه کارش به کام دل بر آید
زهی طالع که یاری کرد وی‌را به دولت رهنمائی کرد وی را

و درسنهٔ تخاقوی ئیل که سنین عمرش به‌نود رسیده ، ازشاه عباس رخصت طلب نمود . مسؤول او به عزحصول مقرون داشته و مبلغ یك صد تومان مؤونت را بدو اررانی داشته ، مرخص فرمود . و مشارالیه ازقزوین روانهٔ سفر حجاز گشته ، به‌قرب مدینه مشرفه ، داعی حق‌را لبیك اجابت گفت . بیت :

منه دل‌در جهان کین پیر ناکس وفاداری نخواهد کرد باکس

وفانه‌کار سرسری است. وفا پیرایهٔ‌سری‌وسرمایهٔ سروری‌است.وفاکار جوانمرد است . وفانشان ارباب‌درداست . وفاکمند گردن ارادت است .

وفا سمندر راه سعادت است . وفا کیمیائی است که خاك را زر کند. وفا متاعی است و توتیائی است که ترا صاحب نظر کند . وفا مشاطهٔ عروس کمال است ، وفا خال و زیب رخسار جمال است . بیت :

ز خوبی هر چه می‌باید نگارا آن همه داری

ولیکن ازوفا خالی برآن رخسار [کی‌باشد]

گفتار

در بیان حال خواجه مسیح بی‌وفا وزیرخان احمد خان

بعد از آنکه خان احمدخان مظلوم ـ پادشاه لاهجان ـ ملك و دولت چندین‌سالهٔ خودرا به‌ضرورت وداع‌نموده ، فرار برقرار اختیار کرد ،عازم مملکت روم‌شد. چون به قسطنطینیه رسید ، شاه‌عباس به‌خواجه مسیح‌خبیث فرمود که شما از باب شماتت ، عریضه‌ای به‌خان‌احمدخان بنویسید که رفتن شما به‌روم عیب‌بود و پادشاه را باشما سربی‌عزتی و بی حرمتی نبود و اگر فرار نمی‌کردید، کمال مروت دربارهٔ شما به‌عمل می‌آورد . و چون ازمردم روم وفاداری نمی آید ، عجب کـه از خواندگار مددی و معاونتی بشما برسد .

و چون این عریضه به خان‌احمدخان رسید ، در جواب نوشت کـه ای‌مرد نمك به‌حلال! وای باعث چندین‌هزاراختلال ! آنچه‌نوشته‌ای وتخم محبت کشته‌ای ، دوستی شما اظهرُمن‌الشمس است . چیزی که ظاهر است چه حاجت‌به‌گفتن است . آنچه مروت پادشاه ذیجاه عالمیان پناه‌اللهم‌وَال من‌والاهُ هست ، محتاج به بیان‌شما نیست ،و اینکه ازصفات اهل‌این دیار و بی‌وفائی ابنای روزگـار ، خصوصاً از حال کامگار سعادت آثار الملقب به

خواندگار[1] قلمی فرموده‌اند ، می‌تواند بود . اما ترجیح احد طرفین مشکل می‌نماید . مارا این‌سفر وشمارا آن حضر اختیارافتاد .و شفقت شاهی شامل حال شمارا مثل نصیریان‌و معتقدان دیگر که به مراتب از توبهتر بوده‌اند ، به‌جزای اعتقاد شما برساند. لیکن آینهٔ ضمیر کسیر این‌ذرهٔحقیر چنین‌عکس پذیراست که عن‌قریب وزیر گیلانات را پالهنگ‌درگردن کرده کشان کشان به‌کوچه ومحلات لاهجان و گیلان سرگردان ساخته ، تا عبرت سایر نمك به‌حرامان شود. و از حضرات‌طاهرات علیهم‌السلام‌امید که‌حق عزوعلاجزای هرکس را موافق نیت این کس درکنارش نهد والسلام .

واز اقتضای قضا آنچنان که‌آن غریب مظلوم بزرگوار اندیشیده‌بود، نتیجهٔ‌آن به عمل آمد و یوماً فیوماً تا انقراض عالم به‌اولاد واحفادایشان را وگیلانیان‌را به‌عمل می‌آید [2] .

و چون خواجهٔ نمك بحلال [3] ، در باب تسخیر و تصرف گیلانات ، به روشی که در ابتدا مرقوم و مسطور شده ، سعی موفور به تقدیم رسانیده بود ، شاه عباس درازای آن مقدمـات ، وزارت دارالمؤمنین قم را به وی شفقت فرموده ، سالها خواجهٔ مذکور ، به وزارت آنجا قیـام داشت . تا آنکه مردم از ظلم و شرارت و تحکمات او و فرزندان او به تنگ آمده ، فصلی چند از قبایح‌اعمال و افعال‌اووفرزندان وتبعهٔ [او]به عرض‌رسانیدند. و شاه‌عباس خواجه را معزول نموده ، چند سال‌دیگربه کلفت ونکال‌هرچه تمامتر ، در اردو سرگردان بود .

---

۱ ـ در اصل و نسخهٔ د : خوانکار . ۲ ـ ظاهراً هر دو «را» زائد است

۳ـ نسخهٔ د : نمك بحرام .

در آن سال [که] چخال اغلی [۱] ـ سردار روم ـ برسر تبریز آمده‌بود وشاه‌عباس به‌تبریز نزول فرموده‌بود ، میانهٔ میرزای عالمیان وخواجهٔنادان ، در باب تقصیرو تصرف‌مال دیوان و طمع وزارت گیلان ،درحضورمجلس مکالمه‌ای واقع‌شد . در اثنای آن‌صورت‌نمك‌بحرامی و حق‌نشناسی‌خواجه، در آینهٔ ضمیر پادشاه عکس پذیر گشته ، حسب الحکم خواجه مسیح را گرفته ، به میرزای عالمیان سپردند . و میرزای عالمیان رخصت قتل او حاصل نموده ، روانهٔ گیلانات گردیده و چون به ماسوله رسید ، خواجه را به زنجیر گران مقید فرموده ، به‌فومن آورد و از فومن به رشت واز آنجا به لاهجان می بردند . و حسب الاشارهٔ میرزای عالمیان ، بلکه به موجب تقدیر آسمان ، چنانچه مرحوم خان‌احمدخان در حق‌او گفته و نوشته بود ، تخت کلاه‌برسر ، ازنوکران لاهجان ، به تمامی کوچه و محلات تا کنار اسطل وبه سبز میدان گردانیده تماشائیان که خلقی کثیر بودند ، تخم مرغ و خاکروبه‌وغیره برسروصورت خواجه‌می‌زدند وسنگ‌وکلوخ می‌انداختند وبه لفظ نمك بحرام اورا مخاطب می‌ساختند وسرزنش می کردند. وبعداز آن فضایح ، مدتی در قلعهٔ لاهجان‌نگاه داشته،محبوس به قلعهٔ آمل‌مازندران فرستادند . بعد از احتباس‌ایام بی قیاس ، از دست ملازمان میرزای‌عالمیان شربت فوات و زقوم چشید و به سزای نمك بحرامی رسید و عبرت سایر ناسپاسیان گردیده. بیت:

مکن با ولینعمت خود ستیز که گردی سزاوار شمشیر تیز

---

۱ ـ نسخهٔ د : چنجال اغلی.

مقالهٔ اول

در بیان حال و شرح مآل امیر حمزه خان طالش وفرزندان مشارالیه .

چون امیر حمزه خان به‌وساطت حضرت مقرب پناهی حسین خان شاملو، قلعهٔشندان و ولایت آستارا ولنگرکنان‌را به تصرف‌ذوالفقارخان‌داده ، روانهٔشیروان گردید ، محمدباقر وملا فاضل که اصل ایشان ازولایت خلخال بود [و] درایام دولت ، ملازمت امیرحمزه‌خان‌می‌نمودند وبه‌دولت اوسالها به فراغت و راحت می‌گذرانیدند ، در این ولاکه خان مشارالیه به حسب ضرورت ترك مملکت و حکومت نموده و دیار غربت اختیار کرده بود ، دونفر مذکور ، برجمهورملازمان‌سابق ، به‌اختیارخدمت و ملازمت ، سبقت جسته ،همراه‌خان‌مشارالیه عزیمت‌شیروان نمودند . و چون امیرحمزه‌خان، بـه اتفاق متعلقان و منسوبـان ، به شیروان رسید، احمد پاشا ـ بیگلربیگی شیروانات ـ اعزاز و اکرام مشارالیه بجاآورده‌و درشهر شماخی مکان لایق به جهت او مرتب و مهیا نموده ، همیشه تفقد می‌فرمودند .و امیرحمزه‌خان گاهی بواسطهٔ دفع دلگیریها ، به‌شکار باز وبحری رغبت می نمودند . تا آنکه روزی به عادت مستمره، به قصدشکار سوارشده ،به‌صحرای شماخی بیرون می‌رود . و این دو ناپاك مفسد شریر بالذات نیز همراه می‌روند . و

خان مومی‌الیه بـه هوای صید و شکار جـانوران و این دو مخالف منافق به‌آهنگ شکار جان‌خان، چنانچه گفته‌اند . بیت :

بهرام که‌گورمی‌گرفتی همه‌عمر دیدی که چگونه‌گور بهرام‌گرفت

وامیرحمزه‌خـان بازرا به جـانوران سـرداده ، وقت جدا کردن بـاز از شکار ، فرود می‌آید . ناگاه این دو رو سیاه ، باشمشیر های برهنه ، بر سر خان می‌تازند و به ضربات متواتره اوراهلاك می‌سازند. وبعد از آن سروی را برداشته ، روانهٔ فرضهٔ سالیان می‌شوند . چون احمد پاشا مقرر نموده بود که بی مهر امیر حمزه‌خان ، مستحفظان شوارع ، احدی از ملازمان او را نگذارند رفت، ناکسان امیره ، مهر اورا برداشته، همراه‌داشتند جواز را به ضابط سالیان داده عبور می کنند و از آنجا به‌قزل آغاج می‌رسند .

و دراین‌سال شاه عباس‌به یورش مروشاهجان‌وتسخیرمملکت خراسان رفته بود و فرهادخان با امیره حمزه‌خان‌عداوت‌قدیمی داشت و درآن سفر ملازم رکاب شاه بود . این‌دوناپاك سفاك بی‌باك، سرامیره بـه‌مرو برده ، به توسط فرهادخان به عرض می‌رسانند . و فرهادخان قطع نظر از عقوق و عصیان محمد باقر و ملافاضل مذکور نموده وایشان را نوکر کرده، مبلغ معین در گیلان به تحصیل ایشان نوشته، به‌گیلان می فرستد .ایشان به‌گیلان آمده و آن وجه را به وصول رسانیده ، روانهٔ اردبیل می‌شوند . و درآنجا بساط خودنمائی فروچیده ، به هرزه کاری مشغول می‌شوند . قضارا محمد باقر مذکور ، شبی شراب‌خورده، ازروی بدمستی شخصی‌را هلاك‌می کند. اقوام آن‌مرد مقتول ، نزد ذوالفقارخان رفته ، عـرض احـوال می کنند . خان از حرام نمکی او آگاه بود . فی‌الفور به قتل او امر نموده شحنهٔ اردبیل ، محمد باقر را بایراق و اسلحه‌ای که پوشیده بود ، در میدان به دار

اعتبار کشید . بیت :

راستی و رستگاری پیشه می باید نمود
از مکافات عمل اندیشه می‌باید نمود

چون محمد باقر مذکور ، به اندك مدتی به سزای نمك بحرامی خود رسید ، ملافاضل نیز از کردار خود ، نادم و پشیمان ، در لباس فقر درآمده ، به تلبیس روزگار می‌گذرانید . آخر الامر در فارس به الحاد شهرت کرده لاجرم علمای فارس ، به مقتضای شرع اشرف انور ، حکم به قتل اونموده ، هلاکش فرمودند .

چون امیرحمزه‌خان ، به نوعی که‌مرقوم‌شد ؛به واسطهٔشیرزادسلطان، قسم مغلظ به او نموده بود که محافظت و معاونت او به تقدیم رساند ، به اتفاق پسران خود ـ قلیج‌خان و ابرج‌خان ـ و لشکر آستارا ، به محض طمع حطام دنیوی که از علی‌بیك‌سلطان اخذ کرده بود ، اندیشه از بدنامی نکرده ، در قتل شیرزادسلطان و بیست و یك‌نفر جوان دیگر تابع می‌شود. و بعد از انقضای یك‌سال و نیم،حضرت جبارمنتقم ،درمقام‌انتقام‌درآمده،ملك و مال و جان او را به تاراج داد و پسران اورا نیز درقزوین، حسب‌الحکم به قتل رسانیدند . و چهارنفر پسر دیگر او که در صغرسن بودند ، وهمراه والد خود به‌شیروان رفته ، بعد از قضیهٔ هائلهٔ والد به اتفاق والده در آنجا اوقات به‌سر می‌آوردند ، تا آنکه والدهٔ ایشان ، صعوبت و عجز ومسکنت خودرا به خدمت بلقیس الزمانی ، زینب بیگم عرض نموده ، مهداعلی [1] به شاه عباس وانموده ، حکم به اسم پاشای شیروان صادر شد که متعلقان امیره را مرخص سازند که به‌وطن خود مراجعت‌نمایند . و حلیلهٔ امیرمذکور پسران خـود را برداشته ، به عراق‌آمـدند . و بعداز دوسال که به انواع

۱ـ ظاهراً مهد علیا .

پریشانی ، در اردوها ترددات نمودند ، شاه‌عباس‌بر سر شفقت آمده ، ایالت آستارا و توابع را به‌پایندرخان ـ پسر اکبرامیره ـ عنایت فرموده ، علم و نقاره وخلعت فاخره دادند . و دختر حسین‌خان‌شاملو ـ حاکم‌هرات ـ را بنا برسبق آشنائی که سابقاً مرقوم شده، به‌مشارالیه ارزانی داشت . و مدت هجده‌سال حکومت آستارا کرده، وفات یافت .

و بعد از آن شاه‌عباس ، حکومت مملکت موروث را به ساروخان ـ برادر پایندرخان ـ شفقت‌نموده ودختر دیگرحسین‌خان مذکور را درسلك ازدواج [1] مشارالیه انتظام داده ، حکومت آستارا بدو بخشید و شمه‌ای ازصفات وسیرت مشارالیه درزمان خروج عادلشاه درگیلان ، در این‌اوراق سمت تحریر یافت .

---

۱ ـ شاید : درسلك ازواج .

مقالهٔ دوم

در بیان یاغی شدن ملك جهانگیر و لد ملك سلطان محمد رستمداری و مآل حال او به تقدیر حضرت باری

چون ملك جهانگیر ـ و لد ملك سلطان محمد رستمداری ـ در ابتدای تسخیر ولایت مازندران و استیصال ملوك آن ، به اکراه اطاعت نمود ، قلعهٔ نور و الکای کجوررا به‌مردم خودسپرده و اهالی حرم‌ومتعلقان‌خود را برداشته، به قزوین داخل اردوی شاه عباس گردید و مدت یك سال در کمال استقلال اوقات می‌گذرانید . لاجرم فرهادخان در سال ثلاث و الف هجری با لشکر عراق و فارس روانهٔ عربستان شد . مولی مبارك عرب را که والی خوزستان بود ، به دایرهٔ اطاعت وایلی در آورده و باج و خراج به گردن اوگذاشته ، مقضی‌المرام مراجعت‌نمود ودر بیستم‌شوال سنهٔ مذکوره داخل قزوین شدند .

شاه عباس ، فرهادخان و سایر امرا را [به] نوازشات اختصاص داده، در اکثر ایام و لیالی ، به عیش و نشاط قیام می‌نمودند . و بالجمله شبی که شاه عباس به اتفاق فرهاد خان و اجلهٔ مقربان ، به دکان سعدی چلاوی نزول داشت و به شرب مدام و بوسه بازی جوانان

امر دو پسران سیم اندام اشتغال می‌نمود ، حسب‌الاشارهٔ شاه عباس ، ملك جهانگیر مذکور در اوان غلیان سکرومستی ، میرعباس سلطان نمك بحرام را که به علـونسبت آراسته بود، با خواجه‌سلطان محمود ـ برادر خواجه حسام‌الدین وزیرخان احمدخان ـ در زیر دکان سعدی چلاوی ، بـه درجهٔ قتل رسانیده ، یك سرقوچ جنگی را که در زیر دکان مذکور بسته بودند ، به شمشیر خونریز ، از میان دونیم کرد و با شمشیر بـرهنه متوجه مجلس می‌شود .

در خلال این‌احوال ، شاه‌عباس به‌یکی از امرا امر می کند که‌شمشیر از دست ملك به‌دست‌گرفت ، در همان‌ساعت ، فرهادخان به طریق مشاوره حرفی به شاه‌عباس می زند ، و شاه ، ملك را از دخول مجلس مانـع شدند. ملك آزرده خاطر به مقام خود رفته و با خوف عظیم آن شب را به روز آورده ، به مضمون الخا ئن خائف علی‌الصباح به‌اتفاق‌چندنفر از دیوسیرتان مازندران که ملازمش بودند ، سوار شده به بهانهٔ سیرو شکار ، از راه ری و شهریار عازم مملکت رستمدار گردید . و هنگام‌نصف النهاربندگان‌اعلی از فرار ملك خبردار و آگاه گشته ، یك صد وپنجاه نفر سوار دلیر به‌طلب اومی فرستد . و چند نفر از غازیان‌مذکور که‌به تجلد و تهور مشهور بودند ایلغار کرده و به ملك رسیده ، شروع در گیرودار می کنند . ملك جهانگیر بازی که دردست داشت‌تمغا بر سر زده‌و بر سرخود نشانده ، به کمانداری مشغول می‌شود . تیر ملك که از سندان می‌گذشت ، چند نفر از دلاوران‌را از پای درآورد ، چنانچه جمعی که پیشدستی کرده ، تعاقب ملك نموده بودند ، چندی هلاك شده و بقیة السیف فرار نموده ، به اردو می آیند وشاه عباس‌را از واقعهٔملك خبرداده ، تهور اورا عرض‌می کنند . وملك بسلامت

به مملکت خویش رفت ، قلعهٔ کجور را از ذخایر و اقوات مملو ساخته و ملازمان و متعلقان خود را به قلعه برده ، حصاری گشت .

وشاه‌عباس بعد از استماع نفاق ملك ، فرمان داد که قورچی باشی با ده‌هزار کس از پیاده و سوار و تفنگچی و کماندار روانهٔ رستمدار شوند و ملك را گوشمال به سزا آورده [۱] ، باز گردند .

حسب‌الفرمان قورچی باشی ایران بالشکریان، قطع‌مسافت ناهموار و طی مسالك دشوار نموده ، داخل رستمدار گردیدند و به پای قلعهٔ کجور رسیدند و قلعه را محاصره نمودند و به بـازوی مردانگی در لیالی و ایام ، خورد و خواب بر خود حرام کرده ، شروع در تسخیر قلعه نمودند . و قلعه داران نیز سرپنجهٔ جلادت گشوده ، جمعی کثیر از دلیران را در پای قلعه به درجهٔ قتل رسانیدند . والآخر بعداز چند وقت ملك از قلعه به تنگ آمده ، لاجرم از راه تدابیر ناقصه ، از قلعه بیرون آمده و محافظت قلعه را به عهدهٔ ابراهیم‌بیك ـ پدر زن خود ـ حواله نموده ، خود در زی اختفا ، به کوهها و مغاره‌های رستمدار مخفی شده ، بـا جمعی از معتمدان خود می‌گردید . تا آنکه قورچی باشی به فراست معلوم نمود که مالك قلعه را گذاشته ، به‌در رفت . بیت :

چـه نیکو متاعـی است کاراگهی
کـزین نقد عـالـم مبـادا تهی
بـه گیتی کسی سربر آرد بلند
که در کار عـالم بـود هوشمند

از این معنی خرم شده ، موازی سه هزار کس از عساکر قورچی وصوفی و

۱ـ ظاهراً : کوشمال به سزا داده .

چینی [۱] و پیاده‌های دارالمرزی امـر نمود که پیاده به جنگلها و کوههای رستمدار بگردند و ملك را به‌دست آورده ، به حضور آورند .

عساکر مدت چهل‌روز لوازم جستجو به‌عمل آورده ، روز پنجشنبه بیست و دوم شهر جمادی‌الاول سنهٔ اربع و الف و به قولی سنهٔ ستة والف، ملك را در موضع حرنداب [۲] که از کوههای برلور است، بی‌استعمال آلات حرب دستگیر کرده ، گرفتند . وملك مذکور به دست میررسول‌نام‌صوفی گرفتار شده ، معتمدان او هریك اسیریکی از غازیان گردیدند .

و قـورچی باشی بعد از گرفتاری ملك ، ابراهیم بیك کوتوال قلعه را به نوازشات شاهانه امیدوار ساخته ، از قلعه بیرون آورد. وجمعی را که در قلعه مادهٔ فساد بودند ، حکم به قتل فرمود .

چون خاطر قورچی باشی ، از وادی مخالفان به کلی جمع شد ، رضوان‌بیك ـ قورچی قاجار ـ را به کوتوالی قلعه تعیین‌نموده و دارائی ولایت رستمداررا نیز به ابراهیم‌بیك مذکور تفویض فرموده، ملك مذکور را با اهل وعیال و اطفال برداشته واز رستمدار روانهٔ قزوین شده ، درآنجا به نظر شاه عباس رسید .

شاه عباس قورچی را در ازای خدمت ، تلطفات و نوازشات کرد و در روز یکشنبه بیست ودوم شهر جمادی‌الاول سنهٔ اربع و الف توشقان‌ئیل حکم در بـاب قتل جهانگیر مزبور ، به ملك لواسانی که سلطان حسن نام داشت امرشد . ملك لواسانی آن جهان‌پهلوان را درمیدان قزوین‌به سیاست رسانید. و قورچی‌باشی زن ملك جهانگیر راکه دختر ابراهیم‌بیك مشارالیه بود ، جهت خود تصرف نمود .

۱ـ ظاهراً: چگینی ، ۲ـ نسخه د : خونداب

مقالهٔ سیم

در بیان ابتلای بوسعید میرفومنی و فرج بعد شدت او به موجب تقدیر قادر غنی

نغمه سرایان چمن‌اخبار و بلبل‌نوایان انجمن آثار نگاشتهٔ قلم‌بدایع رقم می‌گردانند که چون بوسعیدمیر ـ برادر شاهملك ـ در فترات ، بدون ملازمت خان احمدخان ، در رانکوه اوقات به دهقنت و زراعت مصروف می‌داشت و بعد از آنکه خان احمدخان جلای وطن اختیار نموده ، متوجه شیروانات گردید و علی بیك سلطان فومنی از شاه عباس لقب خانی یافته ، شاهملك و میرملك ـ برادر بوسعید میر ـ را که نوکر معتبرخان احمدخان بودند ، همراه خود به بیه‌پس آورده ، مرتبهٔ قرب و اختصاص داده بود ، بوسعیدمیر از اطاعت علی‌خان سرگردان شده ، به دستور سابق به ولایت رانکوه توطن نمود . و این معنی‌موجب‌غضب‌علی‌خان گشته ، عرضه‌داشتی به فرهادخان نوشته ، استدعای حضور بوسعید میر می کند . فرهادخان ملتمس اورا مبذول داشته ، حکم به حاکم لاهجان نوشته بود که بوسعیدمیر را تسلیم ملازمان علی‌خان نماید .

بعد از ورود حکم فرهاد خان ، علی‌خان ، شیرعلی میرآقا را که در صفات‌سبعی و شیمهٔ بی‌آزرمی یگانهٔ روزگاربود، باچندنفردیگر ازملازمان،

روانهٔ لاهجان به قصد آوردن بوسعید میرنمود . میرآقای مـذکور ، حکم فرهاد خان را نزد حاکم لاهجان برده ، به وی نمود . حاکم لاهجان امتثال حکم فرهادخان را کسان به طلب بوسعید میر فرستاد . ملازمان ، بوسعید میر را از رانکوه به لاهجان آوردند . و حاکم لاهجان ، بوسعیدمیر را به میرآقای مذکور سپرده، روانهٔ بیه‌پس نمود . و میرآقا ، بوسعید میربیچاره را دوشاخه کرده ، در علی‌آباد فومن ، به‌نظر علی‌خان رسانید . علی‌خان در برابر اخوین ، بوسعید میر را عارضهٔ عتاب و خطاب‌ساخته ، امر نمود که شکاربانان ، یك سر خرس مهیب هیأت کریه خلقت را گرفته ، آوردند . علی‌خان، میرآقای‌مذکور راکه به‌حسب‌خلقت به‌خرس مشابهت تمام‌داشت، طلب کرده ، امر نمودکه بوسعیدمیر را با آن خرس در یك زنجیر کشیده، در اغذیه و اشربه شریك سازند .

مدت شش‌ماه بوسعیدمیر فقیرباعدم تقصیرباخرس درجوال‌وازصحبت میرآقا بدحال بود . و علی‌خان از قلت ترحم قلبٌ ، به این بی رحمی و بی حرمتی اکتفانکرده ، فرمود که تخته کلاه برسرش نهاده ، با آن خرس در میدان و محلات رشت به قصد تشهیر و تکفیر می‌گردانیدند و تخم مـرغ می‌زدند وسنك وکلوخ می‌انداختند . وبوسعیدمیر بااین همه‌آزار و اضرار، مرد وار آنچه لوازم اطاعت و بندگی واجب تعالی بود ، ازصوم و صلات و تذکار و تکرار دعوات و شکرگزاری قاضی‌الحاجات ، دقیقه‌ای فوت و فروگذاری نمی‌کرد . لاجرم به مقتضای، بیت :

گر صبر کنی به کار ها نشتابی روزی آید که‌زغوره‌حلواسازی[1]

گـر صبر کنی به صبر بی‌شك دولت بـه تو آید اندك اندك

۱ــ این بیت وزن و قافیه ندارد .

در نومیدی بسی امید است پـایـان شب سیه سفید است

درخلال این احوال علی‌خان، به‌اتفاق امیره سیاوش‌ـ حاکم گسکرـ به قزل آغاج به‌خدمت شاه عباس رفتند و به شرحی که دراین تذکره مذکور گشته ، مقهور گردیدند . و شاه‌عباس نظر التفات به‌جانب شاهملك ـابن‌عم علی‌خان ـ که برادر اکبر بوسعید میر مذکور بود ، انداخته ، سپه‌سالاری الکای بیه پس را بدو ارزانی داشت . ایـن خبر به گیلان شـایع شده ، شاه عباس و بو سعید میر جمعیت کرده[1] خرس را کشتند و بوسعید میر را از آن بلیهٔ جلیه نجات دادند . و میر آقای مردود ، از کردار ناهنجار خود متوهم گشته ، چون از بیم مکافات خوف داشت ، فرار اختیار کرده ، به مرقد غفران دستگاه ، پیر شرفشاه گسکر ملتجی گشت . و شاهملك سلطان به گیلان آمده ، رایت عصیان بر افراشت .و هرچند بـوسعید میر او را از عمل مذکور منع می فرمود ، قبول‌نمی نمود .لاجرم بوسعید سر از اطاعت و متابعت برادر خود پیچیده یاغی شد و در سر راه ماسوله رودخان ، با جمعی از مردم زرمخ و تنیان و غیره اقامت می‌نمود، تا روزی که علی‌خان بوسیلهٔ ضامنی فرهادخان از حبس و قید آزاد گشته ، در صحبت حسین‌خان شاملو به گیلان آمدند .

بوسعیدمیر از آمدن علی‌خان آگاهی یافته، سپاه‌ابراهیم‌بیك فومنی و جملهٔ زرمخی را که در مرتبهٔ ناپاکی و بی‌باکی عدیل ونظیر نداشتند و علی اللهی بودند ، در موضع کهنه گوراب به قتل رسانیده ، با معدودی که در ملازمت او بودند، ازراه گشت وخسروآباد به‌کوهات شفت متوجه گشت و ازآنجا نیز متوجه دیلمان شد . و از دیلمان به جانب قزوین حرکت نمود .

---

۱ ـ شاه‌عباس کسی بودکه درکشتن خرس به بوسعید میر یاری‌دهد؟

و علی‌خان بعد از فرار بوسعیدمیر ، شاهملك را در ولایت رشت بـه دست آورده ، به نوعی که سابقاً مرقوم شده ، به قتل رسانید و از رفتن بوسعید میر به قزوین اطلاع یافته ، عریضه به‌فرهاد خان نوشته بود که چون شاهملك را حسب‌الحکم به قتل رسانیده‌ایم ، بوسعید میر ـ برادر او ـ از گیلان فرار نمود و استدعای آن کرده بود که فرهاد خان ، بوسعید میر را از قزوین گرفته ، برای او بفرستد که تا بوسعید میر در گیلان ، در حیات باشد ، فتنه از گیلان بر طرف نمی شود .

فرهادخان به مضمون عریضهٔ علی‌خان اطلاع یافته ، علـی‌قلی بیك ایشك آقاسی‌باشی خود را امرنمود که بوسعیدمیررا پیروی‌نموده ، به‌دست آورد . علی‌قلی‌بیك ، به طلب بوسعیدمیر شتافته ودرمنزل کله حیدرماسوله که درقزوین بندوار[1] بود، یافته دستاق نموده، به‌شاه‌عباس عرض می کند که چون علی‌خان [2] شاهملك را به قتل رسانیده ، سراورابه درگاه ارسال داشته است ، برادر او ـ بوسعید میر ـ از علی‌خان متوهم گشته ، از گیلان فرار نموده ، به قزوین آمده‌است . و علی‌خان درباب او چنین و چنان نوشته . اگر بندگان همایون امر نمایند ، بوسعید میررا به جهت علی‌خان بفرستیم . چون‌شاه‌عباس از علی‌خان خاطر جمع نبود ، بواسطهٔ دفع و رفع مخالفت شاهملك ، اورا ازبندخلاص‌ساخته باخود داشت، دست ردبه سینهٔ [3] ملتمس علی‌خان نهاده ، حکم نمود که ذوالفقارخان ـ حاکم اردبیل ـ بـوسعید میر را به همراه خود برده و به قلعهٔ اردبیل محبوس نگاه داشته ، محافظت نماید .

۱ـ نسخهٔ د : بنددار . شاید: بندار ۲ـ دراصل ودرنسخهٔ د: علی‌خان‌بیك

۳ ـ دراصل : روبسینهٔ

حسب الفرمان ، ذوالفقارخان ، بوسعیدمیر را فرستاده بود . بعد از چهار ماه و ده روز علی‌خان در بیه پس سر به طغیان و عصیان بر آورده ، میرمعزالدین ضرابی[1]، را که حسب‌الفرمان ، در بیه پس آمده ، شروع در تمشیت مهمات ضرابخانهٔ رشت نموده بود . خلیلای زرگر رشتی و برادر خواجه عنایت الله که سابقاً ضرابخانهٔ بیه‌پس به رأی ایشان منوط و مربوط بود ، به فرمودهٔ علی‌خان، سید مذکور را به ناحق به درجهٔ قتل رسانیدند. و آوازهٔ مخالفت و سرکشی علی‌خان در عراق و ایران اشتهار یافت .

شاه عباس فرهادخان را که ضامن علی‌خان شده ، بـر سـر مملکت بیه‌پس فرستاده بود ، روانهٔ گیلان نمود و فرهادخان ،از قزوین به قصدتنبیه علی‌خان حرکت نموده، به‌لاهجان‌رسید وبه‌اتفاق عظمای لاهجان به بیه‌پس آمده ، به‌موضع تنیان نزول نمودند و به‌روشی که در ضمن داستان گرفتاری علی‌خان‌مسطور گشته، ذوالفقارخان،حسب‌الفرمان،بوسعیدمیررا ازقلعه‌بیرون آورده ، به‌اردوی فرهادخان رسانید . واز اتفاقات مستحسنه ، به اندك‌زمانی علی‌خان‌دستگیر واسیرسرپنجهٔ تقدیر گردید. وبوسعیدمیرازشفقت پادشاه، به سپه‌سالاری قومن سر بلند گشته، مبلغ‌یك‌صدتومان مواجب وانعام فرمودند، و به‌خلع فاخره سرافرازگردید. به‌موجب‌تقدیرات ، شاه عباس‌بنابرمصلحت وقت ، مسماة شاه بیگم را که از معتبران حرم و محبوبان محترم علی‌خان بود ، در ایـام حیات علی‌خان ، از قزوین به جهت بوسعیدمیر فرستادند . و چون علی‌خان ، بوسعید میررا تخته‌کلاه بر سرنهاده ، تشهیر کرده بود ، اورا نیز به مکافات آن ، در میدان قزوین به همان سیاست خفیف کردند. وچون‌مدت‌شش‌ماه ، بوسعیدمیررا باخرس درزنجیر کرده‌بود، اورا نیزمدت

۱ـ دراصل: صرانی

دوماه وچند روز ، در سیاه چاه الموت ، با ناجنس در یك سلسله کشیدند. وچون شاهملك ـ برادر بوسعیدمیر ـ را به‌قتل آورده بود ، اورا نیز در سر سیاه‌چاه به دار اعتبار آویخته ، به قتل رسانیدند .

وچون‌علی‌خان ملاحظهٔ ناموس شرع انور ننموده، حلیله برادر اورا به خلاف قانون شریعت غرا ، تصرف نموده ، به دارالحرم خویش آورده بود ، روزگار کینه‌گزار پاداش عمل در کنارش نهاده ، محبوبهٔ مذکورهٔ او را در زمان حیات ، به‌جهت بوسعیدمیر فرستاده ، در آغوش اقبالش کشیده و مدت ممتد پانزده سال بوسعیدمیر ، در نهایت اختیار و اعتبار مرتکب امر سپه‌سالاری فومن بود . و مشارالیه پیر حلیم بـردبـار درویش منش بود . چنانچه شیرعلی میرآقا را که درسابق ذکر او کرده شد ، با وجود قدرت برمکافات ، از سیاست او درگذشته و در ازای آن‌مقدار بدی، نیکی کرده، مضمون این ابیات را منظور داشت. بیت :

هرچه کنی عالم کافر ستیز — بـر تو نـویسد به قلمهای تیز
آنچه گشائی زدر عز[1] و ناز — بـر تو همان دربگشایند بـاز
صورت اگر نیك وگربدبری — نام تو آن است که‌باخودبری
چشم‌تو گرپردهٔ‌طنازی است — باتودراین‌پرد همان‌بازی‌است
قلب مشو تانشوی وقت کار — هم زخود وهم زخدا شرمسار

چون بوسعید میرمرد عابد و درویش و زاهد بود ، روزگـار بعد از شهادت [شدت] و محنت بسیار، اورا به‌ذروهٔ اعتلا رسانیده، مضمون فرج بعد از شدت ، اورا روی نمود و همیشه بعد ازآن واقعه ، این غزل بی‌بدل خواجه‌حافظرا حالی ساخته ، به اظهار شکرگزاری حضرت باری عزاسمه

۱ـ دراصل ونسخهٔ د : عذر وناز

اشتغال می‌نمود و مطلع آن ابیات این است :

دوش وقت‌سحر از غصه‌نجاتم‌دادند واندر آن ظلمت شب آب‌حیاتم‌دادند

و بعد از انقضای مدت پانزده سال ، سپه سالار بوسعید میر مومی‌الیه ، به اتفاق بهزاد بیك ـ وزیر گیلانات ـ و سپه‌سالاران و اعیان ، بـه مازندران بـه نزد شاه عباس رفته و در خطهٔ آمل مریض شده ، او و حاجی علی خان ـ سپه‌سالار کوچسفهان ـ به جوار رحمت ایزدی پیوستند.و بوسعیدمیر را وکلای او ، به فومن آورده ، در موضع شنبه بازار ، به جوار مقبرهٔ آبای او مدفون ساختند .

مقالهٔ چهارم

در بیان یاغی‌شدن میرحاتم سپه‌سالارشفت ازعلی‌خان‌ومآل‌حال او بطریق استحسان

چون علی‌خان نظارت محال شفت را به حیدر بیك لاهجی کـه از ملازمان معتبر او بود و در وادی سپاهیگری سرآمد اکفا و اقران ، تفویض نموده‌بود، ازاقتضای‌قضا، میانهٔ سپه‌سالار میرحاتم‌شفتی وحیدربیك ناظر، به سببی از اسباب آزردگی به‌هم رسیده ، مکرراً میرحـاتم عـرض‌شکایت او نموده،علی‌خان‌موافق رضای‌سپه‌سالارغوررسی‌ننموده‌بود.وسپه‌سالارمذکور از تغافل علی‌خان آزرده خاطر گشته ، به‌اکراه و اجبار اطاعت می‌نمود . تازمانی که علی‌خان به قزل آغاج رفته ، مقهور و منکوب گردید .

شاه‌عباس به‌نوعی که سابقاً مذکور شده ، امارت بیه‌پس را به‌کارگیا علی‌شاهملك ـ ابن‌عم علی‌خان ـ عنایت فرمود . میرحاتم ـ سپه‌سالار شفت ـ بنا برکدورت باطنی ، به انتهاز فرصت ، آغاز مخالفت نموده سپاه ولئام شفت را بکلی تابع خود ساخته و اقتدار و اعتبار به هم رسانیده ، مستقل گشت . و شاهملك نیز برحسب مصلحت‌وقت ، در امور مملکت ، رعایت خاطر سپه‌سالار میرحاتم مزبور می‌نمود . و حیدربیك مومی‌الیه را نیز در سلك ملازمان و معتبران علی‌خان انتظام داشته ، قریهٔ گشت را که علی‌خان

به‌تیول او مقرر داشته بود ، توطن نموده، به‌دستور سایر ملازمان علی‌خان، متابعت شاهملك می‌نمود .

و چون شاهملك در روزی که روانهٔ قزل آغاج ، به دیدن شاه‌عباس می‌شود ، نظر به اعتمادی کـه به حیدر بیك مشارالیـه داشته است ، مبلغ هفت‌صدتومان زر اشرفی طلا ، به طریق امانت به او سپرده بود که بعد از گرفتاری علی‌خان ، آن مبلغ را بعضی‌از برای شاهملك می‌آورد ودرایصال بعضی اهمال و انکار می‌کند .

در خلال این‌حال ، شاهملك سلطان ، روزی به اتفاق اعیان ملازمان علی‌خان، به‌خانهٔ پیرمحمودپیربازاری به‌ضیافت‌رفته‌بود. حیدربیك نیزهمراه بود . شاهملك در باب استطلاب تتمهٔ اشرفی امانتی ، با حیدربیك مذکور گفتگو نموده، مشارالیه در انکار افزوده ، به لجاج‌رسانید و بحدی انجامید که لاعلاج شاهملك سلطان، اورا مقیدکرده، به سعیدبیك فومنی سپرد . بعد از چندروز مصحوب مردم‌اعتباری، از برای سپه‌سالار میرحاتم ، به صوب شفت فرستادند . و میرحاتم مشارالیه بنا بر عداوت و خصومتی که مذکور شده ، در نهایت ذلت و خواری ، اورا مقید می داشت .

و بعد از مـدت شش ماه ، شاه‌عباس ، علی‌خـان را بواسطهٔ آنکه شاهملك یاغی شده‌بود ، از بند وزندان خلاص‌کرده ، به‌ضامنی فرهادخان، همراه حسین‌خان شاملو به‌گیلان فرستادند. وچون علی‌خان داخل‌بلدهٔ رشت می‌شود ، سپه‌سالار بهادر که از مخصوصان او بود وبعضی اوقات سپه‌سالار فومن‌وبعضی‌وقت‌سپه‌سالار کوچسفهان‌بوده،درزمان فترات‌علی‌خان[1] . آگاهی یافته ، از پیر مؤمن سرا ، در زی اختفا ایلغار کرده و در بلدهٔ رشت نـزد

۱ـ ظاهراً : از سرآمدن زمان فترات علی‌خان .

علی‌خان رفته ، احوال استبداد و استقلال میرحاتم ـ سپه‌سالار شفت ـ را کماکان ، خاطر نشان علی‌خان می کند . و علی خان به جمعی از اکابر لئام شفت که در خدمت میرحاتم مذکور مبادرت می‌نمودند ، کتابات نوشته و هریك از آن جماعت را بـه منصب و مهم ، مستوثق و امیدوار ساخته و به‌قتل میرحاتم سپه‌سالار ترغیب نموده، سفارشات می کند که هنگام فرصت جمعیت نموده ، او را ازمیان بردارند . و سپه‌سالار بهادر مزبور تمهید قتل میرحاتم نموده ، ازرشت معاودت نموده،به شفت می آید . و به روش اختفا کتابات و نوشتجات علی‌خان را به جماعت مکتوب فیه[1] می‌رساند . چون میرحاتم سپه‌سالار مرد هشیار بود و دولت خداداده در سرداشت. بیت :

کار خود گر به‌خدا بازگذاری حافظ ای‌بساعیش که‌بابخت‌خداداده کنی

حاجی احمد که از لئام معتبر شفت و از متهوران روزگـار بود ، کتاب علی‌خان‌را که به او نوشته بود ، در موضـع شابقال ، به میرحاتم سپه سالار نموده، خاطرنشان او می کند که علی‌خان با اکثر اعیان شفت، درباب قتل‌شما، کتابات‌نوشته وازجمله [به]رکابزن‌علی‌ـ ابن‌عم شمـا‌ـنوشته. تصدیق قول اورا ،آن مردم نوشتجات علی‌خان را ظاهر نمودند و پسرعم میرحاتم، از عالم غفلت و نادانی، درمقام اخفا و ابرام درآمده ، به لجاج می‌رساند. میرحاتم را نائرهٔ غضب اشتعال یافته ، از جای خود حرکت نموده ، به یك شمشیر قطـع حیات و دفـع تعلقات او می کند . و از آمـدن علی‌خان و تدبیرات سپه‌سالار بهادر و تمهیدات قتل خود مستشعرگشته ، به‌اتفاق حاجی میر احمد مذکور و اکابر ولئام وجمهورلشکر و عسکر شفت ، از مـوضع شابقال، به‌عزم استیصال سپه‌سالار بهادر، سوار شده ، ایلغار می کند . وچون

۱ـ ترکیبی صحیح بنظر نمی‌رسد .

بهادر مذکور، به قریه رودبارسرا ، به خانهٔ شخصی نزول‌نمود وجمعی کثیر از اجامره و اوباش [را] برسرخویش جمع نموده ، انتهاز فرصت می‌نمود که میرحاتم سپه‌سالار رابه دست آورد [و] به‌امداد مظاهرت آن جماعت که علی‌خان به ایشان سفارشی نوشته بود ، از میان بردارد . مصراع : من درچه خیالم وفلك درچه خیال، لاجرم میرحاتم‌سپهسالار،ناگهان‌مانند بلای آسمان، برسر سپهسالار بهادر آمده ، ملازمان و متابعان بهـادر از صولت سپه‌سالار میر حاتم و لشکریان به صوب فرار شتافته ، حاجی میر احمد مذکور که افشای آن راز از او به صدور و ظهور رسیده بود ، به فرمودهٔ میر حاتم ، بهادر جیقهٔ مرصع از سر او برداشته و کمر زریـن و شمشیر طلا ازکمرش وا کرده ، سرش را از بدن جدا کرده ، فرمود که در بازار شفت ، به دار اعتبار آویختند، و ملازمان و متابعان او را که فرار نموده بودند ، به‌دست آورده و یراق و اسلحه را از ایشان گرفته ، تاراج و تالان کردند . و از آنجا به منزل سپه‌سالار بهادر ، به قریهٔ پیر موسی سرا آمده و اهل و عیال او را اسیر و دستگیر کرده ، تمامی اسباب و اموال او را از نقد و جنس و طلا و نقره و اسپ و استر و غیره به تصرف خود در آورده ، اکثر آن اموال‌را به‌لشکریان خود قسمت نموده ، قوی‌حال گشت .

و درهمین‌روز به قتل حیدربیك ناظر که سابقاذکراو گذشته، امرنمود و چند نفر از ملازمان معتبر خودرا فرستاده ، در آن مکان که حیدر بیك ناظررا محبوس داشتند،به قتل رسانیدند وسراورا دراحمد سرگوراب شفت برای سپه‌سالار میرحاتم آوردند .

وچون علی‌خان به‌تاریخ ربیع‌الاول اثنی‌والف ، به علی آباد آمده، از تسلط میرحاتم درشفت، ازبرای به‌قتل‌رسانیدن سپه‌سالاربهادر وحیدربیك

نـاظر خبردار گشت ، به احضار لشکر فومن و تولم مسرعان فرستاده و در موضع علی آباد ، سان لشکریان داده ، عزیمت شفت نمود . سپه‌سالار میرحاتم نیز از حرکت علی‌خان آگـاهی یافته ، اهـل و عیال خود را به کوهات شفت فرستاده ، پذیرای جنگ علی‌خـان گشت . و در رودخـانهٔ بداو [۱] ، لشکر خود را سان دیده و در یمین و یسار نگه داشته ، خـود در قلب جای گرفته ، علم نمایان می کند : ولشکر علی‌خان به سرداری کامران ـبرادر علی‌خانـ وکارگیای‌تنیان، بدان موضع‌رسیده ، تقارب فریقین‌دست داده ، جنك عظیم می‌شود و آدم بسیار به قتل می‌رسند و لشکر علی‌خان به صوب فرار شتافت .

میرحاتم سپه‌سالار، به‌پای‌علم‌قرارگرفته،لشکرخودرامستمال‌می‌ساخت. درخلال این‌حال که میرحاتم مذکور لشکرخودرا به‌جنگ وجدال ترغیب و تحریض می‌نمود، قورچی‌علی کمائی مردخی[۲][را] که علمدار علی‌خان بود ، ملازمان میرحاتم گرفته ، آوردند ودربرابر میرحاتم نگه‌داشتند. وچون میر حاتم مرد غیور بود وبه‌فتحی که روی داده ، مسرور، ازقورچی علی حساب برنداشته ، احوال علی‌خان وحالات لشکریان‌را از وی استفسار می‌نمود و ازعالم غرور، احتیاط جوانب‌ننموده بود که ناگاه‌قورچی‌علی‌مذکور شمشیر حواله می کند ، از قضا آن شمشیر بـه دست چپ میر حاتم که عنان اسپ گرفته‌بود ، خورده، زخم کاری می‌زند وسپه‌سالارمیرحاتم ازحرکت او آگاه شده ، ملازمان میرحاتم ، قورچی‌علی مذکوررا در میان گرفته ، و در قطعه زمینی که گل و لای بود ، انداخته چندین شمشیر بر بـدن او می‌زنند ، بـه

---

۱ ـ اهل دفتر (بدآب) نویسند . ۲ـ منسوب به دهکدهٔ کما مردخ بضم کاف و فتح میم و دال کمامردخی می‌شود نه‌کمائی مردخی .

اعتقاد خود [خود] رای گشته ، فرصت سربریدن او نمی‌بینند ، و میرحاتم ازاین زخم متأثرشده ، به‌هزیمت می‌رود و ملازمان مشارالیه نیز فرار اختیار می‌نمایند . بعد از فرار ایشان، کامران بدان‌موضع رسیده ، قورچی علی‌را غرق‌خون ، ازمیان گل و لای برداشته و به‌چاروا بسته ، از آن مهلکه بیرون می‌آرند . بیت :

اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تـا نخواهد خدای

و سپه‌سالار میرحاتم ، خودرا درضمان سلامت ، به مـأمن رسانیده . علی‌خان بعضی‌محال شفت را غارت نمود و چندنفر از مردم فیکوو غیره که متابعت میرحاتم نموده ، به ملازمت ایشان مبادرت مـی‌نمود [ند] ، در آن روز دستگیرشده‌بودند ، درکنار رودخانهٔ دوران به‌قتل آورده، سرهای‌ایشان را عبرتاً للناظرین ، به‌دار اعتبار آویختند . وچندنفراز ملکان طالش شفت را مؤاخذه ومصادره نموده، وسپه‌سالاری شفت‌را به‌عوض بیك‌شفتی‌رجوع نموده ، به اتفاق اقوام و بنی‌اعمام‌روانهٔ کهدم شده ، به خدمت حسین‌خان ـوالی آنجاـ توسل‌نمود. حسین‌خان به‌قریهٔ‌دوگاهه، ازبرای‌میرحاتم واقوام جاومقام لایق‌تعیین فرموده، مراعات وموالات می‌نمود .ومدت یکسال سپه سالار میرحاتم مزبور در کنف محافظت او بوده هرچند علی‌خـان رسولان به‌طلب‌میرحاتم فرستاده، تقبلات[1] نمود، حسین‌خان درمقام معاونت میرحاتم درآمده، به‌قانون مروت‌وفتوت عمل‌نموده،ردالتماس رسولان علی‌خان‌نمود و بعد از آنکه علی‌خان از فرستادن میرحاتم مأیوس گردید ، با حسین‌خان آغاز عداوت ومخاصمت‌نموده، پنج‌شش‌هزار آدم از پیاده‌وسوار و تفنگچی و کماندار احضار فرموده ، از راه مجده و چماچا و سراوان و کیجا ، در

۱ـ نسخه د: تقلبات

موضع رودبار، بر سرحسین‌خان ایلغارنمود. وچون فصل بهار وطغیان آب قزل اوزن بود ، خان معظم‌از عزیمت علی‌خان ولشکرکشی او آگاه گشته، احمال و اثقال خود را گذاشته و اهالی‌حرم و متعلقان را به‌کشتی درآورده، به جانب خرزه ویل [1] فرار نمود .و درحالت عبور و مـرور حسین خان ، متعلقان لشکر علی‌خان ، به سرداری کامران ، به کنار آب رسیدند . و قاسم آقای میرآخور ، خان مکرم الیه[2]را درکنار رودخانهٔ قزل‌اوزن دریافته ، به قتل رسانیدند و از عبور رودخانه عاجزشدند . وعمارات حسین‌خان را در پیله‌رودبارغارت‌وتاراج کرده،عودنمودند.ورعایای رحمت‌آبادورستم‌آباد را غارت و تالان کرده و عمارات اعیان ایشان‌را سوزانیده ، به طرف فومن مراجعت کردند .

و بعد از انقضای اندك مدت ، علی‌خان به نحوی که مرقوم گشته ، یاغی‌شد و شاه‌عباس بعد از استماع تخلف و استکبار علی‌خان ، فرهاد خان را نامزد تسخیرالکای بیه‌پس نمود .

چون خان مزبور ازقزوین حرکت نموده ، داخل منجیل وخرزویل [1] شد ، حسین خان ـ والی کهدم ـ و سپه‌سالار میرحاتم و اقوام راکه انتظار این‌روز [را]می کشیدند، برداشته‌به‌استقبال‌موکب‌مسعود فرهادخان استعجال فرمودند و به رفاقت او داخل گیلان بیه‌پس‌شده،درتسخیرگیلان وگرفتاری علی‌خان مساعی مشکوره به‌تقدیم رسانید[ند] ودر ازای نیکوخدمتی که از میرحاتم سپه‌سالار به ظهور رسیده بود ، فرهـادخان ، سپه‌سالاری شفت را به میرحاتم‌مذکور رجوع نمود. و بعد از آن‌حالات میرحاتم و صوفیگری او را به شاه‌عباس عرض نمود. رقم ازباب سپه‌سالاری شفت و مبلغ بیست

---

۱ ـ نسخهٔ د: حرزویل . ۲ـ ترکیبی‌صحیح نیست .

تومان مواجب همه‌ساله جهت‌اوحاصل‌نموده، با خلعت فاخره ارسال‌داشت. و مشارالیه مدت هفده‌سال ازروی استقلال، درامر سپه‌سالاری شفت‌ارتکاب می‌نمود . و قورچی علی کمانی [1] که سابقاً ذکر او گذشت ، همیشه نـزد میرحاتم مزبور تردد می‌نمود و انواع نیکی و احسـان از مشارالیه به او می‌رسید . و در سال اثنی وعشرین والف به مـوت طبیعی فوت شده ، به دارالقرار ارتحال نمود .

و بعد از وفات میرحاتم، بهزاد بیك ـ وزیرگیلانات ـ مهمات شفت را به میرفرخ ـ برادرزادهٔ امیر خواند ـ که دختر میرحاتم‌در حبالهٔ[نکاح] او بود ، تفویض فرمود . ودرسنهٔ‌تنگوزئیل که شاه‌عباس‌ازتسخیرگرجستان فراغت یـافته ، در صحبت لوارصاب‌خان به سیرو شکار دارالمرز نهضت فرمودند، در فصل تابستان سیچقان‌ئیل ازمازندران معاودت نموده، در کنار دریای قلزم نزول فرموده‌بودند ، میرفرخ مذکور ، به سجده سربلند شده، حسب الحکم به سپه‌سالاری شفت استسعاد یافت و مبلـغ پانزده تومـان به مواجب همه سالهٔ او مقررشد . و مدت هفت‌سال مشارالیه نیز من حیث الاـ ستقلال مرتکب امر مزبور بود. ودرسنهٔ یونت‌ئیل به اجل طبیعی درگذشت.

بعد از وفات مرحوم مذکور ، برادر میرحاتم که در سلك ملازمان شاه انتظام‌داشت ، و درسفرگرجستان ملازم شاه‌عباس‌بود ، به ادعای منصب موروثی روانهٔ اردو شده ، از ضعف طالـع و بدمددی ابنای روزگار ، مدتی سرگردانیها کشیده، آخرالامر در مازندران وفات یافت .

و اصلان بیك ـ وزیر گیلان بیه‌پس ـ طمـع درمـالیات و مایعریف اخوین‌مذکورین‌نموده، تمامی‌را به‌توسط وسعایت شمس نام ـ ملازم‌ایشان ـ

۱ـ منظورکامردخی است که منسوب به دهکده کامردخ است .

به تصرف درآورد . و فرزندان و متعلقان ایشان تا انقراض ایام وزارت اصلان بیك و اسماعیل بیك ـ ولدش ـ جلای وطن نموده ، سرگردان و بی‌سامان می‌گردیدند . و اصلان بیك به واسطهٔ خدمات پسندیده‌ای که از شمس ـ ملازم میرفرخ ـ به‌ظهور رسیده بود، کلانتری‌شفت‌را ازقبل‌خویش به او رجوع نمود. و هنگام فرصت پیشکش به دیوان دیونشان فرستاده ، رقم درباب کلانتری شفت ، به اسم او حاصل کرد. و درسنهٔ توشقان‌ئیل که اصلان‌بیك، به‌اتفاق کلانتران وارباب واعیان بیه‌پس، به‌فرح‌آباد مازندران به نظر شاه رفته بودند ، شمس مزبور درآن صوب وفات یافته، بجز حرام نمکی چیزی دیگر از مهمات دنیا نیافت . وآنچه با ورثهٔ میرفرخ فرموده بود ، به اولاد و اعقاب او صد چندان برسید . بیت:

بد اندیش‌را درجهان بد رسید مکافات عدوان یکی صد رسید

گفتار

دربیان ظهور و خروج کالنجار سلطان پسر شاه جمشید خان ملقب به‌عادلشاه و به‌اعتقاد طوایف عراقیان و قزلباش‌غریب شاه ومآل حال او ومتابعان ازگردش دوران

چون زمان وزارت اصلان بیك‌و پسرش ـ اسمـاعیل بیك ـ ومیرزا تقی اصفهانی ومیرزا عبدالله قزوینی ،مدت هفده سال درگیلان بیه‌پس امتداد یافته بود ، مردم ازطول زمان وزارت ایشان و ظلم وعدوان به تنگ آمده و ازتحکمات ملازمان و منصوبان ، رعایا ظلمها دیده و ستمها کشیده بودند. و ازتحمیلات و اطلاقات بی‌ملاحظهٔ ناموجه [1] بی‌وجه ایشـان ، جمعی کثیر ازمستأجران و تحویلداران و کدخدایان و رعـایا ، متواری گشته ، درزی اختفا می‌گردیدند . وهرچند به‌اردو رفته ، حالات خودرا عرض می کردند، بهبودی نمی‌دیدند . و مدت ممتد پنجاه سال نیز مصروف شده‌بود و فتنه و فتور گیلان برطرف شده و ارباب داعیه نیز درکمین فرصت نشسته ،منتظر فرصت می‌بودند . موافق اقتضای فلکی ، چون گیلانیان ، به احکام سابق خود درایام ظهور سلاطین صفوی ، معادات ورزیده و نفاق درگیلان‌شیوع

---

۱ ـ دراصل : ناوجه . متن ازروی نسخهٔ د تصحیح شده .

یافته و حکام سابق بنابرشآمت مخالفت گیلان به‌نحوی که مرقوم خامهٔ دو زبان گردید ، مستأصل شده بودند ، وبزه حکام سابق درگردن اهل‌گیلانات مانده ، روزگار می‌خواست که روز خوش بنابرخدیعت خود بینند . ناگاه نه‌ماه ازسال ثمان و ثلاثین و الف موافق لوی‌ئیل گذشته ، شاه‌عبـاس که‌به مدد طالـع و بخت فلکی ، مدت پنجاه‌سال پادشاهی نموده ، ممالك عراق و فارس و کرمان و خراسان و هرات و مروشاهجان و گیلان و مازندران و آذربایجان و گرجستان و کردستان و لرستان و خوزستان و بعضی ازولایت عربستان، ازکنار آب جیحون تاولایت ایروان طولاً، و ازقندهار تابادکوبهٔ شیروان عرضاً ،درتحت تصرف اوبود ، دراشرف مازندران ، جهان گذران راوداع نموده ، به‌دار عقبی ارتحال فرمود .

و بعداز این قضیه ، شاه‌صفی بر سریر سلطنت ایران جلوس فرمود و مقارن این حال و درخلال این‌احوال ، عنایت خان لشته‌نشائی وسلطـان ابوسعید چپك و کربلائی محمد گوکـه و کوله محمدخـان کوچسفهـانی وجوت شاهمراد گیلوائی و محمد بیك ـ پسر شاه‌مراد مزبور ـ و شیرزاد بیك‌کیسمی و آتش باز خشك بجاری و جمعی دیگر، به‌گمان فرصت ، از کنج اختفا بدرجسته ، کالنجار سلطان ـ پسرشاه جمشیدخان ـ راکه‌مادرش ازاهل صوفیه ویارستاق بود و درایام واقعهٔ هائلهٔ مغفرت پناهی ، شاه‌جمشید خان ، بدان فرزند بی‌طالـع حامله بود و بعداز ولادت ، اززمـان طفولیت تازمان شباب ، ازخوف ، سالها درلباس فقروفنا و گمنامی و ناکـامی به‌سر می‌برد ، سراغ نموده و به‌چنگ آورده و به‌سلطنت برداشته ، عادل‌شاه‌لقب دادند و به خانهٔ پیرشمس گل‌گیلوائی که به اعتقاد ایشان شیخ زمـان بود ، کمربسته و به‌اسپ سوار نموده ، نقاره به‌نام او زدند و در روز چهارشنبهٔ

بیستم شهرشعبان سنهٔ مذکور ، به‌اتفاق جمعی پریشان و قومی بی‌نام‌ونشان، برسرخانهٔ میرمراد لشته‌نشائی که سالها مسندنشین کلانتری لاهجان ، در نهایت عزت و شان بود و حسب‌الحکم شاه‌عباس ، به امر مزبور اشتغال و ارتکاب داشت ، رفته ، کل اسباب و اموال مشارالیه را از نقود و اجناس وغیره که تخمیناً سی‌هزار تومان می‌شد ، به‌غارت و تاراج بردند واز آنجا به‌خانه‌های علی‌خان بیك وبرادرش ـ میرعباس ـ که تحویلدار دیوان‌بودند وبدان نزدیکی ازسفر دریا بازآمده ، اجناسی بی‌قیاس ازمسکاو آورده ، در منازل ایشان منبر بود[1] رفته و تمامت اموال و اجناس دیوان را به غارت و تالان داده و درهمان شب برسر خانهٔ محمد طالب کلانتر رفته و اورا به‌قتل رسانیده و عمارت اورا آتش زده ، عود نمودند . و لشکر جمری ازاین حرارت دلیر شده ،روز پنجشنبهٔ بیست ویکم شهرحال[2] به‌بازار کوچسفهان آمده و متعلقان معرای نایب الصداره راکه به‌ملاحظهٔ فتور ، ازلاهجان روانهٔ رشت بودند ، اسیر کرده و اموال و اسباب مشارالیه را غارت کرده ، از بازار کوچسفهان روانهٔ قصبهٔ کوچسفهان خشك بجار [3] شدند .

لشکرعادلشاه ، به‌هرسرزمین که می‌رسیدند، ازآوازهٔ نقاره، جمعیت ایشان زیاده می‌شد . الحاصل یك شب در خشك بجار توقف نموده ، روز جمعه ازآنجا به موضع بستدیم[4] و تسییه[5] رفته ، و شب شنبه در خانه‌های بوسعید میر و آقارستم که‌از لئام زاده‌های عمدهٔ آنجا بودند ، توقف‌نموده، روز شنبهٔ بیستم شهر مذکور ، بابسیاری ازلشکر و حشر ، برسر بلدهٔ رشت

---

۱ ـ یعنی روی هم چیده و برهم انباشته . ۲ ـ یعنی ماه مورد بحث .
۳ ـ ظاهراً : از بازار کوچسفهان روانهٔ قصبهٔ خشك بجار شدند . ۴ ـ بفتح باء وسکون سین و کسرتاء . ۵ـ بکسر تاء .

و دارالامارهٔ پادشاهی آمدند .

مصداق این سیاق آنکه ، چون اسماعیل بیك وزیر در حداثت سن بود وجمعی که‌متابعان دولت اوبودند، همه‌مختلف‌الاقوال بودند، ازتدبیرات ناقص ایشان ، کار ازدست و دست از کار رفته‌بود . و درروز مذکور که اجامره قوت گرفته، دربی‌باکی دلیرشده بودند، به‌هیأت اجتماعی برسرشهر و بازار می‌آمدند . وزیر به‌اتفاق کلانتران و متعینان که‌لاف دولت خواهی می‌زدند ، به قصد جنگ و جدال ، لشکر بلاظفر اجامره را استقبال نمودند وبه‌کنار سیاه رودبار توقف فرمودند .

چون وزیر، ازگرگین سلطان ـ حاکم گسکر ـ استمداد نمود ، مومی الیه پنجاه نفر چینی [1] را به مدد او فرستاد . و درمبدأ حال ملازمان گرگین سلطان بی‌استعمال سیف و سنان ، فرار اختیار نموده ، تاگسکر جائی مقام نکردند . ومرتضی پاشا کوتوال قلعهٔ اخسخه که حسب‌الحکم شاه‌عباس نزد وزیر بیه‌پس ، به‌نوا ایستاده بود، به‌اتفاق ملازمان خود مستعد جنگ‌اجامره شده و ازآب سیاه رودبار گذشته و برسر تپهٔ مشهور به « سقال کول » [2] بالا رفته ، گروه انبوه اجامره راگریزان کرد . و سه‌نفر ایشان را به تفنگ زده، برمی‌گردد. اسماعیل‌بیك وزیر وکلانتران واعیان، چون معرکهٔ‌جدال ندیده، ازآداب جنگ اطلاع نداشتند، برگشتن پاشارا انهزام تصورنموده، شکست درمیان ایشان افتاده، ازمیدان نام‌ونگ ، بی‌جدال و جنگ ، فرار نموده ، به جانب گسکر روان شدند . و عصر روز شنبه به‌گسکر رسیده ، به‌خدمت گرگین سلطان ـ حاکم گسکر ـ رفتند . و سلطان مشارالیه ایشان را عارضهٔ عتاب وعرضهٔ خطاب گردانیده ، کتابتی به‌ایالت‌پناه ، ساروخان

---

۱ ـ ظاهراً : چگینی . ۲ـ نسخهٔ د : سقاکول .

طالش ـ حاکم آستارا ـ نوشت و اورا ازظهور عادلشاه و فرار وزیر و کلانتران وارباب واعیان خبرداده. وسپاه‌اجامره از آب سیاه‌رودبار گذشته، داخل‌شهر[شده] ومشغول به‌تاراج وغارت کاروان سراها ودکاکین حوالی میدان و خانه‌های جمعی که گریخته بودند ،شدند . و از آنجا به‌دارالامارهٔ پادشاه در آمده ، نقود احمر و ابیض و امتعه و فروش و آنچه بود ، به تاراج دادند .

چون حسب‌الحکم شاه‌عباس مقرر شده‌بود که وزیر، ابریشم لوئیل را به سرکار او ابتیاع نمایند ، قریب سیصد خروار ابریشم خریده شده ، منبر بود . و در روز چهارشنبه موازی دویست خروار ابریشم را از انبار بیرون آورده ، به اراذل و اوباش بخش کردند . و در این دو روز ، مدار اجامرهٔ لشته‌نشا و توابع ، غارت اموال و قتل سرکشان بود .

و درخلال این‌حال ، پیرمحمود پیربازاری و ملاحسن خطیب رشتی و شیخ ابراهیم کوچسفهانی ، از ازالهٔ [1] عرض و ناموس ، به نزد غریب شاه‌آمده ، اورا ازتاراج ابریشم دیوان مانع می‌شوند و به‌روش خوش‌آمد خاطر نشان اومی‌کنند که‌این ابریشم به‌کار تومی‌آید . عادلشاه قبول قول ایشان کرده ، بعداز سه روز که لشکریان‌را اطفای حرارت از نهب و غارت شده بود ، جنود را از غارت ابریشم دیوان و تاراج اموال ، ضبط و منع نمودند . اما به‌حساب محاسبان ، قیاس سیصدهزار تومان ، خسارت و نقصان به‌ساکنان گیلانات رسید والعلم عندالله الحمید .

---

۱ ـ در اصل و نسخهٔ د : ازارادلهٔ .

گفتار

در بیان عزیمت عادلشاه و سلطان ابوسعید چپك و عنایت خان به‌اتفاق لشکروعسکر به جانب فومن و بی نیل‌مقصود مراجعت نمودن .

روز سه‌شنبهٔ سلخ شهر مذکور ، عادلشاه باتوابع گمراه که ده‌هزار نفرمی‌شدند ، به‌قصد تسخیر و تصرف ، ازرشت متوجه فومن شده ، عصر روز مذکور داخل قصبهٔ مزبور گردیدند . و چون محمد بیك کلانترفومن و برادران و ملاحامد شیخ الاسلام و ملاعبدالله و محمد مسعود ـ پسر سپه سالار بوسعیدمیر ـ ومؤلف این‌تاریخ ـ عبدالفتاح ـ اهل و عیال ومتعلقان رابرداشته ، به‌طرف عراق متوجه شده بودند ، جمعی از سادات و قضات و ارباب عمائم و صلحا، بنابرصلاح وقت و مصلحت ملك ، به‌کنارگازو ـ رودبار ، به‌استقبال موکب و اردوی عادلشاه مبادرت نمودند . و درباب شفاعت وصلاح رعیت حرفهازدند . پیرمحمود پیربازاری وملاحسن‌خطیب رشتی و شیخ ابراهیم کوچسفهانی که از امرای دولت اوبودند ، متابعت ایشان‌کرده ، تصدیق قول ایشان نمودند واجامره را [از]غارت وتالان مردم فومن منع کرده ، جار فرمودندکه لشکر به‌خانه‌های رعایا نزول‌نکنند ویك دینار به‌طریق ظلم وتعدی ازاحدی نستانند . و خود به‌دارالاماره فرودآمده،

لشکریان درمیدان و دکاکین توقف نمودند وتمام شب‌بیدار و هشیاربودند.

چون عادلشاه از فرار کلانتران واعیان خبردار شد ، حکم نمود که صباح روز مذکور ، مـردم لشته‌نشا عمارت محمد بیك و اعیـان را آتش زده ، بسوزانند .

دراین وقت پیرمحمود رسیده و از ارادهٔ او واقف‌گشته ، به دلایل و براهین ، درابطال حکم اوکوشیده ، دفع‌الوقت می کند . و روزسه شنبه و شب چهارشنبه عادلشاه به‌فومن اقامت نمودند . لاجرم ازاقتضای قدرت‌قضا وقدر ، ازبرای اهالی لشته‌نشا وچپك و اژدر خبر می‌رسدکه میرمرادکلانتر و میرزا عبدالله ــ وزیر لاهجان ــ که‌در ابتدای فتور فرار نموده ، به‌قزوین رفته بودند ، به‌اتفاق بهرام قلی سلطان صوفی ، لشکر آورده و برسرقصبهٔ لشته نشا ریخته ، اهل و عیال ایشان را اسیر و دستگیر کرده‌اند . عسـاکر لشته‌نشا از شنیدن این خبر وحشت اثر، دل‌از دست داده ، مضطرب حـال گشتند ، و بنوعی دررفتن استعجال نمودندکه پیش‌از ارادهٔ عادلشـاه ،به رودخانهٔ پسیخان رسیده بودند . و عادلشاه نیزاز این‌خبر اطلاع یافته ، از فومن به اتفاق ارکان و امرا و رؤسای چپك و اژدر ، روانهٔ رشت شده ، به دارالاماره نزول نمود و روز پنجشنبه پیرمحمود راباچند نفر رؤسای لئام ، به‌جهت حراست رشت مقرر کرده ، خود بـا لشکر لشته‌نشا و کوچسفهان بلاتوقف وتأخیر روانهٔ لاهجان گردید .

گفتار

در بیان عزیمت ساروخان‌حاکم آستارا وگرگین سلطان‌حاکم گسکر به‌واسطهٔ دفع ارباب شور وشر

چون گرگین سلطان ـ حاکم گسکر ـ به‌اتفاق وزیر و کلانتران ،از حرکت عادلشاه‌و آمدن اوبه فومن آگاه گشت ، روز چهـارشنبهٔ غرهٔ شهر رمضان المبارك ،ازگسکر سوار شده و به‌طاهر گوراب نزول نموده ،تحقیق کرد که عادلشاه به اتفاق سرداران چپك و اژدر و لشکر و عسکر ، ازفومن کوچ کرده و به‌جانب رشت رفته ، ازطاهر گوراب سوار شده ، عازم‌رشت گردید و به‌کنار رودخانهٔ پسیخان فرود آمده ، منتظر ورود ساروخان‌گردید.

و درشب جمعهٔ سیم شهر مذکور ، محمد بیك ـ کلانتر فومن ـ به اتفاق رفقای مسطور ازموضع کشتکوه معـاودت نموده ، داخـل اردوی سلطان شدند . و اول صبح روز جمعهٔ مذکور ساروخان ـ حاکم آستارا ـ باپنج هزار نفر ازپیاده و سوار ، ازافق رودخانهٔ پسیخـان پیدا شده ، بعداز ورود، زینل‌بیك‌گسکری را با چند نفراز ملازمان ، به‌قراولی تعیین نمود و روانهٔ رشت گردانید وخانان بالشکر متعاقب قراولان ، متوجه رشت‌شدند. چون‌قراولان به‌محلهٔ پاس‌کیای رشت رسیدند ، خبربه پیرمحمود پیربازاری که نایب مناب عادلشاه بود و باچند نفراز رؤسای لئام و جمعی ازاجامره و

اوباش به‌محافظت رشت به‌اعتقاد ناقص خود قیام می‌نمود، رسید . ومشار‌الیهم گریخته، به‌جنگلها و دره‌ها نهان شدند . قراولان که در میدان رشت می‌رسند ، آقارستم نام که ازلئام قریهٔ سیاه‌اسطل رشت بود ، به‌طریق اتفاق، درقرب دکان قصابی ، به‌سه‌نفر ازقراولان برخورده ، حرکت المذبوحی نموده ، دردست ایشان به‌قتل می‌رسد . سرآقا رستم رااز بدن جدا نموده‌و به‌فتراك آویخته ، تاسقا سرای کول می‌روند . و چون ازعساکر مخالف اثری ظاهر نبود، برگشته درمحلهٔ استادسرا رفت . جمعی مسلمانان ازذکور و اناث ، اموال و اسباب خودرا دربقعهٔ استاد جعفر برده ، ملتجی بودند . بست را شکسته ، اموال متجاوزالحد به‌تاراج و تالان سپردند و دربالاخانهٔ سردر دارالاماره نقاره‌چی نشانده و بعدازآن به‌خدمت خانان رفته، سوانح حالات را عرض می‌کنند . و چون خوانین با عساکر ، داخل بلدهٔ رشت شدند ، عرصهٔ رشت را از مخالف خالی دیدند و رعایا را بکل متفرق و متواری یافتند . خوانین و عساکر به صحرای سیاه رودبار نزول فرمودند و روز شنبهٔ چهارم شهر مذکور ، محمدی خان ـ حاکم کهدم ـ باهزارنفر چریك و عساکر ، در سیاه رودبار داخل اردوی خانان شدند و بعد از آن شروع در تدبیرات نمودند .

گفتار

در بیان نهضت عادلشاه به‌جانب لاهجان و به‌قتل‌رسیدن ملاعلی کامی به چندین گونه محنت و ناکامی

چون عادلشاه به روشی که مرقوم شده ، روز چهـارشنبه غرهٔ شهر رمضان فیض‌رسان مبارك[1]، ازرشت به‌فومن رفته‌بود ، پیرمحمود پیربازاری و ملاحسن خطیب رشتی و چندنفر ازرؤسای لئام[را] دررشت نگاه داشته ، درروز پنجشنبهٔ دوم شهرمذکور ، به‌اتفاق عنایت خان و سرداران چپك و اژدر و شیخ‌ابراهیم کوچسفهانی وجوت شاهمراد گیلوائی و محمدبیك ـ ولد او ـ و شیرزادبیك کیسمی و غیر ذلك روانهٔ لاهجان شده ، به‌کنارآب قزل‌اوزن رسید .

و بعداز مرور و عبور ازرودخانهٔ مذکور ، روز جمعه کیـافریدون چپك راکه درمبدأ فتور ، میر اشرف ـ ولد کیافریدون سپه‌سالار لاهجان ـ را بعد ازفرار وزیر و کـلانتر به قتل رسانیده و جمعی از جنود و رنود که سالها انتهاز فرصت می کشیدند ، تابع خود کرده ، در کنـار قزل اوزن ، به‌استقبال موکب عادلشاه آمدند و به‌اتفاق روانهٔ لاهجـان گردیدند . چون

---

۱ ـ در اصل : المبارك .

به بقعهٔ رفیعهٔ غزنوی رسیدند ، ارباب و اعیان و مشایخ لاهجان ، از ترس جـان ، به استقبال مبادرت نمودند . و عادلشاه بـا هجوم عـام و ازدحام تمام ، داخل دارالامارهٔ لاهجان شدند . وچون ملاعلی کامی ازمردم معتبر لاهجان بود و پسر ملا عبدالواسع منشی و برادر ملاعلی کامی ـ حکیم ـ صاحب این‌رباعی ،بیت :

موسی‌ام‌وراضی به‌تجلی‌نشوم　　مجنونم‌وخوش‌به‌وصل‌لیلی‌نشوم
آزرده‌چنانم که‌اگرهردوجهان　　گردد به مراد من تسلی نشوم

و آبای او همه فاضل و دانشمند و حکیم بوده‌اند و پیش حکـام و سلاطین معزز و محترم اوقات می‌گذرانیده‌اند ، بهزادبیك در مقام تربیت و رعایت او، درزمان وزارت خویش درآمده بعداز خرابی دولت بهزادبیك، میرمراد کلانتر ، مشارالیه را نایب مناب خود کرده ، مهمات بیه‌پس را به اوحواله کرده بود . و ملا علی کامی نیزاز روی وقوف و کاردانی، مهمات مرجوعه را به فیصل می‌رسانید و بنابر اهلیت و نجابت ، تألیف قلوب‌خاص و عام می‌نمود . و در مبـدأ فتور که میرزا عبدالله قزوینی وزیر و میرمراد روانهٔ قزوین می‌شدند ، ملاعلی مذکور راطلبیده ،مبالغه نمودند که‌شمانیز همراه بیائید. از ساده لوحی ونادانی که هنگام نزول قضا، بنی‌آدم را از آن گریز نیست ، قبول قول ایشان ننموده ، جواب می‌دهد که من به‌لیل می‌روم که در آنجا آشنا و حامی دارم .

لیل دهی‌است درطالشستان لاهجان محکم ومضبوط وراهها ناهموار و شوارع صعب المسالك و طرق دشوار دارد و در زمان حکام لاهجان ، زندان جای ایشان‌بود وهر کس راغضب می کردند و یادر قتل تأملی‌داشتند، بدان صوب می‌فرستادند و ساکنان آنجا همه بی‌رحم و سفاك بوده‌اند .

دراین ولا میرفرخ نامی درآن قریه بودکه در عالم بی رحمی و بی باکی بی‌شبیه و نظیر بوده . ملاعلی مزبور درایام نیابت ، ریش سفیدی آن قریه رابه‌او داده و به‌انواع احسان و اصطناع اورا نوازش فرموده ، انعامها به‌عمل آورده بود .

به‌اعتقاد نیکی ، میرفرخ مزبور راطلبیده ، به‌او می‌گوید که‌من در این فتور ، همراه وزیر و کلانتر بیرون نرفتم به اعتماد شما بودکه مرا با اهل و عیال و اموال محافظت کنی . میرفرخ مذکور دراین باب پیمان را به‌ایمان مؤکد ساخته ، وعده‌های نیکو می‌دهد . و ملاعلی کامی درآن‌اوقات اسباب و اموال خودرا بدان صوب فرستاده ، روز جمعهٔ سوم شهر رمضان المبارك که‌عادلشاه ازآب سفید رود گذشته ، متوجه لاهجان شده‌بود ، ملا علی مذکور به اتفاق ملاعبدالواسع ـ برادرزادهٔ خود ـ و سه‌نفر نوکر از لاهجان سوار شده ، متوجه لیل می‌شود . و بعد از قطع مسافت بعیده ، به قریهٔ لیل می‌رسند . و میرفرخ مذکور ازآمدن ایشان آگاهی یافته ، به رفاقت جمعی ازاقوام به‌استقبال می‌آیند . و ملاعلی و ملا عبدالواسع را قریب به‌منزل خود دیده ، درمیان جنگل هردو را از چاروا فرود آورده و پردهٔ بیشرمی و بی‌آزرمی درناصیهٔ خود کشیده ، بی‌محابا به‌قتل‌او مبادرت نمود و برکثرت بکا وبی‌قراری ملا عبدالواسع ترحم ننموده و سرملاعلی را ازبدن جداکرده و دست ملاعبدالواسع و ملازمان رابسته ، روانهٔ‌لاهجان شدند . و درروز دوشنبه که عادلشاه وارد تنکابن می‌شد ، میرفرخ ، سرملا علی‌را ازبرای عادلشاه آورد. و ملاعبدالواسع [را]به‌شفاعت عنایت خان ، خلاص نموده ، میرفرخ مذکور و اقوام او را ، درازای جزای این‌عمل نوکر کرده ، تعهدات فرمودند .

گفتار

در بیان نهضت عادلشاه به‌طرف تنکابن و هزیمت نمودن اواز صدمت حیدرسلطان حاکم‌ولایت مذکور ومعاودت نمودن به جانب لشته‌نشا بی نیل‌مدعا

سبب عزیمت عادلشاه به‌جانب تنکابن آنکه ، طـایفه‌ای از آن حدود که ایشان را « شریح » می‌گویند ، از حیدر سلطان و تحکمات تـابینان و ملازمان ، همیشه هراسان بوده‌اند . دراین ولا خبر خروج عادلشاه به ایشان می‌رسد . درخفیه پیش عادلشاه پیغام می‌فرستند که‌شمـا به‌کنار رودخـانه بیائید ، ماحیدر سلطان را دستگیر نموده ، ولایت تنکابن را به تصرف شما می‌دهیم .

چون حیدر سلطان مرد هشیار بود ،از کنگاش بداندیشان خودخبردار گشته، پیش‌از آنکه عادلشاه به‌تدبیر ناقص ایشان عمل نماید[1] ، روانهٔ تنکابن می‌شود . حیدر سلطان موافق حکمت ، به‌احضار آن‌طایفه کس فرستاده ، همگی رابدان حصار برد و مردان راپیش خویش نگاه داشته ، مستعدجنگ عادلشاه شده بود که عادلشاه از عزیمت حیدر سلطان و ضبط کردن طـایفهٔ

---

۱ ـ نمود به‌جای نماید .

شریح خبردار شده ، درنصف شب تار از معسکر خود که کنار رودخـانهٔ مزبور بود ، فرار اختیار نموده ، به‌جانب لنگرود حرکت کرد . و حیدر سلطان علی‌الصباح بر سر لشکر عادلشاه تـاخته و از فرار و اضطرار او خبردار شده، جمعی ازعساکر توابین حصارلورا متعاقب ایشان می‌فرستد . ولشکریان حیدرسلطان به‌واماندهٔ لشکرعادلشاه رسیده، قتل‌به‌افراط می کنند. و عادلشاه خاسر و خائب ، ازعزیمت به هزیمت آمده و به‌فرضهٔ لنگرود رسیده ، به‌خانهٔ ملك محمد فرود آمده ، نزول می کند . وروز دیگر با دل پشیمان و خاطر پریشان و لشکر بی سامان داخل بلدهٔ لاهجـان گردیده ، ارادهٔ آن‌می کند که‌داخل‌قلعهٔ لاهجان شود. سوار لشکربیگانه درپشت‌یهود- کلایه به‌نظر اودرآمده، بعد از امعان، به‌تحقیق پیوست که میرمراد و میرزا عبدالله که در مبدأ فتور فرارنموده ، به‌قزوین رفته بودند ، به‌اتفاق‌بهرام‌قلی سلطان صوفی لشکر فراهم آورده ، برسر اوآمده‌اند .

ازپشت قلعهٔ لاهجان گریزان شده و به‌سرِ میدان بیرون آمده ، به‌راه سیداشرف علیه‌السلام روانهٔ لشته‌نشا گردید ، و میرمراد و بهرام قلی‌سلطان صوفی و میرزا عبدالله ـ وزیر ـ به‌شهر لاهجان درآمده ، جوت شـاهمراد گیلوائی و کوله محمدخان کوچسفهانی راکه ازرؤسای لشکر عادلشاه‌بودند، درمیدان لاهجان دستگیر نمودند . وتاکنار شیمرود عادلشاه وتابعان گمراه او را تعاقب فرموده ، جمعی کثیر ازمردم جمری و سر راهی را از پا در آوردند و معاودت نمودند .

گفتار

در بیان سپه‌سالار ساختن شاه صفی ساروخان تالش را جهت جنگ عادلشاه در گیلان

چون صحرای سیاه‌رودبار مخیم عساکر گردید ، ساروخان فرمود که جارچیان در اردوی خانان جار بزنند که کسی به‌سرافت خود آدم نکشد و اگر کسی رادر جنگلها و کنج اختفا ، بـایراق و اسلحه بگیرند به‌حضور آورند که به‌اتفاق وزیر و کلانتران و ارباب شرع ، به‌حقیقت گناه رسیده، بی‌ثبوت گناه و صدور خطا ، احدی رانکشند .

و هرگاه لشکر خوانین و ملازمان وزیر ، به‌صفت گذر آدمی‌بیابند، بی‌رخصت مشارالیه تجویز قتـل احدی نکنند که بعد از پرسش هر کس مستحق قتل بوده باشد ، به‌فرمودهٔ ساروخان به‌سزا رسانند و این قرار در میان لشکر استمرار یافت .

ومقارن این‌حال خلعت از درگاه شاه صفی جهت ساروخـان رسید و حکم‌شد که محمدی‌خان ـ حاکم کهدم ـ وگرگین سلطان ـ حاکم کَسکر ـ و بهرام قلی سلطان صوفی ـ حاکم دیلمان ـ و وزرای گیلانات ، ازسخن و صلاح ساروخان طالش ـ حاکم آستـارا ـ درنگذرند و به همه جهت

اطاعت و متابعت اونمایند که اختیار ضبط و ربط وبست و گشاد امورفتور گیلانات به عهدهٔ اهتمام او فرموده‌ایم که هرآنچه صلاح حال این جانب بوده باشد ، به‌عمل آورد .

و بعدازصدور حکم وفرمان جهت ساروخان، عادلشاه به‌اتفاق بقیة‌السیف ، از صوب تنکابن به‌جانب لشته نشا آمده و ازهجوم لشکر وآمدن خانان خبردار شده ، محمد زمان‌بیك ـ برادر عنایت خان ـ رابه الکای پاشیجاکه بلوك عمدهٔ لاهجان‌است فرستاده آدم بسیار ازآنجا طوعاً وکرهاً بدر آورده و به‌قصبهٔ لشته‌نشا رسانیده و از پاشیجا و لشته‌نشا و کوچسفهان و توابع مجملاً ده‌هزار آدم جمع نموده و باتفاق عنایت خان و سلطان ابوسعید چپك و رؤسای لشکر مشورت نموده ، قرار می‌دهند که به طریق شبیخون[1] حرکتی بکنند ، و محمدقاسم ـ ولد شیخ ابراهیم کوچسفهانی ـ ازراه تلبیس می‌خواست که هردوطرف‌را داشته‌باشد و ظاهراً ازایشان‌بود. ازکنگاش آگاهی یافته ، شب جمعه به‌روش اختفا ، از اردوی عادلشاه جدا شده ، خودرا به‌اردوی خوانین می‌رساند و درسحر شب مذکور به خدمت ساروخان رسیده ، حقایق حالات عادلشاه را عرض می‌کند .

۱ ـ دراصل : شبخون .

گفتار

در بیان عزیمت خوانین بـه طرف کوچسفهان وهزیمت یـافتن مخالفان و به قتل رسیدن ایشان ازابتدای بازارکوچسفهان تا قصبهٔ لشته‌نشا به موجب تقدیر آسمان

خوانین بعداز استماع اخبار جمعیت مخالفان، به‌اتفاق کنگاش نمودند و عصرروز جمعهٔ بیست و پنجم شهرشوال با اقبال ، محمدی خان ـ حاکم کهدم ـ وگرکین سلطان ـ حـاکم گسکر ـ بـه اتفاق لشکرنصرت اثر، از صحرای سیاه‌رودبار روانهٔ کوچسفهان واستیصال مخالفان شدند وشب شنبه به تالار لچه‌گوراب توقف نموده ، علی‌الصباح روزشنبه روانهٔ کوچسفهان وعازم محاربهٔ مخالفان گردیدند . ونواب ساروخان سحرروز شنبه ، به‌اتفاق جنود ظفرورود، ازسیاه رودبار حرکت نموده، درنزدیکی پل بلس‌بنه ، به خانان عظیم‌الشأن می‌رسد . ومحمدی‌خان وگرگین‌خان که بـه قراولی معین گشته بودند ، چون به سرپل مزبور می‌رسند، مخالفان پل را خراب ساخته بودند . نجار وتبردار با تخته ومیخ همراه بودند . فی‌الحال استادان‌کار بـه عمارت پل اشتغال نمودند واز روی سرعت واستعجال به اتمام رسانیدند . خوانین عظام ولشکریان نصرت فرجام ، بی‌صعوبت ودشواری‌ازپل مذکور عبور نمودند ونزدیك دکان چرخگر، قراول‌لشکرشقاوت اثرنمودار شدند.

وچون ازجانب لشکرمخالف ، عنایت‌بیك وکیا فریدون‌چیك وشیرزادبیك کیسمی و حسن بیك لشته نشائـی و جمعی دیگر از مخالفان و سرداران لشکراجامره، به قراولی آمده بودند، درموضع مذکور تلاقی فریقان واقع شده ، جنگ درپیوست وآوازهٔ گیرودار به‌فلك دوار رسیده ، چند نفرقتیل وچند نفرزخم دار شدند. و درخلال این‌حال کیافریدون چپك یك نفرجوان چینی[1] را به‌قتل رسانید وبرادران جوان نیز به زخم شمشیر، کیافریدون را برزمین انداخته ، سرش را ازبدن جدا گـردانیدند . وعنایت بیك و شیرزاد بیك وحسن بیك ازمعرکهٔ رستخیزبه‌طریق انهزام فرار اختیار نموده ، از راه خوی کوره سر، به جانب لشته‌نشا می‌گریزند . بیت:

نه راه فرارو نه رای ستیز نهادند ناکام رو درگریز

وجمعی کثیرازابتدای سرپل‌ودکان‌چرخگرتابازارکوچسفهان‌وازبازار تا مزار پیرموسی ، به تیـغ آبدار، غازیان‌شیرشکار، به‌قتل رسانیدند[2]. لاجرم غریب شاه روسیاه ، به اتفاق سرداران چپك واژدر وازدحام لشکرنکبت اثر در موضع کدوبن که ازقدیم میقات مقاتلات سرداران وجنگجویان بیه‌پس وبیه‌پیش‌است ، تیب بسته، انتظار قضای آسمانی وبلای ناگهانی می کشیدند که از شارع عام ، اعلام نصرت فرجام خوانین عالی مقام نمایان می‌شود .

غریب‌شاه ومتابعان وهجوم جنود شیطان، به‌مجرد رؤیت اعلام‌نصرت فرجام، دل ازدست داده ، پیاده وپژمرده ، به جنگلها گریزان‌گشتند . بیت :

چوخورشید بردارد ازرخ نقاب ستاره نهان‌گردد اندر حجاب
چو شیراندر آید بـه عزم شکار برآهو سر آیـد همه روزگار
چو گنجشك با بـاز بازی کند به‌خونریزی خودترك‌تازی کند

---

۱ ـ دراصل : جوانی چینی. ظاهراً : چگینی . ۲ـ ظاهراً : رسیدند.

کبوتر که پهلو زنـد با عقاب به قصد سرخویش دارد شتاب

وخانان رفیع‌الشأن ، به اتفاق لشکریان ودولت خواهان، ازصحرای کدوبن به شارع لشته‌نشا متوجه شدند و عصرروز شنبهٔ بیست وپنجم شهرمـذکور، به صحرای ساقی مزار لشته‌نشا نزول وحلـول نموده ، مقرر فرمودنـد که لشکریان، تمام لشته‌نشا را عامراً اوغامراً چون‌نگین انگشترین درمیان داشته باشند ومادام که غریب شاه ومتابعان‌گمراه اورا به دست نیاوُرده‌اند ، قرار و آرام برخود حرام دانند .

وچون ابتدای جنگ وجدال ، در سرپل بلس‌بنه ودکان چرخگر اتفاق افتاده بود ، ازآنجا تا کدوبن و ازکدوبن تا قصبهٔ لشته نشا ، درضلع ایمن و ایسرآن راه ، آدم فراوان به قتل آمده بودند. چنانکه تعداد کشتگان روز جنگ فرمودند هفت هزاروهشتصد وهفتادنفرآدم به درجهٔ قتل رسیدبودند و اکثرقتیلان ازمردم پاشیجا وکوچسفهان و لشته نشا ولاهجان بودند .

وچون‌خوانین عظام با لشکرفراوان، به قصبهٔ لشته‌نشا نزول نمودند، خلقی کثیراززنان و دختران مردم‌لشته نشا اسیروبرده گرفتند ونهب وغارت که اجامرهٔ لشته نشا دربلدهٔ رشت وکاروان‌سراها کرده بودنـد ، در منازل سکان لشته‌نشا واقع شده ، مکافات آن را به اندك روزگار دیدند ومشاهده کردند . بیت :

از مکافـات عمل غـافل مشو گندم ازگندم بروید جو ز جو

بعد از سه روز که عساکرنصرت مآثر تمام لشته‌نشا را مرکزوار در میان‌گرفته بودند ، دو نفرجوان چینی [1] ، غریب شاه وبرادر روسیاه اورا در جنگل گیلوا گرفته ، به حضورخان آوردند. عنایت بیك‌وبرادر اومحمدزمان

---

۱ ـ ظاهراً : چکینی

و کربلائی محمدگو که وچندنفرازرؤسای‌اهل فساد را درجنگل‌های‌لشته‌نشا و گیلوا گرفته آوردند. وبعد ازگرفتاری غریب شاه ومتابعان، نواب‌ساروخان جار فرمودندکه هرکس از لشکریان اسیر وبرده ای داشته‌باشند[1] ، به‌تصدق فرق اشرف اقدس مستخلص‌سازند[2] . عساکرمنصوره جمهور اسرا را آزاد نمودندکه به منازل ومقام خود رفته ، به دعا گوئی دوام دولت ابـد مقرون مواظبت نمایند .

ومدت ده‌روز خانان، بالشکرظفرنشان، به‌صوب لشته‌نشااقامت‌نموده، و هرکس از اصحاب فتنه وشین راکه گرفته می‌آوردند ، ابقا نکرده ، بـه قتل رسانیدند . از آن جمله پیرشمس‌گل‌گیلوائی راکـه پیر راه غـریب شاه بود . بیت :

هر که را پیرش[3]چنین‌گمره بود کی مریدش را به جنت‌ره بود

حاضرآورده به سیاست وعقوبتی که مناسب حال ارباب ضلال بود ، به قتل رسانیدند . مصراع : بداندیش را هم بدآید به پیش .

وبعد از فراغ ازاین گیرودار ، مرد[ی] آزموده کار را با یك صد نفر پیاده و سوار[4]به جهت محافظت لشته‌نشا وفرضات آنجا نگاه داشته ، غریب شاه وچندنفر ازسواران اوراکه‌گمان تصرف‌اموال دیوانی وغیرآن داشتند، درقتل ایشان تأنی نموده ، همراه به رشت آوردند وآن مقدارکه ممکن بـود شکنجه وعذاب نمودند . از غریب شاه وبرادر او وعنایت بیك و برادر او ـمحمدزمانـ وکربلائی محمدگو که ، فلسی‌ازمال‌مسلمانان واجناس دیوان ظاهر نشد .

بعد از تحقیق این‌صورت ، غریب‌شاه و محمد زمان ـ برادر عنایت

۱ـ باشد صحیح‌است ۲ـ سازد صحیح‌است ۳ـ دراصل:پیری ۴ـ دراصل:سوارها.

بیك ـ وکربلائی محمد گوکه را همراه آن دوجوان چینی [1] ، وچند نفراز مردم اعتباری ، روانهٔ درگاه معلی نمودند . موازی بیست رأس استر را از رؤوس مقتولان روز جنگ وغیره حمل نموده ، همراه غریب‌شاه و وکلای اونقل دارالسلطنهٔ اصفهان نمودند .

وچون‌غریب‌شاه روسیاه و وکلای ثلاثهٔ مثلثه‌را به‌نظرپادشاه عالمیان پناه رسانیدند ، نواب اقدس به نظر اجمالی ملاحظهٔ اوضاع ایشان نموده ، شیوهٔعفو واغماض که درذات قدسی‌صفات[ملك] سرشتی‌است، می‌خواست از قصور وگناه بزرگ ایشان بگذرد . ارکان دولت بی‌زوال ، بنا براقتضای وقت ، ابقای ایشان‌را مصلحت ندیده ، عرض می‌نمایندکه، بیت:

ندانست آنکه رحم آورد برمار که‌آن ظلم است برفرزندآدم

چون باعث‌بدنامی‌وخرابی‌گیلانات وخسران‌ونقصان اموال‌مسلمین و مسلمات شده بودند ، به مضمون، بیت :

مکن تا توانی دل خلق ریش که‌گرمی‌کنی می‌کنی بیخ‌خویش

موافق قاعدهٔ عدالت ، مستحق سیاست شده بودنـد ، قتل ایشان را واجب نمود . مصراع : رخنه‌گر ملك سرافکنده به .

بندگان اقدس فرمان دادکه ارکان دولت روزافزون ، بدانچه صـلاح دانند به عمل آورند . لاجرم ازدیوان قـدرت نشان ، حکم سیاست ایشان صادر شده ، غریب شاه را به درخت قپق‌که درمیدان اصفهان منصوب بود ، بالا نموده ، عبرتاً للناظرین تیرباران فرمودند. بیت :

چون‌تیرهرکه باتونشد راست‌عاقبت خودرازتیرتوهدف‌وخاکساریافت

وکلای فضول اورا به‌سیاستی‌که لایق‌حال‌ارباب‌ضلال بود، درمیدان‌اصفهان

---

۱ ـ ظاهراً : چکینی .

به درجهٔ قتل رسانیدند . بیت :

خصم‌تورا زمانه به‌تعجیل‌می کشد از عرصهٔ وجود سوی چنبر عدم
باچون‌توئی هرانکه دم‌دشمنی‌زند مشکل اگرامان‌دهدش مرگ‌نیم‌دم

ارکان دولت بی زوال ، کلانتران ومتعینان راکه طریق تصوف ویك جهتی پیموده ، دردفع ورفع فتنه‌وفتور سعی‌موفور به‌تقدیم رسانیده بودند، به خلعت فاخرهٔ پادشاهی سرافراز کردند .

وبعد ازآنکه خاطرشریف خانان رفیع‌الشأن وسایردولت خواهان، از امور فتور ارباب شروشور واصحاب مخالفت و قصور جمع شده بود ، محمدی خان ـ حاکم کهدم ـ وگرگین سلطان ـ حاکم‌گسکر ـ از نواب ساروخان رخصت‌انصراف حاصل‌نموده، به‌اتفاق‌لشکروعسکرروانهٔ مملکت خود شدند و نواب معدلت پناهی ساروخان به جهت اصلاح چندین‌گونه اخلال وقصور که‌درزمان فتورواقع‌شده بود، بالشکر آستارا، دررشت توقف نمود . بیت :

خللهای پیشین تدارك نمود شب ظلم را سعی او صبح بود

چون مظنهٔ میرزا اسماعیل وزیر وکلانتران وارباب واعیان در باب عنایت بیك لشته‌نشائی وآتش بازخشك بجاری وجوت شاهمراد گیلوائی و کوله مراد خان کوچسفهانی ورضای لاتی آن بودکه مبلغ کلی ازوجوهات دیوانی و اموال و اسباب نهبی ، متصرف شده‌اند ، هرچند وعده و وعید و تهدید نمودند وبه‌اقسام وانواع ، شکنجه وتقیید فرمودند، چیزی بل‌پشیزی، ازمذکوران ظاهرنشد وبه تحقیق ووضوح پیوست[که] جماعت مزبوره در مالیات تغلب وتصرف نکرده‌اند . نواب خانی، رضا به قتل ایشان داده ، در روز یکشنبه بیست ودویم ذوالقعده سنهٔ ایلان ئیل ، عنایت بیك لشه نشائی

وآتش بازخشك بجاری را به دست بهرام کوچسفهانی دادنـد که در میدان پای چناررشت به‌قتل می‌رسانند ودونفرپسرصغیرغریب‌شاه روسیاه ویك‌نفر برادرزادهٔ اورا بدست جوت شاهمرادگیلوائی دادند که در میدان رشت حلق آویز کند[۱] . و دونفرپسرجوت شاهمراد وسکندربیك‌نوادهٔ اورا ، درحضور وی به درجهٔ قتل رسانیدند . و بعد از فراغ از این‌گیرودار، اورا نیزاز دار آویختند ورضای‌لاتی درمیدان رشت پوست او را کنده ، دست وپا[یش] را بریدند . روزیکشنبهٔ دیگر که دربازار رشت اجتماع کلی شده بود ، شیرزاد بیك‌کیسمی وکوله مرادخان کوچسفهانی و تـرکمان کارگیای بجاره‌پسی[۲] را با دونفردیگراز ارباب شوروشر، به‌کنار سیاه رودبار ، به واسطهٔ عبرت ابنای روزگار، به داراعتبار کشیدند .

وچون آقا رستم وبوسعیدمیر که از لئام زاده‌های عمده رشت بودند و منزل و مقام ایشان در بلوك تسییه[۳] بود ، بالطـوع ، متابعت غـریب شاه روسیاه نموده، مدتی بود که درجنگلهای آن حدود می‌گردیدند وبه مدارا و مواسات ومماشات به‌دست نمی آمدند، نواب ساروخان ، کدخدایان مشهور آن حدود را طلبیده حبس‌فرمودند وچند نفرمعتبررا همراه دویست نفرپیادهٔ طالش نموده ، روانهٔ آن صوب نمودندکه درعامروغامر آن ولایت پیروی ایشان نموده ، همه هردو برادر را به دست آورده ، به‌حضور رسانند .

سه‌روز عساکرمذکوره ، درولایت مزبوره ترددات نمود والآخر آقا رستم، درتوت باغ شخصی‌پنهان شده‌بود. یك نفرجوان طالش به اورسیده، می‌خواست‌حسب‌الفرمان‌نواب‌خانی [اورا]دستگیرنماید. آقارستم پیشدستی به‌مرگ خودکرده ، تیری به آن جوان می‌اندازد . و از اقتضای قضا ، تیر

۱ـ دراصل : شدند بجای‌کند. ۲ـ دراصل : بجارهاپسی. ۳ـ دراصل: بتسه.

آقا رستم رد شده ، تیرسخت کمان آن طالش به سینهٔ اوخورده ، به زخم آن تیر جان سپاری می کند .

و بوسعیدمیر نیزدرهمین روز، در پنجهٔ تقدیراسیر ودستگیرمی‌شود. اورا زنده به خدمت نواب خانی آوردند . چون برادرش از روی جهل و نادانی به قتل رسیده بود، نواب خانی دربارهٔ بوسعیدمیر ترحم‌لازم دانست، ازگیلان همراه خود به آستارا برده ، مدتی با اهل وعیال درکنف حمایت و رعایت نواب سابق‌الالقاب به سرمی‌برد و در آن حدود به اجل طبیعی درگذشت .

القصه‌نواب‌خانی ، خاطرشریف‌ازاختلال الکای بیه‌پس جمع‌نموده، به اتفاق لشکروعسکر ومتابعان روانهٔ لاهجان گردید . درروز پنجشنبهٔ پنجم ذی‌الحجةالحرام نواب ساروخان ، ازرشت روانهٔ لاهجان‌گردید و همت عدالت نهمت ، به‌ترفیه حال رعایا وآسودگی‌برایا مصروف داشته، مسموع کردند که بهرام قلی‌سلطان صوفی درابتدای‌ظهورفتنهٔ‌غریب‌شاه ، قلعهٔ‌لاهجان را خالی‌گذاشته ، بعضی‌ازتجار فرنگ ومسکو که‌ازسفردریابه فرضهٔ لنگرود آمده بودند ، اموال و اجناس خود را به قلعهٔ لاهجان‌کشیده بودند، غارت وتالان‌کرده وکوچ وبنهٔ خودرا به اتفاق صوفیان برداشته وبسیاری از مردم نزدیك راه را غارتیده ، روانهٔ دیلمان شده بود واکنون که فتنهٔ اجامره به دستیاری اولیای دولت قاهره تسکین یافته ، درولایت رانکوه و توابع ، هرکدخدارا که‌گمان خرده ریزدرخانمان دارد، به‌چندین‌بهانه بدست‌آورده، به‌قتل می‌رسانید ومراعی ومواشی ایشان‌را بااسباب واموال متصرف‌می‌شد.

نواب معدلت قباب ، بعد از استماع این سخنان، از ارباب واشراف لاهجان وزمرهٔ دادخواهان ، به احضار بهرام قلی سلطان ووکلای او کس

فرستاد وملکان و کدخدایان طالش و مظلومـان آن ولایت را طلبیده و در حضور میرزا عبدالله وزیر ومیرمراد کلانتروشیخ‌الاسلام لاهجان ، به‌حقیقت بی‌حسابات وظلم وستم بهرام‌قلی‌سلطان وقتل وغارت مسلمانان رسیده، آنچه ازتجار مسکو و غزان واموال عجزه و زیردستان غصب کرده بود ، بجنسه واپس گرفته ، به صاحبان اموال رد فرمود .

چون بهرام‌قلی‌سلطان هنگام مردی نامردی کرده‌بود ودرطریق تصوف ودولت خواهی سبیل شقاوت وبی‌راهی پیش گرفته ، صاحب تقصیر بـود ، احوال اورا مشروحاً معروض باریافتگان مجلس همایون وارکان دولت روز افزون گردانیدند . حکم جهانمطاع واجب‌الاتباع به حبس وقید و مؤاخـذه و مصادرهٔ بهرام‌قلی‌سلطان صادر گشته ، قورچی نامی ازدیوان اعلی[1] ، آمده، ازمال واسباب واحمال واخیال آنچه درحوزهٔ تصرف او بود ، به‌شکنجه و آزار و عقوبت‌بی‌شمارمؤاخذه ومطالبه نمود وازسلطنت صوفیان وحکومت رانکوه و دیلمان معزول گشت ومدت‌الحیاة پیرامن دولت نگشت . بیت :

غافل منشین که هر که بد کرد آن بد به تن و به جان خود کرد

وازدیوان همایون ، سلطنت صوفیان وحکومت رانکوه ودیلمان [را] به آدم سلطان‌گرجی شفقت فرمودند.

ونواب خانی‌مدت دوماه درلاهجان توقف نموده وازاوضاع واحوال مردم ولایت بیه پیش خبردار گشته ، ازهرکس فساد به ظهور آمده بود ، [و] دفع و رفع او را به مصلحت ملك لازم می‌نمود ، به جزای اعمال ایشان می‌رسانید .

و از قضایائی که به نواب گردون قباب عرض نمودند ، قضیه ملاعلی

۱ـ نسخه د : قورچی ازدیوان اعلی .

کامی لاهجانی بود که شرح آن سابقاً معلوم شده و آن ظالم بی‌باك یعنی میر فرخ ناپاك یاغی شد و درجنگل های لیل و جاهای سخت می گشت و هرچند وزیرو کلانتر درپیدا کردن اوسعی می کردند ، به‌دست نمی آمد.

نواب خانی ، بعد از استماع این قضیه مقرر فرمود که موازی یکصد نفرپیادهٔ طالش آستارا به‌کوهات ومغارات لیل وتوابـع رفته ، بی‌آرام و قرار پیروی میرفرخ مذکور نمایند وبه ملکان وکدخدایان طالش آن ولایت سفارشات نوشته ، تهدیدات نمود که به هرطریق ، آن مخالف شوم را بـه دست آورند . بعد ازچندروز که لشکرظفراثرتمام کوهات آنجارا مرکزوار درمیان گرفتند وتجسس وپیروی نمودند ، به تأیید اقبال بی‌زوال شاهی وبه توجه واهتمام نواب عظیم‌الشأن خانی، آن ناکس نسناس را درنزدیکیهای سمام واشکور درقلعهٔ کوهی [1] ، یافته ، دستگیرنمودند و در شهرلاهجان به خدمت نواب خانی آوردند وخان معظم‌الیه ، ملاعبدالواسع ـ برادر زادهٔ ملاعلی کامی ـ را طلبیده ، به مقتضای حقیقت مؤدای آیهٔ کریمهٔ وَالنَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالجُرُوحَ قِصَاصٌ میرفرخ‌مذکوررا به‌ملا عبدالواسع مشارالیه سپردند و مشارالیه خونی خود را درمیدان لاهجـان ، سیاست وعقوبت نمایان ، به درجهٔ قتل رسانید . بیت :

چو بد کردی‌مباش‌ایمن ز آفات که واجب‌شد طبیعت‌را مکافات

وبه یمن دولتمندی و خیراندیشی نواب خانی رفیع‌الشأنی ، ارباب صلاح و اصحاب سداد و فلاح ولایت بیه‌پیش ، ازفتنه وفتور اهالی شرور، ایمن ومطمئن گشتند. ونواب معدلت پناهی، یك نفراز معتبران لشکرخودرا با معدودی ازملازمان، به جهت رفاهیت‌رعیت شهرو ولایت، درقلعهٔلاهجان

۱ـ ظاهراً : قلهٔ کوهی .

نگاه داشته و از لاهجان معاودت نموده ، به کوچسفهان آمدند . وچند روز درکوچسفهان بواسطهٔ بازیافت اموال نهبی توقف نموده ، بـه قـدر امکان توقف[1] واهتمام نمودند. ودرآنجا نیزآدم اعتباری به‌جهت‌پیروی ومطالبات وجوهات نهبی تعیین نموده ، به بلدهٔ رشت معاودت ومراجعت فرمودند.

چون فصل تابستان بود و هوای‌گیلان درنهایت حرارت ویبوست و نواب‌خانی را طبع شریف به‌هوای سردسیرمایل ومعتاد بود، ارادهٔ ییلاقات مملکت‌خود نموده، در بیستم شهرصفرایلان ئیل ، به اتفاق وزیروکلانتران وارباب‌واعیان مملکت بیه‌پس روانهٔ فومن شده، یك نفر از معتبران لشکر خودرا با چندپیاده وسوار پیش وزیربیه‌پس نگاه داشتندوهرگونه سفارشات که درباب رفاهیت رعیت ومحارست ومحافظت شهرو ولایت ضرور بود ، به وزیروکلانتران‌فرمودند. وبعد ازآن به فومن‌آمدند وبه دارالامارهٔ فومن نزول‌کرده ، مهمان مراد بیك‌کلانترشدند . بعد ازسه روز ، میرزا اسماعیل وزیروکلانتران و سادات وقضات و ارباب واعیان مملکت بیه‌پس را وداع نموده ، چون شخص دولت واقبال با چندین قافلهٔ دعای مردم گیلان عازم مقرسلطنت خویش گردید .

بعون‌الله‌الملك‌الوهاب

تمّ

۱ــ توقف دراین مورد معنی صحیحی ندارد .

فهرست‌ها

موارد اختلاف متن کتاب حاضر با نسخهٔ تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی متعلق به کتابخانهٔ ملی ملك به شمارهٔ ۴۱۶۷

(شماره‌نخست نمودار صفحات درچاپ حاضراست و شماره‌بعدی سطرها)

متن حاضر	نسخهٔ کتابخانهٔ ملك
۸/۳ ــاناجعلناك فی‌الارض‌خلیفة	اناجعلناك خلیفةفی‌الارض
۴/۴ــپادشاهان بیدادگربی‌هوش	پادشاهان بیداد و هوش
۱۴/۴ ــقاب‌قوسین او ادنی	فکان قاب قوسین ...
۱۵/۴ــجلوهٔ وجودمفیض‌الجود	جلوهٔ وجود با وجود
۱۸/۴ ــصلوات الله علیه و آله وسلم	صلی‌الله علیه
۱۹/۴ــ ابی‌الحسنین	ابی‌الحسنین الامامین
۱۹/۴ــ غالب‌کل‌غالب	غالب کل غالب مطلوب کل طالب
۱۹/۴ــبیت	من المناقب مدح
۲۹/۴ــخلایق گرشدندی‌متفق‌دردوستی بااو نگشتی ظاهر از جبار قاهر دوزخ لاهب	ترا اصل گرامی از دوسوی گوهر اصلی بودتا آدم و حوا یکایك طاهر و طیب خلایق‌گر شدندی متفق دردوستی باتو نگشتی ظاهراز جبار قاهر دوزخ لاهب
۱/۵ــو براولادکرامش‌سلام‌الله علیهم اجمعین الطاهرین	و براولاد واحفادکرامش علیهم اجمعین‌الطیبین الطاهرین باد
۴/۵ ــ که مملکت‌معمورهٔدارالمرز به‌تصرف سلاطین اسحاقیه درآمده فترات و انقلابات‌و هجوم و ازدحام عوام کالانعام بل هــم اضل	که ممالك معمورهٔ دارالمرز بتصرف اولیای دولت قاهرهٔ باهره درآمده ، فترات و آشوب وانقلاب مثل فتور غریب شاه ومتعلقان کمراه

سبیلا مثل فتور غریب شاه مشاهده نشده بود
۸/۵- ساغ‌شده‌بود تألیف نماید

۶/۶۹/۵ -چون واقعات مذکوره ، حسب الواقع به تحریرواقع‌نشده‌بود، به‌فکر آن‌افتاد که شمه‌ای ازحالات ملوك وسلاطین مازندران وگسکر و آستارا و لنگرکنان که در عصر و زمان‌تسلط واستیلای سلاطین صفویه به‌وقوع رسیده بیان سازد تا معلوم شودکه چگونه انقراض دولت ایشان شده، ازبیوفائی وحرام نمکی مردم گیلان مثل بیوفائی و بد طینتی مردم کوفه و شام نسبت به خاندان حضرت خیرالانام و به سزا و جزا و پاداش عمل نافرجام خود رسیدن در هر عصر و زمان تا انقراض دوران عالم و عالمیان الی اخرالزمان الحق اگر کسی از خداوندان ذوی‌الابصار و اهل ذهن وکیاست و فطانت روزگار بعد از ملاحظه ومطالعهٔ این کتاب ، به نظر تأمل و تجربه که مدام در اوضاع اهالی گیلان ازظلم وبدعت‌وهوان‌مشاهده‌می‌نمایند مطالعه‌فرماید، یقین‌داند که کفران‌نعمت‌وحرام‌نمکی باولی‌النعم قدیمی آخرش‌اثرچنین‌خواهدبخشید . بیت :

مکن کفران نعمت زانکه کفران
چو نیکو بنگری‌باشد دو کفر آن
درست‌است این‌سخن‌نزد خردمند
نیابند اهل کفران بوی غفران

مشاهده و ملاحظه نشده بود .
ساغ و صادر شده بود تألیف نماید و نشاء اقبال بیزوال پادشاهی ظل حضرت الهی و ارتفاع اعلام نصرت فرجام خوانین عظام ذوی‌العزت والاحترام و اولیای دولت ابدی انتظام را کماهو المشروع مرقوم نماید.
چون‌صادرات‌وساغات مسطوره حسب‌الواقع به تحریر درآمد بفکر آن افتاد که بتوفیق الهی و بعون عنایت نامتناهی تعالی شانه شمه‌ای از حالات ملوك و سلاطین و امرا و عظمای گیلانات ومازندران وگسکر وآستارا و لنگرکنان‌که هرکدام ایشان به‌سبب عداوت و انکار خادمان دودمان امامت و ولایت نشان از میان رفته‌اند و عروس ممالك دارالمرز بی مزاحمت اغیار و ممانعت اشرار بعون عنایت حضرت پروردگار جل جلاله و عم احسانه و نواله‌بمؤدای کریمهٔ تعز من تشاءوتذل من تشاء در کنار اقبال آثار اولیای دولت قاهره درآمده بقلم شکسته رقم درهم بسته آید
بیت:
گرچه مراطاقت[1] گفتارنیست

۱ ــ بالای لغت «طاقت» با قلمی ریزتر کلمهٔ «قوة» نوشته شده است

بناءً علی‌هذا به‌قلم شکسته رقم درهم بسته آمد
نظم گرچه مرا طاقت این کار نیست

۱۱/۶ ــ لاجرم استعانت و استیفاق خداوند علی‌الاطلاق طلبیده شروع درحالات ومقالات و مقدمات ایشان و فترات و آشوب گیلان و مازندران و غیره که انقلاب و انقطاع دولت اینان روی داده بود ، می‌نماید

فی کــل حال استعانت و استیفاق از خداوند علی‌الاطلاق طلبیده شروع در تحریر حالات و تذکیر مقــامات ایشان و فترات و آشوب گیـلان و مازندران و انقراض و انقطاع نسل اینان که بواسطهٔ کثرت ظلم و خونریزی از عالم بـالا مستحق‌خسران و خذلان شده بودند تذکار نماید نظم؛ بخون خلایق‌میالای دست
که بالای دست تو هم‌هست دست

۱۳/۶ــ چون این تألیف در تاریخ حالات و حکایات‌گیلان بود به«تاریخ‌گیلان» موسوم ساخت و مرتب بر دو فصل و چهـار مقالــه گردانید و من‌اللهالعون والتأیید

چون ایــن تألیف‌مخبرومبنـی برفتح و فتوح مملـکت دارالمــرز بود بـه فتوحات موسوم ساخته مرتب بر دو فصل و چهــار مقــاله گردانید من‌الله العون و التأیید .

۱۶/۶ــ فصل‌اول‌درحالات‌ادباروانکساردولت مظفرسلطان مرحوم والی‌گیلان بیه‌پس رشت‌و انقراض دولت سلاطین اسحاقیه علیهم‌الرحمة

فصل‌اول‌حالات‌ادباروانکسارمظفرسلطان والی گیلان بیه‌پس‌وسلاطین‌اسحاقیه‌و امرای دولت ایشان

۱۹/۶ــ فصل دوم دراحوال جلای مغفوری خان احمدخان حاکم و والی ولایت بیه‌پیش لاهجان و ابتــلای پسران شاه جمشید خان علیه‌الرحمة و الرضوان و به‌قتل رسیدن امیره سیاوش خان حاکم گسکر وعصیان امیرحمزه خان طالشی ــ حاکم آستارا ــ وبه‌قتل آمدن او درولایت شیروان واستیصال ملوک‌مازندران و تصرف نمودن سلاطین صفویه در ممالک گیلان و مازندران و غیر آن

فصل‌دوم احوال جلای خان احمد والی‌ولایت بیه پیش و ابتلا و انقطاع پسران جمشیدخان نبایر مظفر سلطان و بقتل رسیدن امیره‌سیاوش خان حاکم گسکر و عصیان امیره حمزه خان طالشی ــ حاکم آستارا ــ وکشته شدن او در ولایت شروان و استیصال ملوک مازندران و هلاکت و نگــونسازی اعدای ظفر نشان و تصرف‌نمودن‌اولیای‌دولت‌بیروال ابدی‌اتصال در ممالک گیلان و مازندران و غیر آن

۱/۱۱ ــ که چون شاه اسمعیل الصفوی

که‌چون نواب‌کامیاب جم جاه‌اسکندر بارگاه گیتی‌ستان صاحب قران شاه اسمعیل الصفوی الموسوی الحسینی

۳/۱۱ـ و غیر آن را به تصرف درآورده در چمن سلطانیه نزول اجلال فرموده به عیش‌و نشاط و سرور و انبساط اشتغال می‌نمودند

و غیر آن را از ملوك طوایف و سرداران و سرکشان خالی ساخته ، در تحت تصرف احبای دولت ابدی الغایت درآورده بود ، همعنان فتح ونصرت واقبال در ئیلاق‌سلطانیه نزول اجلال معطوف گردانیده بعیش ونشاط و سرور و انبساط اوقات می‌گذرانیدند .

۵/۱۱ ـ ارکان دولت او در باب تسخیر و تصرف گیلانات،حکایات به‌عرض می‌رسانیدند

لاجرم ارکان دولت جهانگشا در باب تصرف و تسخیر گیلانات حکایات به‌عرض اشرف اعلی رسانیدند

۶/۱۱ ـ چون حکام و والی ولایت لاهجان ، بنابر حسن رعایت سابقهٔ دوستی ، وداد آل صفویه نموده بودند و امیره دوباج والی گیلان بیه‌پس زیاده برحکام اسحاقیه دم استعداد و استقلال می‌زد و لوازم اطاعت و انقیاد به‌عمل نمی‌آورد ، نواب شاه‌اسمعیل ، عزیمت آن نمودند که بعضی جنود را به سرداری حسین بیك‌للهٔ ذوالقدر که منصب خلیفة الخلفائی داشت ، روانهٔ گیلان بیه‌پس نمایندکه امیره دوباج ـ حاکم بیه‌پس ـ را به دایرهٔ اطاعت دائمی در آورده ، باج و خراج به‌گردن گذارند .

چون حاکم ووالی ولایت بیه‌پس بنا برحسن خدمت و سابقهٔ ملازمت در طریق اطاعت و متابعت راسخ‌دم وثابت قدم بودند وامیردباج ـ والی گیلان‌بیه‌پس ـ زیاده بر حکام سابق اسحاقی دم از استعلاء و استقلال می‌زد و لوازم اطاعت و انقیاد به عمل نمی آورد ، نواب کشورستانی عزیمت آن نمودندکه جنودعظمت ورود غازیان عظام نصرت‌فرجام را به سرداری حسین بیك ذوالقدر که منصب جلیل المراتب وکالت

۱۳/۱۱ ـ و در خلال این حال امیره دوباج ـ حاکم بیه پس ـ از عزیمت نواب گیتی ستان آگاهی یافته ، صلاح در اطاعت دیده وصلاح‌حال خودرا دانسته مولاناعبدالله تولمی وخلیفه سعید علی فومنی راکه احوال ایشان درخاتمهٔ روضة‌الصفا ازتألیف محمدبن خاوندشاه بلخی به بسطی لایق مذکور است که در فصاحت وحسن‌دانی وبلاغت وشیرین زبانی سر آمد اکفا و اقران خود بودند با تحف و تبرکات بی‌پایان و تنسوقات شایستهٔ

داشت روانهٔ گیلان بیه‌پس نماید که امیره دباج والی‌بیه پس‌ازعزیمت نواب‌گیتی‌ستان آگاهی یافته اطاعت و مطاوعت شجرهٔ طیبهٔ بوستان ولایت وکرامت و خالصهٔ خلاصه خاندان امامت و هدایت را لازم و متحتم دانسته مولانا عبدالله تولمی‌و خلیفه سعیدعلی فومنی راکه در فصاحت و شیرین زبانی و بلاغت وسخندانی سرآمد اکفا و اقران خود بودند و احوال ایشان در خاتمهٔ روضة‌الصفا مذکور و مرقوم است با تحف و تبرکات

گیلان فرستاده و نیازمندانه اظهار اطـاعت و فرمان‌برداری‌نموده استدعا والتماس‌مصاهرت بنماید

بی‌پایان و تنسوقات گیلان به سبیل رسالت‌و طریق شفاعت روانهٔ درگاه گیتی پناه‌گردانیده به‌عرضه داشت دولتخواهانه اظهار اطاعت و فرمان برداری نموده ، استدعـای مظاهرت و مصاهرت می‌نمایند

۵/۱۲– رسولان مذکور باپیشکش وارمغان موفور و هدایـای نامحصور بـه دارالسلطنهٔ قزوین، به‌شرف بساط بوسی ، استسعادیافته، بعد از ادای رسالت و تبلیغ استدعا و تحف و تبرکـات فوق‌الحد والاحصـاء ، منظور نظرالطاف واعطاف‌شاهی‌گشته، عرض‌مطالب و مستدعیات‌می‌کنند .

رسولان مذکور باتحف و هدایای نامحصور به دارالسلطنهٔ قزوین بـه شرف بساط بوسی نواب اقدس اعلی استعداد یافته، بعد از ادای رسالت و تبلیغ تحف و تبرکات فوق‌الـحد منظور انظار الطاف و اعطاف پادشاهی‌گشته عرض مطالب و مدعیات می‌کنند .

۸/۱۲ – ونواب شاه‌اسمعیل ازطیب‌خاطر، سررضا جنبانیده ، صبیه محترمه خیرالنسابیگم را درسلك‌ازدواج‌امیره دوباج– والی‌بیه‌پس– انتظـام داده ایلچیان مذکوره را دوستکام و مقضی‌الوطروالمرام ، به‌گیلان از راه‌کامرانی وکامروائی فرستادند .

ونواب گیتی‌ستانی ازطیب خاطر قوی‌مظاهر سر رضـا جنبانیده ، صبیه عـالیه نواب قمر احتجاب مهداعلی خیرالنسا بیگم را در سلك ازدواج امیرهٔ دوباج – والی‌بیه‌پس – انتظام داده ، ایلچیـان مذکور بـه الطاف نامتناهی همایون‌شاهی سرافراز گشته دوستکام مقضی‌المرام مراجعت نمودند .

۷/۱۳ – پیشکش باهره

پیشکش‌و پاینداز .

۱۱/۱۳ – اظهار [و] اعلام

اظهار و اعلان

۱۲/۱۳ – رسولان امیره دوباج

رسولان و معتبران امیره‌دباج

۱۴/۱۳ – والی گیلان

والی گیلان بیه پس

۱۵/۱۳ – به آداب و قانون پادشاهانـه و آئین ملوکانه به‌گیلان فرستادند

به آداب وقانون پادشاهانه به‌گیلان فرستادند

حبذا عقدی که عقد ملك را داد انتظام

حبـذا سوری کزو شد رونق عالم تمام

۲/۱۴ – متولیان

متمولان

۶/۱۴ – تول‌سره ماکلوان

تولك بره ماکلوان

۶/۱۴ – ایثارها

نثارها

۱۰/۱۴ ـ شنبه بازار لولمان	شنبه بازار ولولمان
۱۵/۱۴ ـ ثلاث و عشرین و تسعمایه	ثلاث عشر و تسعمایه
۵/۱۵ ـ به اتفاق اجله مقربان	بـه اتفاق اصول و اعیـان و اجله مقربان
۷/۱۵ ـ و شرایط تبجیل و احترام درباره امیره دباج بـه عمل آورده نظر بـه خدمت خاندان اسحاقیه‌علیهم‌الرحمه نهایت مهربانی و مراسم میزبانی به تقدیم رسانید	وشرایط تبجیل و احترام بـه عمل آورده نظر به قدمت خاندان نهایت مهربانـی به تقدیم رسانیده
۱۳/۱۵ ـ به‌درجهٔ‌قرب منزلت راه‌اختصاص یافته بود . ازپادشاه ایران رخصت انصراف حاصل نمرده ، به انعام فراوان نوازش یافته باکمال مرتبهٔ استقلال به گیلان آمده	به درجهٔ عز و عـلا اختصاص یافته از نواب خورشـید جنـاب رخصت انصراف حاصـل نموده ، به انعام واحسان فراوان رهین سنت اعلی حضرت کشورستانی گردیده ، باکمال ابهت و استقلال به‌گیلان آمده .
۳/۱۶ ـ امااین مصاهرت‌وخویشی وپیوند به فال بد برآمده ، مبـارك نیفتاد و به شآمت آن ، انقراض دولت امیره دوباج مظلوم شد. بلکه نتیجهٔ نامبارکی آن به‌ولد و اولاد او و به تمامت حکام گیلان و ساکنان آن رسید . چنانچه ان‌شاءالله تعالی همت ظهور یـافته ، مذکور می‌گردد تاآنکه شاه اسمعیل به‌تاریخ شهر محرالحرام سنهٔ ثلاثین‌و تسعمایه درآهار و مشکین رحلت فرموده .	تاآنکه نواب جهانبانی به‌تاریخ محرم‌الحرام سبع عشریـن [در متن سفید است] مستغرق دریای رحمت و مغفرت رب‌العالمین‌گشته به روضهٔ رضوان ودرجات نعیم وجنان خرامید
۱۷/۱۶ ـ سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایـه	سنه ثلثین تسعمایه
۲/۱۷ ـ صفیه روزگار	ضعیفهٔ روزگار
۳/۱۷ ـ قریهٔ مذکوره را به تصرف	مداخل ومنافع قریهٔ مذکوره را به تصرف
۵/۱۷ ـ باعث تفرقهٔ خاطر	باعث زیادتی‌تفرقه خاطر
۷/۱۷ ـوازسرخوف‌و حیرت‌و سرگردانی	واز سر نخوت و سرگرانی
۸/۱۷ ـهشت هزارکس‌به‌استقبال قیصرروم شتافته درخوی وسلماس داخل اردوی‌سلطان سلیمان شده	بیست هزار کس‌به استقبال قیصر روم شتافته، حقوق واحسان‌پادشاه ایران را بـه عقوق و کفران مقابلـه‌نمـوده در مـوضع خـوی

	سلمـاس داخـل اردوی سلطـان سلیمـان شده
۱۳/۱۷– مخیم عساکر رومیه شومیه ناحیهٔ غیر مرضیه می‌شود	مخیم عساکر رومیه می‌شود
۱۵/۱۷ – از اینجا تا گیلان یك شب در میان می‌توان رفت	از اینجا تا گیلان سه روز است .
۲۰/۱۷– سلطان ازبابت رفاهیت ونخوت جواب می‌دهد	مظفرسلطان ازباب‌نخوت و انانیت واستکبار جواب می‌دهد .
۲/۱۹ – مظفر سلطان به‌جهت حق ناشناسی ومخالفت امیره حاتم روی نمودن	مظفر سلطان که بجهت حق ناشناسی نعم‌ولی النعم ازمخالفت و عصیان امیره حاتم کـهدم روی نمود .
۵/۱۹ – به موضع باغ شمس	به موضع سندشت باغ شمس
۹/۱۹ – که [در] فترات و انقلاب	در ایام فترت و انقلاب
۱۵/۱۹ – خاطرمشوش	خاطر پشیمان
۶/۱۹ – و بعد از آن یك هفته	و بعداز یك هفته
۱۶/۲۰ – و از سیاه رودبار ، روانـهٔ سیاه رودکنـار پیره بازار شده بـه خانهٔ میر عمر نزول می‌کند	و از سیاه رودبار روانهٔ پیر بازار شده به‌خانه پیر عمر پیر بازاری نزول کرده
۲۱/۲۰ – روزپنجشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم سنهٔ اثنتین و اربعین و تسعمایه	روز پنجشنبه‌بیست و دوم شعبان اثنی ثلثین و تسعمایه
۱۲/۲۲ – تنگ است	تنگ است ، بنده شاه حاتم طائی سپاه ولیام
۲/۲۳ – سپاه تولم و فومن و توابع را	فومن و توابع را
۱۱/۲۳ – شاه طهماسب	نواب اعلیحضرت‌داراشکوه کشورستانی
۱۲/۲۳ – عازم به دارالسلطنه تبریز نزول	به دارالسلطنهٔ تبریز نزول
۱۴/۲۳ روانهٔ تبریز می‌نماید	روانهٔ درگاه عالم پناه نمود
۱۵/۲۳ – به جانب شیروان وجسارت شاه حاتم‌کهدم	بـه جانب شروان و خرابی و خسارت شاه حاتم کهدم
۱۷/۲۳– بعدازآنکه فرستادگان‌سپه‌سالار رستم ، شاه حاتـم ملعون را بـه حسن بیك	بعد از آنکه رسولان سپه‌سالار رستم‌شاه حاتم مشارالیه را زنجیر دار به‌درگاه گردون اقتدار

ذوالقدر که حاکم مراغه بود ، سپردند

۷/۲۴ ــ میر عمر پیره بازاری

۸/۲۴ ــ چون به شهر شماخی می‌رسد ، از احوال سلطان مظفر ــ حاکم دربند شیروان ــ که صبیهٔ کریمه شاه اسمعیل را در حباله‌نکاح آورده بود وبا مظفر سلطان ــ والی گیلان ــ باجناق بود .

۱۵/۲۴ ــ بیت:چوتیره شودمرد راروزگار
همه آن کند کش نیاید به‌کار

۶/۲۶ ــ بی‌گمان

۱۳/۲۶ ــ دربارهٔمظفر سلطان ذخیره داشت

۱۴/۲۶ ــ تخته کلاه بند

۱۵/۲۶ ــ وشاق

۳/۲۷ ــ گوسیر

۴/۲۷ ــ سنهٔ ثلاث و اربعین و تسعمایه

۱۲/۲۷ ــ این‌است درین‌دیرمحن‌کارجهان

۱۳/۲۷ ــ وای مهان

۴/۲۸ ــ والی گیلان

۶/۲۸ ــ هرج ومرج ملوك طوائف بودکه امیر سلطان محمد کهدم ...

۹/۲۸ ــ تأمین خاطر

رسانیدند ، نواب سپهر رکاب شاهی ، شاه حاتم مومی‌الیه را به حسن بیك ذوالقدر که حاکم مراغه بود سپردند

پیر عمر پیر بازاری

چون به شهر شماخی می‌رسد ، از احوال مظفر سلطان ــ والی دربند ــ ولد شیخ شاه حاکم شروان و تبرسران که کریمهٔ نواب جنت مکان فردوس آستانی در حبالهٔ نکاح‌او بود و با مظفر سلطان ــ والی گیلان بیه‌پس‌باجناق بود

بیت: قضا چون ز گردون فرو هشت پر
همه‌زیرکان کورگشتند و کر
آنجا که قضاخیمهٔتقدیرزند
کس نتواند که لاف تدبیرزند .

ناگهان

دربارهٔ مظفرسلطان ذخیرهٔ خاطر مبارك داشت

تخته کلاه

دوستاق

گرمسیر

سنهٔ ثلاثین و تسعمایه

این است درین جهان دون کار مهان
وای کهان

والی گیلان بیه پس

هرج و مرج ملوك طوائف بود و همیشه سرداران وسپه‌سالاران بیه‌پیش‌لشکر به‌بیه‌پس آورده‌غارت وتالان می کردند واسیرمی‌بردند بنا به تظلم و بیدادی حاکم بیه پس ، امیره سلطان محمد کوهدم ...

تسلی خاطر

۱۶/۲۸ ـ سرافراز سلطـان چپك‌را سردار لشکر بیه‌پیش‌نموده

سرافراز سلطان چپك راکه از اعاظم امرای‌او بود سردار لشکربیه‌پیش نموده

۴/۲۹ ـ از صحرای سیاه رودبار تـاکنار سمام بجار

درصحرای سیاه رودبار وسمام‌بجار

۷/۲۹ـ محبوبیت بوده

محبوبیت یوسف ثانی بوده

۱۸/۲۹ ـ وباقی‌لشکر بیه پیش

و باقی لشکربیه‌پس به هزیمت رفتند ولشکر بیه‌پیش.

۱۸/۲۹ ـ بلدهٔ رشت و توابع را بنـابـر نافرمانی از بلوکات نزدیك غارت و تـالان کرده وعمارات اعیان و مردم را سوزانیده

بلدهٔ رشت و بلوکات نزدیك را غارت‌وتالان کردند وعمارات و اعیان مردم را سوزانیده

۲۰/۲۹ ـ از خرابی خسران مآب دقیقه‌ای فوت‌وفروگذاشت نگردید

از خرابی‌وخسران دقیقه‌ای‌فروگذاشت‌نکردند

۱۰/۳۱ـوالی لاهجان، مکرراً عرضه‌داشت

والی لاهجان به روزگار دولت او حسد برده وکمر خصومت‌ومعاندت برمیان‌بسته ،مکرراً عرضه داشت

۱۳/۳۱ ـ مصاهرت ومعاونت

مظاهرت ومعاونت

۱۳/۳۱ ـ نواب شاهرخ سلطان سپه سالار آقـای فومنی را که مرتبهٔ جلیل القدر وکالت داشت ، نایب خودکرده

نواب شاهرخ شهباز آقای‌فومنی‌راکه از اجلهٔ امرای او بودومرتبه‌وکالت داشت نایب‌مناب خودکرده

۱۷/۳۱ ـ بساط بوسی رسید

بساط بوس نواب‌اشرف اقدس‌اختصاص‌یافته

۱/۳۲ ـ خان احمدخان کارخودکرده بود، جزای‌خود دید.

خـان احمـد در مزاج مبارك اشرف جای‌گیر شده بود وضمیر آفتاب تأثیر نواب جهانبانی نسبت به امیره‌شاهرخ مشارالیه منحرف گشته بعداز هفت‌ماه

۲/۳۲ ـ چنانکه بعد از هفت ماه

اردوی معلی

۲/۳۲ ـاردو

امراو ارکان دولت سعادت انتما نموده بود ،

۲/۳۲-۴ ـ ارکان دولت نموده بود مزاج شاهی را با خود منحرف دید و از ترددات اردو و توقعات مقربان وامرا از ترك‌وتاجیك و هندو به تنگ آمده وازپادشاه سوء المزاج

از ترددات اردوی اعلی و توقعات مقربان و امرا به تنگ آمده وازنواب جهانبانی سوء المزاجی معلوم نموده بـود ، بی اجـازه و

معلوم نموده بود ، بی اجازت ، بـه اتفـاق ملازمان ومقربان خود روانهٔ گیلان می‌شود

۶/۳۲ـ شاه طهماسب

۷/۳۲ـ فی‌الفور جلال‌سلطان استاجلو

۷/۳۲ ـدویست‌سوار عظام

۸/۳۲ـ حسب‌الفرمان

۱۰/۳۲ـ عرض می‌نمایند که‌حکم به‌قتل آن بیچاره ومخصوصان او صادر گشته ، شاهرخ سلطان را بامتابعان و مقربان به قتل رسانیدند

۲/۳۳ـ دربیان مجملی از وقایع و سوانح حالات سلطان محمودخان ...

۵/۳۳ـ بعداز وفات خیرالنسا بیگم

۶/۳۳ ـ درایام فترات گیلانات ...

۹/۳۳ ـ به‌خلخال ...

۱۰/۳۳ ـ درحبالهٔ نکاح ...

۱۱/۳۳ ـ دوسال

استرخاص نواب‌اعلی به اتفاق ملازمان خود روانهٔ گیلان می‌شود

نواب اعلی

نواب اقدس بعداز استماع این خبر جـلال سلطان استاجلو

دویست سوار ازغازیان عظام

حسب‌الفرمان واجب‌الاذعان

عرض می‌نمایند . ازممکن عزوجلال حکـم قتل شاهرخ سلطان صادرکشته امیره مشارالیه را باچند نفر از متربان و مخصوصان به قتل رسانیدند .

رباعی :

عالـم کـه در او ثبات کـم‌می‌بینیم
وندر فـرحش هزار غـم‌می‌بینیم
چون کهنه رباطیست که از هرطرفش
راهی بـه سرکوی عـدم مـی‌بینیم

لاجرم به عداوت و انکار خان احمد روزگار دولت امیره‌شاهرخ‌تباه گشته ، کار ساکنان‌بیه پس بسبب ظلم وعدوان خان احمـد حاکم لاهجان و ازشهامت غـارت و تالان‌لشکـر بیه‌پیش خراب دیباب‌گشته، به ورطات‌مهالك وخطرات افتادند .

در بیان‌مجملی ازوقایع‌حالات وصادرات‌زمان حکومت سلطان محمودخان ...

بعد از وفات شاهزادهٔ عالمیان خیرالنساء بیگم در ایام فترات ...

به موضع خلخال ...

درعقد ونکاح ...

ده‌سال

۱۱/۳۳ ـ شاه طهماسب بر سر مرحمت و شفقت آمده

۱۳/۳۳ ـ احسان نموده ...
منصب وکالت رفیع مراتب ...

۱۴/۳۳ ـ اتالیقی اورا ...

۱۵/۳۳ تفویض فرموده ...

۱۵/۳۳ ـ باعلم ونقاره روانهٔ گیلان...

۱۷/۳۳ـالی الآن فترات وانقلابات گیلان...

۳/۳۴ـ خرید وفروخت می کردند ،سلطان محمودخان

۳/۳۴ ـ پسر مظفر سلطان به اتفاق احمد سلطان ...

۴/۳۴ ـ گیلان گردید ...

۶/۳۴ـ سرور بی‌پایان داخل بلدهٔ رشت...

۷/۳۴ ـ انجام

۱۱/۳۴ ـ آدابهای

۱۱/۳۴ ـ اراده احمد سلطان آنکه هرگاه شاه طهماسب

۱۴/۳۴ ـ خواهد فرمود

۱۴/۳۴ ـ که‌باج وخراج معهودرا به‌دیوان واصل سازد

۱۶/۳۴ ـ اساس سلطان محمودخان

۱۶/۳۴ـ لاجرم شاه‌طهماسب‌درجواب‌عرضه داشت احمدسلطان حکم فرمود

۱۸/۳۴ ـ بامعدودی از غازیان به‌گیلان

۱۸/۳۴ ـ سلطان محمود خان را به اتفاق

نواب کشور ستانی برسر مـرحمت و شفقت روحانی آمده

احسان فرموده ...

منصب رفیع مراتب وکالت ...

منصب اتالغی اورا ...

عنایت نموده ...

باخلع وزین اسب ولجام طلا وشمشیر طلا و چارقب مرصع و علم‌ونقاره روانهٔ‌گیلان ...

وحادثهٔ آن فترات وانقلابات گیلان

خرید و فروخت می کردند ، اخرالامر نواب کشورستانی نظر به‌صلاح حال و رفـاه بال ساکنان دیار بیه‌پس انداخته‌سلطان‌محمودخان پسر مظفرسلطان به انـواع احسان واصطناع نامتناهی سربلند ساخته به‌اتفاق‌احمدسلطان ... گیلان گردانید ...

سرور بی پایان ، در صحبت ورفاقت ارباب و اشراف و اعیان داخل بلدهٔ رشت ...

اقوام

اداهای

ارادهٔ احمد سلطان در باب مذمت و بدگوئی سلطان محمودخان آن بود که هرگاه‌نواب‌اعلی خواهندکرد .

که هر ساله باج‌و خراج معهود را به دیوان اعلی واصل سازد

اساس سلطنت سلطان محمودخان

اتفاقا از دیوان اعلی منشیان عطارد نشان ، در جواب عرضه داشت احمدسلطان رقم‌نمودند.

به رفاقت معدودی از غازیـان عظام به گیلان احمد سلطان را بـه اتفاق سلطان محمودخان

احمد سلطان به درگاه اعلی آورد	به درگاه جهان پناه آورد .
۲۰/۳۴ ــ ندامت و حسرت وخارکفران نعمت برسر خود می‌ریخت	حسرت وندامت به‌جهت کفران نعمت بر سر خود می‌ریخت
۲۱/۳۴ ــ تفکرات‌وترددات‌می‌نمودفایده‌ای نکرده‌براحوال او خندیدند	ترددات‌وتفکرات‌می‌نمود ،فایده‌ای به‌روزگار اونکرده برخفت عقل او خندیدند
۱/۳۵ ــ درگاه شاه‌طهماسب .	درگاه گیتی‌پناه.
۲/۳۵ ــ دارالسلطنه	دارالمؤمنین
۲/۳۵ ــ شاه طهماسپ سلطان‌محمودخان‌را جهت تهذیب ...	نواب جهانبانی سلطان محمودخان را بواسطهٔ تهذیب ...
۴/۳۵ ــ دویست‌تومان ازعین‌المال سرکار خاصه‌شریفه دروجه‌مرزوق سلطان محمودخان برسانندوازقرارقبض‌مشارالیه‌به خرج‌محسوب ومجری دانند . .	دویست تومان تبریزی از عین‌المال سرکار خاصه شریفه دروجه مددخرج سلطان محمود خان برسانند و مستوفیان عظام دیوان اعلی‌از قرار قبض مشارالیه به‌خرج عمال محسوب دانند ...
۷/۳۵-۱۳ــ دراین‌ابواب احکام‌صادرگشته روانهٔ‌فارس گردانیدندولی نعمت‌دراردوی‌معلی به‌سر برده اخرالامردرنهایت‌خواری‌و خذلان‌از ترددات اردوی شاه طهماسپ‌به‌تنگ آمده، از ترس‌سلطان‌احمدخان‌والی‌لاهجان‌به‌پایندرخان ــحاکم آستارا ــتوسل‌جسته‌به‌قریهٔ‌تودسر...	در این ابواب احکام مطاعه صادر گشته‌روانه دارالارشاد گردانیدند . ولی‌نعمت به‌سر برده، آخرالامر ازترددات اردوی معلی به‌تنگ‌آمده درنهایت خواری‌وخذلان وازترس خان احمد والی لاهجان به بایندر خان طالش ــحاکم آستارا ــتوسل‌جسته به قریهٔ بودسر ...
۱۳/۳۵ ــ هشت سال	بیست‌سال
۱۴/۳۵ــ و ریاضت ومشقت اوقات می ـ گذرانید ...	و ریاضت اوقات به مشقت می‌گذرانید ...
۱۸/۳۵ ــ خاطرخواه	دلخواه
۱۹/۳۵ ــ به‌تعلیم او	به تعلیم سلطان زاده
۲۰/۳۵ ــگرامی	مشارالیه
۱/۳۶ ــعداوت‌قدیمی‌و خصومت‌صمیمی که به‌خاندان...	عداوت قدیمی که به‌خاندان...
۴/۳۶ ــ عدوات به جائی رساند سخن	این بیت راندارد .

که‌ویران کند خاندان کهن

۵/۳۶ ــ که از معتمدان ومحرمان

که شربت دارخان احمد بود و ازمعتمدان و محرمان

۶/۳۶ ــ درم‌ودینار که‌صیاد قلوب سنگ‌نظر و جان تنگ حوصله است ، فریب داده ، قرارمی دهد که به‌روشی که داند و تواند سلطان محمود خان را به‌روشی که داند وتواند مسموم‌گردانیده ...

درم و دینار مولانا را فریب‌داده ،قرارمی‌دهد که به‌روشی که داند و تواند سلطان محمود خان را مسموم‌گردانیده ...

۱۱/۳۶ــزهر جانگزای در هندوانه داخل نموده ،به‌سلطان‌زادهٔ ساده‌لــوح‌می‌دهــد ... شاهزادهٔ مظلوم‌مهموم در آن غریبی درعنفوان شباب و جوانی به عزشهادت فائزشده ازاین سرای‌پرنج وعنا به دارسرور وغنا می‌خرامد

زهر جانگزای به شربت داخل کرده ، به سلطان محمودخــان داده ...

۱۵/۳۶ ــ دریغا که سلطان‌گیلان نماند الخ

ایــن سه‌بیت در نسخهٔ کتــابخانهٔ ملك نیست .

۱۸/۳۶ ــچه مستی است‌ندانم که رو به ما آورد الخ .

این بیت در نسخهٔ کتا بخانهٔ ملك نیست

۱/۳۷ ــ و بعداز آن ملای بی ایمان‌احمال و اثقال خود را گذاشته و به استر باد رفتار رهوارکه جهت آن روز مهیا و آمــاده داشت سوارشده، جریده روانهٔلاهجان‌شد. بعدازقطع منازل‌وطی‌مراحل‌به‌کوله رودبارلاهجان‌رسیده

احمال و اثقال خود را گذاشته و به استر راهوار سوار شده « جریده روکه گذرگاه عافیت تنگ است » به اضطرار و اضطراب تمام روانهٔ لاهجان می‌شود و بعداز قطع منازل و مراحل بعیده به کله رودبار لاهجان رسیده

۴/۳۷ ــ اکابر و اشراف

ارباب عمایم وصلحا

۶/۳۷ ــ به‌مکان لایق و جای موافق

به مکانی لایق مناسب

۱۰/۳۷ ــ تظلم‌و بیدادی اظهار نمودند و از ایذای خــان احمد و ظلم و بیدادی او فریادی می‌شوند

تظلم و بیدادی از جور و ستم خــان احمد نمودند

۱۲/۳۷ ــ شاه طهماسب اول رنجــی و نخستین رنجشی

نواب کشورستانی اول رنجشی

۱۳/۳۷ ـ مکـرراً ایلچیان عظـام حسب الفرمان

مکرراً رسولان عظام و قورچیان کرام حسب الفرمان‌قضا جریان

۱۵/۳۷ ـ در مقام معاونت و محافظت او درآمده ، ایلچیان را جواب داده ، ایلچیان بر خلاف مطلب و مدعا مراجعت نموده

در مقام حمایت و محافظت او در آمده‌اوامر و احکام پادشاهی را جواب داده ، رسولان و ایلچیان نواب جهانبانی بر خلاف مطلب و مدعا مراجعت‌نموده

۱۶/۳۷ ـ عدم مطابعت و اطاعت خان احمدبه‌نحوی‌که مذکور خواهد شدبه‌وجوه متعدد معروض گردانیدند

عدم اطاعت و متابعت خان احمدرا به‌وجوه قبیحه شنیعه معروض باریافتگان بارگاه عالم پناه‌گردانیدند .

۱۸/۳۷ ـ و نوائر غضب شاه طهماسب اشتعال پذیرفته فرمان صادرشدکه‌مردم گیلان بیه پس و گسکر و آستارا و لنگرکنان به سرداری معصوم بیك اعتمادالدولـه وکیل ، به‌قصد تنبیه وتذلیل‌خان احمد سلطان‌ـ والی بیه پیش ـ متوجه شوند و گرفتاری خان احمد خـان و نـگونساری سپه‌سالاران و سرداران او مرقوم خواهد شد .

بناءً علـی ذلك‌نـوائـر غضب پـادشاهـانه اشتعال یافته ، فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چندین هزار پیاده و سواره از مملکت عراق و آذربایجان وگیلان بیه پس وگسکر وآستارا ولنگرکنان به‌سرداری اعتمادالدوله العلیة العالیه‌معصوم بیك وکیل به قصد تنبیه و تذلیل‌خان‌احمد ـ والی بیه‌پیش ـ متوجه شدند و گرفتاری خان احمد و نگونساری سرداران و سپه سالاران او به دستیاری و مددکاری اولیاء دولت قاهره به جای خویش مرقوم خواهد شد .

۲/۳۹ ـ و تربیت و ترقی یافتن به درجه [سلطنت] به یمن توجه شاه طهماسب والیْ ایران

و تربیت یافتن او در حجر دولت پادشاه عالمیان

۴/۳۹ ـ چـون مـذکـور شدکـه سلطان محمودخان مسموم‌گشته فوت شد و پردگیان حرم محترم سلطان محمود خان از شیراز به دارالسلطنهٔقزوین آمده ، عرض احوال خود و تظلم اظهار نمودند شاه طهماسب اهالی و متعلقان مرحوم مذکوررا دل آسائی‌مشفقانه

چون‌مرقوم رقم‌بلاغت‌شیم‌گردید که سلطان محمود خان ، حسب الفرمودهٔ خان احمد مسموم گشته ، به رحمت ایزدی پیوست ، پردگیان حرم او از شیراز آمده ، عرض احوال خود و اظهار تظلم نمودند ، نواب عالمیان مآب ، اهالی حرم و متعلقان مرحوم

نموده ، به مکان لایق و مناسب فرود آورده	مذکـور را دل آسای مشفقانهٔ پادشاهانه نموده . . .
۹/۳۹ ـ ملك اسکندر	اسکندر ملك
۹/۳۹ ـ حبالهٔ سلطان محمود خان	حبالهٔ عقد سلطان محمود خان
۱۱/۳۹ ـ قابلهٔ او به دارالحرم شاهی ، به نظر شاه طهماسپ رسانید . . .	قابلهٔاومولودمذکوررابه دارالحرم‌علیه‌عالیه‌به نظر آفتاب اشراق همایون اعلی‌رسانیدند ...
۱۲/۳۹ ـ در مجلس‌دردست شاه‌طهماسپ بود و او نظر بدان مولود عاقبت محمود انداخته به اسم جمشید خان ملقب و موسوم گردانید .	در مجلس قدس و خلوت انس در دست مبارك میمون همایون بوده ، نواب جهانبانی از روی شفقت و مهربانی نظر آفتاب تنویر اقبال تأثیر به مولود مذکور انداخته به اسم جمشید خان موسوم گردانید .
۱۴/۳۹ ـ جمیع مایحتاج ... نموده	جمیع ضروریات ومایحتاج ...فرموده
۱۶/۳۹ ـ مذکورشد	گذشت
۱۶/۳۹ ـ طلبیده	طلبیدند
۱۶/۳۹ ـ شاه جمشیدخـان را باوالـده و جواری ومتعلقان به وی سپردند .	وحسب‌الفرمان لازم الاذعان باوالده وجواری ومتعلقان به‌وی سپردند
۱/۴۰ ـ هفت سال	درمتن هفت‌سال و باقلمی ریز تر بالای هفت هشت نوشته شده است

از اینجا به بعد نگارنده لازم ندید که عبارت پردازیها و القاب سازیهای مؤلف را که در نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك آمده است نقل کند . فقط مواردی را خواهد آورد که در تصحیح متن مؤثر ومفید باشد .

۳/۴۱ ـ چون به تبذیر واسراف ...	چون قبح اعمال وسوء افعال وظلم و عدوان وتبذیر و اسراف ...
۱۰/۴۱ ـ قتل	قید
۱۲/۴۱ ـ ارسبارود	ارس باروارته
۱۲/۴۱ ـ لنگرکنان	لنکران
۱۴/۴۲ ـ به رشت بود	به‌رشت آمده بود
۱۴/۴۲ ـ احوال و اموال مذکوربه‌موجب	احوال مزبور و اخبار مذکور مسموع خان

مسطور مسموع خان احمد خان	احمدخان
۱۷/۴۲ ــ دارائی و سالاری	دارائی وسپه‌سالاری
۶/۴۳ ــ آقا میرسپه سالار کوچسفهان را به‌قتل رسانیده	آقا میرمحمد سپه‌سالارکوچسفهان‌را که از قبل‌خان احمدسلطان مرتکب سپه‌سالاری کوچسفهان شده بود، به‌قتل آورده
۵/۴۴ ــ به‌همین اراده به رودخانهٔ دهنده	به‌همین اراده ازرشت روانهٔ فومن شده به رودخانهٔ دهنده
۸/۴۴ ــ در یتیم سلسلهٔ او	در یکتای صلب او
۸/۴۴ ــ مشارالیه ازروی کمال اضطرار بلکه از باب مقدمه باروی انکسار ...	مشارالیه مضطروبی قرارگشته‌ازاین‌خبر،مقدمهٔ ادبار وانکسار خود فهم نموده ...
۱۲/۴۴ ــ ودر آن اثنا بیماری‌شاهزاده‌الخ	ازسطر ۱۲ تا انتهای سطر ۱۶ درنسخهٔ کتابخانهٔ ملك‌نیامده‌است .
۷/۴۵ ــ چندین سال	قریب بیست سال
۱۱/۴۵ ــ معتبران‌خان احمدخان	معتبران بیه‌پیش
۲/۴۶ ــ مصحوب آدم اعتباری	مصحوب مصطفی‌سلطان‌شاملو
۷/۴۶ــوسمام‌وسایر بلاد محروسه‌می‌گردید	وسمام بست وکریجان کلیجان می‌گردید .
۱/۴۷ ــ سازها به‌نوازش‌درآوردندشعرای زمان	سازها به آهنگ عراق به نوازش درآوردند شعرای آن زمان
۵/۴۷ ــچو بنهاد خان احمد لاهجان قدم‌بهر تسخیر الکای‌رشت قضا بیخ دیوارملکش‌بکند حروف «قضا کند» تاریخ گشت	چو ننهادخان‌احمد لاهجی بنائی که‌عدم‌وکرم بیخ اوست قضا بیخ‌دیوار ملکش بکند حروف«قضا کند» تاریخ اوست
پایندرخان‌از نواب اعتمادالدوله خان‌احمد را به‌اتفاق ...	بایندرخان از نواب سابق الالقاب رخصت انصراف حاصل‌نموده روانهٔ الکای خود گردیدند و نواب رکن‌الدوله‌خان احمدرا به اتفاق
۱۷/۴۷ ــ قدرت به‌وی می‌شمردند	قدرت‌اورا به‌وی می‌شمردند .
۲۰/۴۷ ــ حسن بیك‌اخترعمر	حسین بیك‌اختر عمر
۱۱/۴۸ ــ ملازمان وقلقچیان‌ازقلیل‌وکثیر	فقراو مساکین ازقلیل وکثیر

۱۳/۴۸ ــ مولانا عبدالرزاق دانشمند ومولانا شکر شربت دار

مولانا عبدالرزاق‌دانشمند وکیارستم سپه‌سالار رشت و نادرهٔ روزگار استاد زیتون سازنده و ملاشکر شربت‌دار

۱۵/۴۸ ــ استاد زیتون چارتاری

استاد زیتون قپچی

۱۷/۴۸ـ‌از آن‌اندیشه کن‌کاین‌جان کم‌بخت‌الخ

این دو بیت در نسخه کتابخانهٔ ملك نیست .

۶/۴۹ ــ به فکر آن افتادکه مباداکیا رستم

به‌فکر آن افتادکه: آلوچو به‌آلو نگرد رنك برآرد که مباداکیا رستم

۱۲/۴۹ ــ و شآمت قرابهادر و حرام نمکی آن ... سرایت‌کرد

و شآمت حرام نمکی قرابهادر وکیا رستم و چندین‌کس دیگر سرایت‌کرد .

۱۴/۴۹ ــ ودرسیاهکله رود درآستانهٔ سید حسین‌ناصر دفن‌کردند

این‌سطر درنسخهٔ‌کتابخانهٔ‌ملك نیست و به‌جای آن مطالب زیر آمده است ازجمله نواب‌اعلی بعد از صدور این قضایا ، مرشد قلی خان شاملورا که منصب وکالت باایالت جمع‌کرده بود ، در ولایت سمنان به قتل رسانیده ، من بعد امروکالت را بــه‌هیچ یك از امرا مفوض نساخته، اسم‌وکالت‌رادرایران‌موضوع‌گردانید وعبدالمؤمن خان اوزبك پادشاه‌ماوراءالنهــر کوکلتاش بهادر وکیل خود رادر بلدهٔ‌بخارا به‌قتل رسانید . الحاصل بیت :

هرکه بیرون نهدقدم زگلیم
افکندخویش‌را به‌ورطهٔ بیم
مکن باولی‌نعمت‌خودستیز
که‌گردی‌سزاوار شمشیر تیز

خاتمت احوال‌قرابهادروکامران، به‌توفیق ملك منان رقم زدکلك بیان خواهد گشت .

۱/۵۱ ــ به‌دست‌می‌گیرد

به‌نمد می‌گیرد

۱۸/۵۱ ــ رای توزراه مملکت صدمهه بود

راهی (ــ راه) توزراه مملکت یك مهه بود

۱۰/۵۳ ــ امیر محسن

امیر محسن وندرکاهی

۲۰/۵۵ ــ یك صد سر گوسفند و پنجاه‌سر گاو ...

یکصد و پنجاه گاو و گوسفند . . .

۹/۵۶ ــ اطراف ممالك معمور

اطراف ممالك مسرور

۱۱/۵۶ ــ خانهٔ زهره بود بر جی از آن عالیه سور	خانهٔ زهره بود بر جی از آن عالیه سور
	اجتماعیست مقدر قمری را با شمس
	اتصالیست مقرر ملکــی را با حور
	مهد بلقیس زمان ساخته است ارزانی
	به سرا پردهٔ جم دولت تشریف حضور
۱۷/۵۶ ــ سبع و سبعین و تسعمایه	ثمان سبعین و تسعمایه
۵/۵۸ ــ منصب ... وکالت شاه جمشیدخان	منصب امارت را با وکالت جلیل المراتب جمع نموده ...
۱۱/۵۸ ــ حاکم آنجا را مــوسوم گشته و سپاه بــه شهر لاهجان بــرده حــاکــم لاهجان ...	حاکم لشته نشا قرا خان سلطان موسوم گشته و از آب سفید رود گذشته محال پاشیجا و بلوکات لاهجان را به تصرف در آورده، لشکر به شهر لاهجان برده ...
۱/۶۰ ــ سبع و سبعین و تسعمایه	تسع سبعین و تسعمایه
۵/۶۰ ــ آلات حرب و جنگ ، به ضرب تفنگ که هنوز رمقی داشت بیرون می رود .	آلات حرب و جنگ ، تفنگ خورد، بیرون می رود
۱۶/۶۰ ــ سرافگنده بــه بعد از آن سپه سالاری کوچسفهان را به مشارالیه عنایت ...	سرافگنده به و بعد از تلطفات بی دریغ که در بارهٔ آقا میربیك صادر گشته بود ، سپه سالاری کوچسفهان را به مشارالیه عنایت ...
۱/۶۱ ــ وشیخ محمود الخ	این سطور در نسخه کتابخانهٔ ملك نیست .
۶/۶۲ ــ مردم عراق از جماعت شاه طهماسب ــ تا ــ وی را کشتند .	این سطور در نسخه کتابخانهٔ ملك نیست
۵/۶۴ ــ مدت ده سال در زمان حیات شاه طهمــاسب ، در قلعهٔ اصطخر فــارس مقید و محبوس بود	مدت ممتد دوازده سال در زندان بود ، چنانچه ده سال در زمــان حیات نــواب اعلیحضرت فردوس مکانی مقید و محبوس بود
۱۵،۱۲/۶۴ ــ در سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمایه ــ تا ــ به تیغ هلاك شد	این سطور در نسخهٔ کتابخانهٔ ملك نیست
۴/۶۵ ــ حکم جهانمطاع در باب استخلاص خان احمد عز صدور یافت که کوتوال قلعهٔ فارس فارس خان احمد را اززندان بیرون آورده ...	بعداز شش ماه از جلوس میمنت مأنوس حکم جهانمطاع به اسم کوتوال قلعهٔ اصطخر صادر گشت کــه خان احمد را از زندان بیــرون آورده ...

۷/۶۵ ـ مجری نماید

۱۱/۶۶ ـ به‌کوچسفهان رسید و خان‌احمد نیز در آب سفید رود در قریهٔ رودبـارکی کوچسفهان نزول‌فر موده

مهمسازی نماید به کوچسفهان رسیده به‌کنار رودخانهٔ کدوبن فروز آمدند و خان احمد با لشکر بیه‌پیش‌از آب سفید رود گـذشته ، به قریهٔ رودبارکی کوچسفهان مقابل‌لشکربیه‌پس نزول فرموده .

۱۱/۶۶ ـمیقات‌مقابلات(ظاهراً : مقاتلات) لشکر به‌کدوبن اتفاق افتاده

میقات مقاتله هر دو لشکر بـه موضـع کدوبن اتفاق افتاده

۱۲/۶۶ ـ سبع و ثمانین و تسعمایه لشکر بوالهوس خان احمد خان راتا کنار سفیدرود تعاقب نموده

ثمان و ثمانین و تسعمایه لشکر بوالهوس‌خان احمد شکست عظیم خورده به هزیمت رفتند و مردم بسیار از عسکران دیـار طعمه شمشیر آبدار شدند ودلاوران بیه پس لشکربیه‌پیش‌را تاکنارسفیدرود تعاقب نموده .

۲۰/۶۶ ـ منفعل و شرمنده گردید و حسب الفرموده ، قرابهادر ...

منفعل و شرمنده‌گردید . اذا جاء القضی لایرد بالنهی چون‌حاکم نافذالامرقضا سلسلهٔارادت در جنباند ، ماهی رااز قعر دریا به فضای‌هوا رساند و مرغ را از اوج هوا به حضیض‌زمین کشد ، هیچ آفریده رادر امر قدر وقضاچاره نیست بجز تسلیم و رضا. نظم :گرشود ذرات عالم پیچ پیچ ـ باقضای ایزدی هیچند هیچ چو قضا بیرون کند از چرخ سر ـ عـاقلان گردندجمله‌کور و کر . طرفه تر آنکه‌ششصد نفرجوان‌مکمل، از بزرگ‌زاده‌های‌قزلباش در وقت آمـدن خان احمد ، ملازمت خان احمد اختیار کرده ، همراه مشارالیه به جنگ آمده بودند و اسبهای ایشان گل نـدیده ، هر چند خان احمد ایشان را نصیحت می‌کند که شما هنوز مهمانید و آداب جنگ گیلان‌را نمی‌دانید، قبول نمی‌کنند و از راه غیرت و انانیت‌پیش می‌دوانند . چون مـابین قریهٔ رودبـارکی و رودخانهٔ کدوبن برنجار عریض عمیق بود ، جوانـان قزلباش بلاتأمل و تأنی ، عنان ریز شدنـد و جملگی عنان اختیار از دست داده ،

۲۳/۶۶ ــ هزار و پانصد نفر اسیر...	ودیعت حیات به‌قابض ارواح‌سپردند. حسب
۷/۶۷ ــ و به روایت شیخ محمود ــ تا ــ	الفرموده قرابهادر ...
آخر فصل	سه‌هزار و پانصد نفر به‌قید اسردرآمده بودند.
۴/۶۹ ــ چون از دیوان قضا الخ	این قسمت در نسخهٔ کتابخانهٔ ملك نیست.
۹/۷۰ ــ مدت‌الحیات پست به‌شاه‌جمشیدخان	
۲/۷۲ ــ کلاب بی‌ابرو	سه سطر اول‌در نسخهٔ کتابخانهٔ ملك‌نیست.
/۷۴ سطر یك تا آخر صفحه	که مدت‌الحیات به‌نسبت جمشیدخان،ظاهراً :
/۷۵ سطر یك تا آخر صفحه	نسبت به‌جمشید خان صحیح است
/۷۶ سطر یك تا انتهای سطر هجده	کلاب بی‌آب و ناب
۲۲/۷۷ ــ نتیجه	در نسخهٔ کتابخانهٔ ملك نیست
۴/۷۹ ــ کاشانهٔ روز ــ پردهٔ روز	در نسخهٔ کتابخانهٔ ملك نیست
۱۵/۷۹ ــ موضع پسیخان	در نسخهٔ کتابخانهٔ ملك نیست
۲/۸۰ ــ خواجه شیخ علی پسرخلیل	پنجه
۵/۸۰ ــ ومیرحمزه‌بیك وخواجه خلیل را با	کاشانهٔ راز ــ پردهٔ راز
۲/۸۱ ــ سلیمان خان	صحرای پسیخان
۵/۸۱ ــ سلیمان خان	خواجه شیخ علی میر خلیل
۸/۸۱ ــ حرزه وبسار	ومیر خواجه شیخعلی میرخلیل‌را با
۱۷/۸۳ ــ بجاره پس ومشاوندان	سلمان خان
۱۹/۸۳ ــ ارباجر بجاره پس وورزل	سلمان خان
۲۱/۸۳ ــ فیکوولیشاوندان	چرزه وپسار
۱۰/۸۴ ــ وچون مردم از قضیهٔ قتل . . .	بجاره پس وخوناچاومیشاوندان
	ارباجیر ورزل وبجاره پس
	فیکوفیالم ولیشاموندان
	وچون پیرخواجه علی کلاشمی تدبیر ناقص کرده ، بیراهی نموده بـود ، در سرآن راه به فرمودهٔ کامران میرزا به درجهٔ قتل رسید و چون مردم بیه پس‌از قضیهٔ جمشید خان . . .
۱۶/۸۴ ــ ملازمت وشآمت‌پاسبان صاحبان خویش وبه‌چندین صفت بروی شرف وامتیاز	ملامت‌وشآمت‌پاسبانی‌صاحبان‌خویش‌می کنند و به‌چندین صفت بروی شرف و

۱۰/۸۵ ــ داشتند ، طلبیده	رجحان دارند طلب داشته
۲/۸۶ ــ ارادت	اراده
۴/۸۶ ــ درعرض یك سال به اتفاق لشکر کهدم به قصد خرابی لشته‌نشاولاهجان‌وداعیهٔ تفرق و تشتت کوچسفهان ،حرکت و نهضت فرمودند .	درعرض یك‌سال وشش‌ماه لاجرم میرزاکامران به‌داعیهٔ تعرن و تشتت لشته نشا و لاهجان به کوچسفهان رفته ، به درگاه کوچسفهان‌نزول فرموده لشکرآرائی می کرد .
۱۰/۸۶ ازسطر نه تا شانزده	میان دو نسخه‌از نظر ترتیب‌عبارات اختلاف زیاداست ولی‌معنی ومفهوم یکی است.
۱۰/۸۷ ــ خرجگیران و کنار بازار	خرجگیر و کنار بازار
۵/۹۸ ــ جهت‌خان احمد خان فرستادند	جهت‌خان احمدخان فرستادند، وقتی که خبر انهزام میر عباس سلطان و فرار لشکریان در ییلاق دیلمان ، به سمع خان احمد ــ والی لاهجان ــ می‌رسد ، خان‌احمدمضطرب‌ومشوش گشته،ملاجلال یزدی را که‌سر آمدارباب تنجیم وقدوهٔ اصحاب کهانت‌وتقویم بود الخ گفتگوی خان احمد خان بـا ملا جلال یزدی در متن چاپی نیست .
۲۰/۸۹ ــ بعداز آن	بعداز سه ماه
۹/۹۲ ــ میرزا سلیمان	میرزا سلمان
۲/۹۴ ــ دربیان قتل آقا محمد سلطان	دربیان کشته شدن آقا محمد سلطان به‌اغوای بوسعید میر وشیرزاد سلطان
۷/۹۵ــ به‌علی بیك‌سلطان‌داشت،درموضع...	به‌علی بیك سلطان داشت وسپه سالاری تولیم متعلق اوبود در موضع . . .
۸/۹۵ ــ شش‌هفت هزار	شش‌هزار
۵/۹۶ ــ شیرزادسلطان پیرزاهدوافیه‌راطلبیده	شیرزاد سلطان پیرزاهد فومنی را طلبیده
۲/۹۷ ــ در بیان نبش قبرشاه جمشید خان این فصل درنسخه چاپی افتاده است.	گفتاردربیان‌نبش قبر جمشید خان علیه‌الرحمة والغفران چون شیرزاد سلطان، محمد امین‌خان را به‌رشت برده، درمرتبهٔ وکالت وامورامارت مستقل‌گردیده بود ، عزم آن نمود که جسد

پاك جمشیدخان را ازخاك باننگ و آك کوهدم برآورده ، بهخاك رشت مدفون سازد . لاجرم بهاتفاق سادات عظام ومشایخ کرام وارباب و اشراف و اعیان ، چندین علم نمایان کرده ، بهروش‌سوگواری وماتم داری، روانهٔ کوهدم شدند و درکنار اسطل که نعش جمشید خان را مدفون ساخته بودند ، نبش کرده ، جسد او را که سه سال و ده روز در خاکدان لحد مانده بود وخلل پذیر نشده ، بیرون آوردند وکفن وحنوط تازه‌کرده ، بهتابوت گذاشتند وبهاتفاق حافظان وذاکران و قرآن خوانان ، در امام نعش جمشیدخان روانهٔ رشت شدند وبهایصال نذور وصدقات قیام واقدام نمودند و بهآیین شرع شریف حضرت سیدالمرسلین وطریق حق‌حضرات ائمه‌المعصومین‌صلواةالله علیهم اجمعین ، در جوار مرقد و مزار شیخ ابوجعفر به موضع استاد سرای رشت مدفون گردانیدند.

گفتار دربیان‌توجه علی بیك سلطان از قزوین بهجانب فومن وشنیدن شیرزاد سلطان وایلغار کردن از راه ماسوله رودخان و مجملی از سانحات‌آن.چون سابقاً مرقوم‌قلم‌شکسته رقم شده بود که بعد از کشتن آقا محمد سلطان، سپهسالاری فومن را بنا بهصلاحیت . . .

بازار لیشاموندان

پنجشنبه بهخرجگیرماسوله رودخان

چون بوسعید میر بـه علت کشتن مرادبست دیمی از شیرزاد متفری و متواری شده بود ، دراین وقت ازعزیمت

۱۰/۹۷ ــ بازار لیشاوندان

۱۱/۹۷ ــ پنجشنبه بهماسولهٔ رودخان

۱۲/۹۷ــ بوسعید میر از حرکت وعزیمت

۱۶/۹۷ – شیرزاد سلطان و ملا زمان ، در ضمان سلامت . . .	شیرزاد سلطان در خدمت محمد امین خان و رفاقت اکابر واعیان درضمان سلامت . . .
۱/۸۹ – کوه رود [بار]	کوه روبار
۱۰/۹۸ – ازماسوله به راه ییلاقات	از ماسوله به راه کلیدبر وییلاقات
۱۱/۹۸– لوك‌وگیلوا ازآنجابعد ازدوازده روز، به راه لالك ودیو رود. . .	لوك وکبنورو دوسه روز درآن مقام آسایش کرده، از راه‌لاسك ودیو رود. . .
۹/۹۹ – به‌اتفاق پانصدکس از مردم فومن به‌وی پیوسته	به‌اتفاق پانصد کس از مردم زرمخ و مرکی وماکلوان به‌وی پیوسته
۹/۹۹ – از راه ازبر به‌احمدسرگوراب	از راه ازبر و خسروآباد به‌احمد سرگوراب
۱۲/۹۹ – بنه برکرده بود	بنه برکرده بود ، به‌اصطلاح گیلانیان بنه بر وترکان چپرگویند
۳/۱۰۰ – بانی وسردار عسکر فومن بود	که بانی بنه بروسردار لشکرفومن بود
۴/۱۰۰ – به‌دست سپه سالار بیدخشه‌کشته گشت	به‌دست بیدخشه زرمخی کشته‌گشت
۱۱/۱۰۰ – بانزول وعلف وعلوفه . . .	با نزل وعلوفه . . .
۳/۱۰۱ – به‌جانب پسیخان	به‌جانب رودخانهٔ پسیخان
۵/۱۰۱ – چینی وگسکری	چمنی وگسکری
۸/۱۰۱ – لیشاوندان	لیشامو ندان
۱/۱۰۲ – سیاه رودکن (در متن به سیاه رودکنار تبدیل کردیم)	سیارودکون
۵/۱۰۲ – از راه کسما	از راه پسیخان وکسما
۱۴/۱۰۳ – مؤلف‌مقدمه‌ای چیده و درپرده وباابهام‌تمام خاناحمدخان‌را مسبب‌بدبختیهای گیلان می‌داند	اما مدعاومطلب‌خان‌احمد ازحمایت وهمراهی شیرزاد سلطان وطلبیدن پسر دیگر جمشیدخان از درگاه پادشاه ایران ، محتسن خرابی گیلان واستیصال وانهدام خاندان ایشان بود (دراین متن بالصراحه گفته است)
۳/۱۰۴– خاندان سلاطین اسحاقیه وامیر کیائیه گیلان وگیلانیان گردید. بیت :	خاندان جمشید خان و انقطاع و انفراق نسل اسحاقیه از وجود این‌دو پسر اتفاق افتاد بیت

زآتش ظلم وجفا گردیـد ناگاهان خـراب
ملك گیلانی که‌خاکش‌بود خوشبوتر ز مشك

سر وارث ملك تا برتن استـتن ملك رافته پیراهن است.سوادکتابتی کـه خان احمد از بابت اهانت و عتاب به خط خود در جواب عریضه شیرزاد سلطان قلمی نموده‌بود. چون سابقـاً مرقوم‌کلك بیان گشته بودکه شیرزاد سلطـان در جنك پسیخان تاب مقاومت امیرهٔ گسکر و هجوم عسکر او نیاورده محمد امین خان پسر جمشید خان را از دست داده ، بـه طریق انهزام ازراه فیالیم ، به‌جانب پیربازار فرار نموده و از غـایت خجالت و انفعال به نزد خان احمد نرفت ، به سید اشرف به‌خانهٔ خواجه دلو توقف نموده بودکه درخلال‌این حال و حالت غصه ومـلال خان احمد او را طلبیده، دل‌آسای مشفقانه نموده ، سپه‌سالاری کوچسفهان‌را بدوعنایت والتفات‌فرموده‌بود. مشارالیه مدت دو سال بـه استقلال بـه امر حکومت قیام مـی‌نمود و جمعی از اعیان و کثیری از اجامره و اوباش و اشرار به قانون آن روزگار ، به‌ملازمت او اقدام می‌نمودند و به رعایا و زیر دستان ستم و زیـادتی می کردند. خان احمدبنابرصلاح فقرا ومسکینان، وزارت کوچسفهان را به‌کاس‌خواجه‌نامی که ازاکابر کوچسفهان‌ودر کفایت‌وکاردانی‌سرامد اکفا و اقران بود ، تفویض فرمود . خواجه مشارالیـه دست متغلبه را از گریبان مظلومان کوتاه‌کرده، تمکین بی‌حساب شیرزاد سلطان و ملازمان بـه قدر امکان نمـی‌داد . لاجرم شیرزادسلطان ازوزیر بی‌نظیر رنجیده، جمعی از اجامره را شب بر سر او فرستاده ، به قتل

اومبادرت نمودند. چون‌قضیهٔ مذکوره‌ضمیمهٔ ظلم وستم شیرزاد سلطان مسموع خان‌احمد ــ والی لاهجان ــ گردید ، شیرزادسلطان، از جهت اعتذار عریضه‌ای به خان احمد نوشته و خان احمد از باب اهانت و عتاب قلمی نموده بــراین مــوجب : فی‌الجواب ، نذر کــردم کــه در این کتاب خودداری نکنم و آنچه حقیقت است بنویسم ، شیرزاد شرزاد، آنچه نوشتی ما فهمیده‌ایم ، اما دردی که مرا افتاده تو نمی‌دانی ، خدا و خلق می‌دانند که کوچسفهان در اصل داخل‌بیه پیش بود و از تسلط امیره حسام‌الدین مرحوم، داخل بیه‌پس شد. چند روزی که قدم‌ایشان دراین ملك‌بود، اگر برای ضرورت نمی‌بود ، مردم بیه‌پیش گاهی که پیش ما می‌آمدند ، بتوفیق‌الله‌تعالی من حکم می‌کردم که از راه‌کوهدم بروند و بیایندمبادا که‌پای بیه‌پیشی به‌کوچسفهان‌برسد. مرا دراین چند سال مهمات افتاده بود که کوچسفهان‌رابتو سپرده بودم. اگرچه خرابی کوچسفهان[ازتو] است‌وشمابه قول‌بیه‌پیشی « خویره خورم و خویره‌گردانم» سلوك نموده‌اندکه من خداوندی آنها بایدم‌کرد . اما جانب جانب خداست و پادشاه مطلق حق تعالی جل جلاله در خلق ملك به امانت می سپارد و چند روزی امانت به‌این بنده که از همه‌کس بــه دنیا عاجزتر است سپرده و مرا جانب حق ملاحظه کردن واجب است و در قیامت حساب نعمتــی که به من داده است ، خواهد گرفت . نعوذ بالله از آن روز. وظلم

تو قطع نظر از دیوان من کرده ، به مساکین ظلم تو به جائی رسیده که بعد از این شریك تو بودن دراین ظـلم نشاید . چون نام پلید معاویه درعریضه نوشته بودی، من‌هم نوشتم، حکم آن دارد که شریك معاویه باشم در ظلم و جفا که نه تنها بواسطهٔمحبت کوچسفهان را ازتومی‌خواستم که بستانم بلکه‌بواسطهٔ رضای خدای تعالی وخوشنودی خاطر مساکـین و فقرا کـه بندهٔ خدایند نه مثل ما و توظالم ، آوازهٔ ظلم تو به من رسیده است . گفتم اگر خدای تعالی عمرداده باشد ، این ثواب‌رفع ظلم تو را دریابم . اینکـه نوشته بودی که مدعیان تو به عرض من رسانیده‌اند وملاحظهٔ دولت من نمـی کنند ، ترا غلط است . ای شیرزاد اگر درگیلان آدم عاقل مـی‌بود کـه سلاطین گیلان به قول ایشان عمل کنند ، این طور خاك برسر سلاطین گیلان نمی‌شد کـه جمشید خان‌مرحوم‌را نوکران‌خودش‌خیر[ه] نمی کشتند . و من هم از شومی نـوکران خود ، دوازده سال دوساق پادشاه ایران بودم و الحال اینهاهم‌پسران ایشانندودیوانهٔخیر[هٔ] چندند . آنکـه سپه سالار لاهجان است ، تو می‌دانی که چه‌نوع جانور است . وآنکه سپه‌سالار دیلمان است ، به کیرخرمرنك (؟) می‌ماند . دعوی عقل می کند اما چاشنی عقل ندیده است . تتمهٔ دیگر را کـه من دارم تو می‌دانی . بلکه آدم عاقل از امرای من کیست که تو بهتان بـه من می‌بندی که من سخنان دشمنان‌تو گوش کرده‌ام.ای‌شیرزاداعاقل همین

صدرالاسلام منست که پیش شما است . خدا ازچشم بدنگهدارد . من صاحب مشورت کی داشتم که به قول او عمل کنم . اما تو پادشاه ندیده‌ای ، مرا این دراز نفسی لازم شد واگر به مشافهه این سخنان به‌تو می گفتم فی‌الجمله شرمم‌می آمد ، چه‌در کتب دیده‌ام که نوشروان وقتی که با زوجهٔ خود خلوت می کرد ، اگر نرگس در آن خانه می‌بود ، پرده بر روی او انداختی که به‌چشم آدمی می‌ماند. ای‌شیرزاد! مردمانی که آدمی سیرت بوده، حیاداشته‌اند، چنین بوده‌اند . اگر کافرهم بوده‌اند باوجود مسلمانی ما و تو ، ببین از حیای ایشان تا به بی‌حیائی ما چه‌مقدار است . بهمه‌حال چیزی چندنوشتم، فهمنده‌ها می‌فهمند، اگرچه آتش در سنگ نمی‌گیرد، با وجودآنکه سنگ‌معدن آتش‌است. پس‌من چکنم خدای چنین آفریده است. قطع‌نظر [از] چراغداری پیش کوران کرده . حضرت شیرزاد سلطان ! حقیقت این است که قربة الی الله تعالی می‌خواستم کـه کوچسفهان‌راازتو قطع کنم و به‌اینجا رسیده بود که روز یکشنبه یـا دوشنبهٔ یوم التحریر صاحب منصب دیگری باشد بـه سجدهٔ شکر خدا و شرایط تعظیم ما ، اگر به فرمودهٔ حق جل و علا عمل کنم ، از سایهٔ خدائیم تا بـه گیلان آمدن ان شاءالله تعالـی به خیر باشد بـه عقل خود موقوف داشتیم نه به مشورت دشمنان تو . من از زبان درویشان شنیده‌ام که از عالم‌بالابو اسطهٔظلم زیردستان دولت ازتو گرفته‌اند . بیت: غم زیردستان بخورزینهار—

بترس از زبردستی روزگار. فی‌الجمله متألم شدم حقا وحقا چراکه به همه حال به کار ما می آمدی. حضرت‌شیرزادا تو پادشاه‌ندیده‌ای! یك عقل دیگر اینکه با قرار گرفتن رشت ، مصلحت‌ما اینست که کوچسفهان‌راازتو به‌غیر ندهم . ای‌جوان عاقل ! الکائی که دو وارث دارد، تایکی نشود چون قرار می‌گیرد ؟ این است هزار کتاب از افواه شنیده‌ام که پیرحسن خوناجائی از تو رنجیده طور است . زنهار که با درویشان به ادب باشی ونوعی کنی که لایق ایشان باشی. نظم : به‌آزار مردم دلیری مکن‌ــ که آزرده‌گردی ز چرخ کهن .

گرچه حیف‌بود که این‌نصیحت به‌تو بنویسم، اما چونکه به‌کار ما می آمدی ، نوشتم . قدر این نصیحت بدار ودل ازکوچسفهان بردار. برما قربة الی الله واجب شده است ، بواسطهٔ صلاح فقراکوچسفهان را از تو گرفتن ، نه بواسطـهٔ خواهش نفس وهوا . من دولت و عنایت از حضرت جل و علا می‌خواهم نـه بـوسیـله عمرو وزید و شیرزاد و دیوزاد و پلنگ‌زاد.بیت : درگـه خلق همه بند و فسون است وفسوس‌ــ کاردرگاه خداوند جهان دارد و بس . آن اول سخن و ایـن آخر سخن . مرا حضرت حق‌تعالی ازکرم کامل خود رتبهٔ معقول فهمی و معقول نویسی بدهاد والسلام علی محمد وآله‌الامجاد .

گفتـار در بیان آمدن ابراهیم خان و شیرزاد سلطان به جانب بیه پس به رفاقت سرداران بیه پیش

۶/۱۰۴ – بعداز آن خاناحمدخان ــ والی ولایت‌بیه‌پیش ــ رقعه‌ای به‌درگاه سلطان‌محمد خدا بنده نوشته ، محراب بیك ایشك آقاسی نواب تقدس احتجاب مهدعلیا مریم بیگم‌را به درگاه فرستاده ...

حاصل کلام آنکه ، خان احمد والی بیه‌پیش عرضه داشت به نواب درگاه سلیمان جاه ، سلطان محمد شاه نوشته و مبلغی به ارکان دولت قاهره تقبل نموده،محراب بیك ایشك آقاسی دارالحرم نواب قمر احتجاب مهدعلیا مریم بیگم رابه درگاه جهان پناه فرستاده ...

۱۹/۱۰۴ – ملاحان — ملاجان

۶/۱۰۵ – شکال گوراب — شکالی کورا

۱۳/۱۰۵ – امیر عباس — میر عباس

۱۵/۱۰۵ – میقات مقابلات — میقات مقاتله

۱۸/۱۰۵ – وجوه مخالف — وجود یاغی و مخالف

۸/۱۰۶ – ازراه رودخانه به‌جانب‌گوراب فومن — از راه پیش رودبار به جانب فومن

۱۰/۱۰۶ – به‌موضع پیش رودبار کلاشم — به سر راه کلاشم

۵/۱۰۷ – بعد از چندگاه — بعد از انقضاء شش‌ماه

۷/۱۰۷ – سپه‌سالار — سپه سالار لاهجان

۴/۱۰۸ – لیشاوندان — لیشاموندان

۱۲/۱۰۸ – پیر محمد علی — پیر محمد خواجه علی

۱۷/۱۰۸ – راه خواجان [و] فیکو — راه خواجان فیکو

۲۲/۱۰۸ – پای چناله — پای چنار

۱/۱۰۹ – حکم‌به‌قتل جمهوراسیران‌فرمود و سیصد سر ازکشتگان ...

ار قساوت قلب و بی رحمی حکم به قتل جمهوراسیران فرمود. ازجملهٔ اسارامللك‌میر ــ برادر کیا رستم خمامی ــ راکه در سلك ملازمان محمد امین خان انتظام داشت و در جنگ مذکور اسیر پنجهٔ تقدیر شده بود ، جمعی از ارباب و متمولان رشت به شفاعت آمده ، موازی چهار خروار ابریشم شعربافی خون بهای او دادند ، قبول نکرد وازسورت غضب وخشم و کین جبلی وغریزی بیت :

خشم و کین وصف بدانست وددان ـ هر که دارد خشم و کین هست از بدان . حکم به قتل آن جوان یگانه کرده ، دلهای آشنا و بیگانه را ازخود رمانید وبعداز اطفای حدت وحرارت سیصد سر از مقتولان صحرای پسیخان ...

۱۰/۱۰۹ ـ بعد از چندگاه شیرزاد سلطان قصد جان و خرابی عمارات داعیان او کرده ... گفتار دربیان عزیمت شیرزاد سلطان به‌جانب زرمخ و صادرات آن‌حرکت بعداز چندوقت که فصل بهار و استوای لیل و نهـار بود ، شیرزاد سلطان بـاکین پلنگ و خشم نهنگ قصد جان و خرابی عمارت و اعیان ...

۱۳/۱۰۹ ـ لیشاوندان
۱/۱۱۰ ـ علی‌بیك مشارالیه جریده بیرون رفت
لیشاموندان
وعلی بیك سلطان براسبی که از پیرغیب‌خان حاکم طارمین به‌مبلغ یك صد وبیست تومان ابتیاع نمـوده بود سوار شده جریده بیرون می‌رود

۳/۱۱۰ ـ عمارات داعیان
عمارت و اعیان
۸/۱۱۰ ـ ولؤمان شکال گوراب
ترك اسوار نام شکالی‌گوراب
۹/۱۱۰ ـ و روز دیگر
و هفته دیگر
۱۳/۱۱۰ ـ موضع لیشاوندان
به موضع پسیخان
۱۷/۱۱۰ ـ بلوکات نزدیك
محلات نزدیك
۲۲/۱۱۰ ـ توقف نموده ، گاهی به‌سیر و شکار به ییلاق حرکت می‌نمودند .
.توقف نمودند و خود به‌ولایت زرمخ وتنیان به سیر و شکار اشتغال می‌فرمودند

۱۵/۱۱۱ ـ ملا خلیل
ملك خلیل
۶/۱۱۱ ـ ملك حسن و ملك اسد
ملك حسن بیك و ملك اسد بیك
۱/۱۱۲ ـ در خرجگیر
در بالای تپهٔ خرجگیر
۱۰/۱۱۲ ـ خان احمد خان ملك‌عنایت ...
خان احمد بنابر عداوت قدیمی و جدیدی که به خاندان سلاطین اسحاقی داشت وازاختلال زمان دولت مظفر سلطان الی الآن بروشی که درین تـذکره مرقوم شده در مقام اندراس و

۱۷/۱۱۲ – صدای شفنت
انهدام اساس‌سلطنت ایشان‌بوده ملك‌عنایت...
صدای شست

۲۰/۱۱۲ – محمد امـین خان را بـدوش گرفته ...
و محمد امـین خان را بیرون آورده از قصبهٔ ماسوله تا تخت بنکیان بدوش گرفته ...

۲۱/۱۱۲ – کلیله‌بر به‌ییلاق لوك وکیلور
کلیدبر به ییلاق نوك وکنبور

۱۳/۱۱۳ –خلعت‌فاخره ومرسوم‌ومواجب و منصب ومراتب
خلعت‌فاخره‌و شمشیر طلا و چهارقب مرصع و مرسوم ومواجب و منصب ومراتب

۵/۱۱۶ – میرعباس سلطان‌لشکرلاهجان...
و میر عباس سلطان بعد ازفرار شیرزاد سلطان و ابراهیم خان لشکر لاهجان ...

۷/۱۱۸ – میانهٔ او و علی بیك سلطان
میانهٔ پسران جمشید خان و وکلای ایشان

۱۸/۱۱۹ – بصحرای کوشه‌لوندان
به‌صحرای‌توت‌الم‌مابین قریه‌کوشه لوندان و سنگجار

۶/۱۲۰ – خانهٔ عبدالرحمن
خانه‌های خواجـه عبـدالـرحمن خازن روز پنجشنبه

۱۴/۱۲۱ – روز یکشنه
و جسد او را در مزار ابوجعفر و جوار مرقد مغفرت آثار جمشید خان مدفون ساختند .

۱۷/۱۲۳ – جسداورا درمزار شاه جمشید خان مدفون گردانیدند
بازار روز پنجشنبه کـه در گوراب پس ازبر

۹/۱۲۴ – بازار روزپنجشنبه راکه درازبر رودخان

۱۰/۱۲۴ – مقرر و معین فرموده ، به‌علی آباد موسوم‌گردانید و مقرر نمود که جمهور ملازمان ومعتبران و مشهوران و منصب داران حوالی‌که خرابهٔ قدیم بود
معین ومستمرفرموده مابین محال‌کلست ولیلکام وبوئین دکانها فرموده ، بازارگاه‌قرارداده‌و آن بازاروآن صحرارا به‌علی آبادموسوم‌گردانید، حکم فرمودکه روز پنجشنبه عموم خلایق از گیل وطالش فومن وشفت و غیره ببازار آمده به داد وستد و خرید وفروخت اشتغال نمایند و پشته دوران‌که قدیم خرابه بود

۶/۱۲۶ – رودخانهٔ پسیخان
صحرای پسیخان

۱۳/۱۲۶ – سالوسیان
سالوستان

۱۲/۱۳۰ – قلمی نموده ارسال نمود
قلمی نموده به پایه سریر اعلـی عرض نمود سواد عریضهٔ خان احمد والی لاهجان عرضه

داشت غلام خانوادهٔ عتبه علیه احمدالحسینی بدرگاه انجم سپاه کیخسرو مرتبت فریدون معدلت جمشیدرتبت، کیوان‌رفعت ، خورشید طلعت، ناهیدبهجت ، مشتری‌سعادت ، عطارد فطنت ، برجیس منزلت ، رستم شجاعـت ، افراسیاب‌صولت ، آسمان‌علو ، گردون‌سمو، سکندرظفر، دارافر، کشورگشای، حصارگیر، نظم: بدولت‌جوان وبتدبیرپیر ـ باجداد وامثال شاه و امیر ، هادی لشکر اسلام ، پناه طـایفهٔ انـام ، رافع اعلام دین مبین ، سایهٔ خدای آسمان وزمین، برگزیدهٔ حضرت رب‌العالمین شاه‌عباس پادشاه . بعد از ادای دولت قاهره بـاهره آنکه نواب اعلی را بـه دستور شاه جنت‌مکان امرائی که بعضی اوقات در عرض مصالح ملك‌گستاخ‌باشند نیست چه‌اگراینطور سخنان کسی به ایشان نویسد معروض توانند داشت وجواب عریضه حاصل‌نموده بصاحب عـریضه رسانـده مثل بهرام میرزای مرحوم برادری‌وشاهزاده‌سلطانم‌همشیره‌ای‌درقیدحیات نیستند که مثل همایون پادشاه را می‌خواست گرفته ببرادرش بسپارد ایشان در میـان آمده گفتند کـه حـرمت سلطان صفی رحمه‌الله را می‌بری چنین مکن و آن ارادهٔ شاه جنت مکان را باطل‌ساختند پس بنابراین حالت مثل بنده کسانی که درعرض احوال خود عاجزشوند، ایشان را به عریضه گستاخی می‌باید نمود . غرض از این گستاخی آنکه طرف بی‌لطفی نواب اعلی را نسبت به بنده به‌اقسام وانواع می‌گویند ، از جمله‌بنده‌صبیهٔ‌ضعیفه‌ای‌دارد که

اگر اطفال دیگر بـه شیر مادر پرورش یافته باشند او به‌خون جگرپدر پنج شش ساله‌شده مطمح نظر و علاقه باطن و ظاهر آنست‌که اگر بزرگ‌تر شود نصیب درویش زادهٔ متقی حلال خوری باشدکه دعای او نتیجهٔ آخرت امهات باشد . می‌گویندکه درخلوت مذکور مـی‌شودکه برای پادشاهزادهٔ عـالمیان حاشا لیاقت دارد وخوش‌آمدگویان بعضی بواسطهٔ دشمنی بنده و جمعی دیگر به متابعت قـول سلاطین تحسین این قول می‌کنند . پادشاها- ظل الها چون ازپردهٔ حجاب بدر آمده باشد امید عفو دارد . پادشاه جوان مثل پـادشاه را فرزند کار آمدنی آنست کـه بعد از چهل- سالگی پدر متولد شودکه چون پسر بسر حد کمال رسدوالدبزرگوارش ترك سلطنت‌تواند کرد وباوگذاشت والا همان‌نوع‌که دزدیگر ورثه ملك اندیشه می‌کنند در ولد صلد چندان می‌بایدکرد . کـدام جوان نو رسیدهٔ پادشاه وارث است‌که سلطنت‌را برای‌خود نخواهد. بنده را هـم اتفاقا اگر زندگـی باشد ممکن است‌که بیست‌سال دیگرزنده‌باشد چه مردمی که در سن پدر بنده‌اند هنوز در گیلان هستند و بنده را پنجاه و هفت سال از عمر گذشته اگر بـه هواداری داماد خود متهم گردد و یا بتائید قضایـای عـالم مفتدان پسر پادشاه را برداشته به‌گیلان آورند عیاذاً بالله بنده راجز اطاعت داماد خود و شرکت اهالـی فتنه چه علاج است و اگر فتنهٔ او به‌این مرتبه نرسد و مثل اسمعیل میرزای مرحوم در نظر پادشاه

شود حال بنده وضعیفه‌ام چون خواهد شد .
دین‌پناها اگرغرض پادشاه آنست که بیرخصت
پادشاه این فقیره نامزدکسی نشود حقا که در
این دیار آنطور کسی که لیاقت داشته باشد
نیست و اگر باشد هم محالست که بیرخصت
نواب اعلی نامزدکسی بشود ومشارالیهاهنوز
طفل است و به طلب علم و قرائت قرآن
مشغول و ده سال دیگر تزویج وتبعیل را باو
نسبتی‌نیست و وصی بنده نواب اعلی است و
بوالدهٔ مغفوره که ولی نعمت بنده بود چنین
وصیت شده بود و قرارکرده بودم که هرکه
جانشین پدر باشد وصی بنده هم اوست .
عاقبت هرچه امر نواب اشرف باشد به عمل
می‌آید . دراثنای بی‌لطفیها این‌شفقتها مناسب
نیست. به بندگان درگاه واضح باشدکه خلیل
بیك ملازم بنده مضمون حاشیهٔ پروانهٔ نواب
اعلی‌را به‌بنده فهمانیده. خدا برعمر و دولت
و غمخوارگی نواب اعلی برکت‌کناد. بنده
را سی سال عمر در یتیمی و عیار پیشگی
بسر رفته ، خیال می‌کردم بدگویان‌که غیبت
مرا عرض‌کرده‌اند این را هم عرض‌کرده
باشند و حقیقت بنده بنواب اعلی ظاهر شده
باشد اما حیف که نواب اعلی این غلام را
زیاده‌ازآن خر وجاهل وابله تصور نموده‌اند.
این هم از زبونی طالع باش‌گو ، دیگر چه
گستاخی نماید ظل ظلیل مخلد ومؤبد باد .
جواب عرضه داشت خان احمدکه منشیان
عطارد نشان قلمی نموده ارسال داشته بودند
منشیان دیوان اقبال آشیان برنقیض مطالب و

مدعیات خان‌احمد فصلی چند انشا نموده در جواب وی رقم نموده‌اند فصل بالخیر که سیادت و سلطنت پناه ، حشمت و شوکت دستگاه ، عظمت انتباه عالیجاه عمدةالحکام الکرام عمی نظاماً للسیادة و العظمة والحشمة والاقبال‌خان‌احمد حاکم گیلان بیه‌پیش مطالعه نماید بر آن سیادت و سلطنت پناه ظاهر باشد که عرضه داشتی که به‌خط خودنوشته شرحی چندکه در هر باب معروض داشته بود بعرض اشرف رسیده لازم گردید که هریك از آن مقدمات را به‌جواب باصواب مقرون گردانیم. اگر آن سیادت و سلطنت پناه سی سال در یتیمی و عیاری عمر عزیز صرف کرده باشد الحمدلله تعالی که نواب همایون‌ما در کوچهٔ عیاری و وادی طراری نکوشیده و ندویده و مهمات ما بمحض توکل و تائیدات الهی از پیش رفته حضرت رب العزة عزشأنه زمام اختیار سلطنت و پادشاهی و مهام خلافت و امور شاهنشاهی را به عون عنایت نامتناهی در قبضهٔ اقتدار ما نهاده . منطوق اطاعت و بندگی را به ربقه سلاطین روزگار استوار کرده و نقش هر آرزو که در ضمیر الهام‌پذیر نواب همایون‌ما منقش و مرتسم گشته [illegible] و مشقتی از روی پردهٔ [illegible] جلوه‌گر گردیده و چون از حاصل ولایت و کرامتیم مظاهراً با هر کس که در مقام تفقد و مرحمت در می‌آئیم باطن ما نیز مثل ظاهر است و خدعه در باطن ما نیست و از هر کس که مزاج اشرف منحرف گردد بمن اقبال

بیزوال احتیاج به تزویر و فریب نیست در تنبیه و تأدیب . غرض که آنچه سفارش و اعلام نموده بودیم بنابر مراعات خویشی و قومی و حقوق آباء و اجداد عظام و حسن خدمات ویکرنگی ویکجهتی آن‌خان عالیشأن است نه‌آنکه او را خر و جاهل و بی‌عقل تصور نموده ، درمقام تزویر وفریب درآمده باشیم . اگر از روی انصاف وکمال دانش تأمل و تعمق نماید برآن خان رفیع مقام ما عقل وکیاست و حقیقت صدق این مقال‌ظاهر و مبین می‌گردد . اولا در عریضه مندرج شده بود که در ملازمت نواب اشرف مثل امرائی که در خدمت خاقان جنت مکان علیین آشیان بودند و در صلاح ملك سخنان معروض می‌داشتند نیست که مدعا و حکایت همچنان خان عالیشأن‌را به‌عرض رسانیده وجواب ناصواب حاصل نموده بدیشان اعلام نمایند ومثل‌بهرام میرزای مرحوم برادری و مثل نواب مرحومه شاهزاده‌سلطانم همشیره‌ای درقید حیات‌نیستند که در سخنان مصلحت‌آمیز و استخلاص سلاطین و انجام مهام خوانین روی زمین ، حکایات عرض‌نموده جرأت‌وگستاخی توانند نمود اینمقدمات تمامی لانسلم چراکه اکثر مقربان و امرای درگاه عرش اشتباه همه در خیر و شر بهتر ازآن جماعتندکه در زمان جنت‌مکانی درمجلس بهشت آئین ارم تزیین محرمیت ایشان ازآن جماعت بیشتر است و بلاحجاب مطلب و مدعا و مطالب و مقاصد جمیع عباد را بذروهٔ عرض می‌رسانند . آن

سیادت و سلطنت پناه چه حکایت و سفارش به ارکان دولت نوشتند که ایشان در عرض آن مساهله نموده باشند و اگر مثل بهرام میرزای مرحوم برادری نداریم مثل آن خان عالیشأن عمی داریم که به نصایح دلپذیر و تدابیر بی‌نظیر واقف و آگاه می‌سازند و اگر نواب مرحومه همشیره نداریم الحمدلله و المنة که مثل نواب آفتاب نقاب تقدس احتجاب همشیره‌ای داریم که رحمة للعالمین و باعث رفاه حال مسلمین است واقتدار وعزت واعتبار وحرمت نواب مشارالیها در خدمت و ملازمت نواب اشرف اعلی زیاده از نواب مرحومه است که در خدمت نواب جنت مکانی بود . ثانیاً معذرت که درباب لیاقت طیبهٔ رفیعه و رضای آن خان در تزویج او به جهت فرزند اعز برخوردار ، نورحدقهٔ جهانداری ونورحدیقهٔ خلافت و شهریاری به دلایل وبراهین نوشته بودند از مضامین بعضی از آن طول امل و بعضی از آن حالت بیحاصل مفهوم گردید . ای خان عالیشأن صاحب رأی باتدبیر فرزند نواب همایون ما سه چهار ساله و صبیهٔ رفیعه ایشان مثل اواین چه‌دلیل قاطع وبرهان‌ساطع است که در باب دو طفل بیکدیگر در رشتهٔ تحریر درآورده‌اند . غرض ازاین مقدمات که در این باب بیان فرموده‌اند همان حکایت قزوینی است که شخصی روزی یك طبقه نعل اسب درراه یافته وبه‌خانه خود آمده ، شروع به کندن در خانه می‌کند . همسایه از وی می‌پرسد که سبب کندن درخانه چیست . گفت

یك طبقه نعل یافته‌ام و سه طبقهٔ دیگر خواهم یافت واسبی خواهم خرید واز این در درون نمی‌رود، درخانه‌را می‌سازم . همسایهٔ اوگفت کــه من کدخدا خواهم شد وفرزندی به هم خواهد رسید و به این در خانه بازی خواهد کرد ، اسب تو او را لگد خواهد زد وازاین جهت فیمابین ایشان نزاع وجنگ بهم‌خواهد رسید . هرگــاه این دو وصلت به هم رسد و فرزند نواب همـایون مابدان مرتبه رسدکــه مفسدان او را گریزانیده به‌گیلان آورند و او سلطنت ایران راگذاشته بدیشان پناه آورد و آن سلطنت و سیادت پنـاه در مقــام حمایت درآمده اطاعت نمایند چنین باش‌گو . ای‌عم بزرگوارغرض‌ازاین اراده‌بگیر ومقدمه منظور نظر کیمیا اثر ما است و اصلا غرض ومدعای دیگر نبوده ونیست . اول بجهت خاطر علیه نواب تقدس احتجاب ناموس العالمین است کـه چون فرزندی عزیز را به فرزندی قبول نموده و صبــیهٔ معظمهٔ آن سیادت و سلطنت پناه همشیره زادهٔ نواب مشارالیهــا است واز کمال شفقت و محبت که به نواب مومی‌الیها واقـع است، می‌خواسته که همشیره‌زادهٔ نواب علیه نامزد نواب اعز برخوردار کامگار بوده باشد ودیگر بنابر شفقتی که دربارهٔ آن سیادت وشوکت‌پناه داریم ارادهٔ آنست که برعالمیان ظاهر شود که مجدداً آن سیادت وسلطنت‌پناه عالیجاه را منظورنظر شاهانه فرموده، تجدید مواصلت‌ومؤالفت نموده‌ایم تااعادی واضداد و اهالی فتنه وفساد را من بعد راه بدگوئی و

فتنه‌جوئـــی نبوده باشد وخاطر آن سیادت و سلطنت پناه بوادی اندیشهٔ دیگر افتاده بعضی چیزهـا در سویدای خاطر خود جای داده‌اند که هرگز در مخیله نواب همایون ما خطور نکرده . ای‌خان عالیشأن رفیع‌مکان اگر نواب همایون ما را چیزی دیگر درخاطر بوده‌باشد و خواهیم که بدین وسیله صورت دهیم ، بر عالمیان ظاهر است و بر شما نیز ظاهر باشد کـــه از اول طلوع آفتاب نصرت آیات هر اراده که‌درخاطر خطیرنواب همایون ماخطور کرده ، به توفیق الله تعالی بی‌حیله و تزویر به‌محض توفیق ملك‌قدیر صورت یافته اصلا طول‌امل به‌خود قرارنداده تزویری نکرده‌ایم که بعداز قرنی به‌عمل آید وثانیا آنکه نواب همایون‌ما وصی آن خان عالیشأنند اگر فرزند ذکورنیز داشته‌باشد و به‌نواب والده‌مرحومه‌ام نیز آن وصیت کـــرده بودند ، عرض نموده بود که بـــا وجود کیاست و فراست و عیار پیشکی ایشان ، عجب کـــه غافل از این معنی افتاده‌اند که مهام سلطنت و شهریـاری و امور خلافت و جهـــانداری در قبضهٔ قدرت الهی است و از دیوان کرامت نشان تؤتی الملك‌من تشاء وتنزع الملك لمن تشاء عطا می‌شود . تا منشور خلافت و پادشاهی و دیباچهٔ سلطنت و شاهنشاهی به‌طغرای غرای تؤتی من تشاء وتذل من تشاء مزین و محلی نمی‌گردد . وصیت و تفویض سلطنت‌باعث وراثت تصرف مملکت نمی‌شود و آنکـه نوشته‌اند که جمعی بنابر دشمنی غیبت و بدگوئی آن سیادت وشوکت

پناه نموده‌اند ، به آن سلطنت و سیادت پناه ظاهر بوده باشد کـه هیچکس را حـد آن نیست که در مجلس بهشت آئین حرف بدی درباب احدی تواند گـفت . خصوصاً آن سیادت و سلطنت پناه را نیکی وبدی خوانین وسلاطین پوشیده‌نمی‌ماند واحتیاج به‌تصریح و بیـان نیست . چنانچه شیخ مصلح‌الـدین شیرازی علیه‌الرحمه‌فرموده‌اند. نظم: اگرصد عیب دارد مرد درویش‌ـ رفیقانش یکـی از صدندانندوگریك‌ناپسندآید زسلطان‌ـزاقلیمی به اقلیمی رسانند. دراین‌ابواب آنچه‌به‌صلاح حال اقرب واصوب دانند به‌عمل آورند .

۹/۱۳۱ ـ قریهٔ شاجیك

قریهٔ بیاچك

۱/۱۳۳ ـ و طالش‌کولی وکیا جلال‌الدین ـ سپه‌سالار دیلمان ـ

و طالش کولی سپه‌سالار دیلمان و شاه ملك سپه سالار رانکو و کیاجلال‌الـدین محـمد سپه‌سالارگوله وکیسم وخرگام

۱۱/۱۳۴ ـ با سیصد تومان مواجب به ـ مشارالیه عنایت واحسان فرمودند .

بـا سیصد تومان مواجب به قید حیات به او عنایت واحسان فرمودند

۱۴/۱۳۴ ـ [حرم‌خان]

اهالی حرم

۶/۱۳۶ ـ پادشاهم

پادشاه عالم

۱/۱۳۷ ـ کام دل می‌گذرانید که شاطر ...

کام دل می‌گذرانید و همیشه به سیر وشکار و چوگان بازی و قبق‌اندازی اشتغال می‌نمود و از بازی چرخ خبردار نبودکه شاطر ...

۸/۱۳۷ ـ گرفتار زنجیر قهروغضب شاهی گشته دوتساق وامیر قیدشاهوردی بیك بابرلو و محراب خان قاجار شدند

به زنجیر غضب شاهی گرفتار آمده امیره را به محراب‌خان قاجار وعلی خان به‌شاهوردی بیك یساول صحبت دوساق نمودند .

۱۳/۱۳۷ ـ حکومت تعیین نمود. شاه‌ملك سلطان

تعیین نمودند گفتار در بیـان آمدن شاه ملك سلطان به‌امارت بیه‌پس وبه‌قتل رسیدن‌مصطفی سلطان و عصیـان شاه ملك سلطان . چون شاه

۵/۱۳۸ ـ به اتفاق روانه شدند	ملك سلطان
۱۵/۱۳۸ ـ حکم اول عمل ننماید ...	به اتفاق روانهٔ عراق شدند
۱۸/۱۳۸ ـ به‌جوار رحمت ایزدی پیوست	حکم‌اول عمل نماید ...
نظم	به جوار رحمت ایزدی به دارالقرار پیوست و چون جمشید خان را دو پسر بود یکی در گنجه ویکی در صفاهان به اجل طبیعی وفات یافتند نسل‌حکام اسحاقی به‌موت‌ایشان‌منقرض و منقطع گردید . بیت .
۷/۱۳۹ ـ شهرضا	شاه رضا
۱۳/۱۳۹ ـ و متعلقان را به ملازمان حسین خان و معتمدان علی خان سپرده	و متعلقان علـی خان راکـه به نوا معین شده بودند از طالشستان فومن بـه دست آورده ، به ملازمان حسین خان ...
۳/۱۴۰ ـ قلعهٔ شنیدان	قلعهٔ شندان
۱۰/۱۴۱ ـ خشکه دهنده	خشکه دهنه
۱۱/۱۴۲ ـ بعـد از انـصراف حسین خان پیروی نموده و سعید بیك فومنی را در بلوك خمام به طلب شاه ملك فرستاده	بعد ازانصراف حسین خان به جستجوی شاه ملـك پرداخته سعید بیك فومنـی وامیر خان روپیشی را در ولایت خمام به طلب شاه ملك روانه نمود .
۱۴/۱۴۲ ـ پیش علی‌بیك آورد	بنزد علی خان در رشت آوردند.
۴/۱۴۳ ـ همراه سعید بیك مومی‌الیه‌متوجه رشت گردید وعلی خان امر نمود که کامران ...	همـراه سعید بیك و امیر خان متوجه رشت گردیـد او را به خانهٔ بوسعیدمیرفراش فرود آوردند وبه‌علی خان خبر رسانیدند علی‌خان امر نمود که کامران ...
۱۶/۱۴۵ ـ امیر خواند طالش وبنی‌اعمام	امیرخواند طالش شفت و برادران‌وبنی‌اعمام
۳/۱۴۶ ـ شکارجنگل سیا رودك پیر بازار	شکار زنـگل سیا رودکـون و پیربـازار
۱۵/۱۴۸ ـ جان نثار سلطان	جانباز سلطان
۹/۱۴۹ ـ ملکان وکدخدایان طالش فومن	ملکان وکدخدایان گشته‌روخان وقلعه روخان
۱۱/۱۴۹ ـ جنگل گردی	جنگل کردی
۴/۱۵۲ ـ روز شنبهٔ بیست و دوم	روز دوشنبهٔ بیست و دوم

۶/۱۵۲ ــ ملا سالار تنیانی	ملا سلار شنیانی
۸/۱۵۲ ــ امیره‌گونه خان‌سالار واصلان را	امیر کونه خان سارو اصلان را
۴/۱۵۳ ــ خانهٔ ملا سالار	خانهٔ ملاسلارتنیان
۷/۱۵۳ ــ تتف‌رودماسوله	تتف رودوماسوله
۱۳/۱۵۵ ــ تمامی طوالش‌گسکر	تمامی طالش فومن وگسکر
۱۸/۱۵۷ ــ علی‌خان	علی جان
۲۲/۱۵۷ ــ وعلی‌خان وجمهور وشاقان	علی خان و جمهور دوساقان
۶/۱۵۸ ــ علی خان	علی جان
۱۳/۱۵۸ ــ دارد	داری
۸/۱۵۹ ــ دو ماه و هیجده روز	ده ماه وهیجده روز
۲۰/۱۶۲ ــ متوجه گیلان گردیدند	به‌دارالسلطنهٔ قزوین به‌سجده پادشاه‌روی‌زمین رسیدند وازبندگان اقدس نوازشات وتلطفات یافته به مناصب لایقه سرافراز گردیدند .
۵/۱۶۳ ــ ابوسعید چیك و غیر آن	ابوسعید چپك ومیر فتحـــی وسلطان ابوسعید رانکوئی وغیرآن
۱۳/۱۶۳ ــ بهرام بیك ولدکیا رستم و میر فتحی	سهراب بیك ولد کیارستم و میر اشرف
۱۹/۱۶۴ ــ شب چهارشنبه دوم شهر محرم	شب چهارشنبه بیست و دوم شهر محرم
۴/۱۶۵ ــ کوزبنو کلو	کوزبیو کلو
۵/۱۶۵ ــ چگینی	چینی
۹/۱۶۵ ــ به لاهجان	به دیلمان
۱۰/۱۶۵ ــ سمام	سمام بست
۱۹/۱۶۵ ــ گرجیان (= کریمان)	کریجان
۱/۱۶۶ ــ سمام پشت	سمام بست
۸/۱۶۶ ــ رؤسای چپك	رؤسای چپك و اژدر
۹/۱۶۷ ــ محل ننك و بجاره‌پس	محال ننك و بجاره پس
۱۵/۱۶۷ ــ و سمام را با سپه سالاری آن حدود	سپهسالاری اشکور و سمام و توابع
۱۵/۱۶۹ ــ شروع درگرفتن حصار	شروع درکندن دیوار و گرفتن حصار

۱۰/۱۷۰ – چگینی (=چینی) حمنی

۱۱/۱۷۰ – ده هزار دو هزار

۱۶/۱۷۰ –کارگیا علی‌حمزه ورامیدن‌تلاش کارگیا علی حمزه در میدان تلاش نام و ننگ نام‌سنگ تفنگ خورده تفنگ خورده

۴/۱۷۱ – روانهٔ بیه‌پس شدند . چون روانهٔ بیه‌پس شدند . گفتار در بیان قتل عام اهالی لشته نشا حسب‌الحکم بندگان اشرف. چون

۱۰/۱۷۱ – آنها اعلام‌کرده انهاء و اعلام‌کرده

۳/۱۷۲ – اقتباس ارتفاع ظلم او اثر کرده، آفتاب ارتفاع ظلم و ستم او با رعایا و کافهٔ کارگیافتحی که نسبت‌قومی به‌علی‌خان داشت برایا مدت پنج سال امتداد یافته بود . گفتار و سالها ملازم شاه‌عباس بود ، دراین سال از در بیان یاغـی شدن کارگیا فتحی فومنی و ملازمت‌اردو و ترددات به‌تنگ آمده وبه منزل به قتل رسیدن او بـه اتفاق اوبـاش و اشرار و مقام خود آمده به دهقنت و زراعت قیـام و جمـری . چون کارگیـا فتحی مذکـور می‌نمود . جمعی کثیر از مردم زرمخ ... نسبت قومی بـه علی خان داشت و بعد از اختلال احوال علی خـان ، سالهـا ملازم نـواب اعلی بود و سالی چند شیلات و فرضات تولم‌وفومن وتوابع به‌ضبط وکلای او مقرر بود ، لاجرم ادبار روی به او آورده بود . از ملازمت اردوی معلی و ترددات‌عالم بالا به تنگ آمده ، به مقام ومکان خودآمده، اوقات بـه دهقنت و زراعت و مشقت مـی‌گذرانید . اتفاقاً در فصل تابستان بر سر آب مزارع با ادنی نوکر خود به‌نزاع می‌افتد و آن‌نوکر حق‌نشناس چوب حوالهٔ اومی کند. ازقضا سرچوب به روشنائی چشم اوخورده، از حالت بصارت افتاده ، ضایع مـی‌شود . کارگیا فتحی مذکور بعد از صدور این قضیه به تظلم پیش اصلان بیك آمده عرض می کند که نوکر تو چنین ذلت و خواری بامن کرده

	است . اصلان بیك ملتفت احوال او نشده ، غوررسی که حقیقة لازم بود نکرده ، دانسته اغماض عین نمود . دراین ولا جمعی کثیر از مردم زرمخ ...
۱۶/۱۷۴ ــ سلام نوروزی پسر میرزای عالمیان	سلام نوروزی ، میرزا عبدالله ــ پسرمیرزای عالمیان ــ
۱۸/۱۷۴ ــ پنجم شهر ...	پنجم شهر صفر ...
۲/۱۷۵ ــ وکیسه به ملازمان خود داده	وکیسه‌کیسه به ملازمان خود داده
۱۰/۱۷۶ ــ بیست روز	بیست و هفت روز
۶/۱۷۷ ــ هجده نفر	بیست و یك نفر
۱۸/۱۷۷ ــ و تمامی سپه‌سالاران واکابر و اعیان به اتفاق داخل فومن شدند	و تمامی سپه‌سالاران و اصول و اعیان ولایت بیه‌پس به رفاقت بهزاد بیك و اصلان بیك و سایر عمال با قصبهٔ ماسوله به‌استقبال میرزای عالمیان مسارعت و مبادرت نمودند و در خدمت نواب میرزائی‌داخل فومن شدند.
۲۰/۱۷۷ــ وحقیقت‌ظلم وخونریزی‌اصلان بیك ...	وحقیقت یاغی‌شدن کارگیا فتحی وخونریزی اصلان بیك ...
۲/۱۷۹ ــ وزارت قصبهٔ فومن	وزارت فومن
۵/۱۸۰ ــ میرزا مسعود	میرزا مسعود فراهانی
۶/۱۸۰ ــ نوسنده	نویسنده
۷/۱۸۱ ــ سعید بیك	سعید بیك فومنی
۱۱/۱۸۱ ــ قوم خود	ابن عم خود
۱۲/۱۸۱ ــ حواله‌کرد	
۱۷/۱۸۲ ــ مخارج امرای خراسان رسیده	مخارج امرای خراسان باز رسیده
۱۴/۱۸۳ ــ رسومات عساکر	مرسومات عساکر
۱۳/۱۸۵ــ محمد قاسم بیك	محمد قاسم بیك تبریزی
۱۰/۱۸۷ــ قلمی نموده مبلغ سیصد تومان	قلمی نموده ، مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بود ، سیصد تومان
۱۳/۱۸۷ــ معتمد امین‌سپرد وباقی مایعرف	معتمد امین سپرده بواقی مایعرف را به صیغهٔ

خود را برآورد فرموده ، هفت هزار تومان بود . ازکمال جهل و جنون جمله را به‌صیغهٔ نذر و پیشکش ...	پیشکش ...
۱۲/۱۸۸ ـ انت الباقی کل شیء هالك	انت الباقی وکل شیء هالك
۱۹/۱۸۸ ـ عنایت فرمود ، حکم صدور یافت	عنایت نموده . سواد رقم اشرف حکم جهان مطاع آفتاب ارتفاع صدور یافت که وزارت و رفعت پناه
۷/۱۸۹ ـ سید بیك قلیچی	پسند بیك قلیجی
۱۸/۱۸۹ ـ مدت دو سال	مدت سه سال و نیم
۴/۱۹۰ ـ چون بهزاد بیك در زمان حیات میرزای عالمیان تصدی مهمات و مطالبات گسکر وآستارا را به مردم معتبر رجوع کرده بود ، بعد از وفات میرزای مرحوم مزبور ، خواجه محمد رضای ساروخواجه که وزیر آذربایجان بود ، به ادعای آنکه ...	چون بهزاد بیك مشارالیه مدت یك سال به‌ـ شغل وزارت بعد از وفات میرزای عالمیان ارتکاب نمود ، دیوانیان اعلی به‌جهت تنقیح محاسبات به اردوی همایون طلبیدند . دراین وقت دفترخانهٔ همایون در قراباغ بود و از آنجا به‌تبریز بردند وبعد ازشش ماه خواجه فصیح را از لاهجان طلبیده مؤدی او کردند و این حکایت به جای خود گزارش خواهد یافت . الحاصل بهزاد بیك بـه یك سال و کسری ترددات اردوی‌معلی نموده والآخر از دارالسلطنهٔ تبریز رخصت رجعت گیلان یافته و خواجه فصیح را دوساق او کرده به گیلان آمد و بعد ازاندك وقتی خواجه محمدرضای ساروخواجه کـه وزیر آذربایجان بود، به ـ ادعای آنکه ...
۸/۱۹۰ ـ خواجه شیخی خان	خواجه شیخی جان
۸/۱۹۳ـ داودشهریار پسرداود جمال‌الدین	شهریار ولد داود جمال‌الدین رستمداری
۱۴/۱۹۷ ـ اسامی چپك و اژدر	اسامی پنجاه نفر چپك و اژدر
۲۱/۱۹۷ ـ سیصد ساله	دویست ساله
۵/۱۹۹ ـ یك سال و نیم	دو سال و نیم

۸/۱۹۹ــقراباغ به‌گیلان آمدند وشاه‌عباس بعد از مراجعت مراد پاشا ...

قراباغ اران به‌گیلان آمد و مدت یك‌سال و کسری خواجه فصیح را در قلعه لاهجان زنجیردار نگاه می‌داشتند .

۱۳/۲۰۴ ــ لطیف خان بیك دواتدار رابه داروغگی ...

و لطیف خان بیك دواتدار خاصه شریفه را که برادر محراب خان حاکم مرو شاهجان بود به داروغگی ...

۴/۲۰۵ ــ چون شاه ویردی بیك و لطیف خان بیك به ضبط و ربط و اخذ و استطلاب وجوهات دیوانی ولایات گیلانات مقررشده بودند، مشارالیهما به مدداعزه ...

چون سابقاً مرقوم‌کلك بیان‌شده بودکه نوات همایون درگیلانات ناظر و نویسنده و ضابط و داروغهٔ حساب و محاسبات سنوات بهزاد بیك‌تعیین نموده ، ضبط وربط ولایت‌بیه‌پیش و باریافت و استطلاب وجوهات دیوانی الکای مذکوره را به عهدهٔ اهتمام مقرب‌الخاقانی ، شاه وردی بیك یساول صحبت نموده ، مهمات و مطالبات بیه‌پس را به‌عهدهٔ مقرب‌الحضرت لطیف خان‌بیك دواتدار کرده بود مکرم الیهما به‌مدداعزه ...

۶/۲۰۶ ــ دوشنبه

چهارشنبه

۱۲/۲۰۶ ــ روز چهارشنبه

روز چهارم

۱۲/۲۰۸ ــ یحکم‌مایرید. چون‌عداوت ...

مداومت می‌نمودند . حکایت شفاعت خواجه محمد رضای به‌بست . چون عداوت ...

۸/۲۰۹ ــ گیلان بیه پس را به‌اصلان بیك رجوع نموده

ولایت بیه‌پیش را به‌سارو تقی اصفهانی‌که سابقاً وزیر علی‌قلی دیوان‌بیگی بود ووزارت بیه‌پس به اصلان بیك تفویض فرمودند .

۱۰/۲۰۹ ــ و در پنجم شهر ربیع‌الاول

و در روز پنجشنبه هشتم‌شهر ربیع‌الاول

۱۵/۲۱۰ ــ میر ابوالمعالی

میر ابوالمعالی واقعه نویس

۷/۲۱۱ ــ سلطان محمد بیك و خواجه عبدالوهاب

سلطان محمد بیك و خواجه فضل‌الله وخواجه عبدالوهاب

۱۱/۲۱۱ ــ گیلان و گیلانیان

بیه‌پس و اهالی و اعیان بیه پس

۱۳/۲۱۴ ــ خواجه حسین کلانتر رشت که برهمه جهت سرآمد اکفا و اقران ... بود به اتفاق خواجه حسن رشتی واکثر اعیان بیه‌پس

خواجه حسین کلانتر رشت و خواجه حسن رشتی به اتفاق اکثر ارباب و اعیان بیه‌پس با خواجه حسین مومی‌الیه که سرآمد ...

۴/۲۱۶ ــ خلاص شود . بیت . از قضا اسکنجبین صفرا فزود ــ روغن بادام خشکی می‌نمود . و در شهر جمادی‌الاول

خلاص شود . گفتار در بیان شکار انداختن پادشاه‌عالمیان به‌اتفاق ایلچی‌پادشاه هندوستان در شهر جمادی‌الاول ...

۱۴/۲۱۶ ــ به‌جای شکار جنگل‌رانکوه...

به جاشکار زنگل رانکوه

۱۹/۲۱۶ ــ حشیر رنگ

جیر و رنگ

۴/۲۱۷ ــ به اتفاق علی‌قلی‌بیك ــ داروغهٔ حساب‌اصلان بیك ــ درمقام تجسس وپیروی بود

به‌اتفاق علی قلی‌بیك ــ داروغهٔ حساب‌اصلان بیك ــ در منزل محمد مؤمن نویسنده توقف نموده بود و اصلان بیك در مقام پیروی و تجسس بود

۱۲/۲۱۷ ــ محمداسماعیل جوبنئی

محمد اسماعیل فومنی

۱۹/۲۱۷ ــ محمد امین فومنی کلانتر

محمد امین کلانتر فومن

۱۹/۲۱۷ ــ درایام داروغگی شاه‌کرم بیك کلفت وکدورتی روداد . محمد امین کلانتر مدت دوسال به شکایت اصلان بیك وشاه‌کرم بیك در اردو ترددات بیهودهٔ بی‌فایده نموده.

بنابه چند وجه که ذکر آن موجب ملال می‌شود ، از شاه‌کرم بیك داروغهٔ فومن واصلان بیك وزیر دل آزرده گشته به شکایت ایشان به اردوی کیهان پوی رفته

۲/۲۱۹ ــ در اوان داروغگی گیو بیك گرجی که داماد اصلان بیك بود . جزء متن است نه عنوان گفتار

۱۱/۲۲۱ ــ بعد نوروز توشقان‌ئیل

اواخر پارس ئیل

۷/۲۲۲ ــ میرزا اسماعیل

میرزا اسماعیل ولداصلان بیك

۱/۲۲۴ ــ بیست و چهار

بیست و هشت

۱/۲۲۵ ــ گفتار در بیان تا ص ۲۳۳

به جای این گفتار گفتار بعد آمده است

۶/۲۳۹ ــ الحاد

مذهب ملاحدهٔ اسماعیلیه

۱۵/۲۳۹ ــ و پسران اورا نیز در قزوین حسب‌الحکم به قتل رسانیدند

و دو پسر رسیدهٔ او که همراه والد بزرگوار به‌گیلان آمده ، به‌قتل شیرزاد سلطان وملازمان همداستان شده بودند ، یکی در حمام تاج‌ــ

۲۲/۲۳۹ ــ و بعد از دو سال دوزان قزوین به فرمودهٔ پادشاه روی زمین

به قتل رسید و یکی در موضع آق بابای قزوین از دست ملازمان ذوالفقار خان شربت فنا و فوات چشید

۱۸/۲۴۲ ــ تمغا مدت ده سال

۵/۲۴۴ ــ حرنداب که از کوههای برلور است تماغه (بضم تاء)

چرنداب که ازکوهات نور است .

۱۳/۲۴۴ ــ ابراهیم بیك مذکور تفویض فرموده ، ملك مذکور ... ابراهیم‌بیك پسرخود تفویض فرموده حسب‌الرقم اشرف ضبط قلعه و حراست ملك را بعهدهٔ اهتمام مشارالیها نموده ملك مذکور... به‌عقد خود درآورده. ابراهیم بیك وبنی‌اعمام و اقوام را چنانچه وعده کرده بود به وفا رسانیده جمله راکه هفده نفر بودند به سجدهٔ پادشاه جهانیان رسانیده ، همه را در سلك قورچیان عظام سرکار خاصهٔ شریفه انتظام داده. قریه نرکه‌راکه ازمحال معمورهٔ قزوین است ، به تیول همه سالهٔ ایشان مقرر کردندو حکم اشرف در برج ثابت صادر گشته‌که از آن زمان الی الآن جماعت مذکور در قریهٔ مسطوره اقامت وانتعاش نموده ، تیول ایشان برقرار است وبعضی ازآن‌جماعت دریورشها وفات یافته‌اند و معدودی‌که در حیاتند بهمان شغل و عمل اشتغال دارند

۲۱/۲۴۴ ــ جهت خود تصرف نمود

۱۰/۲۴۵ ــ بیه‌پس فومن

۳/۲۴۶ ــ به طلب بوسعید میر فرستاد به طلب بوسعید میر به رانکو فرستاد

۷/۲۴۷ ــ شاه عباس وبوسعید میر اولیای بوسعید میر

۱۴/۲۴۷ ــ زرمح وتنیان و غیره زرمخ وتنیان ومرگی و ماکلوان

۱۱/۲۴۸ - بندوار بنددار

۵/۲۵۱ ــ در خطهٔ آمل‌مریض شده
در شهر ربیع‌الاول ثلث و عشرین و الف در خطه آمل مازندران به مرض امتلا مبتلا شده

۳/۲۵۳ ــ و چون شاه ملك در روزی که روانهٔ قزل آغاج ...
وچون علی‌خان روزی‌که روانهٔ قزل‌آغاج...

۱/۲۵۸ ــ رودبار
پیلده رودبار

اثنی و عشرین و الف
اربع عشرین و الف موافق پیچی‌ئیل

۱۶/۲۵۹ ــ برادرمیر حاتم
برادرش میر حاتم

۴/۲۶۲ ــ نه ماه ازسال ثمان وثلاثین و الف موافق لوی ئیل
نه ماه از لوی‌ئیل ست ثلثین و الف

۷/۲۶۳ ــ ازمسکاوآورده
از مسکا و غزان آورده

۱۹/۲۶۳ــ شنبهٔ بیستم
شنبه بیست و پنجم

۵/۲۶۶ ــ شهر مذکور
شهر شعبان المعظم

۸/۲۶۶ ــ و ملا عبدالله
و برادر او ملا عبدالله

۱۶/۲۶۷ــ روز پنجشنبه
روز پنجشنبه دوم شهر رمضان

۱۱/۲۶۸ــ از موضع کشتکوه
از مواضع پشتکوه

۵/۲۷۳ ــطایفه‌ای از آن حدود
طایفه‌ای از ملاحدهٔ آن حدود

۱۲/۲۷۳ــ ناقص ایشان
ناقص ملاحده

۱۳/۲۷۴ــ بر سر میدان بیرون آمده
به نوگوراب بیرون آمده

۱۰/۲۷۸ــ فرار
قرار

۱۷/۲۸۲ــ کوله مراد خان
کوله محمد خان

لاهجان گردید . در روز پنجشنبه پنجم ذی‌الحجه ...
لاهجان‌گردید . گفتار در بیان عزیمت نواب سارو خان به صوب لاهجان و منکوب شدن بهرام قلی سلطان صوفی حاکم دیلمان‌حسب‌الفرمان قضا جریان . در روز پنجشنبه پنجم ذی‌الحجه ...

پایان

تصحیحات ـ تعلیقات ـ استدراکات

۱۶ / ۷ ـ آهارومشکین. ظاهراً اهرمشکین به صورت اضافه باید صحیح باشد . عبدالفتاح می‌نویسدکه شاه اسماعیل درسوم محرم‌الحرام سال ۹۳۰ در این محل فوت شد . میرخواند در روضة‌الصفاج۸ص۱۷محل مرگ او را درسراب وتاریخ آن را دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ ضبط کرده است.

۳۴ / ۲ ـ اسارای‌گرجستان. اسیرمعمولا اسراجمع بسته می‌شود .

۴۴ / ۲ ـ درسیاه رودبارلشکریان را سان‌دید. در۲۹/۴و۴۳/۸ ذکری‌ازصحرای سیاه رودبار است . مسلماً دربالا مؤلف همین صحرا را در نظر داشته ، اما ذکری از آن نکرده است .

۱۵/۴۴ ـ خان احمدخان مادهٔ تاریخی درمرگ فرزند خود ـ سلطان حسن ـ گفته است که ظاهراً با تاریخ مرگ او درست درنمی‌آید. مادهٔ تاریخ این است «الحمدبخوان و قل‌هوالله احد» اگرلام الله را دوبار به‌حساب بیاوریم، حاصل جمع ۹۵۸ می‌شود درصورتیکه این واقعه درسال ۹۷۴ روی داده است .

۱۵/۴۵ ـ «جنگ رشتا» که مادهٔ تاریخ شکست سپه‌سالارکیا رستم ومعتبران خان‌احمدخان‌است به حساب جمل ۹۷۴ می‌شود .

۴۶ / ۸ ـ وجمهور سپاه ولشام ولایات وبلوکات بیه‌پیش صحیح است .

۱۳/۴۶ ـ جنگلهای بیه‌پیش صحیح است .

۴۷ / ۶ ـ حروف «قضا کند» معادل۹۷۵ است که سال شکست نیست بلکه سالی است که‌خان احمد خان دستگیرشده است .

۱۲/۴۷ ـ از [عقب] نواب اعتمادالدوله ظاهراًصحیح است .

۶۱/ ح ـ گفشه باگاف فارسی صحیح است .
۱۷/۶۶ ـ لشکربوالهوس . ظاهراً بلهوس صحیح است .
۶۷ / ۷ ـ گفشه‌به‌جای گفته صحیح است. گفشه یکی‌ازدهکده های لشته‌نشا است ودرگیلکی‌و طبری یاء نسبت به محل نمی‌افزایند .
۷۷/ ۷ ـ معنی «روی مکروحیل به‌آختنی است» روشن نشد .
۲۱/۷۷ ـ حقوق مرشد و ولی‌النعم‌در این جا معنی صحیحی ندارد چه پس ازآن آزار یتیم‌و قطع صله رحم را ذکرکرده است . ظاهراً عقوق به‌جای حقوق صحیح است .
۸۰/ ۵ ـ خواجه خلیل ظاهراً خواجه شیخ علی پسر خواجه خلیل است . چه در این جنگ خواجه خلیل که‌پدراست حضورنداشت .
۸۱/ ۸ ـ موضع حرزه وبسار با هیچیك ازآبادیهای طارم قابل تطبیق نیست .
۱۴/۸۵ـ مصراع «که آب حیاتش کندآتشی» معنی درستی ندارد .
۱۵/۸۶ـ آهنگ جنگ صحیح است .
۱۰/۸۷ـ ظاهراً خراجگیران نظیرباجگیران باید باشد . نقطه نون‌کناربازار افتاده است .
۲۲/۸۸ ـ اگر«خلاف عهدوقسم» مادهٔتاریخ صحیحی برای مرگ‌کامران‌میرزا باشد. مرگ اودر سال ۹۸۶ روی داده است. درصورتیکه درص ۸۲ همین‌کتاب‌کامران میرزا روزشنبه ۲۲ جمادی‌الثانیه سنهٔ۹۹۹ درجنگ باشیرزاد ماکلوانی شرکت داشته است. یکی از این دوتاریخ غلط باید باشد .
۸۹ / ۵ ـ ملك حسن ماسوله‌ای صحیح است .
۹۰ / ۴ ـ میرزای‌کامران ، همان‌کامران میرزای‌کهدمی است‌که درصفحات قبل نیز اورا میرزا کامران خوانده است . این ترکیب خالی ازایهامی نیست .
۹۱ / ۴ ـ میزای شوم. منظورکامران میرزای‌کهدمی است در ص ۴/۹۰ مؤلف اورا میرزای کامران خوانده است .
۹۴ / ۳ ـ دراین صفحه بوسعید میرپسربرادر شاه ملك است درصورتیکه در۴/۸۹ با شاه‌ملك نسبت برادری دارد .
۱۰/۹۷ ـ ثفتین وتسعین [و] تسعمایه صحیح است .
۹۸ / ۳ ـ گسکراول با گاف فارسی ودوم‌کاف عربی‌است.
۹۹/ ح شمارهٔ ۴ـ چوبرصحیح است وراء دوم زائد است .
۴/۱۰۰ ـ معنی ووضع نام «بیدخشه» روشن نشد .

۷/۱۰۴ ــ [واو] که افزوده‌ایم زائد است ومحراب بیك ایشك آقاسی نواب تقدس احتجاب صحیح است .

۱۷/۱۸۰ــ واومیان دوکلمهٔ «خواجان» و «فیکو» که افزوده‌ایم ظاهراً زائد است چه مؤلف‌در ص۱۰۱/۸ این دوکلمه را بصورت مضاف ومضاف الیه آورده است .

۹/۱۰۹ ــ رزمخ با مقدم بودن زاء نقطه دارصحیح است .

۳/۱۱۲ ــ ظاهراً : دوبرادر دیگرملك عنایت مذکورصحیح است .

۹/۱۱۲ ــ خود به سیروشکارفومن اشتغال دارد صحیح است .

۲۱/۱۱۲ــ ظاهراً ییلاق لوك وگیلواست زیرا درص ۱۱/۹۸ نیزمولف بــه همین ترتیب این دونام را ذکرکرده است .

۱۱۲/ ح شماره ۲ــ تفنگ صحیح است .

۱۵/۱۱۹ــ کما غلط وکسما صحیح آن است .

۱۲/۱۲۴ــ ظاهراً حوالی [آنجا] صحیح است .

۱۶/۱۴۴ــ شعله به جای شلعه صحیح است .

۸/۱۴۸ ــ نقطهٔ خان درچاپ افتاده است .

۱۰/۱۵۰ــ ظاهراً اصاغرو اکابربه جای عساکرواکابرصحیح است. درص ۲۰/۱۰۸ مؤلف از اکابرواصاغرلاهجان یاد می کند .

۵/۱۵۱ ــ ظاهراً شنبه بازارلولمان صحیح است و واومیان این دواسم زائد است .

۷/۱۵۳ ــ تتف رود وماسوله صحیح است .

۳/۱۵۶ ــ گوراب‌گسکرصحیح است . نقطه باء افتاده است .

۲۲/۱۵۷ــ به جای نام علی‌خان ظاهراً فرهادخان صحیح است .

۹/۱۵۹ ــ حسین بیك شاملوی قورچی آیا همان حسن بیك‌قورچی ص۱۳۸/۳ است یاکس دیگری است؟

۳/۱۶۲ ــ مرض آبله وزلزله . ظاهرأنزله به‌جای زلزله صحیح است .

۲/۱۷۲ ــ مهمات تیول داری صحیح است .

۷/۱۷۳ ــ تصدی مهمات [و] معاملات رشت صحیح است .

۱۶/۱۷۵ــ سیما با تشدید یاء صحیح است .

۷/۱۷۸ ــ این دیارشد صحیح است .

۱۸/۱۹۷ــ ظاهراً : املاك واراضی واعیان ایشان صحیح است .

۹/۲۰۵ ـ پنجك خمسهٔ مسترقه ماههای قدیم است که هنوز در صفحات گیلان ومازندران رایج است.جشنی دراین روزها به‌نام «آب پاشان» برپا می‌شد. هنوز اهالی قاسم آباد گیلان و ارامنهٔ ایران این جشن را می‌گیرند .

۱۸/۲۱۶ـ حسیررنگ معلوم نشد چه معنی دارد وشکل صحیح آن چیست .

۱۲/۲۲۸ـ ظاهراً گیله پردسر باگاف صحیح است .

۱۱/۲۳۶ـ ظاهراً تخته کلاه صحیح است .

۸/۲۳۸ ـ ظاهراً حاجی علی‌خان سپه‌سالار کوچسفهان صحیح است. واوعطف قبل ازسپه‌سالار صحیح به نظر نمی‌رسد .

۱۰/۲۴۸ـ کل به معنی کچل است و کله حیدریعنی حیدرکچل است .

۳/۲۵۹ ـ کمانی بانون غلط وکمائی صحیح است که منسوب به جزء اول کما مردخ است.

۱۱/۲۶۸ـ کشنکوه شکل صحیح وجای این آبادی یا محل معلوم نشد .

۸/۲۶۹ ـ بقعهٔ استاد جعفر بقعه‌ای قدیمی درمحل شهرداری وفرمانداری امروز شهررشت بود . درنوسازیهای گذشته خراب کردند . محله استاد سرای امروزرشت منسوب به استاد جعفر است .

۱/۲۷۱ ـ بقعه غزنوی منظور بقعه سیدحسن غزنوی است .

۸/۲۷۳ ـ کنار رودخانه معلوم نشدکدام رودخانه است .

۱۴/۲۷۳ـ شاید منظور حصار قلعهٔ تنکا باشد .

۱/۲۷۴ ـ کنار رودخانه مزبور، درپیش نامی ازاین رودخانه نبرده است .

۵/۲۷۵ ـ سرافیت باسین غلط وصرافت با ص صحیح است .

۶/۲۷۸ ـ وبرادرآن جوان صحیح است .

۱۷/۲۸۷ـ رضای لاتی منسوب به‌لات است که اراضی کنارسفید رود است .

۱۰/۲۸۵ـ قورچی نامی ازدیوان اعلی، قورچی منصب ولقب عام است مولف نام این‌قورچی را نیاورده است .

فهرست نامهای کسان وجایهاوخاندانها

« آ »

آتش‌بازخشك‌بجاری ـ۲۶۲ـ۲۸۲ـ۲۸۳

آدم سلطان گرجی (حاکم رانکوه ودیلمان)ـ ۲۸۵

آذربایجان ـ۱۱ـ۱۷ـ۲۳ـ۱۹۰ـ۱۹۹ـ۲۰۰ـ۱۰۲ـ۲۶۲ بیگلربیگی ۲۲۵ عساکر ۱۳۱ لشکر ۴۴ـ۱۳۲ـ۱۴۰ـ۱۵۴ ممالك ۱۷۴ ۰ وزیر ۱۹۰

آستارا ـ۴۱ـ۴۲ـ۱۱۷ـ۱۳۲ـ۱۴۰ـ۱۴۱ـ۱۸۱ـ۱۹۰ـ۱۹۱ـ۲۰۲ـ۲۰۸ ـ ۲۸۴ ـ آقایان ۱۱۹ الکا ۳۵ـ۱۲۴ـ۱۴۱ ایالت ۲۴۰ حاکم ۷ـ۳۵ حکـومت ۱۸۱ـ ۲۴۰ـ راه ـ۴۲ـ۱۳۲ـ۱۵۴ سران سپاه ۱۱۹ لشکر ۲۳۹ـ۲۸۲ مردم ۳۷ ملوك وسلاطین ۵ مملکت ۱۴۱ مهمات و مطالبات ۱۹۰ وزارت ۱۸۸ـ۱۸۹ ولایـتـ ۱۸۱ـ۱۹۱ـ۲۳۷ ۰

آستانه سیدحسین ناصردرسیاهکله رود ـ۴۹

آصفی ـ ۹۰

آقا خانك (ملازم محمد اسماعیل فومنی) ـ ۲۱۸

آقا محمدسلطان = آقا محمدخان ـ۹۴ـ۹۵

آقا میربیك = آقا میرسلطان پسراحمد سلطان (سپه‌سالارکوچسفهان) ـ۴۳ـ۵۹ـ۶۰ـ۶۲-۶۳

آمل مازندران ـ۱۸۶ـ۳۵۱ قلعه ـ۲۳۶

آهار ومشکین ـ۱۶

«الف»

ابراهیم بیك (پدرزن ملك جهانگیررستمداری) ـ۲۴۳ـ۱۴۴
ابراهیم بیك فومنی ـ۲۴۷
ابراهیم خان پسرشاه‌جمشیدخان ـ۸۳ـ۱۰۳ـ۱۰۴ـ۱۰۵ـ۱۰۶ـ۱۰۷ـ۱۰۸ـ۱۰۹ـ۱۱۰ـ
۱۱۱ـ۱۱۴ـ۱۱۵ـ۱۱۶ـ۱۱۷ـ۱۱۸ـ۱۱۹ـ۱۲۰ـ۱۲۱ـ۱۲۳ـ۱۲۵ـ۱۳۲
۱۳۶ـ۱۳۷ـ۱۳۸
ابراهیم کوچسفهانی [شیخ...] ـ۲۶۵ـ۲۶۶ـ۲۷۰ـ۲۷۶
ابراهیم ماسوله‌ای [شیخ...] (ازملازمان آقا میربیك) ـ۶۰
ابن علی خراسانی [خواجه...] ـ۱۸۵
ابوسعید چیك [سلطان...] = بوسعید ـ۱۶۳ـ۱۶۴ـ۱۶۶ـ۱۹۵ـ۲۶۲ـ۲۶۶ـ۲۷۶
ابوسعید چنگیزی [سلطان...] ـ۱۸۵
ابوسعید رانکوئی [سلطان...] ـ۱۶۳ـ۱۶۶ـ۱۶۷
ابوالفتح مستوفی خاصه [آقا ...] ۲۰۳
ابوالقاسم خراسانی [میر...] (وزیرکل مازندران) ـ۱۸۱
ابوالمعالی واقعه‌نویس [میر...] ـ۲۰۳ـ۲۱۰
ابوموسی اشعری ـ۷۳
احمد [حاجی میر...] (ازلئام معتبرشفت) ـ۲۵۴ـ۲۵۵
احمدآقا [شیخ...] (میرغضب شاه عباس) ـ۱۵۹ـ۱۶۵
احمد پاشا (بیگلربیگی شیروانات) ـ۲۳۷ـ۲۳۸
احمد سراوانی [ملك...] (قاتل محمد بیك پسراحمد سلطان) ـ۹۲
احمد سرگوراب شفت ـ۲۵۵
احمد سلطان [کیا ...] = خان احمدخان .
احمد سلطان فومنی [کارگیا ...] (وکیل‌جمشیدخان پسرسلطان محمودخان و سلطان محمودخان
پسرامیره‌دوباج‌ملقب به مظفرسلطان)ـ۳۳ـ۳۴ـ۳۵ـ۴۱ـ۴۳ـ۵۳ـ۵۴ـ۵۵ـ۵۸
ـ۵۹ـ۶۰ ـ۶۲ـ۶۳ـ۷۰ـ۸۴ـ۹۱ـ۱۰۵ـ۱۰۹ پسران ۷۹ ولد ۹۲
احمد گوراب ـ۴۵ـ۹۹
احمد ورزل [ملك...] (از اکابرلئام ورزل) ـ۲۲۸ـ۲۲۹

اخی آقا (داروغه آستارا ، بعداً ملازم بهزاد بیك) ـ۱۹۰ـ۱۹۷ـ۱۹۸
ارباجر (ازدهکده‌های بجارپس) ـ۸۳
ارباستان (ازدهکده‌های لنگرود) ـ۱۹۶
اردبیل ـ۳۲ـ۱۳۷ـ۱۹۱ـ۱۹۳ـ۱۹۴ـ۲۳۸ حاکم ـ ۱۴۰ داروغه ـ۱۵۵ شحنه ـ۲۳۸
قلعه ـ۲۴۸ لشکرهای ـ۴۱
ارزن الروم [پاشای ...] ـ۱۶۱
ارسبار رود [لشکرهای...] ـ۴۱
اروملو ـ۱۷۱ لشکریان ـ۱۶۸ـ۱۷۰
ازبر ـ۹۹ محال ـ۲۲۹
ازبر رودخان ـ ۱۲۴
اژدر (از تیره‌های ساکن‌درلشته‌نشا) ـ۱۹۵ـ۱۹۷ـ۲۶۷ رؤسای ـ۵۹ـ۱۶۹ـ۱۷۰ـ۱۹۵
۲۶۷ سرداران ـ۲۶۸ـ۲۷۰ـ۲۷۸
اسپچین ـ۲۰۲
استرآباد ـ۲۳۱
اسحاق [امیره ...] ـ۲۹
اسحاقی [سلاطین...] = حکام اسحاقیه = خاندان اسحاقیه ـ۵ـ۶ـ۱۱ـ۱۵ـ۳۰ـ۳۱ـ۳۶
۱۰۴ـ۱۱۵
اسد پسرملاخلیل ماسوله‌ای [ملك...] (سپه سالار فومن) ـ۱۱۱
اسفندیاربیك (ازرؤسای چپك و اژدر) ـ۱۹۷
اسکندر [میر...] ـ۶۷
اسکندر چرکس [ملك...] ـ۳۹
اسماعیل ارباستانی ـ۱۹۶
اسماعیل بیك = میرزا اسماعیل (پسراصلان بیك وزیرالکای بیه پس) ـ۱۷۲ـ۲۲۲ـ۲۲۳ـ
۲۲۴ـ۲۶۰ـ۲۶۱ـ۲۶۴ـ۲۸۲ـ۲۸۷
اسماعیل ثانی [شاه ...] ـ۶۴
اسماعیل صفوی [شاه ...] ـ۱۱ـ۱۲ـ۱۳ـ۱۵ـ۱۶
اشرف [میر...] (پسرکیا فریدون سپه سالار لاهجان) ـ۲۷۰
اشرف مازندران ـ۲۲۱ـ۲۶۲

اشکور ـ۲۸۶ جنگلها ـ ۴۶
اصفهان ـ۱۳۸ـ۱۷۴ـ۲۰۷ـ۲۰۸ـ۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۱۲ـ۲۱۹ـ۲۳۱ داروغه ـ۵۱ دارالسلطنه ۲۸۱ میدان ـ۲۸۱
اصلان بیك قورچی شاملو (ابتدا متکفل شغل وعمل قصبهٔ فومن بعد وزیر گیلانات وبعد وزیر قزوین شد) ـ۹۲ـ۱۵۲ـ۱۷۲ـ۱۷۳ـ۱۷۴ـ۱۷۶ـ۱۷۷ـ۱۷۹ـ۱۸۱ـ ۲۰۹ ۲۱۱ـ۲۱۴ـ۲۱۵ـ۲۱۶ـ۲۱۷ـ۲۱۸ـ۲۱۹ـ۲۲۰ـ۲۲۱ـ۲۲۲-۲۵۹-۲۶۰ ۲۶۱
اعتماد الدوله = معصوم بیك ـ۴۷۰
اعتماد الدوله = قرابهادرفومنی ـ۷۰
اعوزلوسلطان چگینی (حاکم فومن) ـ۱۶۵ـ۱۷۰ـ۱۷۱
افلاطون [میر...] ـ۶۷
الخاص بیك (کوتوال قلعهٔالموت)ـ ۱۵۹
الموت [زندان ...] ـ۴۹ سیاه چاه ـ۲۵۰ قلعه ـ۴۸ـ۱۵۸
الوند مازندرانی [آقا ...] ـ۱۹۹
الیان بیك (برادر امیره گونه خان سالار) ـ۱۵۲ـ۱۵۳
امارکام (ازدهکده‌های کوچسفهان) ـ۶۷
امیرچوپان (وزیرسلطان ابوسعید چنگیزی) ـ۱۸۵
امیرخواند طالش‌شفت (سپه‌سالارلشکرشفت بعدأسپه‌سالارلشکررشت)ـ۹۵ـ۹۸ـ۱۰۰ـ۱۴۵ـ ۱۵۰ـ۱۵۸ـ۱۷۵. برادرزادهٔ ـ۲۵۹
امیره ایشك آقاسی ـ۱۱۸
امیرهٔ گسکر = امیره سیاوش خان
انزلی [فرضه ...] ـ۵۹ـ۱۳۲
اولیا بیك کرد (داروغه حساب بیه‌پیش) ـ۲۱۵
اویس [ملك ...] ـ۶۷
ایران ـ۱۲۳ـ۲۴۹ والی ـ۳۹
ایرج خان (پسرامیره حمزه خان طالش حاکم آستارا) ـ۱۱۹ـ۲۳۹
ایروان [ولایت ...] ـ۲۶۲ قلعه ـ۱۷۷

«ب»

بادکوبهٔ شیروان ـ۲۶۲
بازارکسما ـ۱۰۹
بازارکوچسفهان ـ۴۳ـ۸۶ـ۸۷ـ۱۴۹ـ۲۶۳ـ۲۷۷ـ۲۷۸
بازارگسکر ـ۱۵۵
بازار لیشاوندان ـ۹۷
بازیگاگوراب (= بازکیاگوراب امروزی) ـ۳۷ـ۶۵ـ۸۹
باغ پیش قلعه (باغی که خان احمدخان در اراضی سبزمیدان امروزی لاهجان داشته است) ـ۱۳۵
باغ شمس (محلی درطارم) ـ۱۹
باغکیافریدون ـ۱۶۴
بایزید سلطان شاملو (حاکم مغان وارسبار) ـ۲۵ـ۲۶
بجارپس (ازبلوکات عمدهٔ رشت) ـ۸۳ـ۱۶۷ ارباجر ـ۸۳ راه ـ۲۲۸ سامان ـ۲۲۸
برادرخواجه عنایت‌الله ـ۲۴۹
برخوردار بیك تفنگچی باشی ـ۱۶۸ـ۱۷۰
بستدیم (= بسته دیم) ـ۲۶۳
بسطام آقا ـ۲۳۰
بقعهٔ استادجعفردر شهررشت ـ۲۶۹
بقعهٔ غزنوی ـ۲۷۱
بلس بنه [پل ...]ـ ۲۷۷ـ۲۷۹
بنای قزوینی ـ ۲۲۰
بوسعید میرفومنی (سپه‌سالارفومن وبرادر شاه ملك) ـ۶۷ـ۸۹ـ۹۴ـ۹۷ـ۹۸ـ۹۹ـ۱۰۰ـ
۱۵۳ـ۱۵۴ـ۱۵۷ـ۱۵۸ـ۱۷۵ـ۱۷۹ـ۱۸۱ـ۱۸۶ـ۲۴۵ـ۲۴۶-۲۴۸-۲۴۹
۲۵۰ـ۲۵۱
بوسعید میر (ازلثام زادگان تسیه) ـ۲۶۳ـ۲۸۳ـ۲۸۴
بهادر [سپه‌سالار...] (زمانی سپه‌سالارفومن وزمانی سپه‌سالارکوچسفهان بود، از مخصوصان علی
خان است) ـ۲۵۳ـ۲۵۴ـ۲۵۵
بهادر [میر...] (برادرزادهٔ کیافریدون سپه‌سالار لاهجان) ـ۱۳۳

بهرام (ازشاهان ساسانی) ـ۷۳
بهرام بیك پسر کیارستم ـ۱۶۳
بهرام قلی سلطان صوفی (حاکم دیلمان) ـ۲۶۷ـ۲۷۴ـ۲۷۵ـ۲۸۴ـ۲۸۵
بهرام کوچسفهانی ـ۲۸۳
بهرام میرزا (برادر زادهٔ خواجه حسین کلانترسابق رشت)ـ۲۱۵ـ۲۱۷
بهزاد بیك (متصدی معاملات رشت وکوچسفهان وشفت و تولم وماسوله وپشتکوه ، بعداً وزیر گیلانات) ـ۱۷۲ـ۱۷۳ـ۱۷۸ـ۱۷۹ـ۱۸۰ـ۱۸۱ـ۱۸۴ـ۱۸۶ـ۱۸۷ـ۱۸۹ ۱۹۰ـ۱۹۱ـ۱۹۲ـ۱۹۳ـ۱۹۴ ـ ۱۹۷ـ۱۹۸ـ۱۹۹ ـ۲۰۰ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۳ ۲۰۴ ـ۲۰۵ ـ۲۰۶ـ ۲۰۷ -۲۰۸ـ۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۱۱ـ۲۱۲-۲۱۳ـ۲۱۴ـ ۲۵۱ـ۲۵۹ـ ۲۷۱
بیدخشه [سپهسالار...] ـ۱۰۰ـ۱۲۶
بیه‌پس ـ۲۸ـ۲۹ـ۶۵ـ۱۰۴ـ۱۰۷-۱۱۸ـ۱۲۵ـ۱۴۵-۱۸۰ـ۲۰۸ـ۲۱۶ـ۲۱۸ـ۲۱۹ ۲۳۲ـ۲۴۹ـ۲۷۸ اعیان -۱۵۰ـ۱۷۷ـ۱۹۰ـ۲۱۴-۲۶۰الکای-۲۲-۲۸ـ۳۴ ۴۲ـ۷۲-۸۲-۹۲-۱۱۱-۱۱۴ـ۱۱۸-۱۲۹-۱۳۷ـ۱۳۹-۲۰۳ـ۲۲۲-۲۲۳ـ ۲۴۵-۲۵۸ـ۲۸۴ امارت ـ۷۰ـ۱۴۲ امرای ـ۱۷۱ تسخیر ـ۱۰۴ حاکم ـ۱۱ـ حدود ـ۷۶ حساب بنوات ـ۲۰۴ دولت خواهان ـ۱۷۱ سپاه ـ۲۰ـ۶۶ـ۱۳۳ـ سپاهی ـ۶۹ سپهسالاری الکای ـ۲۴۷ سلاطین ـ۱۳۰ـ سلطنت ـ۷۶ گیلان ـ۱۱ ۱۴ـ۲۳ـ۳۱ـ۳۳ـ۳۷ـ۴۱ـ۴۲ـ۵۳ـ۵۷ـ۷۲ـ۹۱ـ۱۱۱ـ۱۷۰ـ ۲۰۷ ـ ۲۶۱ لئام ـ۲۰ـ۶۹ـ۷۱ـ۷۳ـ۷۶ـ۸۲ـ۸۳ـ۸۷لشکر ـ۳۰ـ۵۹ـ۶۶ متعینان ۱۴۹ مردم ـ۲۹ـ۵۶ـ۲۰۶ مردمان ـ۶۲ معتبران ـ۲۲۷ ملك (بضم‌میم) ـ۱۳۰ ۱۳۸ـ۱۸۱ـ۲۰۶ـ۲۱۵ مملکت ـ۲۲ـ۴۲ـ۵۷ـ۷۷ـ۱۳۷ـ۱۴۷ـ۲۰۸ـ ۲۸۷ مهمات ـ۲۳۰ـ۲۷۱ والی ـ۱۵ وزارت ـ۲۱۴ـ۲۲۳ـوزیر۲۶۴ـ۲۸۷ـ ولایت ـ۲۴ـ۳۰ـ۶۶ـ۱۰۳ـ۱۴۱ـ۱۷۵ـ۱۸۰ـ۱۹۶
بیه پس ـ۱۰۶ـ۲۱۶ـ۲۷۸ اکابر ـ۲۲۷ اکابرواشراف واعیان ـ۱۹۱الکای ـ۴۱ـ۵۹ـ۱۰۵ ۱۸۶ـ۲۰۳ بلوکات ـ۴۶ـ۴۷جنگلهای ـ۴۶حاکم ـ۶۴ـ۹۳ـ۱۳۱ رعایا ـ۱۸۴ سپه سالاران ـ۵۹ـ۱۰۴ـ۱۰۸ سرداران ـ۱۰۸طالشستان ـ۱۶۵عسکری ـ۴۲عمله (=عمال)۲۰۷ گیلان ـ۴۱ لئام ـ۸۶ لشکر ـ۲۸ـ۴۳ـ۴۴ـ۶۰ـ۶۶ـ ۱۱۱ـ ۱۳۳ لشکریان ـ۱۰۴ـ۱۰۵ مردم ـ۶۵ـ۲۰۶ مملکت -۱۲۹ـ ۱۶۵ ـ ۱۸۰ والی ـ۳۷ـ۷۷ـ۸۷ـ۱۰۴ ولایات ـ۸۹ ولایت ـ۶ـ۵۸ـ۱۰۶ـ۱۳۲ـ۱۳۳ ۱۶۴ـ۱۶۷ـ۱۷۱ـ۱۸۴ـ۱۹۶ـ۲۸۵ـ۰۲۸۶

«پ»

پاچنار لاهجان ـ۱۹۶
پاشیجا (ازبلوك عمدهٔ لاهجان) ـ۲۷۶ لشکر ـ۱۱۱ مردم ـ۲۷۹
پایندرخان طالش (حاکم آستارا) پسر بزرگ امیرحمزه خان طالش ـ۳۵ـ۴۱ـ۲۴۰
پسرملاعبدالواسع منشی ـ۲۷۱
پسیخان ـ۷۹ـ۱۰۱ـ۱۰۸ـ۱۲۰ جنگ ـ۱۰۳ـ۱۰۹ راه ـ۱۰۶ راه رودخانهٔ ـ۹۸ـ۱۰۱
رودخانهٔ ـ۱۰۰ـ۱۰۱ـ۱۰۳ـ۱۰۷ـ۱۰۸ـ۱۲۵ـ۱۲۶ـ۲۶۷ـ۲۶۸ صحرای
۱۰۸ لئام ـ۸۳ معرکه ـ۱۰۸
پشتکوه [الکای ...] (منظورپشتکوه گیلان است که ازکنار قزل اوزن شروع می‌شود) ـ ۱۴
۹۳ معاملات ـ۱۷۳
پشتکوه (ظاهراً پشتکوه لرستان است) ـ۲۱۰
پشتهٔ دوران بره ـ۱۲۴
پل بلس بنه ـ۲۷۷ـ۲۷۹
پل قلعهٔ لاهجان ـ۱۹۶
پیرزاهد وافیه ـ۹۶
پیرموسی‌سرا ـ۲۵۵
پیرمؤمن سرا ـ۲۵۳
پیش رودبار [رودخانه ...] ـ۱۱۹ صحرای پیش رودبار ـ۱۰۶ـ۱۰۹ کلاشم ـ۱۰۶
پیلده رودبار ـ۲۵۸
پیله فقیه مسجد ـ۶۷

«ت»

تاجیك ـ۳۲ـ۳۶
تاریخ گیلان ـ۶
تالار دیوانخانهٔ علی‌آباد فومن ـ۱۴۳
تالارلچه گوراب ـ۲۷۷
تالارملابرار ـ۲۷۷
تبریز ـ۲۳۶ دارالسلطنه ـ۲۳ـ۲۵ـ۲۶ـ۲۸ـ۳۱ـ۳۲ـ۷۳ـ۷۵ قلعه ـ۱۷۴

تتف رودما کلوان [جنگل ...] ـ۱۷۵ طالش ـ۹۲ کوههای ـ۱۵۳
تجارغزان (= غازان) ـ۲۸۵
تجار فرنگ ـ۲۸۴
تجارمسکو ـ۲۸۴ـ۲۸۵
ترك = ترکان ـ۳۲ـ۶۷
ترکمان ـ۴۵
ترکمان کارگیای بجاره‌پسی ـ۲۸۳
تسیبه [بلوك ...] ـ۲۶۳ـ۲۸۳
تفنگچی اصفهانی ـ۱۵۲ـ۱۵۳
تفنگچیان رستمداری ـ۱۵۳
تقارستم غازی رستمداری (؟) ۲۲۹
تقی اصفهانی [میرزا ...] (وزیرگیلانات) ـ۱۷۲ـ۱۹۶ـ۲۰۹ـ۲۱۵ـ۲۲۳ـ ۲۶۱
تنکابن ـ۶۲ـ۱۶۷ـ۱۷۱ـ۱۹۳ـ۲۷۲ـ۲۷۳ـ۲۷۶ حاکم ـ۱۶۵ـ۱۶۷
تنیان ـ۱۵۲ـ۱۵۴ـ۱۵۵ـ۱۵۷ـ۲۲۵ جنگل ـ۱۵۰ـ۱۵۳ قریه ـ۲۲۹ کوهات ـ۱۵۰
محال ـ۸۴ مردم ـ۹۴ـ۹۷ـ۱۷۴ـ۲۴۷ مغازه هـای ـ۲۲۵ موضع ـ۲۲۸ـ ۲۴۹.
تودسر (قریه‌ای دراقصای الکای آستارا) ـ۳۵
تول سره ماکلوان ـ۱۴
تولم (بفتح‌لام)ـ۱۴ـ۱۵۷ـ۱۷۸ـ۱۸۱ـ۲۱۸ـ۲۲۵ـ۲۳۱ الکـای ـ۷۰ـ۲۳۱ سپاه ـ ۲۳ سپه‌سالار ـ۱۰۸ـ۱۵۸ شیلات ـ۱۲۰ عسکر ـ۹۵ قصبه ـ۲۳۲ لشکر ـ۲۰ـ ۴۳ـ۲۵۶ معاملات ـ۱۷۳
تی‌تی (دخترقرا محمد چپك ومادر رضاقلی بیك) ـ۱۰۵

«ج»

جان بازسلطان (ازملازمان علی‌خان وسپه‌سالارکوچسفهان) ـ۲۲۸ـ۲۲۹
جان نثار سلطان ـ۱۴۸
جلال‌الدین اشرف [سید ...] ـ۱۰۳
جلال‌الدین محمد [کیا ...] (سپه سالاردیلمان) ـ۱۰۴ـ۱۰۷ـ۱۳۳ـ۱۴۸ـ۱۶۳ـ۱۶۶
جلال سلطان استاجلو ـ۳۲

جمشیدبیك (برادر ملك عنایت ماسو له‌ای) ـ۱۱۲
جمشیدبیك [امیره ...] (حاکم آستارا وتوابع) ـ۱۸۱
جمشیدخان [شاه ...] (پسرسلطان محمودخان ونوهٔ مظفرسلطان) ـ۳۹ـ۴۱ـ۴۲ـ۴۹ـ۵۳ـ
۵۴ـ۵۵ـ۵۶ـ۵۸ـ۵۹ـ۶۰ـ۶۲ـ۶۳ـ۶۶ـ۶۹ـ۷۰ـ۷۱ـ۷۲ـ۷۳ـ۷۴ ـ
۷۵ـ۷۶ـ۷۷ـ۷۹ـ۸۴ـ۸۶ـ۸۷ـ۸۹ـ۹۱ـ۹۲ـ۹۶ـ۹۷ـ۱۱۲ـ۱۱۳ـ۱۱۵
۱۱۷ـ۱۲۵ اموال ـ ۷۵ـ ۸۴ پسر ـ۹۴ـ۱۳۴ـ۱۳۶ـ۱۳۷ـ ۱۳۸ ـ ۱۴۵
۱۶۱ پسران ـ۶ـ۸۱ـ۱۲۰ پسر کوچك ـ۱۰۳ پسرمهین ـ۸۳خاندان ـ۷۰ دارالاماره
۸۰ـ۹۶ دودمان ـ۶۷ فرزند ـ۱۳۲ قتل ـ۸۴ مردم ـ۶۷ مزار ـ۱۲۳
جمشیدنامه [کتاب ...] ـ۳۹
جنگل تتف رودماکلوان ـ۱۷۵
جنگل تنیان ـ۱۵۰
جنگل زرمخ وتنیان ـ۱۵۰
جنگل سمارکوه (؟) ـ۲۲۹
جنگل سمام پشت ۱۶۶
جنگل سیارودك پیره‌بازار ـ۱۴۶
جنگل کهنه‌گوراب ـ۲۱۷
جنگل گردی ـ۱۴۹
جنگلهای فومن ـ۱۵۳
جنگلهای گسکر ـ۱۵۱
جنگلهای ماسال ـ۱۵۱
جنگلهای ماکلوان ـ۱۵۳
جوت شاهمرادگیلوائی ـ۲۶۲ـ۲۷۰ـ۲۷۴ـ۲۸۲ـ۲۸۳ پسر ـ۲۸۳
جهان‌آرا (یکی‌از زنان امیره دوباج اسحقی) ـ۲۲
جهانگیر(عم میرافلاطون) ـ۶۷
جهانگیرستمداری [ملك ...] (پسرملك محمد رستمداری) ـ۱۶۴ـ۱۶۶ـ۲۲۱ـ۲۲۲
جهانگیربیك قرامانلو (داروغهٔ فومن) ـ۱۵۷
جهودکلایه ـ۱۶۴
جیحون [آب ...] ـ۲۶۲

«چ»

چپك = چپکان (یکی از تیره‌های ساکن لشته‌نشا) ـ۶۷ـ۱۹۵ـ۱۹۷ـ۲۶۷ رؤسای ـ۵۹ـ ۱۶۶ـ۱۶۹ـ۱۹۵ـ۲۶۷ سرداران ـ۱۷۰ـ۲۶۸ـ۲۷۰ـ۲۷۸
چپکیه = چیك ـ۱۶۹
چخال اوغلی (= چغال اوغلی) (سرداررو‌م) ـ۲۳۶
چراغ سلطان (سپه‌سالار کوچسفهان) ـ۷۱
چماچا (بضم چ، ازدهکده‌های شفت) ـ۱۱۶ـ۱۱۸ـ۱۱۹ـ۲۵۷
چوبر ـ۹۹
چوبرودخان ـ۹۸ـ۹۹
چومثقال ـ۹۶
چینی (= چگینی؟) ـ۱۰۱ـ۱۷۱

«ح»

حاتم [امیره ...] (حاکم کهدم) = شاه حاتم ـ۱۹ـ۲۰ـ۲۲ـ۲۳ـ۲۶ـ۲۷
حاتم [سپه‌سالار میر...] (سپه‌سالارشفت) ـ۱۴۵ـ۱۵۰ـ۱۵۷ـ۱۵۸ـ۱۷۵ـ۲۵۲ـ۲۵۳ـ ۲۵۴ـ۲۵۵ـ۲۵۶ـ۲۵۷ـ۲۵۸ـ۲۵۹ برادر ـ۲۵۹
حاتم بیك اعتمادالدوله ـ۱۸۵
حاتم چپك [میر...] (پسرعم میرعباس سلطان چپك) ـ۴۹
حافظ[خواجه ...]ـ ۲۵۰
حامد شیخ‌الاسلام [ملا...] ـ۲۶۶
حجاز ـ۲۱۳ـ۲۳۲
حرزه وبسارطارم (؟) ـ۸۱
حرنداب (؟)ـ ۲۴۴
حسام‌الدین [امیره ...] (ازامرای اسحاقی) ـ۳۰
حسام‌الدین لنگرودی [خواجه ...] (وزیرخان احمدخان پس ازعزل خـواجه مسیح) ـ۱۲۹ـ ۱۶۱ـ۱۶۵ـ۲۴۲
حسن‌آرا (یکی از زنان امیره دوباج اسحقی) ـ۲۲
حسن بیك (ابن عم شیرزاد سلطان) ـ۱۱۸
حسن بیك اخته عمر(داروغهٔ دارالسلطنهٔ قزوین) ـ۴۷

حسن بیك ذوالقدر (حاکم‌مراغه)ـ۲۳ـ۲۶
حسن بیك قورچی (شاید همان حسین‌بیك شاملوی قورچی است که درص ۱۵۹ از او یاد شده است)ـ۱۳۸
حسن بیك‌لشته‌نشائی ـ۲۷۸
حسن بیك ماسوله‌ای [ملك ...] (پسرملاخلیل و امیرالامرای فومن) ـ۸۹ـ۹۸ـ۱۰۰ـ۱۱۱ـ۱۱۲ـ۱۲۵
حسن پاشا (بیگلربیگی شیروان) ـ۱۶۱
حسن خطیب رشتی [ملا...] ـ۲۶۵ـ۲۶۶ـ۲۷۰
حسن خوناچائی [پیر...] ـ۵۴
حسن رشتی [خواجه ...]ـ۲۱۴ـ۲۱۵
حسن کیاده ـ۵۹
حسن کیجائی [میر...] ـ۸۴
حسین بیك شاملوی قورچی (آیا همان حسن بیك قورچی ص۵۸ است ؟) ـ۱۵۹
حسین بیك‌للهٔذوالقدرخلیفةالخلفا ـ۱۱
حسین بیك [میر...] (سپه سالارلاهجان وپسرخواجه علی بیك) = حسین‌بیك لاهجی ـ۶۲ـ۷۱
حسین چماچائی [میر...] ـ۱۱۶
حسین خان شاملو (حاکم‌کهدم) (حاکم هرات) ـ۱۳۹ـ۱۴۰ـ۱۴۱ـ۱۴۲ـ۱۴۵ـ۱۵۲ـ۱۵۳ـ۱۵۷ـ۱۶۵ـ۱۶۶ـ۱۶۷ـ ۲۰۶ـ۲۲۷ـ۲۳۷ـ۲۴۷ ـ ۲۵۳ ـ ۲۵۷ ۲۵۸ـدختر ـ۲۴۰ عمارات ـ۲۵۸ ملازمان ـ۲۲۹
حسین [خواجه ...] (کلانتررشت) ـ۲۰۴ـ۲۱۱ـ۲۱۴ـ۲۱۵
حسین رستمداری [آقا ...] ـ۱۵۲ـ۱۶۷ـ۱۶۹
حسین کلانترلشته‌نشا[میر...] (از عظمای چپك و اژدر، عم میرمراد) ـ۱۹۵ـ۱۹۶
حسین کیجائی [میر...] ـ۷۳
حسین ناصر[سید ...] ـ۴۹
حصارلو (ازتیره‌های ساکن درتنکابن) ـ۲۷۴
حکیم (برادر ملاعلی‌کامی لاهجی) ـ۲۷۱
حمزةبن‌سلطان هاشم [سلطان ...] ـ۶۲
حمزه بیك پسرقرابهادر ـ۷۲ـ۷۳ـ۸۰

حمزه خان طالش [امیره ...] (حاکم آستارا) ـ۶ـ۱۱۷ـ۱۲۰ـ۱۲۱ـ۱۲۲ـ۱۲۴ـ۱۴۰ـ
۱۴۱ـ۲۳۷ـ۲۳۸ـ۲۳۹ همشیره ـ۱۱۸
حیدر بیك (یساول خاصه) ـ۱۵۶ـ۲۲۶ـ۲۲۷
حیدر بیك لاهجی (ناظرمحال شفت) ـ۲۵۲ـ۲۵۳ـ۲۵۵
حیدرسلطان قوین حصارلو (حاکم تنکابن) ـ۱۶۷ـ۲۷۳ـ۲۷۴
حیدر معمائی [میر...] ـ۱۶

«خ»

خان احمدخان (حاکم ولایت بیه‌پیش) = کیا احمد سلطان = سلطان احمدخان = خان احمد
حسینی ـ۶ـ۲۰ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۰ـ۳۱ـ۳۲ـ۳۵ـ۳۶ـ۳۷ـ۳۸ـ۴۲ـ۴۳ـ۴۴ـ
۴۵ـ۴۶ـ۴۷ـ۴۸ـ۴۹ـ۵۰ـ۵۱ـ۵۲ـ۵۳ـ۵۶ـ۵۸ـ۶۴ـ۶۵ـ۶۶ـ ۶۷ ـ
۷۰ـ۷۱ـ۷۵ـ۷۶ـ۸۶ـ۸۷ـ۸۹ـ۹۰ـ۹۱ـ۹۳ـ۱۰۳ـ۱۰۴ـ۱۰۵ـ۱۰۷ـ
۱۰۹ـ۱۱۱ـ۱۱۲ـ۱۱۳ـ۱۱۴ـ۱۱۵ـ۱۱۸ـ۱۱۹ـ۱۲۳ـ۱۲۵ـ۱۲۶ـ۱۲۹
۱۳۰ـ۱۳۱ـ۱۳۲ـ۱۳۳ـ۱۳۴ـ۱۳۵ـ۱۶۲ـ۱۶۳ـ۲۲۹ـ۲۳۶ـ۲۴۵خازن
۱۳۹صبیه ـ۱۳۱ـ۱۳۴ لشکر ـ۶۷ـ۶۸ـ۱۳۵ مطلقهٔ ـ۱۰۵وزیر ـ۱۲۹ـ۲۳۴
خان خانان = خان‌عالم (ایلچی شاه سلیم فرمانفرمای هندوستان) ـ۲۱۶
خاندان امیر کیائیه گیلان ـ۱۰۴
خاندان سلاطین اسحاقیه ـ۱۰۴
خان عالم = خان خانان ـ۲۱۶ـ۲۱۷
خانهٔ شابقال ـ۱۵۱
خانه ملك محمد درفرضهٔ لنگرود ـ۲۷۴
خانه‌های خواجه کمال‌الدین درقصبهٔ لشته‌نشا ـ۱۹۴
خدیجه بیگم [شاهزاده ...] (دخترشاه طهماسب وهمسرشاه جمشیدخان ومادر ابراهیم خان)ـ۵۵
۸۵ـ۱۰۲ـ۱۰۴ـ۱۱۰ـ۱۱۲ـ۱۳۶
خراسان ـ۶۴ـ۱۸۱ـ۲۳۱ـ۲۶۲ ممالك ـ۲۳۱ مملکت ـ۲۳۸ وزارت ـ۱۸۸ ولایت ـ۴۱
خرجگیران ـ۸۷
خرجگیرماسوله رودخان ـ۱۱۲
خرزویل ـ۱۸ـ۱۹ـ۴۲ـ۸۴ـ۱۴۵ـ۲۵۸

خرگام ـ۱۶۵ـ۱۶۷ طالشستان ـ۱۶۵
خسرو (لقب سلاطین ساسانی) ـ۸۲
خسرو [امیره ...] (ازچپکان)ـ۶۷
خسروآباد ـ ۲۴۷ محال ـ ۲۲۹
خسرو چهاریاری (حاکم رشت) ـ۱۷۰ـ۲۲۹
خشك بجارکوچسفهان ـ۱۲۵ـ۱۲۶ـ۲۶۳ مردم ـ۲۲۰
خشك رود (درراه کاشان به اصفهان) ـ۱۳۸
خشکه دهنه (= آستارای امروزی) ـ۱۴۱
خطیب رشتی ـ۱۹۱
خلخال ـ۳۰ـ۳۳ـ۳۹ـ۴۰ـ۵۳ راه ـ۱۷۷ زرج‌آباد ـ۵۳ لشکرهای ـ۴۱ ولایت-۲۳۷
خلیفه (نوکرعلی‌بیك سلطان) ـ۱۰۹
خلیلای زرگررشتی (عهده دارضرابخانه بیه‌پس) ـ۱۴۴ـ۲۴۹
خلیلای قاری لاهجان [مولانا ...] ـ۱۹۱
خمام [بلوك ...] ـ۱۴۲ شیجان ـ۱۴۲
خنجربیك بیگدلی شاملو (داروغهٔ یك حصهٔ بیه‌پس) ـ۲۱۸
خندق لاهجان ـ۱۹۶
خواجان فیکو ـ۱۰۱ـ۱۰۸
خواجه شیخ کوچسفهانی ـ۷۱
خواهرزادهٔ پیرشیخ علی پاشیجائی ـ۱۷۰
خواندگارروم ـ۱۶۱ـ۲۳۴ـ۲۳۵
خوزستان ـ۲۶۲ والی ـ۲۴۱
خوی ـ۱۷
خوی کوره سر ـ۲۷۸
خیرالنسا بیگم (دخترشاه اسماعیل وهمسرامیره دوباج اسحقی که درپنجم شعبان ۹۳۸ درماسوله فوت شد) ـ۱۲ـ۱۳ـ۱۶ـ۳۳ـ۵۵

«د»

دارالمرز ـ۵ـ۵۷ـ۱۸۱ـ۲۰۱ـ۲۱۲ـ۲۱۶ـ۲۵۹
داشداربیك شیخاوند صفوی (شوهرخواهرامیره دوباج اسحقی واتالیق سلطان محمودخان) ـ۳۳

۳۴–۳۹–۴۰–۵۳
داود جمال‌الدین پدرداود شهریار –۱۹۳
داود شهریار پسرداود جمال‌الدین –۱۹۳
دربند شیروان –۲۴–۲۵ قلعه –۲۴–۲۶
دروازهٔ قلعهٔ لاهجان –۲۰۳
درویش محمدخان اروملو (حاکم لاهجان) –۱۶۴–۱۶۷–۱۶۸–۱۷۱
دریای رودسر–۲۰۵–۲۰۶
دریای قلزم (منظور دریای خزر است) –۲۴–۵۹–۲۰۶–۲۵۹
دریای کپورچال –۱۳۲
دریای گسکر–۱۳۲
دکان چرخگر–۲۷۷–۲۷۸–۲۷۹
دکان سعدی چلاوی –۱۶۴–۲۴۱–۲۴۲
دوباج ملقب به مظفرسلطان [امیره ...] (والی گیلان بیه‌پس) –۱۱–۱۳–۱۴–۱۶–۱۰۳
دوباج ثانی [امیره ...] (پسرقرا محمد چپك) –۵۸–۵۹–۶۰
دوباج کش (لقب شیخ ابراهیم ماسوله‌ای) –۶۰
دوراق بیك (رفیق بهزاد بیك) –۲۱۳
دوران بره [پشتهٔ ...] –۱۲۴
دوران بره [موضع...] = علی آباد فومن –۱۲۴
دوشل (به کسردال‌وواو وفتح شین) –۱۳۴
دوگاهه (ازدهکده‌های کهدم) –۲۵۷
دهنده (بضم دال) –۹۹
دیار بکر–۱۶۱
دیلمان –۶۵–۸۹–۱۱۲–۱۱۵–۱۱۸–۱۳۱–۱۳۴–۱۶۵– ۱۶۷–۲۴۷ – ۲۸۴–۲۸۵
الکای –۱۱۳ حاکم–۱۷۰ راه –۶۵ سپه‌سالار–۱۰۷ عمارات–۸۹ قصبهٔ–۱۳۱
کوههای ۱۶۳ محلات –۸۹ مواضع –۱۳۱ ییلاق –۱۱۱–۱۲۹–۲۳۰
دیو رود –۹۸

«ذ»

ذوالفقارخان‌قراما نلو (حاکم‌اردبیل بعداً بیگلربیگی آذربایجان)– ۱۴۰–۱۴۱–۱۵۳-۱۵۴–۱۵۵

۱۵۶–۱۸۱–۲۲۵–۲۲۸–۲۳۷–۲۳۸–۲۴۸–۲۴۹

«ر»

را میدان تلاش (؟)–۱۷۰
رانکوه –۲۴۵–۲۴۶–۲۸۴–۲۸۵ داروغه –۱۶۳ سپه سالاری –۱۲۵ لشکر–۱۱۱
راه آستارا وگسکر–۴۲–۱۵۴
راه آستارا ولنگرکنان–۱۳۲
راه ازبربه احمدگوراب شفت–۹۹
راه بجارپس-۲۲۸
راه پسیخان –۱۰۶
راه پشتکوه به ماسوله –۹۳
راه جهودکلایه –۱۶۴
راه خرجیگران وکناربازار –۸۷
راه خلخال –۱۷۷
راه خواجان فیکو–۱۰۱–۱۰۸
راه خوی‌کوره سر–۲۷۸
راه دریاکنار –۱۳۴
راه دهنده وکسما –۹۹
راه دیلمان –۶۵
راه رودخان –۱۰۵
راه رودخانهٔ پسیخان –۹۸–۱۰۱
راه ری وشهریار –۲۴۲
راه سنگ‌بجاربه‌گوراب فومن –۹۵
راه سیداشرف (= راه لاهجان به‌آستانه)–۲۷۴
راه شکال‌گوراب –۱۰۵
راه طارم به قزوین –۹۲
راه طارم به لاهجان –۱۱۲
راه فرضه انزلی به لشته‌نشا –۵۹–۱۳۲
راه فیالم–۱۰۲

راه قلعه رودخان ــ۱۵۰
راه کسما ــ۴۵ــ۱۰۲ــ۱۰۶ــ۱۰۹
راه کلیله‌بر به ییلاق لوك وگیلوا ــ۱۱۲
راه کیشه‌کوله (گدارقزل اوزن) ــ۱۴۵
راه گسکر ــ۱۱۹
راه گسکر به‌آستارا ــ۱۴۱ــ۱۹۰
راه گسکرو کسما ــ۴۵
راه گشت وخسرو آباد به‌کوههای شفت ــ۲۴۷
راه گوکه وکیسم ــ۱۴۵
راه گیلان ــ۲۱۵
راه لالك و دیورود ــ۹۸
راه لشته‌نشا = شارع لشته‌نشا ــ۲۷۹
راه لنگرکنان وآستارا ــ۱۳۲
راه لیشاوندان ــ۱۰۱
راه ماسال به‌گسکر ــ۹۸
راه ماسوله = راه ماسوله رودخان ــ۲۰۱
راه ماسوله رودخان = راه ماسوله ــ۹۸ــ۲۴۷
راه مجده وچماچا وسراوان وکیجا ــ۲۵۷
راه ملات وکیا باغ ــ۱۳۳
راه منجیل و خرزویل ــ۱۸ــ۱۹ــ۴۲ــ۸۴
راه ورزل به‌شفت ــ۱۱۶
راه ییلاقات ماسوله ــ۹۸
رحمت آباد (آبادیهای سمت راست قزل اوزن) ــ۲۵۸
رستم [آقا ...] (ازلئام زادگان تسییه) ــ۲۶۳ــ۲۸۳ــ۲۸۴
رستم [آقا ...] (ازلئام سیاه اسطل رشت) ــ۲۶۹
رستم [کیا ...] (پدرم بهرام بیك) ــ۱۶۳
رستم آباد ــ۲۵۸
رستمدار ــ۲۴۳ــ۲۴۴ جنگلها وکوههای ــ۲۴۴ قدراندازان ــ۱۵۲ کوهها ومغازه‌ها ــ۲۴۳

ملك (بفتح میم و کسرلام) ـ۶۸ مملکت ـ۲۴۲ ولایت ـ۱۶۷
رستم فومنی [سپه سالارکیا ...] = قورچی باشی رستم (سپه سالارالکای رشت) ـ۲۳ـ۴۵ـ ۴۸ـ۴۹ـ۹۵ـ۹۶
رسول صوفی [میر...] ـ۲۴۴
رشت ـ۱۴ـ۱۹ـ۲۰ـ۲۲ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۴ـ۴۲ـ۴۳ـ۴۴ـ۴۵ـ۴۶ـ۵۳ـ۵۶ـ۶۶ـ۶۷ـ ۷۹ـ۸۰ـ۸۲ـ۸۵ـ۹۱ـ۹۴ـ۹۵ـ۹۶ـ۹۷ـ۹۸ـ۱۰۰ـ۱۰۱ـ۱۰۴ـ۱۰۵- ۱۰۸ـ۱۰۹ـ۱۱۰ـ۱۱۶ـ۱۱۸ـ۱۱۹ـ۱۲۰ـ۱۲۵ـ۱۲۶-۱۳۹-۱۴۳- ۱۵۰ ۱۵۷ـ۱۷۷ـ۱۸۰ـ۱۹۰ـ۱۹۴ـ۲۱۷ـ۲۱۸ـ۲۳۰ـ۲۳۶-۲۵۴-۲۶۳- ۲۶۶ ۲۶۷ـ۲۶۸ـ۲۷۰ـ۲۸۰ـ۲۸۲ـ۲۸۳ـ۲۸۴ اکابرو اعیان ـ۱۲۰ الکای ـ۴۷ ۱۷۸ـ۲۲۸ امارت ـ۱۰۹ بلدهٔ ـ۷۱ـ۱۰۵ـ۱۰۶ـ۱۰۷ـ۱۱۰ـ۱۱۱ـ ۱۱۴ ۱۱۷ـ۱۲۰ـ۱۴۸ـ۲۵۳ـ۲۶۳ـ۲۶۹-۲۷۹ـ۲۸۷حاکم ـ۸۸ـ۱۷۰دارالاماره ۵۶ سپهسالار ـ۹۴ـ۱۵۸ـ۱۷۵ سپهسالاری ـ۹۱ سیاه رودبار ـ۲۰ـ۲۹ـ۴۴ ـ ۵۹ـ۶۶ـ۷۱ـ۱۱۴ـ۱۲۰ـ۱۴۶ـ۲۲۰ـ۲۶۴ـ۲۶۵ـ۲۸۳ کلانتری ـ۲۱۵ لئام ـ۱۰۵ لشکر ـ۴۳ محلات ـ۸۵ معاملات ـ۱۷۳ مهمات و دادوستد ـ۱۸۱ میدان ـ۲۶۹
رضاقلی بیك ـ۱۰۵
رضای لاتی ـ۲۸۲
رضوان بیك قورچی قاجار (کوتوال قلعهٔ کجور) ـ۲۴۴
رکابزن علی ـ۲۵۴
رکن‌السلطنه (لقب معصوم بیك اعتمادالدوله) ـ۴۶
رودبار ـ ۲۵۸
رودبارسرا ـ۲۵۵
رودبارکهدم ـ۸۱ـ۸۳
رودبار ماسوله ـ۹۷
رودبارکی (ازدهکده‌های کوچسفهان) ـ۶۶
رودخانهٔ پسیخان ـ۹۸ـ۱۰۰ـ۱۰۱ـ۱۰۷ـ۱۰۸ـ۱۲۵ـ۱۲۶ـ۲۶۷ـ۲۶۸
رودخانهٔ پیش رودبار ـ۱۱۹
رودخانهٔ چوبر ـ۹۹

رودخانه دوران ـ۲۵۷
رودخانه دهنده ـ۴۴
رودسر ـ۱۳۴
رودسر [فرضه...] ـ۱۳۳ـ۱۳۴ـ۲۰۵ـ۲۰۶
روضةالصفا تألیف محمدبن خاوندشاه بلخی ـ۱۲
روم [سردار...] ـ۲۳۶ لشکر ـ۲۰۰ مملکت ـ۲۳ـ۲۳۴
روی کوره ـ۱۱۰

«ز»

زرج آباد خلخال ـ۵۳
زرمخ [جنگل ...] ـ۱۵۰ قریه ـ۲۲۶ محال ـ۸۴ مردم ـ۹۴ـ۹۷ـ۱۷۴ـ۱۷۷ـ۲۴۷ ـ ندامان ـ۱۰۹
زرمخی ـ۲۴۷
زندان اصطخرفارس = قلعهٔ اصطخرفارس ـ۶۴
زن ملك جهانگیررستمداری (دخترابراهیم بیك) ـ۲۴۴
زیتون طنبورنواز [استاد ...] = استاد زیتون چهارتاری ـ۴۱ـ۴۸
زینب بیگم ـ۲۰۱ـ۲۳۹
زینل بیك گسکری ـ۲۶۸

«س»

ساروخان(حاکم آستاراپسرامیره‌حمزه‌خان طالش) ـ۲۴۰ـ۲۶۴ـ۲۶۸ـ۲۷۵ـ۲۷۶ـ۲۸۰ ـ ۲۸۳ـ۲۸۴
ساسان [امیره ...] (حاکم گسکر)ـ۴۱ـ۴۲ـ۴۳ـ۵۹
ساقی مزار لشته‌نشا ـ۱۳۲ حصار ـ۱۹۷ صحرای ـ۲۷۹
سالار تنیانی [ملا ...] ـ۱۵۲
سالوسیان لاهجان ـ۱۲۶
سالوك [امیره...] (پسرامیره‌سیاوش حاکم گسکر) ـ۱۵۵
سالیان ـ۲۳۸
سبزه میدان رشت ـ۱۰۸ـ۱۰۹
سبزه‌میدان‌لاهجان (زمینهای باغ پیش قلعه‌خان احمدخان)ـ۱۳۵ـ۱۸۹

سپه‌سالار آقای فومن (وکیل امیره شاهرخ) ـ۳۱
سرافراز سلطان چپك ـ۲۸
سراوان ـ۲۵۷
سعدی چلاوی ـ۱۶۴ـ۲۴۱ـ۲۴۲
سعیدبیك‌فومنی ـ۱۴۲ـ۱۴۳ـ۱۵۱ـ۱۷۶ـ۱۷۹ـ۱۸۱ـ۲۵۳
سعیدعلی فومنی [خلیفه ...] ـ۱۱
سفید رود ـ۲۰ـ۵۹ـ۶۶ـ۸۶ـ۱۰۴ـ۱۰۷ـ۱۱۱ـ۱۴۶ـ۱۴۸ـ۲۷۲ کنار ـ۱۱۳
سقاسرای کول ـ۲۶۹
سقال کول ـ۲۶۴
سکن (موضعی از ییلاق شفت) ـ۹۸
سکندربیك (نوادهٔ جوت شاهمرادگیلوائی) ـ۲۸۳
سلطان حسن (پسرخان احمدخان) ـ۴۴
سلطان فتحی (لقب اعتمادالدوله قرابهادر پس ازجنگ کدوبن) ـ۷۰
سلطان محمدکهدم [امیره ...] ـ۲۸ـ۲۹
سلطان محمود [خواجه ...] (برادرخواجه حسام‌الدین وزیرخان احمدخان) ـ۲۴۲
سلطان محمودخان (پسرامیره دوباج اسحقی) ـ۳۳ـ۳۴ـ۳۵ـ۳۶ـ۳۷ـ۳۹ـ۴۱
سلطان مظفر (حاکم دربند شیروان) ـ۲۴ـ۲۵
سلطانیه ـ۱۹۳ چمن ـ۱۱ـ۱۷ـ۱۹۴ ییلاق ـ۱۵ـ۱۹۳
سلماس ـ۱۷
سلیم [شاه ...] (فرمانفرمای هندوستان) ـ۲۱۶
سلیمان [سلطان ...] (قیصرروم) ـ۱۷
سلیمان خان (بیگلربیگی شیروان) ـ۸۱ـ۸۲ـ۸۳ـ۸۴ـ۱۰۳
سلیمان وزیر [میرزا ...] (وزیرسلطان محمد خدا بنده) ـ۸۳ـ۹۲
سمام ـ۱۶۵ـ۱۶۷ـ۲۸۶ جنگلهای ـ۴۶ کوهات ـ۱۶۵
سمام بجار (نزدیك رشت) ـ۲۹
سنگ بجار ـ۹۵
سنگ فوزیه [صحرای ...] ـ۲۳
سهراب بیك (ملازم حسین خان کهدم) ـ۱۶۶

سیاوش خان [امیره ...] (حاکم گسکر) = امیرهٔ گسکر ـ۶ـ۹۳ـ۹۸ـ۹۹ـ۱۰۰ـ۱۰۱ـ۱۰۲ـ۱۰۵ـ۱۰۶ـ ۱۱۰ـ ۱۱۹ـ۱۲۰ـ ۱۲۱ـ۱۲۲ـ۱۳۲ـ۱۳۳ـ ۱۳۵ـ ۱۳۷ـ۱۵۲ـ۱۵۵ـ۲۴۸ پسران ـ۱۵۳ـ۱۵۵ـ۱۵۷ـ۱۵۸ـ۲۳۰ منازل ـ۱۵۶
سیاه اسطل رشت ـ۲۶۹
سیاه رودبار رشت ـ۲۰ـ۲۹ـ۴۴ـ۵۹ـ۶۶ـ۷۱ـ۱۱۴ـ۱۲۰ـ۱۴۶ـ۲۲۰ـ۲۶۴ـ ۲۶۵ـ۲۸۳ صحرای ـ۲۹ـ۴۳
سیاه رودکنار پیره بازار ـ۲۰ـ۱۰۲ـ۱۴۶
سیاهکله رود ـ۴۹
سید بیك قلیچی ـ۱۸۹
سیلاخور ـ۱۹۷ـ۱۹۸

«ش»

شابقال ـ۲۵۴
شابقال کول (محلی درگشت رودخان) ـ۱۵۰ـ۱۵۱
شاپور (ملازم شاه جمشیدخان) ـ۱۱۲
شاجیك (ازمواضع دیلمان) ـ۱۳۱
شاطرخان احمدخان ـ۱۱۴
شام ـ۵
شاه بقال (ملازم معتبر علی بیك سلطان) ـ۱۱۰
شاه بیگم (ازمحبوبان علی‌خان که برای بوسعید میرفرستادند) ـ۲۴۹
شاهرخ [امیره ...] (پسرامیره سالاروپسرعم حسین‌خان) ـ۲۲۹
شاهرخ [امیره ...] (ازمنسوبان دورسلسلهٔ اسحقی) ـ۳۰ـ۳۱ـ۳۲
شاهرخ سلطان = امیره شاهرخ ازمنسوبان سلسله اسحقی ـ۳۱
شاهمراد گیلوائی = جوت شاهمراد گیلوائی
شاه ملك (برادربوسعید میروپسرعم علی‌خان) ـ۸۹ـ۱۵۳ـ۲۴۵ـ۲۴۷ـ۲۴۸ـ۲۵۰ـ۲۵۲ـ۲۵۳
شاه ملك [خواجه ...] ـ۲۱۹ـ۲۲۰
شاه ملك سلطان فومنی [کارگیا ...] (سپه‌سالار رانکوه بعداً سپه سالار بیه‌پس) ـ۸۶ـ۸۷ـ۹۴ـ۱۲۵ـ۱۳۷ـ۱۳۹ـ۱۴۲ـ۱۴۳

شاه ملك كلانتر كوچسفهان ـ۲۱۹
شاه منصور [سپه‌سالار...] ـ۴۲ـ۴۳
شاهمیربیك (برادرملك عنایت ماسوله‌ای) ـ۱۱۲
شاهوردی بیك بابرلو (یساول صحبت) ـ۱۳۷ـ۱۵۵ـ۲۰۳ـ۲۰۴ـ۲۰۵ـ۲۰۷ـ۲۰۹ ـ ۲۱۲
شاهی بیك شاملو (داروغهٔ حصه‌ای ازبیه‌پس شامل فومن وشفت وتولم) ـ۲۱۸
شرف خان (حاکم تنکابن) ـ۴۶ـ۱۶۵
شرف‌الدین‌بیك (ازرؤسای چپك واژدر) ـ۱۹۷
شرفشاه گسکر[پیر...] ـ۲۴۷
شریح (ازطوایف‌ساکن تنکابن) ـ۲۷۳ـ۲۷۴
شریف گیلوائی [خواجه میر...] ـ۲۱۹
شفت (بفتح‌شین) ـ۱۴ـ۱۰۰ـ۱۱۶ـ۱۷۸ـ۱۸۱ـ۲۱۸ـ۲۵۳ـ۲۵۵ـ۲۵۶ احمد سر ـ گوراب ـ۹۹ـ۲۵۵ اکابرلئام ـ۲۵۴ بازار ـ۲۵۵ رعایا ـ۲۱۸ سپه سالارـ۱۵۰ ۱۵۸ـ۱۷۵ سپه‌سالاری ـ۱۵۷ـ۲۵۷ـ۲۵۸ـ۲۵۹ طالش‌ـ۱۰۰ عسکرـ۹۵ـ کلانتری ـ۲۶۰ لشکرـ۲۰ـ۴۳ـ۹۵ محال ـ۲۵۷ مردمـ۱۰۰ معاملاتـ۱۷۳ نظارت محال ـ۲۵۲ ییلاق ـ۹۸
شکال‌گوراب ـ۱۰۵ لؤمان ـ۱۱۰
شکرشربت دار [مولانا ...] ـ۳۶ـ۴۸
شماخی ـ۲۴ـ۲۵ـ۲۳۷ صحرای ـ۲۳۷
شمخال خان (حاکم چرکس) ـ۳۳
شمش (ملازم سپه‌سالار میرحاتم وبرادرش) ـ۲۵۹ـ۲۶۰
شمس‌الدین شفتی [پیر...] ـ۵۴
شمس‌گل‌گیلوائی [پیر...] ـ۲۶۲ـ۲۸۰
شنبه بازار لولمان فومن ـ۱۴ـ۹۹ـ۱۲۹ـ۱۵۱ـ۱۷۵ـ۱۷۶ـ۲۵۱ صحرای ـ۵۵ـ۱۰۵ ۱۷۶ موضع ـ۵۶ـ۹۲
شهرضا [امیر...] (خازن خان احمدخان) ـ۱۳۹
شهسواربیك (ازچپگان) ـ۶۷
شهنشاه [امیره ...] (پسرامیره سلطان محمدکهدم) ـ۲۸ـ۲۹

شیجان خمام ـ۱۴۲
شیخ‌الاسلام لاهجان ـ۱۹۷ـ۲۸۵
شیخ کوچسفهانی [خواجه ...] ـ۷۱
شیخ میرقلعهٔ کولی (بانی وسردار عسکرفومن) ـ۹۹ـ۱۰۰
شیخی خان [خواجه ...] (عامل آستارا) ـ۱۹۰
شیراز [دارالارشاد ...] ـ۳۵ـ۳۹ عامل ـ۶۵
شیرزادبیك (سپه‌سالاررشت) = شیرزاد سلطان ـ۹۱ـ۹۴ـ۹۸ـ۱۰۲ـ۱۰۳
شیرزادبیك کیسمی ـ۲۶۲ـ۲۷۰ـ۲۷۸
شیرزاد سلطان = شیرزادبیك ـ۷۶ـ۷۷ـ۸۷ـ۸۹ـ۹۰ـ۹۵ـ۹۶ـ۹۷ـ۹۹ـ۱۰۰ـ ۱۰۱
۱۰۴ـ۱۰۵ـ۱۰۶ـ۱۰۷ـ۱۰۸ـ۱۰۹ـ۱۱۰ـ۱۱۱ـ۱۱۲ـ ۱۱۴ ـ ۱۱۵ـ
۱۱۷ـ۱۱۸ـ۱۱۹ـ۱۲۰ـ۱۲۱ـ۱۲۲ـ۱۲۳ـ۱۲۴ـ۱۲۵ـ۲۳۹ لشکر ـ۱۰۹
شیرزاد ماکلوانی ـ۶۶ـ۷۹ـ۸۰ـ۸۲ـ۹۲
شیرعلی میرآقا = میرآقا ـ۲۴۵ـ۲۵۰
شیروان = شیروانات ـ۲۱ـ ۲۲ـ۲۳ـ۲۴ـ۷۵ـ ۸۴ ـ ۱۲۶ـ۱۳۲ـ۱۳۴ـ۱۴۱ـ۱۶۱
۲۲۶ـ۲۳۷ـ۲۳۹ الکای ۱۴۰ بادکوبهٔ ـ۲۶۲ بیگلربیگی ـ۸۱ پاشای ـ۱۶۲
۲۳۹ دربند ـ۲۴ سرهنگان ـ۸۳ قلاع ـ۲۰۲ لشکریان ـ ۸۴ ولایت ـ۷ـ۲۰
ـ۱۶۱
شیروانات = شیروان ـ۳۳ـ۲۴۵ بیگلربیگی ـ۲۳۷ پاشای ـ۱۶۱
شیروانیان ـ۸۴
شیلات تولم ـ۱۲۰
شیمرود ـ۲۷۴

«ص»

صبیهٔ شاه اسماعیل ـ۲۴ـ۲۵
صحرای پسیخان ـ۱۰۱ـ۱۰۸
صحرای پیش رودبار ـ۱۰۶
صحرای ساقی مزارلشته‌نشا ـ۲۷۹
صحرای سنك فوزیه ـ۲۳
صحرای سیاه رودباررشت ـ۲۹ـ۴۳ـ۶۷ـ۲۶۹ـ۲۷۵ـ۲۷۷

صحرای شنبه بازارلولمان ـ۵۵ـ۱۰۵
صحرای علی‌آباد فومن ـ۱۵۰
صحرای کوشه لوندان ـ۱۰۶ـ۱۱۹
صحرای لوندیه ـ۷۲ـ۸۰
صفویه ـ۵ـ۷ـ۱۱ـ۲۶۱
صفی [شاه ...] (جانشین شاه عباس) ـ۲ ۲۶ـ۲۷۵
صفی میرزا = محمد باقرمیرزا (پسر بزرگ شاه عباس) ـ۱۳۰
صوفیهٔ‌ویارستاق ـ۲۶۲

«ض»

ضرابخانهٔ رشت ـ۲۴۹

«ط»

طاحان = فرح‌آباد ساری ـ۱۸۴
طارم ـ۸۱ راه ـ۹۲
طارمین (شامل طارم علیا وسفلی) ـ۴۲ لشکرهای ـ۴۱
طالب خان اعتمادالدوله ـ۲۱۱
طالش ـ۴۶ـ۸۲
طالش آستارا ـ۲۸۶
طالش تتف رود ـ۹۲
طالشستان‌بیه‌پیش ـ۱۶۵
طالشستان خرگام ـ۱۶۵
طالشستان لاهجان ـ۲۷۱
طالش شفت ـ۱۰۰
طالش فومن ـ۷۹ـ۲۱۳
طالش‌کولی (سپهسالار دیلمان) ـ۱۰۷ـ۱۳۳ـ۱۶۳ـ۱۶۵ـ۱۶۶ـ۱۶۷
طاهرگوراب ـ۲۶۸
طهمورث خان (حاکم گرجستان) ـ۲۱۵
طوالش‌گسکر ـ۱۵۵

طهماسپ[شاه ...]–۱۶–۲۳–۲۵–۲۸–۳۱–۳۲–۳۳–۳۴–۳۵–۳۷–۳۹–۴۲–۴۶–۴۷
۴۸–۵۰–۵۱–۵۳–۵۸–۵۹–۶۰–۶۲–۶۴–۶۵ اردوی –۵۵ بنت –۵۴

«ع»

عادلشاه = غریب شاه = کالنجارسلطان‌پسرشاه جمشید خان –۲۲۳–۲۴۰–۲۶۲–۲۶۳–
۲۶۵ – ۲۶۶–۲۶۷-۲۶۸–۲۷۰–۲۷۱–۲۷۲–۲۷۳ – ۲۷۴–۲۷۵– ۲۷۶
اردوی–۲۷۶

عباس [شاه ...] –۱۲۶–۱۲۹–۱۳۱–۱۳۴–۱۳۵–۱۳۷–۱۳۹–۱۴۰–۱۴۲–۱۴۳–
۱۴۵–۱۵۳–۱۵۵–۱۵۷–۱۵۹–۱۶۳–۱۶۴–۱۶۵–۱۶۶-۱۶۷-۱۷۰- ۱۷۱
۱۷۳–۱۷۴–۱۷۷–۱۸۱–۱۸۴–۱۸۵–۱۸۶–۱۸۷–۱۸۸–۱۹۲-۱۹۳–۱۹۵
–۱۹۶–۱۹۸–۱۹۹–۲۰۰–۲۰۱–۲۰۲–۲۰۳–۲۰۵– ۲۰۶– ۲۱۰ –۲۱۱
–۲۱۲ –۲۱۴–۲۱۵–۲۱۶–۲۲۱–۲۲۵–۲۳۰–۲۳۱–۲۳۲–۲۳۴– ۲۳۵–
۲۳۶-۲۳۸–۲۳۹-۲۴۰–۲۴۱–۲۴۲–۲۴۳–۲۴۴–۲۴۵–۲۴۸–۲۴۹–۲۵۱
–۲۵۲–۲۵۳–۲۵۸–۲۵۹–۲۶۲–۲۶۳–۲۶۴

عباس‌سلطان‌چپك[میر...] (سپه‌سالارلاهجان)–۴۹–۷۶–۸۶–۸۷–۱۰۴–۱۰۵–۱۰۶–۱۰۷–
۱۰۸–۱۰۹–۱۱۱–۱۱۴–۱۱۵–۱۱۶–۱۳۲–۱۳۳–۱۳۶–۱۴۸–۱۶۳-۱۶۴
۱۶۵–۱۶۶–۲۲۷–۲۲۹- ۲۴۲

عباس [میر...] (برادرعلی‌خان بیك تحویلداران دیوان) –۲۶۳

عباس میرزا = شاه عباس –۱۲۶

عبدالله [ملا ...] –۲۶۶

عبدالله تولمی [مولانا ...] –۱۱

عبدالله خان [میر...] (حاکم مازندران) –۶۵

عبدالله قزوینی [میرزا ...] (وزیرگیلان بیه‌پس) –۲۶۱–۲۶۷–۲۷۱–۲۷۴–۲۸۵

عبدالرحمن (ازسرشناسان رشت) –۱۲۰

عبدالرزاق دانشمند [مولانا ...] –۴۸

عبدالفتاح فومنی [ملا...] –۵–۲۰۴–۲۶۶

عبدالغفور بیك (مصنف لاهجان) –۲۲۹

عبدالقادر بسته دیمی (معلم ابراهیم خان) –۱۱۵

عبدالکریم فومنی [قاضی ...] –۵۴–۱۱۷ پسران –۱۰۵

عبدالواسع[قاضی ...] (قاضی لاهجان) ـ۱۹۵
عبدالواسع [ملا...] (برادرزادهٔ ملاعلی کامی لاهجی) ـ۲۷۲ـ۲۸۶
عبدالوهاب رشتی [خواجه ...] (متصدی فومن بعداً کفیل مهمات و دادوستد رشت) ـ۱۸۰ـ ۱۸۱ـ۲۰۷ـ۲۰۸ـ۲۱۱
عراق ۱۱ـ۶۴ـ۸۳ـ۱۰۳ـ۲۰۹ـ۲۱۲ـ۲۳۱ـ۲۳۹ـ۲۴۹ـ۲۶۲ـ۲۶۶ لشکر ـ۴۲ ـ ۲۴۱ ولایت ـ۴۱
عربستان (= خوزستان) ـ۱۱ـ۲۴۱ـ۲۶۲
عزیز [میر...] (سپهسالارفیکو) ـ۱۰۸
عزیز اصفهانی [آقا ...](نویسندهٔ حساب بیه‌پس)ـ۲۰۴ـ۲۰۷
علی [خواجه شیخ ...] (پسرخلیل) ـ۸۰
علی آباد = دوران بره (مرکزفومن) ـ۱۲۴ـ۱۳۷ـ۱۴۱ـ۱۴۳ـ۱۵۰ـ۲۴۶ـ۲۵۵ـ۲۵۶ دیوانخانه ـ۱۴۳ صحرا ـ۱۵۰
علی آباد کهدم ـ۱۱۳
علی‌اللهی ـ۲۴۷
علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام ـ۵ـ۷۰
علی بیك [خواجه ...] (پدر میرحسین بیك سپهسالار لاهجان) ـ۷۱
علی خان = علی‌بیك سلطان فومنی ـ۱۳۷ـ۱۳۸ـ۱۳۹ـ۱۴۲ـ۱۴۳ـ۱۴۴ـ۱۴۵ـ۱۴۷ ۱۴۹ـ۱۵۱ـ۱۵۲ـ۱۵۳ـ۱۵۶ـ۱۵۷ (ظاهراً فرهادخان به‌جای این نام صحیح است) ـ۱۵۸ـ۱۵۹ـ۱۷۴ـ۲۴۵ـ۲۴۶ـ۲۴۷ـ۲۴۸ـ۲۴۹ـ۲۵۰ـ۲۵۲ ـ ۲۵۳ـ۲۵۴ـ۲۵۵ـ۲۵۶ـ۲۵۸ والده ـ۱۳۹
علی‌بیك‌سلطان‌فومنی(پسراحمدسلطان‌ووکیل‌ابراهیم‌خان) ـ۸۴ـ۸۵ـ۹۲ـ۹۳ـ۹۴ـ۹۵ـ ۹۷ـ۹۸ـ۹۹ـ۱۰۰ـ۱۰۱ـ۱۰۲ـ۱۰۵ـ۱۰۶ـ۱۰۷ـ۱۰۸ـ۱۰۹ـ۱۱۰ـ۱۱۱ـ ۱۱۲ـ۱۱۸ـ۱۱۹ـ۱۲۰ـ۱۲۳ـ۱۲۴ـ۱۲۵ـ۱۲۶ـ۱۳۲ـ۱۳۵ـ۱۳۶ ـ ۱۳۷ـ۲۳۹ـ۲۴۵
علی پاشیجائی [پیرشیخ ...] ـ۱۷۰
علی حمزه [کارگیا ...] ـ۱۶۹ـ۱۷۰ـ۱۹۵
علی‌خان [حاجی...] (سپهسالارکوچسفهان) ـ۱۵۷ـ۱۵۸ـ۱۷۵ـ۱۸۶ـ۲۱۹ـ۲۲۸ـ۲۵۱
علی خان بیك (تحویلدار دیوان) ـ۲۶۳

عنایت خان‌لشته‌نشائی = عنایت‌بیك ـ۲۶۲ـ۲۶۶ـ۲۷۰ـ۲۷۲ـ
۲۸۲ برادر ـ۲۷۶
عوض بیك شفتی (سپه‌سالار شفت) ـ۲۵۷

«غ»

غریب شاه = عادلشاه = کالنجار سلطان پسرشاه جمشیدخان ـ۵ـ
۲۸۰ـ۲۸۱
غزان(= غازان) ـ۲۸۵
غیاث‌الدین محمد [میر...] (پسرغیاث‌الدین منصورشیرازی) ـ۳۵

غیاث‌الدین منصور شیرازی ـ ۳۵

«ف»

فارس ـ ۱۱ ـ ۳۵ ـ ۲۳۹ ـ ۲۶۲ عمال ـ ۳۵ ـ لشکر ۲۴۱
فاضل [ملا ...] (ازملازمان امیرحمزه خان طالش) ـ ۲۳۷ ـ ۲۳۸ ـ ۲۳۹
فتاح [خواجه ...] (وزیرشاه جمشیدخان) ۸۷
فتحی فومنی [کارگیا ...] = میرفتحی (منسوب قومی علی‌خان وملازم شاه‌عباس) ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۶ ـ ۱۷۴ ـ ۱۷۵ ـ ۱۷۶ ـ ۱۷۷
فتحی لاهجی [خواجه ...] ـ ۲۱۷
فرح‌آباد مازندران (= طاحان) ـ ۱۸۴ ـ ۲۰۴ ـ ۲۱۴ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۸ ـ ۲۱۹ ـ ۲۲۱ ـ ۲۶۰
فرخ [میر...] (ازمردم لیل) ـ ۲۷۲ ـ ۲۸۶
فرخ [میر...] (برادرزادهٔ امیرخواند وداماد میرحاتم سپه‌سالار) ـ ۲۵۹
فرخ اشکوری [میر...] ـ ۶۷ ـ ۱۶۷
فرضهٔ انزلی ـ ۵۹ ـ ۱۳۲
فرضهٔ‌حسن کیاده ـ ۵۹
فرضهٔ خشکه دهنه (= آستارای امروزی) ـ ۱۴۱
فرضهٔ رودسر ـ ۱۳۳ ـ ۱۳۴ ـ ۲۰۵ ـ ۲۰۶
فرضهٔ سالیان ـ ۲۳۸
فرضهٔ لنگرود ـ ۲۷۴ ـ ۲۸۴
فرنگ ـ ۲۸۴
فرهادخان‌قرامانلو ـ ۱۲۶ ـ ۱۳۱ ـ ۱۳۲ ـ ۱۳۵ ـ ۱۳۸ ـ ۱۴۰ ـ ۱۴۳ ـ ۱۴۵ ـ ۱۴۶ ـ ۱۴۷ ـ ۱۴۹ ـ ۱۵۰ ـ ۱۵۲ ـ ۱۵۳ ـ ۱۵۶ ـ ۱۵۸ ـ ۱۷۱ ـ ۲۲۶ ـ ۲۲۷ ـ ۲۲۸ ـ ۲۲۹ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱ ـ ۲۳۸ ـ ۲۴۱ ـ ۲۴۲ ـ ۲۴۵ ـ ۲۴۷ ـ ۲۴۸ ـ ۲۴۹ ـ ۲۵۳ ـ ۲۵۸ اردوی ـ ۱۳۵ ـ ۱۵۴ ـ ۲۲۵ وزیر ـ ۱۷۱
فریدون [کیا ...] (سپه‌سالارلاهجان) ـ ۱۰۴ ـ ۱۰۷ ـ ۱۳۳ ـ ۱۳۴ ـ ۱۳۶ ـ ۱۴۸ ـ ۱۶۴ ـ ۱۶۶ ـ ۲۷۰ باغ ـ ۱۶۴
فریدون چپك [کیا ...] ـ ۲۷۰ ـ ۲۷۸
فصیح لاهجانی [خواجه ...] ـ ۱۸۵ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۰ ـ ۲۰۳ ـ ۲۰۴ ـ ۲۰۷ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۱

قزوین—۵۰—۶۵—۹۲—۱۳۱—۱۳۹—۱۴۵-۱۶۶—۱۶۷—۱۸۵-۱۸۶—۱۹۸—۲۱۶—۲۲۸
۲۳۰—۲۳۱—۲۳۲—۲۳۹—۲۴۱—۲۴۴—۲۴۷—۲۴۸—۲۴۹-۲۵۸-۲۶۷-۲۷۴
حاکم— ۱۹۸ دارالسلطنه —۱۲—۳۵—۳۹—۴۷—۴۸—۶۴—۶۵—۸۴—۱۲۹—۱۳۶-
۱۵۹—۱۸۰—۲۱۳ لشکر—۴۲ میدان—۱۵۸—۱۶۷—۲۴۴—۲۴۹ وزارت —۱۸۱—
۱۸۸
قسطنیئهٔ—۲۳۴
قلعهٔ آمل مازندران—۲۳۶
قلعهٔ اردبیل—۲۴۸
قلعهاصطخرفارس = زندان اصطخرفارس— ۵۰—۵۲—۶۴—۶۵—۹۲
قلعهٔ الموت —۴۸—۱۵۸
قلعه ایروان—۱۷۷
قلعه تبریز —۱۷۴
قلعهدربند—۲۴—۲۵—۲۶
قلعه رودخان—۱۵۰ کوه—۲۲۹
قلعه شیندان = قلعه شندان —۱۴۰—۱۴۱—۲۳۷
قلعه کجور—۲۴۳
قلعه قهقههٔ اردبیل —۵۰—۵۱—۱۵۳
قلعه لاهجان —۵۸—۱۶۴—۱۶۸—۱۶۹—۱۹۶—۲۳۶—۲۸۶ دروازه—۲۰۳
قلعهماران—۵۰
قلعهنور—۱۶۶—۱۶۷—۲۴۱
قلیچ خان (پسر امیرحمزه خان طالش حاکم آستارا)—۱۱۹—۲۳۹
قم [دارالمؤمنین ...] —۲۳۵
قنبرسلطان کوزنبو کلو—۱۶۵
قندهار —۲۶۲
قواما مستوفی‌الممالك [میرزا...]—۲۱۲
قورچی باشی —۲۴۳
قورچی باشی = قورچی باشی رستم = سپه‌سالار رستم فومنی—۱۶۵—۱۶۷
قورچی باشی رستم = سپه‌سالار رستم فومنی —۲۳

قیصر(= سلطان سلیمان)–۱۷–۱۸–۱۹–۲۳–۱۶۱

«ك»

کاشان–۱۳۸
کالنجارسلطان (پسرشاه جمشیدخان) = عادلشاه = غریب‌شاه–۲۶۰–۲۶۲
کامران بیك‌تولمی (برادر سپه‌سالارعلی‌خان‌تولمی)–۱۴۳–۱۴۹–۱۵۰–۱۵۷–۲۲۵–۲۲۶
۲۲۷–۲۳۰–۲۳۱–۲۳۲–۲۵۸
کامران میرزاکهدمی = کامران خلیفه (حاکم کهدم)–۴۱–۴۲–۶۲–۶۳–۶۹–۷۲–۷۴–۷۵
۷۶–۷۷–۷۹–۸۱–۸۲–۸۳–۸۴–۸۶–۸۷–۸۸–۸۹–۹۰–۹۲–۱۱۷–۲۵۶
۲۵۷
کامیاب (پسرامیره سالار وپسرعم حسین خان)–۲۲۹
کپورچال [دریای ..]–۱۳۲
کجور–۲۴۱قلعه –۲۴۳
کدوبن کوچسفهان –۶۰–۶۶–۲۷۸–۲۷۹ بجار–۶۶ جنگ ۷۰ صحرای ۲۷۹
کربلای معلی –۲۲۱
کردستان–۱۱–۲۶۲
کرم اسوار–۱۶۳–۱۶۴–۱۶۶–۱۹۶
کرمان –۱۳۶–۱۳۸–۲۶۲
کرم بیك[شاه...]– ۲۱۷–۲۱۸
کسما– ۹۹–۱۰۵–۱۰۶ بازار–۱۰۹ راه –۴۵–۱۰۲–۱۰۶–۱۰۹
کشتکوه (؟) –۲۶۸
کلاردشت– ۲۰۷
کلاش رودبار –۸۲
کلاشم –۱۰۵–۱۰۶ پیش‌رودبار–۱۰۶
کلب علی بیك قرامانلو (داروغهٔاردبیل)–۱۵۵
کلی‌گیر(برادر کرم‌اسوار)–۱۹۶
کمال‌الدین [خواجه ...]–۱۹۴
کنار بازار –۸۷

کوچسفهان ـ۱۴ـ۲۰ـ۵۹ـ۶۶ـ۶۷ـ۷۱ـ۸۶ـ۹۱ـ۱۰۳ـ۱۰۴ـ۱۰۷ـ۱۳۹ـ۱۴۵ـ۱۴۶ـ۱۵۰ـ۱۷۸ـ۱۸۱ـ۲۱۹ـ۲۶۳ـ۲۷۷ـ۲۸۷ـ الکای ۲۹ـ۱۰۴ بازارـ۴۳ـ۸۶ـ۸۷ـ۱۴۹ـ۲۶۳ـ۲۷۷ـ۲۷۸ تختـ۸۸جنگـ۹۱حاکمـ۱۷۰ خاک ۸۸ خشک‌بجارـ۱۲۵رودبارکیـ۶۶ سپاهیـ ۲۰سپه سالارـ۴۳ـ۱۵۸ـ۱۷۵ـ۱۸۶ـ۲۲۸ـ۲۵۳ سپه‌سالاریـ۶۰ـ۶۳ـ۱۰۳ـ۱۵۷ قصبهـ۱۱۱ کدوبنـ۶۰ـ۶۶ـ۲۷۸ـ۲۷۹ کلانتریـ ۲۲۰ گوراب‌جورـ۱۳۲ لئام‌وسپاهیـ۲۰ لشکرـ۲۶۷ محال ـ۲۴ مردمـ ۶۷ـ۲۷۹ معاملات ـ۱۷۳ مملکت ـ۱۰۳

کوفه ـ۵

کوله رودبار لاهجان ـ۳۷

کوهات تنیان وماکلوان ـ۱۵۰

کوهات سمام ـ۱۶۵

کوهات شفتـ۲۴۷

کوهات فومن ـ۱۵۱

کوهات ماسال ـ۱۵۱

کوه رودبار [ییلاق...]ـ۹۸

کوه رودبار ماسوله ـ۹۷ـ۹۸

کوه قلعه‌رودخانـ۲۲۹

کوههای برلورـ۲۴۴

کوههای دیلمانـ۱۶۳

کهدمـ۲۰ـ۲۲ـ۴۲ـ۸۳ـ۲۵۷الکاـ۱۴۵حاکمـ۱۹ـ۱۴۵ـ۱۶۵رودبار-۸۱ـ۸۳کیجای ۷۰ـ۸۴ـ۲۵۷

کیشه‌کوله ـ ۱۳۲ گوراب ـ۷۲ـ۷۳ـ۸۴ لشکرـ ۸۶ محال ـ۷۳ ولایت ـ۸۸

کهنه گوراب [جنگل...]ـ ۲۱۷ موضعـ ۲۴۷

کیا باغ ـ۴۷ـ۱۳۳

کیجا(ازدهکده‌های کهدم)ـ۷۰ـ۸۴ـ۲۵۷

کیخسرو ـ۸۲

کیسم ـ۶۷ـ۱۴۵لشکرـ۱۱۱

کیشه‌کوله کهدم= کیش‌کوله ـ۱۳۲ـ۱۳۳

«گ»

گاز رودبار–۲۶۶
گرجستان–۱۹۶–۲۱۵–۲۵۹–۲۶۲اسرای–۳۴سلاطین–۲۰۹ملوك–۲۰۹ والی – ۲۱۲–
ولایت –۲۱۰
گرجیان–۱۶۵–۲۱۵
گردکروسر (ظاهراً: کوره‌کوره‌سر نزدیك نوشهر)–۶۸
گرگین سلطان (حاکم گسکر) –۲۶۴–۲۶۸–۲۷۵–۲۷۷–۲۸۲
گسکر-۴۲–۹۸–۹۹–۱۰۰–۱۱۰–۱۳۷–۱۸۱–۱۹۰-۲۲۸-۲۶۴-۲۶۸ بازار-۱۵۵حاکم
۴۱–۵۹–۹۸–۱۱۹–۱۹۱–۱۹۳–۱۳۲دریای–۱۳۲راه–۴۴–۴۵–۱۱۹-۱۴۱
سپه‌سالاری–۱۵۶عسکر–۵۹گوراب–۱۱۹–۱۵۳–۱۵۶لشکر–۴۳–۵۹–۱۱۰–
مردم–۳۷ملوك و سلاطین –۵ مهمات‌ومطالبات–۱۹۰وزارت– ۱۸۸–۱۸۹ ولایت
۱۸۱
گسکری –۱۰۱
گشت (بفتح گاف از دهکده‌های فومن) –۲۴۷–۲۵۲
گشت رودخان (بفتح گاف و کسر تاء) –۱۱۰–۱۵۰
گلیجان–۱۶۵
گنجه–۱۶۱شهر–۱۶۲قلاع–۲۰۲
گوراب‌جور کوچسفهان–۱۳۲
گوارب‌فومن–۹۵–۱۰۵–۱۰۶–۱۰۸–۱۰۹–۱۱۰–۱۱۹
گوراب کهدم–۷۲–۷۳–۸۴
گوراب گسکر–۱۱۹–۱۵۳–۱۵۶.
گوسیر کرمان (ظاهراً: گواشیر)–۲۷
گوکه– ۱۴۹ راه– ۱۴۵لشکر–۱۱۱
گونه خان سالار [امیره ...](برادرالیان بیك)–۱۵۲–۱۵۳
گیل = گیلانیان –۳۶–۴۵–۴۶–۵۴–۶۷–۷۹–۱۰۴–۱۳۳–۱۳۴
گیلان = گیلانات–۷–۱۳–۱۵–۱۷–۳۱–۳۳–۳۴–۳۶–۴۲–۴۵–۵۳–۵۴–۵۵–۵۶–
۶۰–۶۲–۶۵–۸۱–۸۳–۸۹–۱۰۳–۱۱۹–۱۲۳–۱۲۹–۱۳۰–۱۳۷–۱۴۲–

۱۴۵–۱۵۳–۱۶۲–۱۶۶–۲۰۰–۲۰۱–۲۰۹–۲۱۱–۲۱۲–۲۱۴-۲۱۹-۲۲۱
۲۳۱–۲۳۸–۲۴۷–۲۴۸–۲۴۹–۲۶۲–۲۷۵–۲۸۴–۲۸۷ آشوب– ۶ ارباب
و اعیان–۱۵۷اعزه–۲۰۵–۲۱۴اکابرواشراف–۱۵۱الکای‌دارالمرز۱۲۶ امیرکیائیه
۱۰۴اهالی–۵تنسوفات–۱۲–۵۵جنگلستان–۱۳۳حاکم–۸۸حکام–۱۶دارالمرز
۱۲۶سلطنت۵۳ عظماء– ۱۵۷ فترات وانقلابات–۳۳فتنه‌وفتور– ۲۶۱ مردم ۳۷–
۸۴–۱۳۵–۱۹۱کوچه ومحلات–۲۳۵ملك–۲۸مملکت–۲۳–۱۳۸ والی– ۲۸–
وزارت ۲۲۲–۲۳۶
گیلانات = گیلان ۱۱–۳۳–۲۰۲–۲۰۹–۲۳۶–۲۸۱الکای–۲۱۶ امرا ووزرای–۲۱۷–
تسخیروتصرف–۲۳۵خواص‌وعوام–۲۰۶ساکنان–۲۶۵سپاهی–۱۹۳ قانون–۱۸۱
متعینان–۱۸۴والیان–۱۰۳وزارت–۱۷۲–۱۸۸–۱۸۹–۱۹۹–۲۰۴-۲۱۱–۲۲۳
وزرای–۲۷۵وزیر–۲۳۵–۲۵۹ولایات–۲۰۵ولایت –۱۹۳
گیلان بیه‌پس ۱۱–۱۴–۲۳–۳۱–۳۳–۳۷–۴۱–۴۲–۵۳–۵۶–۲۱۵–۲۵۸عمال–۲۳۲
وزارت–۲۰۹–۲۱۴
گیلان بیه‌پیش–۲۱۵
گیلانیان = گیل –۲۳۵–۲۶۱
گیل فومن–۲۲۵
گیل گسکر–۱۵۵
گیلوا [جنگلهای ...] –۲۸۰
گیله‌پردسر–۲۲۸
گیوبیك گرجی (داماد اصلان بیك)–۲۱۹

«ل»

لئام–۱۰۰–۱۰۱–۱۰۷–۱۰۹–۱۹۰لئام‌بیه‌پس–۱۷ لئام‌بیه‌پیش–۴۶ لئام‌رشت–۱۰۴ لئام
کوچسفهان–۳۲لئام‌گیلان–۱۹۱–۱۹۳ لئام‌معتبر–۹۶لئام ورعیت–۹۶ لقومان شکال
گوراب–۱۱۰
لاچین (غلام اصلان بیك‌وزیر بیه‌پس)–۲۱۹
لاکان –۸۳
لالك –۹۸

لاهجان–۳۶–۳۷–۴۴–۴۵–۴۷–۵۸–۶۶–۷۶–۸۹–۹۱–۱۰۳–۱۰۴–۱۰۶–۱۰۷–
۱۰۹–۱۱۰–۱۱۶–۱۲۳–۱۲۵–۱۳۱–۱۳۶–۱۳۹–۱۴۳–۱۴۶–۱۴۷–۱۴۹
۱۵۵–۱۵۶–۱۶۳–۱۶۴–۱۶۵–۱۶۸–۱۷۱–۱۷۴–۱۷۶–۱۷۷–۱۸۱–۱۸۰–۱۸۴
۱۸۶–۱۸۹–۱۹۰–۱۹۵–۱۹۶–۱۹۸–۱۹۹–۲۰۴–۲۰۷–۲۱۷–۲۴۶–۲۴۹
۲۶۳–۲۶۷–۲۷۰–۲۷۲–۲۷۶–۲۸۴–۲۸۵–۲۸۷ اعیان ومشایخ–۲۷۱اکابر
واصاغر–۱۰۸–۱۸۰الکای–۴۶–۱۳۶–بیه‌پیش–۱۰۵خپار–۴۹–بازیکاگوراب
۸۹برنج–۱۸۳–۱۸۴ بلده۱۴۵– ۲۷۴پادشاه–۲۳۴ تخت–۲۱۶حاکم–۵۸ –
۱۶۸–۱۷۱–۲۴۵حکام–۲۷۱حکومت–۵۸–۱۶۷–۱۷۱دارالاماره–۶۵–۲۰۳
۲۷۱–دارالسلطنه–۱۳۳رعایا۲۰۴سپه سالار–۱۰۴–۱۰۵–۱۱۱–۱۳۶–۱۴۸–
۱۶۴ سپه‌سالاران–۱۳۳ سپه‌سالاری–۴۹–۱۳۴شهر–۵۸–۲۸۶شیخ‌الاسلام–۱۹۷
۲۸۵ طالشستان ۲۷۱ عساکر ۱۵۰ عظماء ۲۴۹ قاضی ۱۹۷ قلعه ۵۸– ۱۶۴–
۱۶۸–۱۶۹–۱۹۶–۲۳۶–۲۷۴–۲۸۶ کلانتری۲۶۳ کوچه ومحلات ۲۳۵ کوله
رودبار–۳۷لشکر–۱۰۵–۱۱۶لشکربیه‌پیش–۱۰۵مردم–۱۸۰–۲۰۶–۲۷۹میدان
۱۷۰–۱۹۶–۲۷۴–۲۸۶ –والی ۳۱–۳۵–۴۱–۴۳–۴۵–۸۹–۱۱۱–۱۱۴–
۱۱۸–۱۱۹–۱۲۹–۱۳۱–۱۳۲–۱۳۳–۱۶۱وزارت–۱۸۰ولایت–۱۱–۳۰ –
۸۶
لچه گوراب [تالار...] –۲۷۷
لرستان–۲۶۲
لشته‌نشا–۶۱–۸۶–۱۲۶–۱۳۲–۱۹۵–۱۹۸–۲۷۳–۲۷۴–۲۷۶–۲۷۷–۲۷۸–۲۷۹ –
۲۸۰–اهالی۱۷۱بلده–۱۷۱جماعت–۴۹ جنگلهای –۲۸۰حکومت–۵۹ دارائی
۱۶۷–۱۷۱داروغه–۱۶۳ رؤسای چپك واژدر–۱۶۹رعایا ۲۰۴–قصبه۱۹۷-۲۶۷
لشکر–۶۷–۱۱۱–۲۶۷مردم–۶۷–۱۷۱–۲۰۶–۲۶۷–۲۷۹ولایت–۵۸
لشکریان ارومیو –۱۶۸
لطیف (خان) بیك دواتدار (داروغه حساب سنوات بیه‌پس)–۲۰۴–۲۰۵–۲۰۷–۲۰۸
لنگرکنان–۱۴۰–۱۴۱–۲۰۲ آقایان–۱۱۹راه–۱۳۲سران‌سپاه–۱۱۹فرضه–۲۰۲ لشکرهای
۴۱مردم–۳۷ ملوك وسلاطین–۵ولایت– ۲۳۷
لنگرود– ۱۹۶–۲۷۴ فرضه– ۲۷۴
لوارصاب خان (والی گرجستان)–۳۱۲–۲۵۹

لوك [ییلاق ...]ـ۹۸
لولمانـ۱۴
لوندیه [صحرای ...]ـ ۷۲
لیشاوندان ـ۱۰۸ـ۱۰۹ـ۱۱۰ بازارـ۹۷راهـ۱۰۱ لئام ۸۳ موضع ۱۰۴
لیل ـ۴۹ـ۲۷۱ـجنگلهایـ۲۸۶ کوهات ومغارات ـ۲۸۶

«م»

مازندرانـ۷ـ۱۶۶ـ۱۸۱ـ۱۸۴ـ۲۰۵ـ۲۰۶ـ۲۰۹ـ۲۱۲ـ۲۴۲ـ۲۵۱ـ۲۵۹ـ ۲۶۲ آشوبـ۶ حاکمـ۵۶سرحدوسامانـ ۲۰۲ فرح آبادـ۲۱۹ملوك‌وسلاطینـ ۵ وزارت۱۸۱ـ۱۸۸ـ۲۲۳ولایتـ۲۱۷ـ۴۴۱ـ ییلاق ۲۰۷
ماسالـ۱۵۵جنگل-۱۵۵ـجنگلهایـ۱۵۱راهـ۹۸کوهاتـ۱۵۱ـ۱۵۵ کوههای۱۵۳مغاره‌ـ های ۲۲۵
ماسوله‌ـ۱۴ـ۹۲ـ۹۳ـ۹۷ـ۹۸ـ۱۱۰ـ۱۱۱ـ۱۱۲ـ۱۱۸ـ۱۲۵ـ۲۳۶قصبه-۹۸ـ۱۱۰ ۱۱۱ـ۱۱۲ـ۱۷۷ کوهاتـ۱۵۱ کوههایـ۱۵۳ کوه‌رودبارـ۹۷معاملات۱۷۳ ـ ییلاق ۹۸
ماسولهٔرودخانـ۹۷ـ۱۱۲شارعـ۹۸
ماشك (نزدیك پیله فقیه مسجد)ـ۶۷
ماکلوانـ۱۷۴تتف رودـ۱۷۵تول‌سرهٔـ۱۴ جنگلهایـ ۱۵۳کوهاتـ ۱۵۰ مغاره‌های ۲۲۵
مجده (ازدهکده‌های‌شفت)ـ۱۱۶ـ۲۵۷
محراب بیك (ایشك آقاسی شاهزاده خدیجه‌بیگم)ـ۱۰۴ـ۱۰۷
محراب خان قاجارـ ۱۳۷
محسن [امیر...] (منصب صدارت ومعلمی شاه جمشیدخان‌راداشت)ـ ۵۳
محلهٔ استاد سرای رشت ـ۲۶۹
محلهٔ پاس کیای‌رشتـ۲۶۸
محله هارون ولایت‌اصفهانـ۱۳۸
محمد [امیره ...] (پسرامیره سیاوش خان حاکم‌گسکر)ـ۱۵۵
محمد [خواجه ...] (کلانترلشه‌نشا) = ملامحمدـ ۱۶۹ـ۲۲۳
محمد اسماعیل جوبنه‌ایـ ۲۱۷

محمد اسماعیل فومنی–۲۱۸
محمد امین خان (پسرشاه‌جمشیدخـان)–۸۳–۹۱–۹۴–۹۵–۹۶–۹۸–۱۰۰–۱۰۱–۱۰۲–
۱۰۳–۱۰۹–۱۱۰–۱۱۱–۱۱۳–۱۱۸–۱۲۰–۱۲۵–۱۲۶–۱۳۲-۱۳۴-۱۴۵
۱۶۱–۱۶۲
محمد امین فومنی کلانتر[خواجه ...]– ۲۱۷–۲۱۸
محمد باقر (برادر محمد قاسم بیك) –۱۸۵
محمد باقر (ملازم امیرحمزه خان‌طالش)–۲۳۷–۲۳۸–۲۳۹
محمد باقر میرزا (پسرشاه عباس) = صفی‌میرزا –۱۳۰
محمدبن خاوندشاه بلخی (مؤلف‌روضة‌الصفا)– ۱۲
محمد بیك (از اعیان فومن) –۲۶۸
محمد بیك (پسراحمدسلطان وبرادر بزرك علی بیك سلطان) –۹۲
محمد بیك [سلطان ...] (حاکم الکای فومن وقوم‌بهزادبیك)–۱۷۵–۱۸۱–۲۰۷–۲۱۱
محمد بیك (پسرجوت‌شاهمراد گیلوائی)–۲۶۲–۲۷۰
محمد بیك میردیوان [سلطان ...]–۱۵۱–۱۵۲
محمد حسن خان صابونی [میرزا ...] (نویسندهٔ حساب بیه‌پس) –۲۱۵
محمدخان کوچسفهانی [کوله ...] –۲۶۲–۲۷۴
محمد خدابنده [سلطان ...] = شاه خدابنده = خدابنده محمد شاه = خدابنده‌شاه–۴۹–۶۴–
۷۳–۷۴–۹۲–۹۳–۱۰۴–۱۱۴
محمد خشك‌بجاری [خواجه ...] (ناظرحساب ومحاسبات‌بیه‌پس)–۲۲۰–۲۲۲–۲۲۳–۲۲۴
محمد رستمداری [ملك ...] (پدرملك جهانگیررستمداری)–۱۶۵–۱۶۶–۲۴۱
محمد رسول خدا –۴
محمد رضای ساروخواجه فدوی [خواجه ...](وزیرآذربایجان)– ۱۹۰–۱۹۱–۲۰۳–۲۰۸–
۲۱۰–۲۱۱–۲۱۲–۲۱۵
محمد زمان بیك (برادر عنایت خان‌لشته‌نشائی)–۲۷۶–۲۷۹–۲۸۰
محمد شفیع خراسانی [خواجه ...] (وزیرفرهاد خان قرامانلـو بعداً وزیر گیلانات = میرزای
عالمیان)–۱۷۱–۱۷۳–۱۸۸–۲۳۱
محمد طالب کلانتر –۲۶۳
محمد علی [پیر...] (سپه سالارتولم)–۱۰۸

محمد فومنی [آقا ...] (وکیل محمد امین خان)ـ ۹۱
محمد قاسم بیك کرکراق ـ۱۴۸
محمد قاسم‌پسرشیخ ابراهیم کوچسفهانی ـ۲۷۶
محمدگوله [کربلائی ...]ـ۲۶۲ـ۲۸۰ـ۲۸۱
محمد مسعود (پسرسپه‌سالاربوسعیدمیر)ـ ۲۶۶
محمد مؤمن فراهانی نویسنده (مستوفی‌لاهجان)ـ۱۸۰ـ۲۱۵ـ۲۱۷
محمدخان(حاکم کهدم)ـ۲۶۹ـ۲۷۵ـ۲۷۷ـ۲۸۲
محمد یوسف ضیاء [خواجه ...]ـ۱۸۸
محمود پیربازاری[پیر...]ـ۲۵۳ـ۲۶۵ـ۲۶۶ـ۲۶۷ـ۲۶۸ـ۲۷۰
محمود خان [سلطان ...](پسری‌ازطالش‌فومن)ـ ۷۹ـ۹۲
محمود خان [سلطان...]ـ۶۲
محمود گفشه [شیخ ...] ـ۶۱ـ۶۷
محمود لنگرودی [خواجه سلطان ...] (برادرخواجه حسام الدین وزیرخان احمدخان)ـ۱۶۵ـ
۱۶۶
مراد [میر...] (ازعظمای چپك و اژدر)ـ ۱۹۵ـ۱۹۶ـ۱۹۸
مراد بسته‌دیمی‌ـ۹۶ـ۹۷
مراد بیك [ملك ...] ـ۱۱۳
مراد پادشاه‌سرداراروم‌ـ۱۹۹ـ۲۰۰ـ۲۰۱
مراد خان چینی (= چگینی؟) (حاکم لشته‌نشا)ـ۲۰۶
مراد خان‌کوچسفهانی [کوله...]ـ۲۸۲
مراد لشته‌نشائی[میر...] (کلانترلاهجان)ـ۲۶۳ـ۲۶۷ـ۲۷۱ـ۲۷۴ـ۲۸۵ـ۲۸۷
مراغه‌ـ۲۳
مرتضای لشته‌نشائی [میر...] ـ۱۹۵
مرتضی پاشا (کوتوال قلعه اخسخه)ـ۲۶۴
مرتضی قلی‌خان (حاکم الکای‌گسکر) ـ۱۹۰ـ۱۹۱ـ۱۹۳ـ۲۰۶
مرگی [قریه ...] ۱۵۶ـ۲۲۶مردم‌ـ۱۷۴
مروشاهجان‌ـ۲۳۱ـ۲۳۸ـ۲۶۲
مریم بیگم (دخترشاه طهماسب وهمسرخان احمدخان)ـ۶۵ـ۱۳۴

مزار پیرموسی –۸۶–۲۷۸
مزار لاله شوی–۲۲۰
مستك زرمخی –۱۵۶–۲۲۶
مسعود [میرزا ...](وزیرلاهجان)–۱۸۰–۲۰۴–۲۰۷
مسکاو = مسکو– ۲۶۳–۲۸۴
مسیح [خواجه ...] (وزیرخان احمد خان) –۱۲۹–۱۳۱–۱۴۸–۲۰۰–۲۳۴–۲۳۶
مشاوندان–۸۳
مشهد مقدس –۱۸۴
مشینك دشت –۹۵
مصطفی سلطان قاجار (داروغه وحکومت الکای بیه‌پس)–۱۳۷
مظفرخان (برادر امیره‌سیاوش خان‌حاکم‌گسکر)–۱۲۰–۱۲۲–۱۵۵–۱۵۷–۱۵۸
مظفرسلطان (لقب امیره دوباج اسحقی‌حاکم‌گیلان بیه‌پس)–۶–۱۵–۱۶–۱۷–۱۹–۲۳–۲۴
۲۵–۲۶–۲۷–۲۸–۳۳–۵۵ پسر–۳۴ نواده –۴۲ نوه ۵۵– همشیره– ۳۳
مظفرمنجیلی [ملك...]–۶۲–۷۳
معزالدین ضرابی[میر...]–۲۴۹
معصوم بیك اعتمادالدوله وکیل (وکیل شاه طهماسب صفوی) = اعتمادالدوله –۳۷–۴۱–۴۴–
۴۵–۴۶–۴۷
مغان –۴۱
مقصودبیك ناظر–۱۸۵–۲۰۳
ملات–۱۳۳
ملك لواسانی = سلطان‌حسن–۲۴۴
منتشا سلطان (داروغهٔ اصفهان) –۵۱
منجیل –۱۴۵–۲۵۸راه– ۱۸–۱۹–۴۲–۸۴
منزل کله‌حیدرماسوله– ۲۴۸
میدان اصفهان–۲۸۱
میدان پای چناررشت –۲۸۳
میدان سبز = سبزمیدان = میدان کناراسطل‌لاهجان
میدان لاهجان– ۱۷۰–۱۸۹–۱۹۶–۲۱۶–۲۷۴–۲۸۶

میرآقا = میرعلی میرآقا ـ۲۴۶ـ۲۴۷
میراشرف ـ۱۶۶
میرزا = کامران‌میرزا ـ۹۱
میرزاطالش [سپه‌سالار ...] ـ ۱۵۵ـ۱۵۶
میرزای عالمیان = میرزا محمد شفیع = خواجه‌محمدشفیع‌خراسانی ـ۱۷۲ـ۱۷۳ـ۱۷۷ـ۱۸۱
۱۸۴ـ۱۸۵ـ۱۸۶ـ۱۸۸ـ۱۹۰ـ۱۹۵ـ۱۹۹ـ۲۰۰ـ۲۳۱ـ۲۳۶
میرملك (برادر بوسعیدمیر) ـ۲۴۵
میرملك‌اشکوری ـ۴۶
میکائیل بیك یوزباشی‌شاملو ـ۵۰

«ن»

نبی خان‌بیك‌میرغضب ـ۲۱۲
ندامان‌زرمخ ـ ۱۰۹
نظام رشتی[میر...] ـ۵۴ـ۱۱۷
نعمت‌الله سلطان صوفی (حاکم‌دیلمان) ـ۱۶۵ـ۱۶۷ـ۱۷۰ـ۲۰۶ ملازمان ـ ۱۶۶
ننك (ازبلوکات عمدهٔ‌رشت) ـ۸۳ـ۱۶۷
نور [قلعه ...] ـ۱۶۶ـ۱۶۷

«و»

وافیه ـ ۹۶
واقعه دشت [قریه ...] (از اعمال فومن) ـ ۱۶
ورزل ۸۳ـ۱۱۶ راه ـ۱۱۶ لئام ـ۸۳
ولی بیك قورچی شاملو ـ۲۳۰
ویارستاق ـ۲۶۲

«ه»

هرات ـ۶۴ـ۲۳۱ـ۲۶۲ بلده ـ۱۷۱
هندو ـ۳۲
هندوستان ـ۲۱۶

«ی»

یوسف [امیره ...] (پسرامیره سیاوش خان حاکم گسکر) ـ۱۵۵
یولقلی سلطان شاملو (ایلچی شاه طهماسپ به درگاه خان‌احمدخان) ـ۴۱ـ۴۲ـ۴۳
یهود کلایه ـ۲۷۴

پایان

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران

شماره‌خاص	شماره‌ردیف	نام‌کتاب
۱	۴	ترجمه صورةالارض
۲	۶	سفرنامه ابن‌فضلان
۳	۱۳	دستورالوزراء
۴	۱۸	تحریر تاریخ وصاف
۵	۲۱	تاریخ پیامبران و شاهان
۶	۲۳	رسوم دارالخلافه
۷	۲۷	ترجمه اخبار الطوال
۸	۲۸	تاریخ بیداری ایرانیان بخش ۱
۹	۳۱	ترجمه فتوح‌البلدان
۱۰	۳۴	اسماعیلیه و ناصر خسرو
۱۱	۳۷	زین‌الاخبار
۱۲	۳۹	مسافرت در ارمنستان وایران
۱۳	۴۳	گزارشهای سیاسی علاءالملك
۱۴	۴۴	ترجمه معالم‌القربه
۱۵	۴۶	تاریخ گیلان ودیلمستان
۱۶	۴۷	طریق قسمت آب
۱۷	۵۰	شاه اسماعیل
۱۸	۴۹	یونانیان و بربرها
۱۹	۵۹	ملاحده اسماعیلیه

۲۰	۶۱	تاریخ بیداری ایرانیان «مقدمه»
۲۱	۶۲	تاریخ بیداری ایرانیان بخش ۲
۲۲	۶۴	تاریخ رویان
۲۳	۶۸	دیانت زردشتی
۲۴	۷۴	رسالهٔ سرحدیه
۲۵	۷۸	اورارتو
۲۶	۷۷	عجایب هند
۲۷	۸۰	سلسله‌های اسلامی
۲۸	۸۳	جغرافیای هرات
۲۹	۸۴	بدایع‌الوقایع
۳۰	۹۱	تقویم‌البلدان جلد اول
۳۱	۹۲	تاریخ گیلان
۳۲	۹۳	روابط ایران وهند
۳۳	۹۷	نادرنامه
۳۴	۹۸	آفرینش وتاریخ